شفا للناس

با فضال حکیم ... شائع ... کتاب لاجواب در علم طب کہ جامع

کلیات و مفردات و مرکبات ...

مخازن التعلیم

[illegible]

[illegible]

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر حکیمی را که از حکمت کامله کاف کن را سبب آفرینش موجودات ساخته و از
کمال صنعت بالغه ارکان اربعه را باهم امتزاج بخشیده موجب حصول امزجه موالید ثلاثه
گردیده و شکر و ستایش مر رحیمی را که از غایت مکرمت اعضا و ارواح را از اخلاط اربعه
آفریده و از نهایت احسان قوی و افعال را از انها صادر نموده و منت مر خدای
را که از فضل خویش بدن انسان را موضوع له صحت و مرض قرار داده و اسباب و
علامات را بنا بر شناخت امراض مقرر گردانیده و ثنای بیشمار مدبری را که با فرط
تدبیر خود از طبیعت کار مدبری ابدان گرفته و حرکات نبض را بر حالات قلب منتظم ساخته
و علاج شافی حقیقی را که از عنایت بی غایت خود انسان ناچیز را ادراک تشخیص امراض عطا فرموده
و از کرم عمیم خویش در ادویه و اغذیه فواید بسیار و منافع بیشمار مقدر کرده و درود و سلام

و طبیب نفس را که از حسن تدبیر علیلان ضلالت را با شربت و معاجین هدایت معالجه نموده
و مریضان کوی گمراهی را با قراص و سفوفات رافت و رهبری تداوی ساخته یعنی
خاتم المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم و بر آل او و اصحاب
او که متابعت او را چون سنت ضروریه بر خود لازم می انگاشتند و در رواج و اجرای
دین متین او جان و مال را در می باختند و آنانکه از قانون و احکامش سرتابی ساختند از
اعمال بد که عبارت از قتل و زجر و توبیخ و حبس است سرزنش فرمودند و گروهی که از حرکات
و سکنات نفسانی و شومی طبع انحراف ورزیدند مکافات اعمال در دادند و بر جمیع تابعین
و تبع تابعین او باد بحرمت النبی و آله الامجاد اما بعد میگوید بندهٔ نادان هیچمدان
غلام مرتضی ابن خلاصة الاطبا زبدة الحکما لقمان عهد ارسطو عصر بطلیموس دوران
جالینوس زمان حکیم محمد صادق علیخان غفر الله لهما که جناب والد ماجد مرحوم و مغفور
بعد تالیف زاد غریب کلیات و منافع ادویهٔ مفرده و مرکبه برای اتمام کتاب ثالث که در تالیف
میفرموده بودند و همواره اراده میداشتند که هرگاه فرصت دست دهد کتاب مسطور را
مرتب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علاج باشد لیکن چون فرصت دست نداد و
پیغام اجل جناب ممدوح در رسید اراده جناب قضای از مکمن خفا بجلوه گاه ظهور پیوست
چون بندهٔ احقر در مرض موت آن برگزیده آفاق بخدمت سامی حاضر شد ارشاد فرمودند
که ترتیب کتاب مرقوم میسر نشد و کار ناتمام بی فائده میماند باید که هنگام بهم رسیدن فرصت
و بجا بودن هوش و حواس و حرکات و سکنات بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب
مرقوم خلق الله فواید و منافع بردارند و این کتاب تمام و کامل گردد تا صواب و اجر آنرا
به نامه اعمال من و تو ثبت گردانند پس ارشاد سراسر رشاد جناب ممدوح را وسیله نجات خود تصور نموده

استعمال آن را مقدم بر ماکول و مشروب خود انگاشته و هوا و هوس [illegible]

مسوده جناب ممدوح بی کم و کاست ترتیب دادم و در توهم و تیقظه در همین خیال [illegible]

اتمام این کتاب را در حالت صحت برای خود تقدم بالحفظ دانستم و در صورت مرض [illegible]

بالدوا انگاشتم و بحمد الله که ترتیب کتاب بور برکت ارشاد جناب [illegible]

در سن یکهزار و دو صد و هفتاد و نه هجری نبوی باتمام رسید و این مجموعه نافعه که تاریخ اتمام

مخازن التعلیم ست از من تا چیز باختتام گرائید و بنده و کرمه اکنون شروع در کتاب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد [illegible]

صادقعلیخان بن اشرف الحکما حکیم محمد شریفخان غفر الله [illegible] چون ماکول

ملبوس و سایر حوایج ضروریه انسان صناعی ست و در تحصیل امور [illegible]

را غالبا احتیاج بسفری افتد لاجرم خواست که رساله مختصری

علاج امراض بر طبق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ صحت

صحت زایله ایشان بوده باشد تالیف نماید که با وجود وجازت لفظ

عظام و اطبای کرام محتوی باشد بعون عنایت ایزدی در اندک [illegible]

و چون این رساله که مسمی به زاد غریب ست صورت اتمام پذیرفت تاریخ اتمامش [illegible]

عقل این ابجد خوان هیچمدان زاد غریب گفت و هدیه بارگاه جهان [illegible]

با نهراران دیده گرد جهان گردیده مثلش در جهان ندیده حاتم طی از صحبای آوازه سخاوت [illegible]

روزنامچه سخائی خود را طی کرده از نهایت شرم آواره بادیه عدم گردیده از حیرت [illegible]

انور شرکه روکش عقل فعال ست نیر اعظم از خطوط شعاعی پنجه بررو گرفته و از کیفیت [illegible]

سانح مصطبه بیرستان جاه و جلالش و پیر فلک را دل از دست رفته از نسبت مشاکلت ما هیچه
رایت ظفر آیتش باه عالم افروز سر بعیوق افراخته و کلک گوهر سلکش که باعث انتظام جهان و
جهانیان ست کار ارباب حاجت ساخته و سعید اکبر که مدار افاضه سعادات ست اختر سعدش را
بهزار جان و دل مشتری گردیده و در ایوان کیوان پاسبان قصر رفیعش زهره تمنائی حصول
دولت مجرا وصف نعال بر استگران خریده و بهرام خون آشام سر انگشتان از خون اعادی خصم
الفتنا بکار نگار نموده و در مضمار شسل شستوری قصب السبق از اشال و اقران بوده و بهبندی فلک مانند
شیبدیز آستان فیض باستان اوست و سعد را سح شیر و داری از عساکر ظفر توامان او سپاه نما
ضعیف نواز آتش گرگ خونخوار در چنگال میش ضعیف تر از مور و حکایت لشیمه و فیل قصه ایست در السنه
خاص و عام مشهور نظم

خدیو جم حشم داراب دربان	سلیمان زمان سلطان دوران	سپهر چرخ
سلطنت تابنده اختر	جهان را آفتاب ذره پرور	بمیدان وغا جم را جه یارا
گروه در مصاف او صف ارا	بهار آرای گلزار جهانست	گلی از گلبن صاحب قرانست
الهی تا بگردش هست گردون	بکن اقبال و عمرش فزا افزون	بر اعدا یا رب او را تا دم صور
بفضل خود مظفر دار و منصور	مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دائره جهانبانی و سلاله خاندان رفیع	

الشکان گورگانی و خلاصه دودمان عظیم الشان صاحب قرانی و خسرو سکندر نشان داور
داراب دربان خدیو جمشید شوکت فریدون حشمت کیوان رفعت برجیس رتبت السلطان
ابن السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان اسد
المعارک و المغازی معین الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی
خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه از عاکفان سده
سپهر سلطنت و جهانداری و واقفان عتبه علیه خلافت و شهریاری رجا دو اثق ست

کہ پرتو قبول بر وجنات این مختصر افگنده سهو و خطای که در نسخ آن [illegible] یابند باختیار
بپوشند و در اصلاح آن کوشند والله ولی التوفیق و این رساله مشتمل بر چهار منزل ست منزل اول در
قواعد هر دو جزو طب منزل دوم در ادویه اغذیه مفرده منزل سوم در معالجات امراض
منزل چهارم در ادویه مرکبه منزل اول در قواعد هر دو جزو طب و آن مشتمل بر یک
سبیل و دو رفیق و یک مقام ست سبیل در معرفت طب و معنی هر دو قسم آن طب علمیست که احوال
بدن انسان باو معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت [illegible] اصلاح [illegible] و زایل کنند
و آن بر دو قسم ست علمی و عملی علمی را نظری نیز گویند و این هر دو [illegible] علمی آنست
که در و فقط دانستن اموری چند باشد چنانچه علم به ارواح که سه اند و عملی آنست که در و دانستن
اموری چند باشد با بیان کیفیت عمل اگرچه عمل نکرده باشی چنانچه علم [illegible] که در اول امراض [illegible]
رواد ع و در تزید مرخیات با رواد ع و در انتها صرف مرخیات محلل و در انحطاط محللات [illegible]
استعمال کنند رفیق اول در قواعد جزو علمی و آن مشتمل بر چهار طریق ست طریق
اول در امور طبعی طریق دوم در احوال بدن انسان طریق سوم در
اسباب طریق چهارم در دلایل طریق اول در امور طبعی و آن هفت اند ارکان
امزجه اخلاط اعضا ارواح قوی افعال و هر یک ازین به فرسخی گفته شود فرسخ اول
در ارکان و آن اجزای بسیط اند که اجزای اولی اند مر بدن آدمی [illegible]
و اینجا آنست که منقسم نشود با جسام مختلفة الصور و الطبائع و آن [illegible] چهار [illegible]
اول نار یعنی آتش و طبع او گرم و خشک ست و فائده آن در مرکبات انضاج
[illegible] هوا و تلطیف و کسر برودت ماء و ارض و مکان او تحت فلک قمرست دوم [illegible]
باد و مزاج او گرم و تر ست و فائده اش تخفیف و تحلیل و تخلخل و مکان او تحت [illegible]

امور طبعیه هفت اند

ارکان

این هوا که سرد محسوس میشود بنابر اختلاط اجزای مائی و ارضی ست سوم ما یعنی آب و آن
سرد و تر ست فائده آن سهل قبول اشکال و ترک آنست و مکان او زیر هوا است و
بالای زمین لیکن بجهت پیدایش مرکبات بباعث تاثیر کواکب آب اندرون زمین در آمد
و زمین از یک جهت مکشوف شد چهارم ارض یعنی زمین و مزاج او سرد خشک ست
و فائده آن استمساک و حفظ اشکال ست و مکانش زیر آب فرسخ دوم در مزاج

مزاج

و آن کیفیتی ست ملموسه متوسطه در کیفیات اربعه که از امتزاج عناصر و فعل و انفعال هر واحد و
انکسار حدت هر یک از دیگری حاصل میشود و آن دو قسم ست یکی معتدل مزاجی و او آنست
که داده شود بمرکب از کمیات و کیفیات عناصر حصه که لایق بمزاج او باشد و این معتدل بمعنی
عدل فی القسمة ست و مبحوث عنه اطبا همین ست و باین معنی جمیع مرکبات معتدل اند دوم
خارج از این اعتدال و او آنست که چنین نباشد و سوء مزاج عبارت
از همین ست و این نیز بر دو قسم ست یکی آنکه مائل بیک کیفیت باشد و آن چهار ست
حار یا بارد یا رطب یا یابس دوم آنکه مائل بدو کیفیت باشد و آن نیز چهار ست حار رطب حار یابس بارد
رطب بارد یابس هر یک ازین اقسام ساذج بود یا مادی ساذج آنست که با او خلط غالب نباشد
مادی آنست که باشد با او خلط غالب و اشکال این اقسام شانزده در سدید مذکور ست فرسخ سوم
در اخلاط و آن جسمی ست رطب بالفعل سیال بالطبع که متغیر میشود بصورت کیلوس اول بسوی او

اخلاط

در جگر در طبخ و اخذ بحسب تفاوت ماده بدانکه انسان میخورد غذا را تا وقتیکه جزء اعضا می شود
از چهار جا نضج میباید اول در معده مثل کشک ثخین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضلا آن براز
ست دوم در جگر که خلاصه کیلوس صورت خود گذاشته مستحیل بصورت اخلاط اربعه میشود
پس آنچه طافی ست مانند کف صفرا است و آنچه راسب ست سودا و آنچه متوسط ست اگر نضج یافته ست

خون ست واگر نضج یافته نباشد بلغم بود وفضله این بول است سوم در عروق که در انجا
اخلاط مستحیل برطوبت ثانیه میشود بحسب مزاج هر عضو فقط چهارم در اعضاست که رطوبت ثانیه
بصورت وهیئت اعضا مستحیل میشود وفضله این هر دو هضم عرق ووسخ ست واین هر سه
هضم مسمی به کیموس است وآن چهارست اول دم یعنی خون وآن گرم وتر ست دوم
بلغم وان سرد وتر ست سوم صفرا وآن گرم وخشک ست چهارم سودا وآن
سرد وخشک ست وهر واحد از اخلاط اربعه طبعی بود وغیر طبعی طبعی از هر خلط آنست که در جگر
پیدا شود ونافع بدن باشد خون طبعی چهار صفت دارد یکی آنکه سرخ رنگ بود
دوم آنکه بوی متعفن وبوی ترش وماننده آن ندارد وعدیم الرایحه نبود سوم آنکه معتدل
القوام باشد چهارم آنکه شدید الحلاوة باشد وبهترین اخلاط خونست وفائده آن تغذیه
بدن تنها یا با اخلاط وتولید روح بود وغیر طبعی آنست که مخالف طبعی بود وخون در عروق با اخلاط
دیگر یکذات نشده بلکه هر یک علیحده علیحده موجود اند ازینجهت ست که هر خلط با دویه مخصوصه خود
مستفرغ میشود واز فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز بر دو قسم است طبعی وغیر طبعی طبعی
دو صفت دارد یکی آنکه طعم او مائل بشیرینی باشد واو قریب الاستحاله بود بخون دوم آنکه
معتدل القوام بود فائده او آنست که بوقت فقدان غذا مستحیل بخون شده بدل ما یتحلل
گردد ومفاصل را تر دارد ودر غذای بعضی اعضا مانند دماغ ونخاع داخل گردد وغیر طبعی
من جهت طعم چهارست مالح وحامض وعفص وتفه صاحب قانونچه حلو نیز ذکر کرده
واین بسبب آمیزش قدری خون بود با بلغم مالح یعنی شور گرم وخشک ست قریب بطبع صفرا و
مالح آنست که صفرای محترقه با بلغم آمیزد حامض یعنی ترش آنست که حرارت ضعیفه در بلغم
اثر کند واین مائل به برودت ویبوست بود عفص یعنی زمخت آنست که قدری از سودا با بلغم آمیزد

و مایل به برودت و یبوست باشد تفه یعنی بی مزه آنست که جسم مائی در آن غالب باشد و او بهترین اقسام ست من جهت قوام پنج ست مائی و زجاجی و جصی و مخاطی و خام زیراکه یا رقیق بود مائی گویند و یا غلیظ بود اگر رطوبت در وی باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد جصی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الا خام صفرا و او هم طبیعی بود و غیر طبیعی طبیعی سه صفت دارد یکی آنکه احمر ناصع بود یعنی سرخ مایل بزردی باشد دویم آنکه خفیف بود سیوم آنکه حاد باشد فائده او آنست که خون را لطیف کند تا بدان سبب در مسالک ضیقه گذر یابد و همراه خون غذای بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره با معا ریزد و او را بر تبرز خبردار کند و غیر طبیعی پنج قسم ست مره صفرا و محیه و محترقه و کراثی و زنجاری مره صفرا آنست که رطوبت رقیقه با صفرا آمیزد و محیه آنست که رطوبت غلیظ با وی آمیزد و محترقه آنست که صفرای غیر طبیعی با اندکی سودای محترقه آمیزد و کراثی و زنجاری آنست که بعضی از صفرای طبیعی فی نفسه محترق شود و مختلط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق زنجاری اکثر و اقوی ست از کراثی و این هر دو مشابه بسموم حاده اند و در معده متولد شوند سودا نیز بر دو قسم طبیعی و غیر طبیعی طبیعی دردی دم بود فائده او آنست که خون را غلیظ کند تا جزء متغذی گردد و در غذای اعضای صلبه مانند استخوان داخل شود و از طحال به فم معده ریزد تا آدمی را بر گرسنگی خبردار کند غیر طبیعی محترق ست از هر خلطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبیعی از اخلاط محدث مرض بود فصل چهارم در اعضا و آن اجسام کثیفه اند که متولد میشوند از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم ست مفرد و مرکب مفرد را بسیط نیز گویند و مراد از بسیط در اینجا آنست که هر جزء محسوس که او را جزء گفته میشود اگر از عضو گرفته شود مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بخلاف آن مفرد چون عظم و غضروف و رباط

و عصب و وتر و غشا و شرایین و اورده و لحم و شحم و سمین و اینهمه از منی متولد میشوند مگر لحم و شحم و
سمین لحم از غلظت خون متولد میشود و عاقد او حرارت و یبوست ست و شحم و سمین از رقت
و دسومت خون متولد میشود و عاقد او برودت ست و بعضے از اعضاے مرکبه اعضای
رئیسه اند که مبدء قوای ضروریه است یا بحسب بقای شخص یا بحسب بقای نوع اما بحسب بقای
شخص سه اند اول **قلب** که آن مبدء قوت حیوانی ست و خدمت میکنند او را شرایین
که روح حیوانی را که باعث حیوة ست از قلب بجمیع بدن میرسانند دوم دماغ و آن مبدء
قوت نفسانی ست و خدمت میکنند او را اعصاب که روح نفسانی را که باعث حس و حرکت
ست بجمیع بدن میرسانند سیوم کبد و آن مبدء قوت طبعی ست و خدمت میکنند او را اورده
که روح طبعی را که باعث تغذیه و تنمیه ست بجمیع بدن میرسانند اما بحسب بقای نوع این
سه عضو مذکور اند بعضو چهارم که انثیین ست و آن محل نضج منی است **فرسخ پنجم در ارواح**
و آن جسم لطیف بخاریست که بسبب نضج در بطن ایسر قلب متکون میشود از لطافت اخلاط محموده با اخلاط
اندکی از هوای مستنشق چنانچه پیدا میشود اعضا از کثافت آن **فائده** او آنست که حامل
قوی باشد تا که منتقل شود قوی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل برای هر قوت ضرورست
واجب ست که باشد اصناف ارواح سه مانند اصناف قوی **فرسخ ششم در قوای**
و آن نزد اطبا مبدأ فعل جسمانی ست که بعد از مزاج حادث شود و بر سه قسم ست طبعی و نفسانی
و حیوانی طبعی بر دو قسم ست یکی آنکه متصرف باشد در غذا بالقوة القریبة بفعل برای بقای شخص
دوم آنکه متصرف باشد برای بقای نوع اما اول نیز بر دو قسم ست غاذیه و نامیه **غاذیه** آنست که بعد
از عمل هاضمه غذا را مشابه عضو گرداند تا بدل ما یتحلل شود **نامیه** آنست که بعد از عمل غاذیه زیاده میکند
در طول و عرض و عمق جسم بمناسبت طبعی و فعل این قوت بعد از نمو باطل گردد و ثانی نیز بر دو قسم است

یکی مولده دوم مصوره اما مولده نیز بر دو قسم است یکی آنکه جدا میکند در مرد و زن از اخلاط
محموده جوهر منی را و این قوت از انثیین مفارقت بر جم نمیکند. دوم آنکه تیار کند هر جزو منی را در رحم
برای استعداد صورت عضو مخصوص و این قوت از انثیین بمصاحبت منی در رحم میرود مصوره قوتی ست
در رحم که می پوشاند هر جزو منی را صورت عضوی که بمقتضای نوع صاحب منی باشد اما قوت نفسانی
دو قسمست محرکه و مدرکه اما محرکه بر دو قسمست یکی باعث بر حرکت آنرا شوقیه گویند دوم فاعل
بر حرکت آنرا فاعله گویند اما شوقیه نیز بر دو قسمست شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث
حرکت باشد بسوی چیزی نافعه غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این منفعت
و مضرت فی الواقع باشد یا باعث ظن اما فاعله قوتی ست که در عصب نفوذ کند تا بواسطهٔ آن
متشنج شود عضله پس منقبض شود عضو یا مسترخی شود عضله پس منبسط شود عضو اما مدرکه بر دو قسمست
یکی مدرکه در ظاهر که خارج دماغ ست دوم در باطن اما مدرکه ظاهره آن باشد
جاسوس است برای مدرکه باطن پنج اند حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس اما حس بصر مکان
آن در تقاطع صلیبی ست که واقع ست در میان عصبتین که از مقدم دماغ بالا تر از عصبتین شبیه اند
مشابهتین بسر پستان رسته بهر دو چشم می آیند و آن ادراک الوان و اشکال میکند و قوت
سمع مکان او در عصب مفروش اندرون صماخ ست و ادراک صوت میکند و قوت شم
مکان آن در عصبتین زائدتین مشابهتین بسر پستان ست که از مقدم دماغ میرویند و این قوت
ادراک رائحه میکند و قوت ذوق مکان او عصب مفروش ست در جرم زبان و این قوت
بسبب رطوبت لعابیه فم ادراک طعم میکند و قوت لمس مکانش در جلد و اکثر گوشت که زیر او
ست و این قوت ادراک ملموسات میکند اما مدرکه باطنه بمذهب حکما پنج اند حس مشترک و خیال
و وهم و حافظه و متصرفه حس مشترک ادراک میکند صور جزئیه که محسوس اند با دراک حواس ظاهره

مدرک حواس ظاهره را صور گویند و مدرک حواس باطنه را معانی و دماغ سه بطن دارد
مقدم و اوسط و موخر پس بطون سه قسم ست اول و اوسط و موخر و مکان او اول
بطن مقدم دماغ ست اما خیال خزانه حس مشترک ست که نگاه میدارد صور محسوسات
حس مشترک را و مکان او موخر بطن مقدم دماغ ست اما وهم قوتی ست مدرک معانی
جزئیه را که قائم ست با صور جزئیه مانند موافقت و مخالفت و صداقت و عداوت جزئیه
و مکانش بطن آخر بطن اوسط دماغ ست اما حافظه خزانه وهم ست و مکان او بطن موخر
دماغ ست اما متصرفه قوتی ست که تصرف میکند در صور محسوسه مخزونه در خیال و معانی
جزئیه مخزونه در حافظه بترکیب و تفصیل و این شش گونه ست یکی آنکه ترکیب بعض صور با بعض
صور کند مانند آنکه تخیل کند آدمی را مثلاً که دو سر دارد دوم آنکه تفصیل کند بعض صور را از بعض
مانند آنکه تخیل کند آدمی را که بی سر ست و امثله چهار قسم در مطولات مذکور ست و مکان او
بطن اوسط دماغ ست و قوت حیوانی قوتی ست که تیار میکند اعضا را برای قبول قوت
نفسانی و مبدأ حرکت قلب و شرایین ست فرسخ هفتم در افعال و آن بر دو قسم ست
یکی مفرد و او آنکه تمام شود بیک قوت مانند جذب و امساک دوم مرکب و او آنست که تمام
شود بدو قوت یا زیاده مانند ازدراد که از جاذبه طبعی معدی و از دافعه ارادی که در عضله
ازدراد ست حاصل میشود طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است صحت و
مرض صحت حالتی ست بدن انسان را که بسبب آن حالت جاری شوند همه افعال
بدنی که طبعی و نفسانی و حیوانی اند بر مجرای طبعی مرض حالتیست که بسبب ذات آن برسد
افعال را ضرر و عام ست که لحوق ضرر در سایر افعال باشد یا در بعض آن و ضرر فعل بر سه قسم
ست تغیر و نقصان و بطلان و مرض بر دو قسم ست مفرد و مرکب مفرد آنست که مرض واحد

باشد و آن بر سه قسم ست سوء مزاج و مرض ترکیب تفرق اتصال سوء مزاج آنست که
اول مرض عارض شود با عضاء مفرده مرض ترکیب آنست که اول با عضاء مرکب عارض
شود تفرق الاتصال آنست که بهر دو اولاً عارض شود سوء مزاج بر دو قسم ست
مفرد و مرکب مفرد چهار قسم ست حار بارد رطب یابس مرکب نیز بر چهار قسم ست
حار رطب حار یابس بارد رطب بارد یابس و هر یک ازین هشت قسم یا ساذج
بود یا مادی و ماده یا مجاور و ملتصق عضو بود یا مداخل و نافذ و این مداخل یا مورم بود یا غیر
مورم که عضو آن ماده را تشرب کند امراض ترکیب نیز چهار قسم ست امراض خلقت
و امراض مقدار و امراض عدد و امراض وضع امراض خلقت نیز چهار قسم ست یکی
امراض شکل مانند سر که پهن باشد دوم امراض مجاری مانند کشاده شدن ثقبهٔ عنبیه
سوم امراض تجاویف مانند اتساع کیسهٔ انثیین چهارم امراض سطوح اعضا مانند ملاست
معده امراض مقدار دو قسم ست یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان دوم آنکه کم شود
مانند هزال مفرط امراض عدد نیز بر دو قسم ست یکی آنکه زیاده شود عضو مانند اصبع زائد
دوم آنکه نقصان باشد مانند نقصان اصبع امراض وضع مانند زوال عضو از مکان
خود بخلع و غیر خلع اما تفرق اتصال مختلف میباشد اسم آن باختلاف محل آنکه در جلد واقع
شود خدش گویند و آنچه در لحم واقع شود جراحت گویند و این جراحت اگر قدیم بود قرحه گویند
و همچنین آنچه واقع میشود در عظم و غضروف و عصب و عروق هر یک باسم مخصوص ست
و کسی را که در قلب جراحت رسد بمیرد و اما مرض مرکب آنست که حادث شود از اجتماع امراض
مرض واحد که او را اسم خاص و علاج خاص باشد مانند ورم مرض یا اصلی باشد و یا شرکی که تابع
اصلی باشد پس مختلف میشود حال شرکی در قوت و ضعف بسبب اختلاف حال اصلی و متقدم

میباشد و اکثر ضرر در اصلی و هر مرض که منتهی میشود بصحت برای او چهار زمانه ست یکی
ابتدا و وی آنست که ظاهر میشود در وی مرض دوم تزیّد و وی آنست که ظاهر شود در وی
غلبهٔ مرض لحظه بلحظه سوم وقت انتها و آن زمانه ست که باشد در وی مرض بعد ازدیاد
بر حالت واحد چهارم وقت انحطاط و وی آنست که ظاهر میشود در وی کمی مرض

در اسباب

طریق سوم در اسباب و او نزدیک اطبا آنست که باشد اول پس واجب شود از آن
حالتی از احوال بدن انسان یا ثبات آن حالت و هر یک ازین احوال سته اسباب هست
زیرا که سبب یا غیر بدنی باشد آنرا بادی گویند و یا بدنی باشد پس اگر واجب کند آن سبب
حالت را بغیر واسطه آنرا واصله گویند و اگر واجب کند آن حالت را بواسطه آنرا سابقه
گویند و اسباب بادی صحت مثل خمیر خوش کننده و سابقه مانند نضج تام و واصله مانند
اعتدال مزاج و ترکیب و اسباب بادی مرض مانند حرارت شمس و سابقه مانند امتلا
برای حمی و واصله چون عفونت برای حمی عفنه فعل سبب یا بالذات و بمقتضای طبیعت او باشد مانند تبرید
آب سرد یا بالعرض مانند تسخین او بحقن حرارت و هر سبب یا ضروری بود یا غیر ضروری ضروری آنست

اسباب سته ضروریه ۱۷۰

که انسان را بدون وی حیوة ممکن نباشد و غیر ضروری گاه مضاد و منافی طبیعت باشد و گاه غیر
مضاد و اسباب ضروری بالاستقرا شش ست یکی هوا و احتیاج بدان برای ترویح و تعدیل روح
بود با استنشاق و اخراج فضلات محترقه او بر تنفس مانند حال اشکال آهنگران و بهترین هوا آنست
که معتدل باشد و از غبار و دخان و از ابخره و بقول ردیه و ابخرهٔ بستان و ابخرهٔ آب متغیر و عفن
جیف و از معادن ردیه و اشجار خبیثه خالی باشد و میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر آنکه وبا
بود و انچنین هوا حافظ صحت حاصله و محدث صحت زایله بود و اگر متغیر شود باختلاط اشیای مذکوره
حافظ مرض و محدث او باشد و تغیرات هوا یا طبعی بود یا غیر طبعی غیر طبعی یا غیر مضاد طبیعت بود

ویا مضاد طبیعت و تغیرات طبعی تغیرات فصلی بود که آن ربیع و صیف و خریف و شتاست
ربیع نزد اطبا آنست که در اشجار شگوفه و ثمار نشو و نما ظاهر شود و موسم بهار عبارت از تغیر
واد معتدل و اصح فصول ست صیف آنست که گرما درو غلبه کند و مزاج آن حار یابس ست
خریف آنست که تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق دران ظاهر شود و مزاج آن بارد یابس ست
و این بدترین فصول ست شتا آنست که سرما در آن غالب شود و مزاج آن بارد رطب ست
هر فصلی از فصول پیدا میکند امراض مناسب طبع خود را و زایل میکند امراض مضاد طبع خود را
تغیرات غیر طبعی که مضاد طبیعت بود یا از اسباب سماوی بود یا از اسباب ارضی اما اسباب
سماوی چنانکه گرمی در هوا میشود وقت جمع شدن بسیار از ستارهای بزرگ درخشنده با آفتاب اما اسباب
ارضی بسبب اختلاف مساکن پیدا شود و مختلف میشود مساکن یا بسبب نشیب و بلندی و دوری از خط استوا
و یا بسبب مجاورت جبال و یا بحار و مانند آن و اما تغیرات مضاد مجری طبعی مانند وباست
دوم از سته ضروریه ماکول و مشروب ست هر چیز که وارد بدن میشود و بعد از انفعال از حرارت بدن
تاثیر میکند در بدن ازین اقسام بیرون نیست یا دوای صرف بود یا غذای صرف یا ذو الخاصیة یا غذای
دوائی یا دوائی بالخاصیة یا غذائی ذو الخاصیة یا غذای دوائی ذی الخاصیة دوای
صرف آنست که فقط بکیفیت مزاجی تاثیر در بدن کند غذای صرف آنست که فقط بماده
تاثیر کند ذو الخاصیة آنست که فقط بصورت نوعی تاثیر کند و آن خاصیت یا موافق بدن
باشد مانند فادزهر و یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و دوا معتدل بود یا غیر
معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد چنانچه در فرع اول از طریق اول از رفیق اول از منزل دوم
بیانش می آید و غذا منقسم میشود به هژده قسم غلیظ لطیف معتدل و هر یک ازین سه قسم ست
صالح الکیموس یا فاسد الکیموس و هر یک ازین کثیر الغذا بود یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا غلیظ

آنست که خون غلیظ ازو پیدا شود و لطیف برخلاف آن و متوسط بین بین و صالح الکیموس
آنست که خون نیک ازو حاصل شود و فاسد الکیموس برخلاف آن و کثیر الغذا آنست که
خون بسیار ازو پیدا شود و قلیل الغذا برخلاف آن و اوسط بین بین اما مشروب اگر شراب
باشد ذکر آن ترک کردیم که شرب آن از جملهٔ گناه کبائرست و اگر آب باشد آب صرف غذای بدن
نمیشود لیکن استعمال کرده میشود برای چند فوائد یکی از ان ترقیق غذا است دوم طبخ غذا سوم بدرقه
غذا است که آنرا در مجاری ضیقه میرساند سوم از سته ضروریه حرکت و سکون بدنی ست و
منقسم میشود حرکت بشدت و ضعف و کثرت و قلت و سرعت و بطوء اما سریع قوی قلیل گرم
میکند بدن را زیاده از انچه تحلیل میکند و بطی ضعیف کثیر بالعکس و افراط حرکت و سکون مبرد است
و سکون اعون بر هضم ست و حرکت بر انحدار چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانی ست
حرکات نفسانی را اعراض نفسانی نیز گویند و لازم میشود حرکت نفس را حرکت روح قلبی که حامل
قوت حیوانی ست یا بسوی خارج بدن دفعة چنانچه در غضب پیدا شود یا بسوی خارج اندک
اندک چنانچه در فرح و لذت پیدا شود یا بسوی داخل دفعة چنانچه در فزع یا اندک اندک چنانچه در غم
یا بسوی داخل و خارج چنانچه در خجالت پیدا شود و این توجه اگر بسوی خارج میشود گرمی خارج بدن و
سردی داخل و اگر بداخل میشود گرمی داخل مینماید و سردی خارج و مفرط ازین قاتل ست و افراط سکون
نفسی مبرد و مبلد است پنجم از سته ضروریه نوم و یقظه است در خواب روح و قوی و حرارت غریزی برای نضج
و هضم اندرون بدن میروند و خواب برخلاف بدن مبرد و مجفف ست بر غذا و خلط مستعد هضم اعانت کند بر هضم و کثرت
نوم در نهار ردی ست و هر گاه عادت شود بتدریج ترک نمایند اما بعد از ساعتی یا دو ساعت بر طعام موجب سبکی
طعام ست بر معده و تحلیل میان نوم و یقظه ردیست ششم از سته ضروریه استفراغ و احتباس ست
معتدل از هر دو حافظ صحت ست و افراط استفراغ بدن را خشک و سرد میکند و افراط احتباس

حرکت و سکون بدنی

حرکت و سکون نفسانی

نوم و یقظه

استفراغ و احتباس

موجب سدد و عفونت و سقوط شهوت بود اما اسباب غیر ضروری که مضاد طبیعت نیست
مانند اندفان در مرغ در دبیل نافع ست استسقا و دبیل را و مانند مالیدن روغنهای محلله نافع تشنج
و مانند پاشیدن آب سرد بر رو نافع غشی ست و اما اسباب مضاد و مجاری طبیعی مانند غرق و
قطع سیف و استعمال سموم ست و اسبابیکه به نسبت اسباب مذکوره جزئیه اند بعضی ازان مسخن
اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه از داخل و خارج بدن و خوردن
غذائی معتدل المقدار و عفونت و تکاثف و بعضی مبرد اند و آن کل مسخنات اند هرگاه بافراط
باشند و فجاجت خلط و استعمال اغذیه و ادویه مبرده از داخل و خارج و بعضی مرطب اند مانند استعمال اغذیه
و ادویه مرطبه از داخل و خارج و حمام مرطب و عیش و کثرت غذا و اجتناب محللات و استفراغ خلط
مجفف و بعضی مجفف اند مانند استعمال محللات بافراط از داخل و خارج و بند نمودن غذا
از عضو و استعمال اغذیه و ادویه مجففه از داخل و خارج اینست اسباب سوء مزاج مفرد و دانسته
میشود از ترکیب سوء مزاج مفرد اسباب سوء مزاج مرکب نیز مفسدات شکل منحصرست در سه قسم
یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند راس مسفط دوم آنکه وقت ولادت بود
مانند آنکه طفل از رحم بشکل طبعی خارج نشود سوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت
عنفد حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب تفرق اتصال در امراض جزئی بخوبی مبین
است طریق چهارم در دلائل و آن است که دلیل گرفته شود با دیر حالت بدن انسان بعضی
علامات دلالت کنند بر امزجه و بعضی بر ترکیب علامات امزجه ده اجناس اند یکی ماخوذ
از لمس است پس لمس مساوی بر لامس معتدل المزاج معتدل ست الا مخالف ست در جهتیکه منفعل شده
ست لامس از انجهت دوم ماخوذ از لحم و سمین و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت
و کثرت سمین و شحم دلالت کند بر برودت و رطوبت سوم شعر ست کثرت و غلظت و جعودت

وسواد دلالت کند بر حرارت و یبوست و اضداد آن بر برودت و رطوبت چهارم لون بشرت
سفیدی رنگ دلالت کند بر برودت و غلبه بلغم و حمرت آن بر حرارت و غلبه خون و ترکیب
این هر دو بر اعتدال دلالت کند و رنگ گندم گون دلالت بر حرارت کند و زردی بر حرارت
و غلبه صفرا و یا بر قلت دم چنانچه در ناقهین میباشد و کمودت دلالت بر افراط سردی و سودا کند پنجم
هیئت اعضاست سعت صدر و عروق و ظهور آن و عظم نبض و اطراف و ظهور مفاصل دلالت بر حرارت
کند و اضداد آن بر برودت ششم کیفیت انفعال اعضاست سرعت انفعال از هر کیفیتی که
باشد دلالت کند بر غلبه آن هفتم افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص و باطل دلالت کند
بر برودت و تشویش و سرعت بر حرارت و بطوء بر برودت هشتم نوم و یقظه کثرت نوم دلالت بر برودت
و رطوبت کند و کثرت یقظه بر حرارت و یبوست و اعتدال هر دو بر اعتدال نهم فضول بدن مانند
بول و براز و عرق حاد و آنچه قوی الصبغ دلالت بر حرارت کند و ضد آن بر برودت و کثرت آن
بر رطوبت و قلت آن بر یبوست دهم انفعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت دلالت بر حرارت کند
و قلیل آن بر برودت و ثبات آن بر یبوست و سرعت انفعال بر رطوبت و جبن دلالت بر برودت
و ضعف قلب کند و بیحیائی و سرعت و قوت غضب و جرأت و کثرت و سرعت و اتصال کلام
نیز بر حرارت دلالت کند و کثرت حیا و کمی غضب بر برودت اما علامات امزجه مرکبه دانسته میشود
از ترکیب علامات امزجه مفرده و آنچه مذکور شد علامات امزجه خلقی است اما علامات امزجه عارضه
همین علامات مذکوره اند که عارض میباشد و این امزجه عارضه ضارّه میباشد پس اگر باشد مزاج عارضی
مادی دلالت کند بر غلبه خون ثقل و حمرت و خواب و حلاوت دهن و ظهور بثور و غدد و انتفاخ
بدن و تخیل چیزهای سرخ و دلالت کند بر غلبه صفرا نخس و زردی رنگ و تلخی دهن و قی صفراوی
و تشنگی و ثقل قلیل و تخیل چیزهای زرد و دلالت کند بر غلبه بلغم بیاض لون و کثرت بزاق و

قلت عطش و ضعف هضم و جشاء حامض و کثرت خواب و بلادت حواس و ثقل سر اند و لین و لطوبت
نبض و بیاض قاروره و تخیل چیزهای سفید و دلالت کند بر غلبه سودا سیاهی و لاغری بدن
و بیداری و ثقل اقل و کثرت افکار و وسواس و تخیل چیزهای سیاه و اما علامات امراض ترکیب
بعضی از آن ماخوذ ست از نفس اعضا مانند استدلال از خلقت و مقدار و عدد و وضع بر مرض
اعضای آلیه وقتیکه غیر طبیعی باشند و بعضے از لوازم اعضا مانند استدلال از جمال و بعضے تمامی اند
مانند استدلال از افعال و افعال اعضا اگر سلیم بود دلالت میکند بر صحت مزاج و ترکیب
و اگر ناقص یا باطل بود دلالت کند بر برودت یا بر ردادت ترکیب مشوشه بر حرارت یا بر ردادت
ترکیب و از علامات کلیه نبض و بول و براز ست که دلالت کند بر احوال بدن انسان نبض
اول بر قلب ست و بول بر جگر و براز بر معده و امعا اما نبض حرکتی ست انبساطی و انقباضی
از اوعیه روح که قلب و شرایین ست بسط او جهت تعدیل روح ست بنسیم و قبض او جهت اخراج
فضلات محترقه او ست و نباض باید که معتدل المزاج و سلیم الذهن و صحیح المزاج باشد و هر گاه که لاحظه
نبض کند باید که تا سی نبضه بلکه سی و پنج نبضه دست بر نبض بدارد و ادنی دوازده نبضه ست
و نمانیده نبض از امور نفسانی و امور بدنی دور باشد و نبض دست راست مریض از دست راست
خود و دست چپ او از دست چپ خود ببیند و اجناس او که نبض نه است جنس اول ماخوذ ست از
مقدار عرق و اقسام آن نه است طویل قصیر معتدل عریض ضیق معتدل مشرف منخفض معتدل
طویل آنست که اجزای نبض به نباضیکه اصابع آن در گندگی و لاغری معتدل باشد در طول زیاده
از معتدل محسوس شود و سبب آن زیادتی حرارت بود و اگر معتدل الاصابع نباشد آنرا بر معتدل
الاصابع قیاس کند قصیر آنست که به نباض معتدل الاصابع در طول کم از معتدل محسوس شود
و سبب آن کمی حرارت ست معتدل آنست که موافق اصابع اربعه نباض معتدل الاصابع

محسوس شود و دلالت کند بر اعتدال حرارت و برودت و بر همین قیاس بود حال دلالت اضداد
و معتدلهای اقسام اجناس دیگر در زیادتی و کمی و اعتدال عریض آنست که اجزای نبض
در عرض و پهنائی اصابع زیاده از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت ضیق
آنست که ضد عریض بود معتدل و آن متوسط بود میان هر دو مشرف آنست
که اجزای نبض در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی حرارت کند منخفض ضد مشرف
بود معتدل و آن متوسط بود جنس دوم کیفیت قرع نبض و آن سه قسم است قوی و ضعیف
و معتدل قوی آنست که سخت بکوبد سر انگشتان را و دلالت کند بر شدت قوت حیوانی ضعیف
ضد آن معتدل متوسط بود جنس سوم زمان حرکت بود و آن نیز سه قسم است سریع بطی
معتدل سریع آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه باشد و دلالت کند بر زیادتی حرارت
بطی ضد آن بود معتدل متوسط بود جنس چهارم قوام آله بود و آن نیز بر سه قسم است صلب
لین معتدل صلب آنست که فرو نشود هر گاه غمز کرده شود سر انگشتان را و دلالت کند
بر یبوست لین ضد آن معتدل متوسط بود جنس پنجم زمان سکون است و آن نیز بر سه
قسم است متواتر متفاوت معتدل متواتر آنست که زمانه سکون او کوتاه بود و دلالت کند بر
زیادتی حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی متفاوت ضد آن معتدل متوسط بود
جنس ششم ملمس آله و آن نیز سه قسم است حار بارد معتدل حار آنست که وقت حرکت نبض
گرم محسوس شود و دلالت کند بر گرمی خون و روح که در عروق است بارد ضد آن معتدل
متوسط بود جنس هفتم ماخوذ است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت و آن نیز بر سه قسم است ممتلی و
خالی و معتدل ممتلی آنست که اندرون عرق رطوبت زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن
کثرت خون و روح بود خالی ضد آن معتدل متوسط بود جنس هشتم استوا در احوال آله

واختلاف در آن و آن دو قسم است مستوی و مختلف مستوی آنست که اجزای آن در جمیع قرعات
بیک وتیره باشد و سبب آن حسن حال نبض بود و مختلف برخلاف آن و مختلف بر دو قسم است
منتظم و غیر منتظم منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد غیر منتظم برخلاف آن و سبب آن
افراط ضعف قوت بود جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردی الوزن
جید الوزن آنست که وزن نبض مناسب مزاج صاحب نبض بود و ردی الوزن ضد آنست و این
سه قسم است یکی مجاوز الوزن و او آنست که وزن او وزن سنی بود که متصل سن صاحبش باشد
مانند نبض صبی بر وزن نبض شباب دوم متباین الوزن و او آنست که چنین نباشد مانند
وزن نبض صبی بر وزن نبض شیخ و بالعکس سوم خارج الوزن و او آنست که وزن او مشابه هیچ
وزنی از اوزان نبض نباشد مانند نبض مرتعش و از انواع نبض مرکب که ذی اسما اند آنچه مشهور اند
نوشته می آید یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض و شهوق دوم
صغیر و او مقابل عظیم است سوم معتدل و او متوسط بود چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
در عرض و شهوق پنجم دقیق و او مقابل غلیظ بود ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو
این هر شش انواع دلالت میکند بر آن که دلالت میکند بر آن اسباب ایشان هفتم منشاری است
که مشابه باشد باسنان منشار و او آنست که سریع متواتر صلب مختلف الاجزا باشد در شهوق و غور و
تقدم و تاخر و صلابت و لین و دلالت میکند بر ورم عظیم که در عضوهای عصبانی بود و این اکثر در ذات الجنب
میباشد هشتم موجی و آن مشابه منشاری بود در اختلاف اجزا مگر آنکه لین بود گویا موجهاست که
بهم میرسند بعض و بعضی او آن دلالت میکند بر ضعف قوت یا بر لین آلات و در استسقا و ذات الریه
و فالج و سکته میباشد نهم دودی است و این مشابه موجی بود مگر آنکه صغیر بود مانند حرکت کرم بسیار پا
دهم نملی است و مشابهت دارد به دودی مگر آنکه اصغر و اشد تواتر و ضعف بود مانند حرکت مورچه

وزن

و میباشد نزدیک موت یازدهم ذنب الفار و آن مانند دم موش میباشد دوازدهم سلی و
آن میباشد مانند دو دم موش که هر دو را از اطراف گنده متصل سازند سیزدهم ذو الفترة و او
آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع بود حرکت چهاردهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت
کند وقتیکه متوقع شود سکون و این مجموع دلالت کند بر سوء حال مریض در بول بعد شش
ساعت اعتماد بول نمایند و شیخ بوعلی گفته که بعد یکساعت تمام رنگ و قوام بول متغیر میگردد و اجناس
الوان نزد شیخ بوعلی و سایر متاخرین هفت اند جنس اول لونست و آن پنج قسم است اصفر
احمر اخضر اسود ابیض قسم اول اصفر برای او شش طبقه است اول تبنی مانند آب کاه و دلالت
کند بر برودت و قلت صفرا دوم اترجی شبیه بلون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند
سوم اشقر و آن زرد مایل بسرخی بود چهارم نارنجی شبیه بلون نارنج و این سرخ زیاده
از اشقر بود پنجم ناری و این سرخ زیاده از نارنجی بود و در این شعاع بود مانند نار و شبیه بود بانکه
زعفران دران سائیده باشند ششم احمر ناصع و آن زرد مائل بسرخی بود زیاده از ناری
شبیه بشعر زعفران اینهمه دلالت میکند بر زیادتی حرارت بنسبت هر مرتبه که ماقبل اوست و گاه
در امراض حاده بول رقیق و سفید باشد و این بدتر است قسم دوم احمر برای او چهار طبقه است
اول اصهب آن اول مراتب حمرت بود که گویا هنوز کامل نشده باشد شبیه از رنگ ورد
دوم وردی مشابه بگل سرخ سوم احمر قانی که شدید الحمرة بود چهارم احمر اقتم که سرخی مائل
بسیاهی میباشد مع غبرت مانند سیاهی پشت بازو و اینهمه دلالت بر غلبه خون و حرارت میکنند
و گاه لون سرخ میباشد بسبب دوی چنانچه در فالج و سوء القنیه و یا بسبب دردی که مقارن آلات بول باشد
چنانچه در قولنج و ناری اول بر حرارت است از احمر قسم سوم اخضر و آن رنگ سبز بود و مراتب
آن پنج اند یکی فستقی شبیه برنگ پسته دوم نیلنجی شبیه برنگ نیل سوم اسمانجونی شبیه برنگ

بحث الوان

اصفر

احمر

اخضر

آسمانی ہر سہ دلالت بر برودت کند چہارم کراثی شبیہ برنگ گندنا پنجم زنجاری شبیہ برنگ
زنگار و این ہر دو دلالت بر احتراق شدید کند و دلیل موت باشد قسم چہارم اسود است
اگر بسبب احتراق بود با او صفرت باشد و تقدم بیاشد و در اقوت رائحہ و اگر بسبب جمود باشد
با کمودت و عدم رائحہ بود و گاہی در بحران امراض سوداوی و گاہی از خوردن شئی صابغ نیز اسود
میباشد قسم پنجم ابیض است و آن دو قسم است یکی حقیقی کہ مانند شیر میباشد و دلالت کند بر غلبۂ بلغم
و یا بر ذوبان شحم و یا بر ذوبان اعضای اصلی دوم مشف مانند آب و آن دلالت کند یا بر عدم تصرف طبیعت
در مائیت و این ردیست و یا بر سدہ جنس دوم قوام است رقیق دلالت کند بر عدم نضج و
یا بر سدہ و یا بر ضعف کلیہ و یا بر زیادتی شرب آب و غلیظ بر کثرت اخلاط و بر عدم نضج و یا بر غایت
نضج یا بر انفجار ورم و یا بر انفتاح سدہ و معتدل القوام دلالت کند بر نضج جنس
سیوم صفا و کدورت صافی دلالت کند بر نضج و سکون اخلاط و کدر بر عدم
نضج و بر سقوط قوت و بر ورم باطنی جنس چہارم رائحہ است افراط نتن دلالت کند بر
افراط عفونت و یا بر قروح عفنہ و عدم الرائحہ دلالت کند بر جمود و فجاجت اخلاط و گاہ
دلالت کند بر سقوط قوت و معتدل بر نضج حامض الرائحہ بر غلبہ حرارت غریبہ حلو الرائحہ
بر غلبۂ خون و حریف الرائحہ بر فساد صفرا جنس پنجم زبد است کثرت و کبر و لطوء انشقاق
آن دلالت میکند بر مادہ غلیظہ لزجہ و بر کثرت ریاح و در امراض گردہ مشعر بطول مرض میباشد
جنس ششم مقدار بول است کثرت آن دلالت کند بر کثرت شرب آب و یا بر ذوبان
اعضا و یا بر استفراغ فضول و بول ردی الکم ادا عجز را وست و قلت آن دلالت کند بر فرط
تحلل و یا افنای رطوبت و یا بر سدہ و یا بر اسہال و افراط قلت بول با تحلل خبر میدہد بہ سقیما جنس ہفتم
رسوب است و آن چیزیست کہ غلیظ و متمیز از مائیت در قارورہ میباشد و طبعی و غیر طبعی بود

یعنی کم یا زیادہ در مقدار ۱۲

طبعی آنست که از فضله خلطها که منتفع میشود و بعد از نضج ظاهر گردد اگر کامل نضج است محمود بود
والا غیر محمود دوا اوصاف طبعی محمود آنست که املس ابیض مستوی الاجزا مجتمع در اسفل قاروره
بود هرگاه حرکت داده شود منبسط و منتشر گردد و زود بسرعت نازل در اسب نشود و آن دلالت
میکند بر نضج و راسب از ثفل محمود بهتر است و بعد از آن متعلق که در وسط قاروره میباشد بعد
ازان غمام که در اعلی قاروره میباشد و عدم رسوب دلالت کند بر عدم نضج و یا بر سده و یا بر قلت
ماده رسوب غیر طبعی بحسب لون چون اشقر و اسود و بحسب قوام چون صفائحی و قشوری
و دشیشی و کرسنی و نخالی و دسمی و مدی و مخاطی و رملی وارد و آن راسب بعد از آن متعلق بعد
ازان غمام مگر آنکه تعلق آن بسبب ریح باشد و این غیر طبعی یا از فضله اخلاط غیر طبعی باشد و یا
از انفصال جرم اعضا اگر سرخ باشد از جگر و کلیه بود و اگر سفید باشد از مثانه و یا از ذوبان اعضا
اصلی و دسمی از ذوبان شحم و سمین و مدی از انفجار ورم بود و مخاطی از خلط غلیظ و رملی
اگر سرخ بود از گرده باشد و اگر زرد و سفید باشد از مثانه بود و در براز استدلال ازان بچند وجه کنند
یکی لونیست لون طبعی او خفیف الناریه بود و شدید الناریه دلالت میکند بر حرارت
و غلبه صفرا و قلیل الناریه بر فجاجت و برودت و براز سفید بر غلبه بلغم و یا بر سده مجاری
مراره و این منذر بقولنج و یرقان بود و مدی و قیحی بر انفجار دبیله و اسود و اخضر و زنجاری
و کراثی دلالت کند بر آنچه دلالت میکند بر آن بول متلون بالوان مذکوره دوم مقدار است
قلت براز دلالت میکند بر قلت فضول اغذیه و یا بر احتباس آن در امعا و این خبر دهد بقولنج
و یا بر ضعف دافعه کثرت براز برای اضداد این باشد سوم قوام است رقت آن دلالت
کند بر ضعف هضم و یا بر سده و یا بر ضعف جذب ماساریقا و لزوجت براز دلالت میکند بر غذاء
لزج یا خلط لزج و یا ذوبان اعضا و زبدی بر ریاح و یابس بر افراط تحلل یا بر حبس اغذیه و یا

برکثرت بول فصل براز آنست که سهل الخروج متشابه الاجزا خفیف النارية و معتدل
القوام و معتدل القدر و معتدل الرایحه در وقت معتاد بود و از آواز قراقر و نفخ خالی باشد
و رایحه منکر و لون منکر دلالت میکند بر موت رفیق دوم در قواعد جزء عملی بالفعل کلی و آن دو جزو
قسم علم است و بدو طریق مبین است طریق اول در علم حفظ صحت
و ملاک امر درین تعدیل سته ضروریست و بیان کرده شد هوا را که افضل و بهتر بود و این ابده
فرع بیان میکنیم فرع اول در تدبیر ماکول حافظ صحت را باید که تعدیل مقدار غذا
کند و سکون نماید بعد از آن فکر چند قدم راه رفتن که معاونت میکند بر هضم از غذا اولی و بهتر است
و اختیار کند نان گندم که پاک باشد از شوائب مانند شیلم و گوشت گوسفند یکساله و گوساله
و بزغاله و مرغ و کبک و تیهو و زردی بیضه مرغ و حلوا که از بادام مقشر و شکر ساخته باشند و
اختیار کند از قسم میوه ها انجیر و انگور و خرما تازه و از اغذیه ردیه احتراز کند و تغییر از اشتهای
صادق غذا نخورد و شهوت کاذبه را دفع نکند و در صیف غذای بارد بالفعل در اول یا آخر
روز و در شتا حار بالفعل در میانه روز خورد و در ربیع و در خریف معتدل خورد
و تکثیر اقسام اغذیه محیر طبیعت است و غذای لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب اشتها
بماند باید که دست از طعام باز کشد و همیشه پرهیز کردن موجب لاغری و سستی بدن بود و
مراعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشته باشد واجب است
و آنچه منافی صحت باشد بتدریج ترک نماید و غذای صفراوی مزاج سرد و مرطب و موی
سرد و قابض و بلغمی سخن و ملطف و سوداوی مرطب مایل بحرارت خورد و صاحب
سکون و محنت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر دهند بخلاف مرتاض محبوس
گفته اند که جمع نکند میان سمک و لبن و جمع نکند شیر با حموضت و جمع نکند سویق با شیر و برنج و

غذا انگور بیدانه و انار بر بهیر لیسو و بیخ فرسخ دوم در تدبیر مشروب بهترین آب ها نهر است
خصوصاً که جاری باشد بر زمین پاک یا بر سنگریزه ها و جاری باشد بطرف شمال و مشرق و منحدر باشد
از اعلی باسفل و البعید المنبع و سبک وزن و شیرین بود خصوصاً وقتیکه باشد کثیر و شدید الجریان
و آب نیل و آب گنگ جامع اکثر این صفات است و خوردن آب بعد غذا موجب خامی است او
و میان غذا ارداد مگر محرور و صاحب معده حار را نافع بود و بعد از یکساعت از خوردن غذا
که وقت شروع هضم غذا است بنوشند و جمع نکنند در میان آب نهر و آب چاه تا وقتیکه یکی از آن
منحدر نشود از معده که این ردیست و آب چشمه غلظت دارد و آب کاریز ردی است و از آن آب
و ابعد آب کاریز آب چاه و بعد آن آب زمین نمناک و نوشیدن آب و شراب بر نهار و
بعد از جماع و سهل قوی و حمام و بر فواکه خصوص بطیخ ضرر دارد و عطش بلغمی از اشیای مسخنه زایل
میشود و چون شراب حرام است لهذا تدبیر استعمال آن ذکر نکردیم فرسخ سوم در تدبیر حرکت و
سکون بیشتر حرکت قوی که آنرا ریاضت نیز گویند قوی ترین اسباب از منع تولد فضلات
بخصوص امتلاییه و سبکی بدن پیدا کند و او را قابل غذا گرداند و نشاط آرد و حرارت غریزی با فروزد
و مفاصل را سخت و اوتار را قوی گرداند و ریاضت معتدله که در وقت خویش واقع شود محفوظ
دارد از جمیع امراض مادی و اکثر مزاجی مانند بار در طب بشرطیکه باقی تدبیر سته ضروریه موافق و باصواب
باشد و وقت ریاضت آنست که بدن از بول و براز خالی باشد و بعد انحدار غذا و کمال هضم
واقع شود و در امتلا و جوع شدید و بعد جماع منع است و ریاضت معتدله محمود حافظ
صحت آنست که سرخ و منتفخ شود در آن بدن و شروع شود عرق و زیادتی سیلان عرق
علامت افراط ریاضت است و آن خفیف رطوبات بدن و ضعف قوت بود و هر عضو که بسیار ریاضت
او بشرط اعتدال قوی میگردد و این بعضو مخصوص نیست بلکه حال هر قوت بدنی و نفسانی

همین است چنانکه کسیکه زیادتی کند حفظ قوی میباشد قوت حافظهٔ او و همچنین کسیکه زیادتی فکر
و تخییل کند قوی گردد مفکره و متخیلهٔ او و برای هر عضو ریاضت مخصوصه است چنانچه برای صدر قرائت
است باواز بلند و برای گوش شنیدن آوازهای لذیذه و برای چشم دیدن اشیای جمیله و سوار
شدن بر اسپ که بحد اعتدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل میکند اکثر از انچه گرم میکند و تقویت
مینماید باه و همچنین ترجیح برفق و دوانیدن اسپ با هم و سبقت بردن یکی بر دیگری و کشتی
گرفتن و بازی کردن بچوگان ریاضت بدن و قوی نفس است و سوار شدن بر کشتی قاطع امراض
مزمنه مانند جذام و استسقا و مقوی معده و هاضم است و غثیان و قی که در کشتی عارض شود در
حبس آن مبادرت نباید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت دلک است و لایق است
که قبل از ریاضت دلک کنند بتشدید تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد از آن نیز دلک نمایند
لیکن درین دلک باید که دست را بملایمت بر بدن باوضاع مختلفه و جهات متخالفه گردانند تا تمام
جمیع اجزا برسد فرع چهارم در تدبیر نوم و یقظه بهترین نوم عرفی متصل معتدل المقدار است
که کمتر از شش و زیاده از ده ساعت نباشد و حادث شود بعد هضم غذا و شروع آن در انحدار و قعر معده
و این از سبکی امتلای بطن دریافت شود و کسی که عادت خواب دارد بعد هضم غذا قبل از انحدار معده
پس سزاوار است که ابتدا کند اول بر جانب راست زمانی قلیل بعد از آن مایل شود بجانب چپ
تا وقتیکه هرگاه تمام شود هضم معدی باز گردد بجانب راست و کسی را که عرق بسیار آید غیر از سبب
ظاهر پس بدن او ممتلی است فرع پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس اگر طبیعت محتبس باشد باید که از
شوربای دسمه که با سلق و اسفاناخ کثیر المقدار پخته باشد بخورانند و انجیر با قرطم نیک ملین است خصوصا
برای مشایخ و همچنین ملین کردن بشیافهای مسهله و حقنهای ملینه و حقنه کردن با دهان خصوصا
بروغن بادام نفع میکند مشایخ را و هرگاه که بسیار ملین باشد باید که از زرشک و سماق و حصرم و جو مقشر

وتفاح وماننداًن باد و بیه احتباس سازند وار مستفرغات معتاد و در بیان صحت حمام و جماع
ست اما حمام بهترین حمام آنست که قدیم البنا عذب الماء واسع الفضا معتدل الحرارت و باشد
و فعل طبعی حمام تسخین بسبب هوا و ترطیب است بسبب آب بیت اول او مبرد و مرطب است
بیت دوم مسخن و مرطب ست بیت سوم مسخن و مجفف ست و باید که دخول در حمام و
خروج ازان بتدریج باشد و استعمال حمام که باعتدال باشد نضج و دفع فضلات و تفتیح مسام نفوذ
و تسخین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
بیفزاید و بسیار نشستن در حمام غشی و کرب و خفقان می آرد و یابس المزاج استعمال آب کثیر از هوا کند
و مرطوب بالعکس و صاحب استسقا باید که قبل از استعمال آب عرق بسیار بگیرد تا وقتیکه جلد متشنج
مانند اثر انیست و هرگاه بدن لاغر شدن شروع کند و کرب زیاده شود علامت افراط است
باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام خصوص در شتا باید که پارچه ها بسیار پوشد و غذا بعد از حمام قبل از
زوال حرارت قریبه کند باعتدال بامن سمن و فقاعی برخلاف صاحب لاغری و تخفیف ست و قلیل
الریاضة بسیار کند حمام عرق و اغتسال با آب سرد سخت قوی کند بدن را و سزاوار
ست که و صیف کسیکه جوان حار مزاج معتدل اللحم باشد استعمال کند و صبی و شیخ و کسیکه اورا
اسهال و تخمه و نزله باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمهای گرم مانند کبریتی نفع میسازد
فالج و تشنج رطب را و زائل کند حکه رطب و یابس را و نفع میکند عرق النسا و وجع مفاصل را اما جماع
جماع آنوقت کند که غذا هضم بود و شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواهش طبیعت و انتشار
تام حاصل آید یا بتخیل و یا بتکلف و جماع کودکان بسبب قلت استفراغ اقل ضرر است از
جماع زنان و بسبب حرکات متعبه اضر ست از وی باید که از جماع پیرزن و نهایت صغیره و
حائض و مرتضعه و بدصورت و باکره و از جماع زنیکه کسی از مدت با او جماع کرده باشد احتراز نماید

که اینهمه بالخاصیه ضعیف میکند شهوت را و جماع محبوب مسرور میکند و با وجود کثرت استفراغ منی
کم ضعیف میکند و حلق زدن بالخاصیه موجب غم و ضعف انتشار و شهوت بود فصل
ششم در تدبیر فصول اربعه بر حافظ صحت لازم است که در ربیع بنا بر تقدم با خلط
استفراغ سازد بفصد یا بقی یا باسهال بحسب حاجت مطابق عادت و تقلیل غذا نماید
و ملطفات و مسکنات و شراب ممزوج باب استعمال کند و در صیف آسایش و
آرام لازم گیرد و از مسخنات و مجففات و حرکات عنیفه اجتناب نماید و غذا کم خورد و فاکهه
و اشربه بارد و رطب اختیار کند و استفراغ بقی کند و در خریف از مجففات و کثرت جماع
دور باشد و از سردی صبح و گرمی میانه روز خود را نگهدارد و در شتا خود را در لباسهای گرم
و پشمینه وار پوشیده دارد و خوردن اغذیه قویه کثیر الغذا غلیظ مانند هریسه اختیار کند و گوشت کباب
خورد و استحمام نماید و مسخنات و حرکات قویه عنیفه و ملطفات استعمال سازد و فصد و قی نکند
مگر اسهال بوقت ضرورت بعمل آرد فصل هفتم در تدبیر حوامل و دفع حمل و مولود و رضاع
و مرضعه اما حوامل پس فصد و حجامت و اسهال و قی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از
ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت اسهال از مسهل بارد مناسب بود و هرچه مضعف
قلب و معده و مزلق جنین باشد نباید داد و جمیع ادویه قلبیه و تریاق فاروق و مثرودیطوس حافظ
جنین بود و حامله را قبض طبیعت ندارند و از ادویه مدره و مسخنه و مزلقه و استحمام احتراز ضرور بود
و از حرکات شدیده و از امتلای غذا و هیضه و غذای تیز و تلخ و غضب و غم و فرح و اصوات
هایله و بوهای تیز نگاه دارند و قی و غشیان که بایشان افتد وقتی که بسیار نباشد بند نکنند
و خوردن گلقند عسلی و امثال آن برای اشتهای فاسد زنان حامله مفید بود و خردل
و مانند آن از اشیای حریفه نیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود زایل شود و خوردن

زرد او ند قدری پیش از غذا و بعد آن از برای سقوط شهوت خصوصاً با شراب ریحانی رقیق
سفید بود و اندک اندک خوردن آب بگرم خفقان ایشان را زائل کند و معجون کمونی هم مانند
آن برای ریاح که در معده و امعای ایشان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل و آرد بنگ
بزبان پخته تکمید کردن درد شکم را دور میکند و لعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش
فرج را مفید بود و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد یا آسد بیران راست بندد زن آسان
بزاید و مشک طرا مشیع پرسیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست املتاس قند سیاه کهنه
هر یک یکتوله در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و در شکم و پشت و اطراف فرج بروغن بنفشه
و روغن چنبیلی بمالد و اگر پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نماید بهتر باشد و با آب گرم
نطول کند و دران بنشاند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و درآن مفید بود و همچنین
حلتیت با جند بیدستر بسیار نافع است و از کندش و شونیز و جند بیدستر عطسه آرد و بوقت عطسه دهن
و بینی بند کنند و از سم اسپ و استر و شتر دود کنند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف جا ایستر گردد
و تا چهار روز درد ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است می باید که مشک طرا مشیع پرسیاوشان
ابهل هر یک سه درم ترمس پودینه از هر یک دو درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده صاف
نموده تناول کنند و چون ابهل را در قند سیاه ملفوف نموده بخورد و نیز کتول را سائیده شیاف
ساخته بمحل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر زقوم تر کرده بر دارد در اسقاط
قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و مر و خربق سفید و جاوشیر و ساکبینج
کوفته و بیخته در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک و شحم حنظل و قسط از هر یک سه درم مکید هم
بکوبد و بر ناف و عانه طلا کند و از پوست مار و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید
می باید که قابله دست در فرج برد و بیرون آرد و باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

واین حمل خطرناک بود واگر درد پیش از ولادت مایل بطرف عانه و قطن شود علامت سهولت
ولادت است و همین است علاج احتباس مشیمه اما تدبیر وضع حمل زنی که بچه بزاید میباید
که در خانه معتدل بزاید و تا سه روز او را غذا ندهند و بعضی تا شش روز غذا نمی خورند و اجواین
در آب بجوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریره بپزند و روغن زرد و زنجبیل
انداخته تناول نمایند و اگر موسم گرما باشد یا مزاج گرم بود بجای اجواین تخم ریحان کنند و بجای
آب عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بنوشند و اکثر زنان کهانه را در روغن بریان کرده
در قند آب آمیخته میخورند و ترکیب ساختن او آنست که اول میوه ها را در روغن زرد
بریان کنند و بیرون آرند بعد آن کهانه را در روغن مذکور بریان نمایند و قند را در آب علیحده
قوام نمایند و همه را بیامیزند که خوب مخلوط شود و از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن اندکی
زنجبیل سائیده مخلوط ساخته بکار برند و میوه از قسم بادام و پسته و خرما و نارجیل و کشمش و سنگهی
میخورند و روز چهارم شوربای مرغ یا بز و کهچڑی مونگ تناول مینمایند و روز ششم نان گندم
نیز شروع میکنند و چهل روز بهمین غذا اکتفا میکنند و از چیزهای سرد و هوای سرد و حرکات
متعبه پرهیز می نمایند و هر روزه از روغن کنجد مالش میکنند و اطراف فرج بروغن چنبیلی بمالند
و درد رحم که بعضی زنان را بعد از زائیدن میباشد پوست املتاس مشکطرامشیع پرسیاوشان
قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب جوش داده صاف نموده دهند مفید بود و
همچنین تخم کتان بجوشانند و برحم رسانند و یا شیر خر نیمگرم کنند و آبدست نمایند و اگر شحم اسفرقه
کنند نیز نافع بود و سعتر نوشانیدن و طبیخ خبازی خورانیدن و برحم رسانیدن هم مفید بود
و اگر ادویه مذکوره فائده نکند قدری پوست خشخاش در آب ترکنند و بنوشانند و درین چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز بستم و سی ام و چهلم و اگر موسم گرما باشد بعد

دوسه روز غسل کردن نیز مضائقه ندارد اما **تدبیر مولود** هرگاه طفل متولد شود تن او را از
هوای سرد محفوظ دارند و پیش از شیر غسل بلبیسانند و آنچه بالفعل مروج ست خرما را در آب
سائیده از انگشت شهادت بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بمالند در مدت حیات
از آن چیز متضرر نمیشود چنانچه گفته اند که فاذ زهر معدنی بروز ولادت پیش از آنکه شیر دهند
بر کام وی بمالند در ایام حیات خود از سموم مشروبه و ملدوغه متضرر نگردد پس طفل را از نمک و
آب غسل نمایند و بعد آن بآب شیرین نیمگرم و همین مروج ست و وقت غسل احتیاط کنند که آب
در دهن و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را منفتح سازند زیرا که تا وقتیکه
جنین در شکم مادر است منسد میباشد و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و دو مشیمه می افتد
و بعد از غسل فلوس مس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده دهند و بعد از
هشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند و آنچه درین زمانه معمول ست پیش از دادن
شیر دوای ملین میدهند **صفت دوائی ملین** برگ نیم پای برنگ باو کهنبه گهور برگ کاکا
و خورد و نه دانه چکادانه گلسرخ مویز منقی بادیان شاهتره مغز فلوس یا بادام بیاشند و آب
جوشانیده صاف نموده میدهند و روده ناف که آنرا نال میگویند از طرف دوم به آنول
و مشیمه متصل میباشد و آنول چیزی گرد سیاه مانند رنگ جگر میباشد و مشیمه غشائی بود که
بر جنین در روده حاوی باشد میباید که آن روده را از انگشت نر و انگشت شهادت گرفته
از طرف مشیمه آن روده را بمالند تا آنچه در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس بریسمان
نرم تافته بروغن گاو چرب ساخته بفاصله یک شبر و چهار انگشت مضموم از ناف آن روده را
بر بندند و به آهن قطع کنند و پس از قطع خرقه بروغن کنجد و روغن زیت سرشته بر ناف
نهند و لحظه بلحظه روغن انداخته باشند تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز

خشک شده با قند و خاکستر صدف بر ناف ذرور سازد تا که ناف خشک گردد و روغن بدان نیز سایند
وگاه باشد که بوقت قطع ناف ورم حادث شود مرداسنگ سفیده کاشغری رسوت کمیله
با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند وگاه باشد که ناف نپخته شود درین
کند باید که مرداسنگ و سفیده و غبار آسیا و سنگ جراحت و مانند آن سائیده بپاشند و اگر
ازین تدبیر فائده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول دو عدد زلو بچسپانند بعد از آن ادویه
مذکوره بکار برند و اگر نتو در ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندند و قطعه سرب یا خریطه
که از سرب سوهان زده باشند یا سرمه مسحوق پر نموده بر وی نهادن و بعد ها به بستن داشتن
نفع تمام دارد و از اشیای بادی احتراز واجب انگارند و تا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند
دیگر بدیه شیر ندهند و طفل را قنداق بستن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا
ست و طفل را هر روز تدهین کنند اگر پسر باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن
گاو بمالند اما تدبیر رضاع و مرضعه شیر مادر بهتر از همه شیرهاست و شیر اگر مادر باشد از
روز ولادت تا یک هفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بمکاند و مرضعه از بیست و
پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل السحنه و باخلاق محموده و نکوجویه
و پستان در حجم متوسط باشد و بستر خیچ نبود و مرضعه که شیر میدهد باید که وضع حمل آن در ماه نهم
بوده باشد و پسر زائیده باشد و بعضی بر آنند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب
بود و شیر مرضعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و سپید رنگ و شیرین مزه و پاکیزه بود
و متشابه الاجزاء و قلیل الرغوه باشد و در بیان وضع مرضعه و در بیان رضاعت مدت
متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صباح پستان را اندکی دوشیده باشد
پس در دهن طفل دهد و از جماع و غم و غصه و هرچه باعث فساد شیر باشد احتراز کنند و غذای

مرضعه نان گندم با گوشت بره و بزغاله و از بقولات کاهو و از فواکه بادام و فندق مناسب بود
و هرگاه شیر غلیظ باشد به ملطفات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز سکنجبین و آب نیمگرم صبح نوشیده
باشند و باز داشتن از ریاضت و آرام دادن و ادویه و اغذیه مولده خلط غلیظ خورانیدن
شیر را غلیظ میکند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند
مایل بسیلان شده متوقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجرب است
و نیز ساق لاله را با جو مقشر بپزد و صاف کند و قدری شکر سفید اضافه کرده بنوشند فایده بخشد
و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند مانند تودری سفید تخم خشخاش و پستان بز و پستان
میش و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مرداسنگ در روغن گل و عدس
با سرکه و یا زیره با سرکه طلا کنند شیر را کم میکند و ادویه مدره و آب شور نوشیدن و روزه داشتن
و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کنند و ضماد کردن از
مبردات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفاناخ مفید بود و اگر بسبب برودت و یا بسبب
ضعف قوت جاذبه ثدی باشد غذا و دوای لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم گندنا نیز نافع
بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمند است و اگر بسبب خلطی بود که بر و غالب باشد
اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و مائیت
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود و علاج آن
تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و شرب شراب ریحانی
و تناول اغذیه خوشبو در فساد بوی شیر نفع مند بود و اگر متشابه الاجزا نباشد اصلاح غذا کنند
و معاجین هاضمه بکار برند و اگر کثیر الرغوه باشد کاسر ریاح خورند و مدت طبعی ارضاع دو سال
است و اگر طفل از برای شیر گریه [illegible] مانند آن از اشیای تلخ بر پستان بمالند و در دهن طفل

دهند و بهترین موسم از برای فطام یعنی جدا کردن طفل از شیر موسم بهار است و نزدیک فطام آب
دهند و غذا شیر و برنج و نان در شیر و شهد آغشته بدهند و در هند معمول است که بعد از جدا کردن
از شیر غذای کهچری مونگ ملایم میدهند و در هند بسبب اخلاق طفل گوشت دهند و طفل را اشیای قوی
شدید الحرارت و شدیدة البرودت نه دهند و حموضات نیز نباید داد و اگر ضرورت حموضات باشد
آن وقت دهند که معده از شیر خالی باشد و علاج شیر خواره بیشتر بعلاج مرضعه کنند و اگر طفل را
خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روزیکه مرضعه را اسهال یا قی و مانند آن عارض شود آن روز
شیر او نه دهند و چون اثر بر آمدن ثنایا ظاهر شود دماغ خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بمالند
دندان جلدی بر آید و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیز های نرم و چرب چون چربی بط
و موم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و هرگاه دندان آغاز کند از مضغ چیز های
سخت باز دارند و گاه گاه نمک و شهد بر دندان او بمالند تا از قلاع محفوظ باشد و هرگاه طفل گویا
شود بیخ زبان او از انگشت مالیدن معین بر فصاحت است فرسخ هشتم در بیان امراضی
که بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا رطوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تمدد و
تفخ و شیون نیز حادث شود آنرا ریح الصبیان و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را
مخصوص داشته اند بصرعی که با تب محرق باشد هرگاه واقع شود پاهای خود می‌پیچد و کف
بدهان می‌آرد و علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پای ایشان بگیرند
و کف دست و پا بچیز های خشن بمالند و نگذارد که اضطراب کند و بازو و ران آنها سخت بندند
و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه با آب نیم گرم مخلوط کنند و بر بدن بمالند و اگر ازین تدبیر ازاله
مرض شد بهتر است و الا بحسب عوارض علاج کنند مثلاً اگر تب شدید و تشنگی باشد حجامت ساقها
با شرط باید نمود و تلیین طبیعت همیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه که در سرسام بزرگان مذکور است

امراضی که بصبیان عارض میشوند

باید کرد و قدام صفحه را خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد بعد از نضج بمسهل گرم مکرر تنقیه کنند
لیکن ادویه قویه مثل غاریقون و تربد ندهند و کندر و جند بیدستر و صبر برابر کوفته و بیخته در آب
بادیان مثل خشخاش حب بندند و از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و نصف
دانق جدوار با شیر مادر سائیده بخورانند درین باب مجرب و آزموده است و مضغه اشجار
جوارشهای گرم دهند و ادویاتی که در صرع بزرگان مذکور است درینجا هم سودمند بود و
مهره مرجانی با آتش سرخ کرده میان دو ابرو و او از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بعضی
با پشک گوسفند هم داغ میکنند و خردل سائیده بر کفهای پای مالیدن نیز سودمند بود و از
آوازهای بلند و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و
آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین پرهیز از اغذیه غلیظه و بقولات و از اشیای شیرین
و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود عطسه
اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود علاج آن بعلاج سرسام کنند
و اگر سبب سردی باشد که بسر رسد باید که با درونج کوفته و بیخته در بینی دمند و گرده گوسفند را
بریان کنند و رطوبتی که از آن تراود در بینی چکانند و زعفران و قند کوفته بخور آن کنند
عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود و از
فرو نشستن تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و درد چشم و حلق توان دریافت
پس تبرید و ترطیب دماغ از پوست کدو و خیار و خرفه و روغن گل مع قدری سرکه و زردی بیضه
و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز نمایند و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و اسهال
درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم گود رود ملیله درست را در آب جوشانند که نرم
شود برآورده صلایه نمایند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بران بربندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد

وهمچنین ضماد آنکه آمله را بآب سائیده یا بآب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ بر تارک سر بگذارد
و مروارید سائیده طباشیر سوده زهر مهره سائیده زرور و سوده از هر یک دو سرخ همه را بخورانند
و بعد آن شیره تخم خرفه سیاه بو داده شیره تخم کاهو مقشر در عرق بادرنگ عرق کیوره و گلاب
بر آورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده باز تنگ داده بالای آن بخورانند
و نشاسته با اندک سرکه و عنب الثعلب روغن گل نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست
و پای او را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت یا آب
عناب با آب شیر خشت نافع بود و مرضعه را پست جو و مانند آن هر چیز قابض بود و بخورانند
و تقلیل غذا نمایند اجتماع الماء فی الرأس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال بسبب
رطوبت دماغ داخل قحف بالای غشای صلب که متصل قحف است جمع آید علامت
این قسم آنست که چشم باز ماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
ثقل و گرانی دریابد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره خارج قحف زیر جلد
بسبب خطای قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت بفشرد کند از این سبب دهن رگها
گشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد
سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و بانگشت فرو توانند نشست و طفل بسیار
گریه و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو نتوانست شد و لذع
و وجع محسوس شود باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست
که نظر کنند رطوبت کثیر است یا قلیل و بهر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی
بنفرشد فع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
و اگر قلیل المقدار و محصور است علاجش آنست که اول موی سر تراشند و بعد از ان

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم و
خشک با زعفران و بورق ضماد کنند و پارچه سرب بالای آن بندند و اگر لیمو را دو پاره کرده
بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشیده تکمید کنند تحلیل رطوبت مینماید و باشد
که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد احقر بچشم خود دیده که در خانه
شخصے دخترے تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار مرتفع بود عزیزان او از مشاهده آن حال
مشوش شدند و خواستند که شق کنند احقر آنها را ازین حرکت باز داشت و علاج آن
به بیلاجی کرد بعد از چندے خود بخود تحلیل شد و تا حال زنده است اگر ازین تدبیر فائده نشود
آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سه روز شراب بعوض
کهنه بر آن چکانند پس از آن رفاده را وا کنند و اگر زخم مندمل شد بهتر و الا بمرهم مدمل علاج کنند
در صورت ورم علاج سرسام کنند و حجامت با شرط بسیار مفید است تشنج اگر بسبب یبوست باشد
بعد حمیات و استفراغات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطبات کنند و
این با طفال کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن
تلیین طبیعت بود و بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند بخوا
بانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه طفل دهند و دار و جوجه بخبانند و اگر بسبب درد
و ورم که بوقت برآمدن دندان پیدا شده باشد یا بر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در تسهیل
نبات دندان مذکور است باید نمود و علاج ورم لثه نیز می آید و اگر بسبب ضعف و فساد هضم
باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه طفل نمایند و جوارشهای
مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکاء طفلے که بسیار
بگرید و بیدار ماند و آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و باشد که بسبب درد امعا یا درد چشم باشد آن

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر و معده باشد علامت
آن نفخ یا فتق از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت
کوشند و تنقیه نمایند التفزع فی النوم طفلی که در خواب می ترسد باعث دیدن خوابهای
هولناک بود و سبب او آن باشد که در بیداری از چیزی که ترسیده باشد همان صورت در خواب ظاهر
شود علاج آن بحیله خوف از و دور کنند و طفل را بر آن چیز دلیر گردانند و اگر بسبب امتلا
و فساد غذا در معده باشد غذا کمتر دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و عسل لیسانند و مصطکی
و مانند آن بخوردن دهند و باشد که این حالت مقدمه جدری و حصبه نیز پیدا شود و گاهی طفل را
در خواب حالتی مانند کابوس پیدا آید می باید که جند بیدستر بو بینند مانند ریح الصبیان علاج
کنند زکام و نزله که طفلان را عارض شود بسبب رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین درد
گوش نیز اکثر از رطوبت پیدا شود و نشان درد گوش آنست که طفل گریه کند بی سببی نیز اضطراب
نماید و هر دم دست خود بگوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج این
امراض مانند علاج زکام و نزله و درد گوش کنند چنانچه در علاج بزرگان مفصلا مذکور است
حول و او آنست که میلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و بسبب شیر دادن
و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه
چشم که مخالف گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو پلک چشم بهم بچسپد باید که هر صبح ببول گرم او
چشم را بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم باید که مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم
در چشم کشند و میل بخطل تر فرو برد و مکرر در چشم کشند بسیار مفید بود احتباس الشی فی
مجری الانف یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از روغنها و قدری موم
بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد آن چیزی که

کہ عطسہ آرد او را بو یانند قلاع ایشان را ہر چہ در قلاع بزرگان می آید مفید بود و گل بنفشہ
و گل سرخ را سائیدہ ذرور سازند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیادہ کنند و گاو زبان سوختہ
و آرد جو بریان در دہن پاشیدن نیز نفع دہد و ترنجبین باگلاب سائیدہ پاشیدن نیز نفع
میکند و اگر ازین تدبیر فائدہ نشود حجامت کنند و زلو بچسپانند صریر الاسنان فی النوم
اکثر صبیان و ہمچنین مشایخ و نسوان در خواب دندان میسایند علاج آن بعد از نضج از مسہل
کرم و حب ایارج تنقیہ کنند و گردن را بروغن زنبق بمالند و بادیان سائیدہ در گلقند آمیختہ بخورند
و در اکثر کہ بصبیان عارض میشود خود بخود زائل میگردد و لعابی کہ از دہن صبیان جاری باشد
اقاقیا سائیدہ در دہن بمالند لذع لثہ تکمید کردن بروغن و موم مفید بود و ورم لثہ کہ بوقت
روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند کہ دندان زود بر آیند استرخاء
لہات یعنی سست شدن و افتادن ملاذہ چون شب یمانی سائیدہ بعسل آمیختہ بر لہات
بمالند استرخای ملاذہ را مفید بود و مازو بسرکہ و یا نشاستہ با سرکہ و گل ملتانی با سرکہ سائیدہ
بر یافوخ طلا کردن استرخاء ملاذہ را مفید بود سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
علاج آن بعلاج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگرچہ بلغمی باشد چیزی شدید الحرارۃ
والیبوست ندہند و ہمچنین است علاج خرخرہ عظیمہ یعنی آواز شدید کہ در وقت خواب از سینہ
می آید و ورم ریہ با ہرگاہ طفل را عارض شود نفس تنگ شود و زود زود گوی زیرا ضلاع حادث
شود علاج آن از منضجات و مسہلات و منفثات بلغم باید کرد و سینہ مریض را از ہوای سرد محفوظ
باید داشت و اغذیہ بارد نباید داد و اگر تواند بادہ را پزانیدہ مسہل دہد و الا انتظار این نباید کرد
و زود مادہ بہ مسہل و شیاف مناسب دفع باید کرد صفت منضج کہ درین مرض بکار آید
اصل السوس مقشر شکوفتہ گاو زبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر گل بنفشہ تخم خبازی عنب الثعلب

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخورد دهند
روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا و بیخ سوسن اضافه نموده بدهد و روز سیوم مسهل سناء مکی
مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن
در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدهد و چون بقدر یک سرخ خون
خرگوش در عرق گاوزبان حل نموده بخورانند درین باب مجرب است و همچنین قدری مالیدن آن
بر تارک و ناخنها مفید بود و توتیای سبز بریان نموده یک جزو سهاگه نیم بریان یک جزو هر دو را
در آب یا در شیر زن حل نموده بقدر دانه باجره حب سازند وقت احتیاج یک حب یا دو حب
در آب یا در شیر مادرش بدهد مجرب است فواق یعنی هچکی اکثر بسبب تیج حادث میگردد و زنان را
چنان گمان است که برای توسیع معده ورودهی افتد اگر بسیار باشد مغز جوز هندی با شکر سفید بدهد
و چند بیدانه در آب سائیده اندکی دادن سودمند بود قی شدید اگر سبب آن زیادتی نوشیدن
شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و یا شد که بسبب اجتماع بلغم و یا انصباب
صفرا در معده بود علامت هر واحد خروج هر واحد بود و علاج آن مذکور میشود و همچنین علاج
هیضه و ضعف معده و بستن شیر و خون در معده در منزل سوم می‌آید سبک تر از آن باید
کرد و اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان می‌افتد اکثر بواسطه بر آمدن دندان میباشد
حبس آن مناسب نیست مگر وقتیکه از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان باید کرد
که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال از زهرمهره و طباشیر و مانند آن که
در بحث عطاش گذشته حبس باید کرد و مغز بیل کوفته و بیخته هموزن آن نبات سفید آمیخته
نیم درم با آب بدهند سودمند بود و اگر پوست خشخاش هلیله سیاه بروغن بریان نموده
هموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل به طفل دهد برای حبس شکم بهتر ازین دوای نیست آب

بارنگ سبز کرده در آفتاب یا با آتش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشانند همان ساعت که
از دست فارغ شود و بعد هر دست چنین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و پارچه را با آن
تر کرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و طفل که غذا هم میخورد پنیر مایه خصوصاً پنیر مایه خرگوش و پنیر مایه
بزغاله بقدر یک دانگ همراه آب سرد دهند حبس میکند و در آن روز شیر ندهند بلکه بر غذای پرهیزی دارند

اعتقال طبیعت

اعتقال طبیعت گاه باشد که اطفال را بسبب غلبه رطوبت که ضعف قوی است یا بسبب عدم انصباب صفرا
بمعا قبض حادث میشود و علاج آن اگر تب نباشد زهره گاو و بخور مریم بر ناف طلا کنند و یا سکر و روغن
زیت با آب گرم آمیخته بر شکم بمالند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون
شیاف کنند و اگر تب باشد شیاف بنفشه بجهت صداع مفید است و در قرابادین می آید بعمل آرند و اگر
حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند

مغص

مغص چون اطفال را عارض شود [illegible]
باید که روغن زیت و آب گرم و نمک در مثانه گاو انداخته بر شکم تکمید کنند و تکمید از شیر گاو تازه
بشکم هم نفع میکند و پشک گوسفند سائیده گرم کرده در لته بسته تکمید کردن هم نافع بود و چون اعصاب
پشت طفل بروغن گل و مانند آن بمالند تسکین درد شکم میکند و آنچه در علاج بزرگان است
بیشتر از آن استعمال باید کرد

تولد دیدان

تولد دیدان یعنی کرمهایی که در شکم طفل متولد می شوند علاج
آن رسوت ترنجبین کمیله با بی برنگ کوفته بخته با آب به دهند و هر گاه همین ادویه را سائیده
بزهره گاو سرشته بلته آلوده حمول کنند کرمها را قتل کرده بیرون می آرد و [illegible] با شکر خورانیدن
بالخاصیه نفع دارد و حنا و موم سرشته شیاف سازند پس بعد از لحظه طفل را [illegible] غلطانیده شود
مقعد او را اندک بانگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر کرمی که ظاهر شود
وی را بگیرند و اگر موم در روغن گداخته بیرون و اندرون مقعد چرب کنند منع خوردن کرم خارش

خروج مقعد

امثل نماید خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول با [illegible]

دست اوارد کنند و اگر مشکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز
گردد و بعد آن پوست انار جفت بلوط گلنار ازو در آب جوشانیده صاف نموده هر گاه نیمگرم شود
دران نشانند و ثقل آنرا بر بندند و لنگ بربندند **البول فی الفراش** کسیکه بول در فراش
کند باید که سعد کندر خولنجان جفت بلوط حب الآس گلنار جمله برابر کوفته بیخته سفوف سازند
و بدهند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن آمیخته بر مثانه ضماد کنند و از اشیای مدره دور
و تبرا حتراز کنند و سنگدانهٔ خروس را بسوزانند و قدری با آب نیمگرم بدهند و شهدانه بریان نموده
با عسل آمیخته بدهند و نیکوترین حیله آنست که درمیان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کنانند
و بوقت شب آب و طعام نخورند و مدام خوردن جوز بوا مفید بود و نانی که در خمیر آن اندکی نخاع
گاو تر انداخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن معجون فلاسفه نیز تقعد هد و نارجیل با شکر نیز نافع است
حمیات اکثر اطفال را تپ خلطی حادث میشود و علاج آن بیشتر از علاج بزرگان کنند
لیکن اگر تپ دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای
گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر زیر نجا زلو چسپانند نیز جایز است و استعمال کافور
نشاید و در تپ بلغمی بنجاسف یعنی بوی مادران در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده
باشند و در تپ مرکب سکنجبین افتیمونی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دوا دادن قدری
ماء العسل بکار است پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین آب گرم نوشانیدن سود مند
بود و در تپهای اندرسته تقویت معده ضروریست و طفل را اگر پرهیز از گوشت و روغن نمایند بهتر است
و الا هرچه بخواهد بدهند مضر نباشد باید داد و تکثیر غذا مناسب نبود و هر چند اطبا جدری و حصبه را
بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احقر ذکر این هر دو را با امراض صبیان انسب
و الیق دانست و فرق فیما بین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

وسالم‌ترین او آنست که آبله بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه
و شکم کم برآید و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور بر حال و میل بغذا او آب بر قرار علامت نیک است
و باید که بنا بر تقدم بالحفظ در ربیع زلوبیس سر اطفال بچسپانند و حجامت باید کرد و غذا
سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم بجوید در بقولات پخته خورد و دوای سرد مقوی دل مانند
عناب و عرق کیوره و گلاب و سکنجبین و شربت انار مقرر کنند و در آفتاب نپایند مانند آن احتیا
نمایند و هرگاه طفلی تپ کند مروارید بسیار کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید بیشتر
در آب برگ سفید لاله هر یک بقدر نیم ماشه تا یک ماشه بخورانند و سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش
دمند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و چون برآمدن شروع کند آب عناب و عرق عنب الثعلب
عرق گاوزبان نبات خوبکلان بقدر مناسب طفل دهند و تا بهتر شدن مریض برین اقتصار
باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوره نیز میدهند و چون جدری در برآمدن دیر نمود
در روز چهارم هم گذشت که تمام بر نیامد حلبا باید که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی عدس مسلّم
و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران در آن
آمیزند و بنوشانند نیز مفید بود و آب گرم نزد بیمار دارد و چادر سفت بطوری بر مریض گیرند که بخار
بر بدنش برسد زیرا که برای برون آمدن شور و تفتیح مسام سریع الاثر است و همچنین خاکشی بر بدن
مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه شور بروز کند و باز ناپدید شود و همچنین
آب بادیان و آب کرفس با نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس مقشر مناسب است
و مروارید که هم قابض و مخرج است مناسب‌تر است و اسهال در آخر مضر است در صورت مبادرت
بحبس او از زهر مهره و مروارید و کهربا و بارتنگ باید کرد اگر خارش پیدا شود این علامت بد است
باید که چوب گز و بیوج نیز که در شاهجهان آباد مشهور است و از طرف کشمیر می آید گرفته تبخیر نماید و

دو دوآن ببدن رساند و نزدیک عروض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل پردازد و کشیدن شاخها
هم مضائقه ندارد و آوردراج مانع برآمدن جدری و حصبه است و چون برآید باعث حفظ آنست
و همچنین شیر اسپ قدری نوشانیدن مانع بروز در اسهال است و اگر برآید زیاده از چند دانه
نمی باشد غذا وقت برآمدن برنج در شکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهچری و دال مونگ و
عدس همراه نان و عدس نیز بریان نموده میدهند و در موسم گرم آب تازه برای نوشیدن میدهند
و در موسم سرد عرق عنب الثعلب یا عرق گاؤزبان بجای آب میدهند و اگر آبله جدری بسیار آید
و بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن گل داخل کرده استعمال کنند نافع بود
و خوابانیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاکستر یا چکندی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است
و روغن کنجد نیم گرم مالیدن ازاله خشکی پوست میکند و اگر زیر خشکی پوست رطوبت باشد مرداسنگ
و سفیده ارزیر و زردچوبه و سفیده و رسائیده بپاشند و نوعی از جدری بود که آنرا همیقا گویند
و آن دانهای بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیباشد و بی تپ بود و جمیع حواس نفس
برقرار میماند و این محتاج العلاج نیست و اگر حاجت افتد بیشتر از علاج جدری کنند حمره یعنی
سرخ باده که به اطفال عارض میشود اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیله سیاه چرایته
و غیره مصفی خون دهند و ریوند و صندل سرخ هر یک دو ماشه نیز گچهو رسه [illegible] چاکسو چهار ماشه
افیون زردچوبه حنا از هر یک یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک پانزده عدد کوفته
و بیخته در آب حل نموده گولیها مثل نخود بندند و وقت صبح یک حب همراه شیر مادر میدهند باشند
و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر ناسور منقرح بود مرهم سفیداب سفید بود و
ناسور سیاه و قرحی قتال باشد سعفه یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مرضعه کنند بفصد [illegible] و
واسهال و از طفل نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال علق و چون حنا و کمیله و چونه بری خشک

واگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند با آب سرد واگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشد و شراب
رقیق ممزوج سودمند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب ترتیب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر
تپ باشد نیز دوغ مناسب است و والد شریف در تالیف شریف چنین نوشته اند چون انبه خام را
پوست دور کرده بعد از ان تخم او را ریزه ریزه تراشیده یک دو گهری در آب بگذارند تا که آب
ترشی بردارد و بعد از ان صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت باد سموم
بنماید و نیز خام آن را در خاکستر گرم پنهان بسازند تا که گداز شود پس از ان بر آورده در آب
بیفشارند و بقوام شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوا بی عدیل است و نیز در کتب اطبا موصوف مذکور است
که تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و در رفع سمیت هوای حار بیهمتا بود و افشرده آن بسبب اقبال
طبیعت در خواص اقوی است و اگر کشنیز را سائیده در گلاب و نبات حل کرده صافی نموده بخورند
مسکن تشنگی و دافع سمیت هوا است و تناول فادزهر معدنی یعنی زهرمهره بقدر قیراطی
نافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریایی بقدر برنج با گلاب و طین مختوم نیز دافع مضرت
هوای وباست و بوییدن ترنج از برای مضرت هوای وبا آزموده و فرش کردن برگ آن
همین اثر دارد و بوییدن نارنج و برگ آن نیز دافع فساد هواست و همچنین لیمو و بخور موم جهت عفونت
هوای وبا نافع است و بخور کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و اترج و طرفا و ورق
غار بالخاصیت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پیدا اگر
باشد هوای بد با و نمیرسد و همچنین نگاه داشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد
خود از اثر هوای وبا محفوظ دارد و علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید
و حیوانات ذی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شوند
حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شهب بر جوم در اواخر تابستان

بسیار باشد محل سوم در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند هرگاه مسافر در راه سرما یابد خود را
بجامهای گرم بپوشد و دهن و بینی را نگاه دارد که هوای سرد دفعةً داخل نشود و اگر سرما در وی کار کرده باشد
جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و نزدیک آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد
و بمالد و بروغن های گرم مانند زیت سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقرقرحا و
فرفیون و جند بیدستر و حلتیت دران انداخته باشند و ضماد قنه و سیر حافظ فساد دست و
درین باب بهتر از قطران دوای نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و
روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت شراب
نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده
قرار گیرد و پیشتر سوار شود و پای را بپای تابه پشمی پیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در وی
پای توان جنبانیدن اگر دست و پای ها بسبب سرما متورم شود شلغم و کرنب و انجیر و بابونه
در آب جوشانیده اطراف دران نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را
اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود
باید که شرط زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی
در سرکه و آب حل کنند و طلا نمایند و بعد آن بشراب گرم یا از آب سرکه بشویند و مکرر چنین کنند
اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند محل چهارم
در تدبیر نگاه داشتن رنگ روی کسیکه در سفر باشد ضرور است که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی
لزج بر روی طلا کنند مثل لعاب اسپغول و کتیرا و صمغ عربی و سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی و سردی
و غبار محفوظ ماند و نان خشک و نان سپیده در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و
مالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آب می شویند نیز درین باب

در تدبیر باز داشتن مضرت آبهای مختلفه

و بعضی عطر هم درین ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو میشود و محلل تجسم در تدبیر باز داشتن
مضرت آبهای مختلفه پیاز بسیار خورد و سیر بسیار که مضرت آبها باز دارد و کاهو درین باب نفع میکند
و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و به آبیکه رسد همی آمیزد و حرکت دهد یا گل شهر خود
ببرد همراه خود و با آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا تنشین شود و آب صاف گردد
و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبخ و تصعید و تقطیر زائل کنند و طریق طبخ اینست که آب را در دیگ
اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس ازان صاف کرده بکار برند و طریق
تصعید اینست که مانند گلاب عرق کشند و طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را
در ظرف گلی متخلخل نهند که ازوی تقاطر کند و در ظرف تنگ بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند
بهتر است دوم آنکه آبها را در دیگ نهند و بالای دیگ چوبها گذارند بطریق تقاطع و برین چوبها
صوف پاکیزه ندائی کرده گذارند چنانچه سر دیگ را تمام بپوشد پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار بصوف بر آید و فرو همی چکد در دیگ و آب صوف را امتحان همی کنند هر گاه شیرین نماید
صوف را بر داشته در ظرفی بفشارند همین سان هر قدر که بخواهند بگیرند چون دو سه بار عرق گرفته
باشند آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود سوم آنکه دو قدح را
یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله اندر قدح پر نهند
و دیگر سر در قدح تهی نهند آب صاف بدین فتیله از قدح پر بقدح تهی بیاید و چون نرملی را
سائیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز بادام
سائیده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و مداومت فادزهر معدنی بقدر قیراطی
حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهویه است و خوردن نارجیل دریائی بقدر پنج و در یک هفته
یکدو بار با گلاب پیوسته حافظ صحت و رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب

از خلاف آن برای دفع مضرت آبهاست و آب شور با سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس
و زعرور و خرنوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب بشتی را
بشراب و چیزها که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین خورند و
خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای رویه رفع مضرت
میکند و مضرت آبهای ایستاده را میوه های سرد یا زدارد مانند انار و به و سیب مسافر را باید که
طعام بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانیده خورده باشند محل ششم در بیان اشیائی
که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است هرگاه کسی مبتلا بمرض دایمی باشد یا مستعد
باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود نگاهدارد و همچنین ادویه حاره را
در موسم سرما و ادویه بارده را در موسم گرما چراکه هر فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امراض مناسب
طبع خود را و اگر در اثنای راه ببعضی از امراض مبتلا شود میباید که بمعالجه آن مشغول گردد و ادویه
امراضی که کثیر الوقوع اند چون هیضه و تپ و مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقویه
دل و دماغ و جگر مانند دواء المسک حار و مفرح بارد و حار و قرص کافور و غیره و نیز همراه خود داشتن
اولی و انسب است و نگاهداشتن طاوس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی و لقلق و امثال آن
که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی
و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صدقی حمید و خاک دغستان و طین مختوم و نارجیل
دریائی و امثال آن از ضروریات است و اشیاء مذکوره در نیش گزیدن هوام
و دفع مضرت سموم مشروبه قائم مقام تریاق فاروق اند و داشتن پیاز عنصل باعث
حفظ اذیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات میکنند نیز با خود داشتن
لازم است مجربین گفته اند که از بخیر چوب انگور و انار و بیخ مهک و پودینه و نقل و حلتیت و شاخ

وسم حیوانات هوام میگریزند و از دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند و همچنین از دود پشم بز
گوگرد و موی انسان و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت اوست
و از دود کردن عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز عقرب بگریزد و آب حلتیت در خانه
ریختن همین خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کنند
و بر در سوراخ عقرب اندازند بیرون نمی آید و چون روغن تخم ترنج کسی تدهین کند از عقرب نزدیکی
نمیکند و اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور میگریزد فصل ششم در تدبیر مسافران دریا مشتمل است بر دو زورق
زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان مشتمل بر دو ساحل ساحل اول در تدبیر
و علاجی که مخصوص بایشان است در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آنچه
بایشان مخصوص باشد اینست که گاه باشد بعض مردمان را در ابتدای ایام بوقت نشستن
در کشتی دوار و غثیان و قی حادث میشود پس هرگاه قی عارض شود بند نکنند تا خلط
خاص بیرون آید پس اگر افراط کند بسبب به و انار و مانند اینها که معده را قوی کنند بند باید کرد
و اگر اول مقویات معده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی و انسب است و آنچه که خورده شود
تخم کرفس منع میکند غثیان را و همچنین افسنتین و عدس بخوره و سرکه پخته اگر بخورند درین باب
مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد خصوصاً اگر اندک پودینه نیز با آنها یار باشد و همچنین
شربت سماق نیز بغایت نافع است و مالیدن اسفیداج را در هر دو سوراخ بینی مفید بود و اگر
زرور و طلا شیر سفید و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب و سرکه سائیده
بر فم معده ضماد کنند همانوقت قی باز میدارد و از اکثر ثقات مسموع شده که مکیدن لیموی
ترش برای دوار و غثیان و تهوع که هنگام نشستن بر کشتی عارض میشود نهایت نفع بلیغ
میکند و همچنین تمر هندی و خصوصاً افشرده آن درین باب نفع تمام دارد و تناول

در تدبیر مسافران دریا زورق اول در تدبیر و علاجی که مخصوص بایشان است

جمیع حموضات مقوی معده در بیماب نافع اند و از خواص فیروزه است که دارنده آن در
آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتری یاقوت نزد خود داشتن از برای قضای
حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفید است ساحل دوم در تدبیر غریق الماء و آن
چنانست که او را سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس زنجبیل سفید یا [illegible]
و فلفل را در سرکه بجوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آرد نخود و شیر
تیار نموده بدهند نورق دوم در ذکر زهرهای حیوانی که مخصوص به دریا اند و علاج آنها
ماهی سرو شده خصوصاً که در مکان نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کردنست با ترب
و پودینه و سکنجبین پس شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کمونی سود دارد
و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود مراره سگ آبی بقدر عدسی بعد از
هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و یا دارچینی و جنطیانا رومی از هر یک
یکمثقال پنیر مایه خرگوش نیم مثقال است ارنب بحری قاتل است علاج آن شیر بز و
شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری توان خورد و اگر
خار پشت را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین عوارض خربق سیاه غاریقون تخم
سفید کتیرا رب السوس برابر بکوبند و بقدر درهم با قند آب بخورند ضفدع بحری سرخ بود
گویند بر چهره بر مردم افتد و اگر نتوانند سپید نفخه به موسفرت رسانند علاج آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انگور و آهک تضمید کنند مار دریائی
علاج آن بعد از [illegible] بموضع گزیده او سرگین گاو گرم طلا کنند و ضماد که در علاج
ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر در دریا می باشد که از گزیدن او درد سخت پیدا
شود و تن ما گیرد و خدر شود و بمیرد و علاج او مانند علاج زهرهای سرد است و سرکه نیم گرم طلا کردن

و روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن گزدم دریائی علاج آن به
از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری بود و سگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها را
از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه در آن بمالند و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی
و روغن گاو نهند و پیه تمساح درین باب اقوی است خصوصاً گزیده تمساح را و همچنین گوشت
تمساح تریاق گزیدن اوست و کسانیکه مداومت سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا از برای
گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده او گذاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر انست که
موضع گزیده او را هر روزه از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گزیده
او بول میکنند و اشنان رطب میکوبند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را
روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت
شکافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هرگاه که انسان چربی شیر را بر بدن خود
بمالد پس یادداشته که بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید طریق دوم در علم
علاج بقول کلی علاج تمام میشود بسه چیز اول تدبیر دوم ادویه سوم اعمال ید و این طریق
متضمن است بسه فرسخ فرسخ اول در تدبیر و آن انست که در اسباب سته ضروریه تصرف
کنند برای حفظ صحت یا استرداد آن اول گذشت و مراد اینجا ثانی است و حکم آن من جهت
کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو تاثیر
ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیرا که علاج بضد میباشد
همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سته ضروریه برای غذا
احکام خاصه اند و آن انست که گاهی غذا نمیدهند چنانچه در بحران و وقت نوبت و گاهی
غذا میدهند که در کیفیت یعنی غذائیت کم باشد اگرچه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار باشد

در علم علاج

در تدبیر

چنانچه داده میشود بکسیکه قوی الشهوة وقوی الهضم بود و در بدنش اخلاط کثیره بارده باشند
مانند بقول و فواکه و گاهی عکس کنند چنانچه داده میشود بکسیکه ضعیف الشهوة والهضم بود و بدنش
محتاج بتغذیه باشد مانند گوشت و زردی بیضه تخم مرغ و گاهی غذا میدهند که در کیفیت و کمیت
کم باشد و این وقتی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم امتلای بدنی و گاهی غذا میدهند
زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده میشود بکسیکه اراده ریاضت قویه دارد و نخورد
غذای لطیف را بعد غذای غلیظ تا که خود هم فاسد نشود و غلیظ را هم فاسد نکنند و غذا اگرچه
دوست قوت ست لیکن دشمن او نیز هست پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد
بدهند و هر چند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای ابقای قوت زیاده میباشد و چندانکه
حاد باشد حاجت غذا کم میباشد و این در صورتی ست که قوت تحمل کند و الا واجب ست اگرچه در روز
بحران باشد فرع دوم در علاج بالدوا برای او سه قاعده و سه فائده ست قاعده اول در کیفیت
اختیار دوا که حار باید داد یا بارد یا رطب یا یابس و این بعد معرفت نوع مرض هست که آیا مرض حارست یا
بارد قاعده دوم در اختیار وزن دوا که بقدر سه درهم دهند یا دو درهم سوم اختیار درجه کیفیت آن که
دوای حار درجه اولی داده شود یا ثانی یا زیاده از ان این حاصل میشود بسبب فهم ملکه صناعی از ده
اشیای که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس مرض و سن و عادت و فصل و صناعت و بلد و سحنه و
قوت بود اما طبیعت عضو متضمن هست بچهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج عضو
پس هرگاه که باشد مزاج صحیح او بارد مانند دماغ و عارض شود او را مرض حار پس بعید شد از مزاج
صحیح خود بسیار در ینصورت احتیاج میشود به تبرید کثیر و اگر باشد مزاج حار مانند قلب و عارض شود او را
مرض حار کفایت میکند تبرید یسیر اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکند به دوا اینکه
ضعیف باشد در وزن و درجه و این برای چند سبب بود یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند ریه دوم آنکه

تجویف دارو از جانبین یعنی از خارج و داخل و یا از جانب واحد پس کفایت کند اورا دوای ضعیف
و اعضائیکه چنین نباشد محتاج میباشد بدوای قوی اما وضع پس عضویکه قریب باشد کفایت
میکند دران دوائیکه قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقوی دوا اما
قوت پس عضو ذکی الحس و شریف و رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بر آن بدوای
قوی و نه تبرید مفرط و نه تحلیل کرده شود و هم چنین اعضاء الغیر قابض تا که نگهدارد قوت را از تحلیل
و نه استعمال کرده شود مرخیات صرف و نه دوائیکه در کیفیت سمی باشد مانند زنجار و نه استفراغ
کرده شود مواد آنها بیک دفعه اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند اورا دوای
ضعیف و قوی محتاج میباشد بدوائی اقوی و همچنین اگر مریض انثی باشد و سن شیخوخت
و عادت بخوردن اشیای بارده و فصل شتا و صناعت گازری و بلد شمالی و سحنه که دلالت
کند بر غلبه بلغم و عضو علیل قوی بر احتمال ادویه شدید الکیفیت پس درینوقت بلا خوف
بر استعمال ادویه قویه الحده جرأت کنند حتی دوائیکه در درجه چهارم گرم باشد تمام شربت ادویه
قاعده سوم قانون وقت ست و او آنست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام وقت
مرض ست اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود روادع فقط و در تزاید روادع با مرخی و در
انتها فقط مرخیات محلله و در وقت انحطاط فقط محللات صرفه فائده اول بدانکه
امراض ترکیب تفرق اتصال مع علاج در امراض جزئیه مذکور ست و در اینجا علاج امراض
سوء مزاج مذکور میشود و سوء مزاج اگر ساذج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر مادی
باشد استفراغ کرده شود ماده بانچه بهر یک مقرر ست پس اگر باقی ماند از سوء مزاج بعد از
استفراغ بسبب مجاورت ماده تعدیل کرده شود بانچه معدل اوست و معدل هر خلط منضج
اوست و نضج پختن را گویند و آن عبارت ست از انکه قوام خلط باعتدال آید تا که قابل

در قانون وقت

سله مثلاً در مرض گرم اگر باشد

انفعال فعل مسهل خود و استفراغ بسهولت گردد و شرط استفراغ قوی در آن نه چیز است یکی امتلا
بحسب کمیت و کیفیت پس خلا مانع است دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت
از مسهل باشد یا از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود و بعد آن تقویت قوت نماید سیوم مزاج
است پس افراط حرارت و برودت و یبس و قلت خون مانع است چهارم سحنه افراط لاغری
و فربهی و تخلخل بدن مانع است پنجم اعراض لازمه است مثل اسهال و ذرب و قروح امعا مانع است ششم
سن هرم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم
بلد حار و بارد مفرط مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل مثل حمامی و حمال مانع است
دهم عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد هجوم کرده نشود به استفراغ آن بدوای قوی بلکه
علی التدریج قلیل قلیل بدوای لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوار است که قصد کرده
شود در هر استفراغ به پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که اذیت دهد بحسب کمیت و کیفیت خود
دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت میل ماده باشد
اگر غثیان باشد بطریق تنقیه کرده شود و اگر مغص باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجرای
طبیعی و مسلک معتاد باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محدب جگر بادرار و ماده مقعر باسهال
پنجم آنکه باشد استفراغ بعد نضج که واجب است در امراض مزمنه و مستحب است در امراض حاده مگر
آنکه ماده مهیاج باشد و عضو یکه نقل کرده شود بسوی او ماده اخس بود و مخالف باشد در جهت
مشارک بود بمادف و صابر و متحمل باشد بر مواد منجذبه و گاه جذب کرده شود ماده از عضو شریف
بسوی اخس از و که مخالف جهت باشد اگرچه استفراغ کرده نشود از مجذوب الیه چنانچه جذب
میکنند بحجامه بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذوب الیه از مجذوب عنه در دو جهت بعید
نباشد بلکه در یک جهت اطول بود آن جهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب

کرده میشود بسوی پای چپ بلکه یا جذب کرده شود بسوی پای راست و این افضل
ست و یا بسوی دست چپ فصد سزاوارست که جذب کرده نشود و با امتلاء هرگاه که واجب شود
فصد و استفراغ و باشند اخلاط بر نسبت طبعی پس در عقوبت ابتدا کرده شود بفصد پس اگر
غالب شود بعد از فصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبعی باشد
استفراغ کرده شود خلط غالب اولا بعد آن فصد کرده شود و باید که در میان فصد و استفراغ
مهلت باشد و بسیارست که واقع میکند شرب دوا در جائیکه واجب باشد فصد در
حمی و اضطراب و گاهی استفراغ کرده شود برای رداءت کیفیت ماده و گاهی برای استظهار
یعنی برای تقدم بالحفظ در حق غیر معتاد امراض و گاهی برای تقدم بالحفظ برای کسیکه
معتاد باشد بامراض و دوای مسهل اسهال میکند بقوت جاذبه برای خاصیتی که
در دوست و رسیدن قوت دوا المجاری حاجت نیست و خواب بر دوای ضعیف قاطع
یا مضعف عمل دواست و بر قوی قوی میکند عمل آن را و نخوردن زیاده از آب گرم که منحدر
میسازد دوا را قبل از عمل دوا اما بعد قطع عمل دوا نوشیدن آب کثیر دفعة و باید که غذا بعد از
مسهل مرقی شی لذیذ جید الجوهر باشد مانند فروج و کسیکه دوا بخورد و اسهال نکند و ممکن باشد
تسکین کرده شود دوا لا حرکت داده شود و بخوردن قوابض یا بحقنه لینه و شیافات مسهله جمع نمودن
دو مسهل در یک روز خطر دارد و اگر بعد خوردن مسهل اعراض منکر پیدا آید و مواد طرف اعضای
رئیسه مائل شود واجب است که فصد کنند فائده دوم در بیان قی و آن تنقیه معده کند
و بصر را تیز گرداند و ثقل سر زائل نماید و قروح کلیه و مثانه را نفع میرساند و برای امراض مزمنه
مانند استسقا و جذام و یرقان و نفس و رعشه و فالج مفید بود و قی اختیاری بود و غیر اختیاری
اختیاری دو قسم است یکی آنکه برای حفظ صحت کنند دوم آنکه برای ازاله مرض وقت

قی اختیاری صیف و ربیع است و بقراط ضامن میشود حفظ صحت کسیکه قی در یکماه
دو مرتبه پی در پی بغیر حفظ دوره عادت خود کنند و بهتر قی طعام چیده کثیر مختلف الالوان یا
سفنج کثیر خوردن یا مقیات خورده قی کنند بلغمی مزاج از آب برگ ترب و تخم آن و آب شبت
و عسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سکنجبین و آب گرم و گلاب و قی اضطراری هم وقتیکه
حاجت افتد از آب نیمگرم و نمک بحسب حاجت مکرر قی کنند و بعد از قی گلقند و سکنجبین
با اندکی مصطگی سائیده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورند تا گرسنگی صادق نشود غذا
ندهند و غذا سریع الهضم و کثیر الغذا مانند آب نخودی دهند اما آنکه برای ازاله مرض کنند اگر غرض
دران تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده
باشد از ادویه قویه چون خربق و جوز القی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
باریک باشد و کسیکه بسیار فربه باشد احتراز کنند فائده سیوم در بیان حقنه بقراط

صحت حقنه

استخراج کرده او را از طائر لهذا او را عمل طایر گویند حقنه آنست که دوای بعمل مخصوص با امعا
از راه مقعد رسانند و بهر دوائیکه برحم از راه قبل رسانند و او معالجه نیک است در اخراج فضول
معده و امعا و جذب میکند مواد را از اعالی بدن و دوای حقنه کم از نصف رطل و زیاده از
دو ثلث رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیمگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و قبل
از استعمال حقنه چیزی مقوی معده چون گلقند و مصطگی و اندکی شوربا با توابل حاره بخورانند
و در خلو معده نشاید و غذا دران روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقنه مسهله قریب ترکیب
مطبوخات مسهله است مگر بعض مسهلات را در حقنه منع کرده اند و آن صبر است و هلیلجات
و حقنه اقسام است و در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند و وقتیکه
مریض طاقت نوشیدن مسهل ندارد دادن حقنه ضرور بود فرع سیوم در اعمال ید و آن

بخش ششم قسم است اما آنکه مستعمل اطباست فصد و حجامت و زلو است و این هر سه را بسه بیان
ذکر کنیم بیان اول در فصد و آن مستفرغ جمیع اخلاط است و فصد بدو کس باید یکی آنکه
خون از مقدار طبیعی خود زیاده شود بالفعل یا بالقوه دوم آنکه متغیر الکیفیه باشد بالفعل یا
بالقوه و وقت فصد اختیاری آنست که مائل بگرمی باشد که بعد تمام هضم و انفراغ
از بول و براز واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر جائز است و قبل از دوازده سالگی و نزد
بعضی پیش از چهارده سالگی جائز نیست و وقتیکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در اول شهر
خواه در آخر بخلاف حجامت و فصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و
نیز در هر حال بکار برند مگر در روز بحران نکنند و اورده که در دست میکشایند شش اند
قیفال یعنی سرارو شعبه کتفی ست بالاتفاق تنقیه خون از مافوق گردن میکند اکحل
یعنی هفت اندام مرکب است از قیفال و باسلیق فصد او تنقیه خون از تمام بدن میکند
باسلیق و ابطی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ما تحت گردن میکند حبل الذراع
حکم او بر قول قدما و شیخ بو علی حکم قیفال است و همچنین مختار استاد بود و نزد صاحب ذخیره
و بعضی متاخرین در حکم باسلیق است اسیلم موضع فصد او ما بین خنصر و بنصر است شعبه ابطی است
و چون خون او غلیظ است بهتر آنست که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارند و اسیلم راست
اوجاع کبد را و چپ اوجاع طحال و دل را مفید است و شش را از هر طرف که باشد نفع میکند
می باید که بعد از فصد اسیلم دست در آب گرم دارد و اورده که در پای کشایند صافن
مابض عرق النسا اند صافن یعنی سلیم است اورا طمث بقوت میکند و تفتیح افواه بواسیر میکشاید
و در مقام عرق النسا است جهت خارش ران و خصیه و قضیب و قروح آنها از برای
اماله ماده باسفل اثر تمام دارد مابض در باطن گوزانو است حکمش حکم صافن است لیکن

در ادرار طمث و اوجاع مقعده و بواسیر قوی‌تر و نافع‌تر از صافن است عرق النسا نفع او در
وجع عرق النسا قوی‌تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهة دوالی و
نقرس نافع است و بین رگ چند گره می‌باشد که از بستن پا معلوم میشود و اگر قریب شتالنگ
یافته نشود شعبهٔ او که میان خنصر و بنصر پاست باید زد و اورده که بسر و دهن تعلق دارد
عرق جبهه و چهار رگ و عرق تحت اللسان اند اما عرق جبهه او منتصب است ما بین حاجبین
فصد او ثقل سر و ثقل عینین و صداع مزمن را سود دارد و فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع
اند بر هر لب دو رگ فصد آن جهت بثور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد
عرق تحت اللسان که در باطن ذقن می‌باشد فصد او خوانیق و اورام لوزتین را سود دارد
و آنکه در نفس زبان بود فصد او ثقل زبان که از خون بود نفع دارد و آبستن و حائض و
قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و
صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربی به مناسب بود
و استاد مرحوم من زنی را که در اثناء فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نهار فرمودند از این
تدبیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دو گونه است بشرط و بلا شرط و شرط
یا سکه زدن را گویند و حجامت با شرط استفراغ خون از نفس عضو میکند و ضرر آن
باعضای رئیسه نمیرسد چه بر روح الم استفراغ میکند و هر گاه که ماده در عضو جمع شود و پیش
باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه از نفس عضو نکنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی
منع است لیکن بهتر آنست که بتاریخ شانزدهم و هفدهم باشد و وقتیکه مائل بگرمی باشد
لهذا ساعت دوم و گاه ساعت سیوم بلکه چهارم در سرما مقرر کرده اند و حجامت بر مقدم
راس صداع را مفید است لیکن بحس و ذهن ضرر دارد و حجامت بر نقرهٔ گردن خلیفهٔ اکحل بود

وما بین الکتفین خلیفه باسلیق و حجامت بر نقره برای رمد و بخر و قلاع و ثقل اجفان مفید
لیکن نسیان آرد و حجامت بر قطن در ماسل و بثور فخذین و نقرس و بواسیر و داء الفیل را
مفید و حجامت بر ساق قریب فصد صافن ست و حجامت بلا شرط با نار باشد
یا بلا نار حجامت بلا نار جذب ماده بسوی مخالف میکند و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود
و محجمه ناری جائیکه ماده غلیظ باشد استعمال میسازند طریق او که بالفعل مروج ست آنست که گاه
را افروخته محجمه بر آن منکب میسازند بیان سیوم در بیان علق و آن کرمیست که در آب میباشد
جذب خون در آن بیشتر از جذب حجامت بود در خناق و دیگر اورام هر جا که باشد استعمال
میکنند و ایضاً در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو چیز است و گفته اند که علق جذب نمیکند
مگر خون فاسد را و شرائط که در حجامت مذکور است اینجا هم همان اعتبار است لیکن در هند
معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق ما بین
ورکین میکنند مقام دوم در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت ست باید که طبیعت را
عادت کسل نسازند که در هر اندک مرض متوجه علاج شوند و شرب مسهل وقتی عادت نکنند
و هر جا که تدبیر با سهل ممکن باشد به اصعب رجوع ننمایند و اگر حاجت از ضعیف بر نیاید بجز
با قوی رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آن وقت واجب ست که ابتدا با قوی
کنند و در معالجه بیک دوا قائم نباشند که موجب الفت و عدم انفعال طبیعت ست و
لائق نیست که مداومت کنی بر غلط و بگریزی از صواب بسبب تاخیر بودن اثر آن هر دو و
جرأت مکن برادویه قویه در فصول قویه و جائیکه ممکن باشد تدبیر با غذیه رجوع باید نمود و لیکن
هرگاه شناخته نشود مرض که حار ست یا بارد پس جرأت مکن بر دوای مفرط الکیفیه بلکه استعمال
ضعیف مشترک النفع درین صورت بهتر است و هرگاه جمع شود مرض و عرض پس ابتدا کن

بعلاج مرض مگر آنکه عرض اقوی بود مانند قولنج پس اول درد را تسکین کن
بعد از ان علاج سده کن **منزل دوم** در ادویه و اغذیه مفرده
و آن بر یک **میل** و دو رفیق شامل است **میل** بدانکه نزد اطبا دوای
مفرد و آنرا گویند که ترکیب صناعی در و نباشد **رفیق اول** در احکام
ادویه مفرده اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول و مشروب
گذشت و آن دو طریق است **طریق اول** کلام کلی در ادویه و آن چهار
فسخ است **فسخ اول** در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج
معتدل بچهار درجه انحصار دارد درجه هر چه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
ببدن معتدل و متغیر گردیدن اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از
اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود آن را معتدل گویند
و اگر تغیر غیر محسوس دهد و از تکرار و زیادتی مقدار تغیر خفی محسوس شود
آنرا درجه اول نامند و اگر تغیر محسوس غیر مفرط سازد و آنرا درجه ثانی
و اگر تغیر مفرط غیر مفسد نماید یعنی بحد هلاک نرساند آنرا درجه ثالث اگر تغیر
مفسد دهد یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه رابع و آنرا دوای سمی هم خوانند
و هر یکی ازین درجات را سه قسمی می باشد که آنرا اول و اوسط و آخر
درجه خوانند و در تعریف معتدل قید تکرار و زیادتی مقدار
از ان جهت ساختیم که تا فرق شود در میان معتدل و درجه اول چه
در معتدل از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نمیشود بخلاف درجه
اول **فسخ دوم** بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد یکی آنکه

از تفاعل عناصر کیفیتے میانہ دران پدید آید کہ مشابہ باشد بعناصر و
آن را مزاج اولے گویند مثال بودن دوا معتدل یا حار یا بارد یا رطب
یا یابس مفردہ باشد یا مرکبہ دوم آنکہ از تاثیر مزاج اولے کیفیتے دیگر
در ممتزج ظاہر شود آن را مزاج ثانے گویند چون ردع وتحلیل وتقبیض و
جز آن کہ غیر کیفیات اربعہ ست پس ہیچ دوائی نیست کہ مرکب القوے
نیست زیراکہ مزاج ثانے لازمہ مزاج اولے ست چہ ہر چہ گرم ست یا
سرد لا محالہ تحلیل وردع وامثال آن کہ از آثار مزاج ثانوے ست
در وے موجود ست اما در عرف خاص اطبا این لفظ را اطلاق نمیکنند مگر بر
ادویہ کہ قوت آن مرکب بود از قواے متعددہ متضادہ کہ از انہا آثار مختلفہ صادر
شوند چون حرارت وبرودت مانند کشنیز تر نزد اکثر بعضے ادویہ را مزاج
ثانے مرکب باشد از اشیاء ممتزجہ کہ در نفس آن اشیا مزاج وترکیب از
عناصر بود پس برائے آن مرکب ازین اشیا مزاج ثانے حادث شود
واز و افعال متخالفہ صادر شوند چون ردع وتحلیل یا متوافقہ ہمچو فقط
ردع یا فقط تحلیل یا متضادہ مانند حرارت وبرودت یا اسہال و
قبض واین چنین دوا اگر ترکیب او مفرد وطبعے باشد مانند شیر کہ
باوجود بودنش مفرد از مائیت وجبنیت وسمنیت مرکب ست واین
ہر سہ از عناصر مرکب اند ومزاج خاص دارند واین را مرکب القوے
حقیقے گویند واگر ترکیب او مفرد صناعے باشد مانند سرکہ
انگورے کہ ازو آثار مختلفہ صادر مے شوند آن را مرکب القوے

مجازی نامند و اگر مزاج ثانی صنعی را از اثر موافق آثار اجزای مفرد
اوست همچو معاجین و غیره و آن را مرکب متوافقة القوة خوانند چه اگر
اثر میکند هر واحد ازین ممتزج چه اثر واحد و اگر مخالف آثار بسائط باشد
هم تسخین کند و هم تبرید چنانچه گل سرخ که مرکب است از اجزای
لطیفه منفذه و اجزای ارضیه تکثیفیه پس اثر میکند هر واحد ازین
اجزای ممتزج چه اثر خود و صادر میگردد ازان آثار متضاده
چون حرارت و برودت از استفراغ و تقویه که گویند و اگر اثر موافق صورت
نوعیه است مانند فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة آنرا ادویه الخاصیه نامند
بدانکه مزاج ثانی گاهی چنان قوی مستحکم شده باشد از اختلاط اجزا
که آتش اجزای او را سوختن نتوانند همچو طلا و گاهی ازین ضعیف
میباشد که آتش اجزایش می سوزاند مانند بابونه و گاهی
ازین هم ضعیف میباشد که صرف پختن اجزایش را تحلیل میکند
مانند عدس و گاهی ازین هم سست تر میباشد که شستن اجزایش
را تحلیل می نماید مانند کاسنی فرع سیوم در بیان فعل ادویه
پوشیده نماند که تاثیر دوا در بدن انسان بر چهار نوع است یکی آنکه
تاثیرش یا فقط در خارج بدن میباشد مانند پیاز که ضماد آن تقریح میکند
و اکلا هیچ ازین اثر ظاهر نمیگردد دوم آنکه یا فقط در داخل میباشد
مانند سفیده کاشغری که در خوردن هلاک میکند و در ضماد هیچ نقصان
نمی نماید سیوم آنکه در خارج و داخل یکسان باشد مانند سردی آب

که از استعمال خارج و داخل سردے مینماید چہارم آنکه تاثیر خارجے مضاد
تاثیر داخلے باشد مانند کشنیز تر که ہر گاه ضماد کنند تحلیل اورام میکند
حے خاز یر را و در خوردن سردے میسازد فرع چہارم در شناخت
قوت ادویه بدانکه قوت ادویه بدو نہج شناخته میشود نہج اول تجربه ہست
و اعتماد کرده میشود بران بہفت شرائط شرط اول آنکه بر بدن انسان
استعمال نمایند شرط دوم آنکه دوا خالے از کیفیت عرضے باشد مانند گرمی
آب گرم شرط سیوم آنکه در امراض متضاده مستعمل شود شرط چہارم آنکه
در امراض بسیط استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دوا برابر قوت مرض باشد
شرط ششم آنکه تاثیر دوا اولے باشد شرط ہفتم آنکه تاثیر دوا دائمی و اکثری
باشد نہج دوم قیاس ہست و اعتماد کرده میشود بر قواے ادویه بر سه وجه
وجه اول طعم ہست و او بسبب ماده و فاعل مختلف میباشد اما ماده بر سه قسم ہست
یا لطیف ہست یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سه قسم ہست یا حرارت ہست یا
برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز ہست و لطیف بارد ترش و لطیف
معتدل دسم و کثیف حار تلخ ہست و کثیف بارد عفص و کثیف
معتدل شیرین و متوسط حار نمکین و متوسط بارد قابض و
متوسط معتدل تفه و این دلالت قوے ہست وجه دوم
بوئے ادویه ہست پس بوئے تیز و بسیار قوے مانند بوے مشک
و زنبق براے حرارت ہست و بوے ملائم و نبودن او براے برودت
و این از طعم ضعیف ہست چرا که گاہے برخلاف این یافته میشود مانند کافور

کہ با وجود قوت رائحہ سرد ست وجہ سیوم رنگ ست و وجہ استدلال او آنست
کہ سردی جزو تر را سفید و جزو خشک را سیاہ مینماید و حرارت برعکس آن فعل میکند و این
دلالت ضعیف ترست چرا کہ گاہے دوا با وجود سفیدی گرم یافتہ میشود مانند آہک
گاہے بسبب طعم و رائحہ و رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلطی بدین طور مے افتد کہ طعم و رائحہ
و رنگ برائے یک مفرد میباشد و این ہر سہ درین ممتزج قوی و غالب مے بود و حرارت
و برودت در ممتزج مزاج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس ہمین ممتزج طعم یا رائحہ
یا رنگ این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال
این غلطی این است کہ در یک رطل شیر دو مثقال فرفیون ممزوج کردہ شود پس این مرکب با وجود
سفیدی رنگ نہایت حار میباشد و پیدا ظاہر است کہ سفیدی برای تمام ادویہ نیست بلکہ برای
دوای واحد کہ شیر است موجود است وجہ چہارم سرعت انفعال دوا و بطوء آنست بدانکہ چیزیکہ
بر کیفیت دوا دلالت میکند سرعت انفعال از حرارت و برودت و بطوء او از انست و وجہ
این آنست کہ دو جرم ہرگاہ در لطافت و کثافت و تخلخل متساوی باشند پس ہر کدام
کہ قبول اشتعال زودی کند جزو ناری در وا اکثر است و نیز ہر کدام کہ قبول تاثیر حرارت
و برودت بزودی کند آن کیفیت در و قوی تر از دیگر است بشرطیکہ قوت موثر
و متاثر متساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویہ مفردہ بحروف تہجی و آن
متضمن بیست و ہفت فرسخ است فرسخ اول در حرف الالف ابریسیم بکسر اول و
ثالث و فتح سین مہملہ بفارسی ابریشم گویند و در ہندی ریشم نامند لعاب کرم ست کہ بر خود
می پیچد در اول گرم و خشک ست بغایت مقوی دل و روح طبعی و باہ و جہت خفقان ضعف
معدہ و ریہ و آب مطبوخ او با شکر جہت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او

ابریسیم

مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم و بدلش مروارید سوخته شسته
است و بهترین طریق استعمال او ریزه بمقراض کردن است اترج بفارسی بالنگ و ترنج
و بهندی بجورا گویند و پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در دوم
خشک و برگ و شگوفه او در آخر دوم گرم و گویند در آخر دوم خشک و ترشی او در آخر
دوم سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر است پوست او مقوی دل
و دماغ و معده و مفرح و مشهی و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مضر جگر حار و مصلحش عسل
و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنجدرم و تخمش در جمیع
افعال مانند پوست او و با قوت بسیار و استعمال از مثقال او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق
فاروق است و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و آشامیدن یکدرم از مقشر او جهت ادرار حیض
و کشنده و تخم جیابین است و روغن تخم او جهت بوسیر شیر و طلاء او بغایت مفید و اگر کسی با آن تدهین کند عقرب
با او نزدیکی نکند و مجرب است برگ او ملطف و مفتح سده و مجفف و محلل و ملطف و شگوفه او در افعال مثل برگ او
و ترشی او مقوی دل و قابض و مسکن قی صفراوی و جهت خفقان حار و اسهال صفراوی و کبدی
و تقویت معده و جگر و یرقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاص و بدلش
آب نارنج و لیمو و گوشت او مانع صعود بخارات از معده بدماغ و دیر هضم و مضر حرارت غریزی
و سودا و نفخ و مصلحش عسل و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت ضرر هوا و وبائی آن سوده
و روغن او که پوست خالص شش عدد او را در روغن زیتون و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در
دو رطل روغن کنجد انداخته و سر بسته تا شانزده روز بیرون آورده پوست تازه ریخته تا سه دفعه تغییر
بعد از آن صاف کنند گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و درد مفاصل و لرزیدن
تپ بلغمی و درد گرده و مثانه نافع و ضماد مطبوخ مجموع ترنج و عسل یا شراب جهت مفاصل و نقرس

اجاص

واورام نافع اجاص بفارسی آلو بخارا نامند و مراد از و آلو سیاه و بزرگ ست در اول
و در دوم تر ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و
جهت تپهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع
او جهت قی و غثیان حاره مفید و آشامیدن بیخ او جهت دفع کرم معده مجرب و صمغ او مفتت
حصاة ست و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و رب او سرد و تر و ملین طبع و
مسکن تشنگی و در تپهای حاره و سایر آثار مثل آب او ست و مضر باغ و مصلحش عناب و مضر معده
و مصلحش گلقند و در سرد دین مصطگی و کندر و عسل و بدلش تمر هندی و آلو صحرائی است
و قدر شربتش تا نیم رطل ارز بفارسی برنج نامند و بهندی چانول و چاول گویند در حرارت

ارز

و برودت معتدل و در دوم خشک ست و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در مبرود المزاج برودت
احداث میکند لهذا متاخرین بخصوص با صحاب دانسته اند و برنج سرخ فارسی را ساٹھی گویند
و قبض بیشتر وارد سفید او در تقویت قوی تر از اقسام او سیاه و قابض و تنها قلیل الغذا
و جهت خیر اسهال و سحج و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا
و مقوی و مسمن بدن و مولد منی و آشامیدن آب برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده جهت
افراط اسهال و سحج ابنا مجرب و نشاسته نیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط
حاره معده و امعاء و با شیر تازه نیم پز نیش ده روز جهت تولید منی مجرب و سعوط گرد برنج کردن
جبین سفید کردن او بهم سد جهت قطع رعاف مجرب ست و حقنه آب مغسول او جهت سحج
و قروح امعا نافع و مولد قولنج و قابض و مصلحش در آب بخار گندم خیسانیدن و با شیر
خوردن ست و بدل او آرد جو مغسول آردی بیخ رستنی هندی مشهور ست و کچالو هم از قسم او

آردی

واردی در اطراف او می باشد مایل بسردی ست مقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح و ثقیل

اله که در خرد ینده میگویند ۱۲

ومضر بحنجره ومصلح آن ترشی و در آب بمبالغه شستن ست وکجا او در خواص قریب باوست
مگر آنکه مضرت او بحنجره نسبت به آرو زیاده است وگویند آرو را در عربی قلقاس نامند

اسطوخودوس بهندی دہارو نامند در اول دوم گرم وخشک گویند مرکب القوی و اجزای بارده او کمتر و
این قول اقرب ست محلل ومفتح سدد وجالی و با قوت قابضه ومقوی بدن ودل واحشا و مقوی
ارواح ومانع بتعدیل و طبیخ او در امراض سینه وسعال ونزله قوی تر از زوفا ومانع
عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سوداوی دماغ و مفرح ومسهل بلغم و سودا ومضر صفراوی مزاج
ومغثی محرورین ومعطش ومصلحش سکنجبین ومضر شش ومصلحش کتیرا و صمغ وبدلش در تنقیه سودا
افتیمون وقدر شربتش از دو درم تا پنج درم است

آس بفارسی مورد نامند در اول سرد و در دوم خشک
و قابض و قاطع خون و نفث الدم ومقوی دل و معده و احشا ومدر بول و جهت نزلات و تفتیت
حصاة و قطع خون حیض مفید ست وضماد برگ او با انار وعدس وگل سرخ و اقاقیا جهت تقویت
اعضائے نافعین مجرب و چون آمله یکهفته در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد باسویه بجوشانند
تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است وقدر شربتش تا سه درم و بدلش در احتباس اقاقیا

اسارون و در اورام حضض ومضر صاحب زکام ومصدع محرورین ومورث خوابی ومصلحش بنفشه اسارون
بیخ گیاه ست مشهور بهندی تگر خوانند در آخر دوم گرم وخشک ملطف ومدر ومفتح ومحلل
ومنقی معده وجگر وسپرز وگرده از اخلاط بارده وضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت و
زهار جهت نعوظ بسیار مجرب و با ماء العسل مسهل قوی بلغم وجهت حصاة وعسر بول و احتباس
حیض و درد ورک و مفاصل وعرق النسا ونقرس نافع ومضر ریه ومصلحش مویزج وبدلش مثل
وزن او وج و زنجبیل است یا نصف او خولنجان ونصف او وج وقدر شربتش از یکمثقال
تا سه مثقال ست

اسفاناخ اسفاناخ بفارسی اسفناخ و بهندی ساگ پالک نامند در آخر اول سرد

وترنج گویند معتدل است وملین طبع واسرع الهضم وکم نفخ تر از سائر بقولات وجهت امراض
سینه والتهاب وتشنگی وتبهای حاره ودروتش وسل مجرب است ومضر بارد المزاج و
مصلحش نخود او با روغن بادام وبدلش خرفه وقدر شربت از عصاره او تا ده مثقال وتخمش
جهت وجع الفواد وشیره او جهت سل ودق مجرب ومضر سپرز ومصلحش گل مختوم وقدر شربت
او دو درم اشنه بفارسی دواله وبهندی چهریله نامند قسمی از گیاه است در اول گرم
وخشک وآنچه از درخت بلوط بهم رسد بهتر ومفتح سده رحم ومدر حیض ومقوی باه ومعده ودل
وجگر ومفرح وجهت رفع خفقان وغشیان نافع وبغایت منوم اطفال است وقدر شربتش تا سه
درم ومضر امعا ومصلحش انیسون وبدلش هموزن او قردمانا ست افتیمون بهندی اکاس
بیل وامربیل نامند وآن نباتیست بسیار سرخ وفروع او مثل خیاط وطعمش تلخ در سیوم
گرم ودر دوم خشک محلل وملطف ومسهل سودا وبلغم وجهت امراض دماغی وکرم معده و
سرطان وجنون ومالیخولیا نافع وبالخاصیه جهت امراض سوداوی وتنقیه سودا بیعدیل
چون یکهفته هر روز دو درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده ویا پانزده مثقال سکنجبین
بنوشند جهت رفع خفقان وتوحش ومالیخولیا وتشنج مجرب وچون ضعیف الترکیبست
زیاده از یکدو جوش نباید داد یا آورا در پوٹلی بسته اندازند وقدر شربتش تا سه مثقال و
در مطبوخ تا ده درم ومضر صفراوی وحار المزاج ومورث غشی ومصلحش بنفشه وکتیرا وموافق
پیران وگویند مضر ریه است ومصلحش صمغ عربی وکتیرا وبدلش لاجورد وحجر ارمنی است
ومثل او حاشا افسنتین بهندی مجتری گویند اسم نباتیست در اول دوم گرم ودر آخر
آن خشک ومفتح وملطف ومشتهی ومسهل صفرا وسایر اخلاط معده ومنقی عروق وسینه
وشش ومقوی بدن وجگر ومعده سرد ومدر بول وحیض وعرق وتریاق سموم مشروبه

اشنه

افتیمون

افسنتین

و بلذوعه و محلل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکته و با افیتمون جهت تنقیه سودا نافع و چون چند
روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد
موثر و مجرب است و دو درم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است و قطور او با زهره بز
و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم و طلای سائیده او با موم و روغن گل
جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و
در مطبوخ از پنج درم تا ده درم و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و
بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف او هلیله زرد و به جهت جگر عصاره غافث و شراب
او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و تفتیح سده و بسبب تحلیل اشتها و تقویت
هضم مفید **افیون** بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش بهندی افیم و اهیم نامند و گویند که او
از دو شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف است که در آب زود حل
شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب گذارند قوی الرائحه باشد در چهارم سرد و خشک
و از خشخاش سفید در آخر سیوم مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع نفض اخلاط و تحلیل روح
حیوانی و جهت سحج و اسهال و قرحه امعاء و سرفه و ضیق النفس و ورم مفید و ضماد او جهت درد
سر و تجفیف قروح و با شیر دختر و زعفران جهت نقرس حار و ورم و فتیله او با مر و زعفران بالسویه
جهت زحیر مجرب و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و جهت نزلات و صداع
حار و قطورش با روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش نافع و مسقط اشتها و قوت باه
بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جند و دارچینی و فوفل و بدلش مثل او بزر البنج و کوکنار او
بیخ لفاح و در احتباس طباشیر و کافور و کهربا و قدر شربتش از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از
یک دانگ ممنوع و دو درم او کشنده **اقحوان** بفارسی بابونه گاوی و گاو چشم و بهندی مرهطی نامند

افیون

اقحوان

در سیوم گرم و در دوم خشک مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و مسقط جنین و مدر بول و حیض
و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و بدلش بابونه است و قدر
شربتش تا دو مثقال و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال از اول ضعیف‌تر است

اکلیل الملک بفارسی گیاه قیصر و بهندی اسپرک گویند نباتیست مرکب القوی حرارت و یبوست
در و غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملین اورام و جهت صداع و حبس نزلات و درد جگر و
معده و سپرز نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و شرب او مضر انثیین و مصلحش
انجیر و عسل و مویز و بدلش بابونج است و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درم

آملج بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند ثمر درخت هندیست و مستعمل مقشر بیدانه و گویند آنچه در شیر
یک شبانروز بخیسانند پس ازان جوشداده از غربال بیرون کنند شیر آملج است و شرط است
که تازه او را چند روز در شیر خیسانند بعد ازان خشک کنند و در شیر تا پرورده در دوم سرد و در سیوم خشک
تلخ و بسیار عفص و پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع انصباب مواد بر معده و قابض و
محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبات معده و مقوی
دل و چشم و معده و احشا و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بعصر است و آمله مقشر و قند سفید
برابر گرفته پنج درم با آب گرم هر روز بخورد برای سحج و چرک بواسیر و لو اصیر و ضعف معده و باصره
و تاریکی چشم مجرب است و روغن آمله که با برگ مورد و با پوست بیخ صنوبر مساوی بخیسته و
آب مطبوخ او با هموزن روغن کنجد یا زیتون جوشداده ترتیب دهند برای تقویت مو و
سیاه کردن و رویانیدن آن و خروج مقعد از مجربات دانسته اند و مضر سپرز و سرد دین و
مصلحش عسل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال پوستش هلیله
کابلی است و پرورده ملین طبع و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر نافع و قدر شربتش از ۳ تا ۱۰ درم

انبرباریس

تا پنجدرم و در مطبوخ تا ده درم است انبرباریس در فارسی زرشک و بهندی زرکنا
در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد با عضا
و قاطع صفرا و تشنگی و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی
جگر سرد و تر و آب او مانع قی و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آب
زرشک و آب سیب برابر و آب لیمو بنصف آب زرشک و با شکر بقوام آورند جهت منع
سموم و تبها و خفقان و ضعف اشتها مجرب دانسته اند و مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض
طبع و مصلح او شکر و شیرخشت و بدل او نصف آن گلسرخ و دو ثلث آن صندل سفید است و قدر
شربت از آب او تا بیست مثقال و از جرمش تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال اترج

اترج

بفارسی اشید و تفرک و در هندی آنرا نامند ثمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن
سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود در دوم گرم و در سیوم خشک گویند نارسیده او در اول سرد است
و بهترین او شیرین قلبی ریشه که شیره رقیق داشته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان و
درد سر بارد و بواسیر مفید و در تقویت باه و گرده و معده و کثرت غذا و تسمین بدن و تلیین
طبع و نیکو کردن رنگ رخساره در تجربه اوستاد رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه و
جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و خاکستر چوب آن جهت
نزف الدم و طلاء شاخ و برگ او برای دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و پوست ساق و بیخ او مسهل
و قابض و برگ او هاضم و قابض و گل او که بهول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
قابض و دافع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معده و دافع
صفرا است و مضعف جگر و مصلح آن مویز و نزد اوستاد شیره خسته او مصلح اوست و نزد
حضرت جدی غفر الله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد و افشرده فالسه است و نیکوترین استعمال

آن آنست که در آب یا برف سرد کرده بخورند و در سیوم گرم بدون سرد کرده خوردنش موجب
انحراف مزاج است و اول او را از دست ملائم نموده چند قطره بیندازند و بعد آن از دهن بپالیند
بخورند و خوردن از کارد بریده اگرچه پسندیده طبع است مگر از جرم و ریشه او احتیاط نمیشود و دافع
نفخ و درد شکم و مغص و خراش گلو میکند انجدان بفارسی بیخ رایه و بهندی چیته نامند بیخ رایه بهمه حیوانات
گرم و خشک است جاذب و ملطف و محلل و مجفف و حابس اسهال مزمن و صحیح است از خواص او
که هر ذوات را جاذب و کل جاذب را ذایب میسازد خصوصا خون و شیر که در معده و اعضا منجمد
شده باشد و حمول او بعد از طهر بر حمل اعانت میکند و نوشیدن او منع حمل مینماید و بیخ رایه خرگوش با انفحه
در همه خواص قوی تر است و اگر در آب خمیر کرده بر خیشوم ضماد کنند رعاف بند نماید و بیخ رایه
خرگور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر [illegible] بغایت سمی اند و قدر شربتش تا نیم
مثقال انجبار نباتیست در سیوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حابس اسهال مزمن و
نزلات و مسکن قی و التهاب صفرا و جهت بول الدم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر
سرد وین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او و زرشک و قدر شربتش یکمثقال از عصاره او یکدرم
اناناس میوه ایست نزد حکمای هند سرد است و نزد اوستادان در اول گرم و در وسط دوم تر است
مفرح و مقوی دماغ و معده و مضر حنجره و اعضای نفس و امعا و مصلح آن شکر و بهترین طریق استعمال
آن آنست که او را خورد خورد کرده در قند و شکر آمیزند و گلاب و عرق بید مشک و عرق
کیوره زده یکدو گهڑی بگذارند بعد از آن میل فرمایند در سائر افعال قوی میگردد و مضرتهای
او هم زایل میشود انیسون بفارسی بادیان رومی نامند و آن تخم نباتست در آخر دوم
گرم و خشک و مدر بول و شیر و محلل ریاح سائر اعضا و مسهی و قابض طبع و مقوی گرده و مفتح سده
جگر و سپرز و جهت صداع بارد و شقیقه و سرفه و استسقا و خائیدن او جهت خفقان مفید

و قدر شربتش از دو درم تا پنجدرم و مضر امعا و مصلحش سکنجبین و بدلش تخم شبت و در تقویت با
مثل او انجره است **اهلیلج اصفر** بفارسی هلیله زرد و بهندی هرر زرد و هرکی نامند بهترین او بالیده زرد
مایل بسرخی با ملاست ست و آن ثمر است در آخر اول سرد و در دوم خشک مسهل لعصر صفرا
و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و جرم او و جرم سایر هلیلجات محدث قولنج اند مجموعه
آن مقوی حواس و ذهن جهت خفقان و جذام و صداع و غثیان و حمیات مرکبه و استسقا
و منع صعود بخارات بدماغ نافع ست و مجربین گفته اند که استعمال هلیلجات در حمیات نشاید که
منع ست و حق همین ست مگر آنکه خلطی غلیظی با صفرا و بلغم رقیق باشد و عصاره هلیله خشک
قوی الفعل است و مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و قدر شربت از جرم او تا پنجدرم و در نقوع
و مطبوخ او هفتدرم تا ده درم و مصلح قبض او روغن بادام و بدلش در غیر اسهال پوست انار و
گویند ماز و بدل اوست **اهلیلج هندی** و اسود نیز گویند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی
هرر نامند در وسط اول سرد و در دوم خشک مسهل سودا و منقی خون از سودا و جهت بواسیر و درد
نافع و مضر جگر ست و مصلحش عسل و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزن او ماز و و قدر شربتش
از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال **اهلیلج کابلی** بفارسی هلیله کابلی
و بهندی انبا هرر و بڑی هرر نامند بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی ست در برودت
معتدل و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرا
مخلوط باخلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و قوی تر از هلیله زرد و سیاه و آنچه هلیله زرد فایده
میکند اینهم مینماید و دانه هلیله مدر بول است و ذرور سوخته او جهت تقویت دندان و لثه مجرب
و بدلش هلیله سیاه و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و فایده مربای او
در هر کتاب مرقوم است **فرسنج دوم در حرف البا الموحدة التازی و الفارسی** **بابونج**

اهلیلج اصفر

اهلیلج اسود

اهلیلج کابلی

بابونج

در فارسی بابونه و بهندی سونهل مرهٹی نامند در جمیع اجزا مثل اقحوان است در دوم گرم و در آخر
اول خشک محلل بی جذب مفتح و مدر و مقوی دماغ و باه و جهت تپ بلغمی و سوداوی و مرکبه و درد سر
و نزلات و تسکین دردها و ورم جگر و قولنج و ایلاوس شربا و ضمادا نافع و مضر حلق و مصلحش عسل و
شربت انار و بدلش قیصوم و قدر شربتش تا سه مثقال و طبیخ او گرم و خشک است و در افعال قوی تر از گل او

بادرنجبویه

مثقال او با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن او در مرکبات مسطور است بادرنجبویه معرب
بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلوب و بهندی بلی لوٹن و رام تلسی نامند نباتیست در دوم گرم و مقوی
ل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و هاضم و مورث ذکا و حفظ و محلل سودا و منضج امراض بلغمی و جهت
خفقان و فواق و رفع سموم نافع و قدر شربت از خشک او تا ده درم و از تازه اش تا بست درم و
مضر و رکه و مصلح او صمغ عربی است و کندر و بدلش دو وزن او برشیم است و تخمش در افعال ضعیف تر

بالنگو

از برگش و قدر شربتش تا دو مثقال بالنگو نوعی از ریحان است جهت اسهال معدی و دموی که از
معا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص و زحیر مفید و بدلش تخم ریحان و قدر شربتش تا دو مثقال است

برسیاوشان

برسیاوشان لغت یونانیست بفارسی پرسیاوشان و بعربی شعر الجبار و بهندی راج هنس نامند
آن نباتیست معتدل مایل بگرمی و خشکی و قوتش تا شش سال باقیست ملطف و مجفف و محلل و
مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه شش و ضیق النفس و رفع
یرقان مفید و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه شربا و
ضمادا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطگی و بدلش جهت آلام شش بوزنش بنفشه و نصف آن اصل السوس

بزر قطونا

است و قدر شربت از جرم او تا هفت درم و از آب طبیخ او تا بست درم بزر قطونا
مشهور است بفارسی تخم بنگو و بهندی اسبغول نامند و بهترین او سفید و زبون ترین او سیاه
در سیوم سرد و در دوم تر و سیاه او با پوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و ملین طبع

و بود اده او قابض و جهت تپهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و علل صفراوی
و سرفه و ضماد او با آب دهن جهت ورم مجرب و ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل و پوست
خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها
و مصلح آن عسل و سکنجبین عسلی و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت
حلق و امثال آن بهدانه و قدر شربتش از دو درم تا ده درم و ده درم کوبیده او کشنده
است **بسفایج** بجنبیت مایل بسیاهی باریک و گره دار و از هر گره ریشهای بر آمده و اندرون
آن سبز در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در یبوست معتدل است
و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و قولنج و جهت جذام و علل سوداوی نافع و مفرح
بالعرض از جهت دفع سودا و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس
و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون مثقال او را جوشانیده
با فلوس خیار شنبر و با ترنجبین بنوشند جهت ریاح بواسیر و درد معده فرسنه و صرع مجرب است
و مضر سینه و گرده و مصلح آن پسپا و شان و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش افتیمون
و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم است
بسباسه بفارسی جاوتری و بزبان هندی جوتری نامند و آن پوست اندرون جوز بوا است
که بر جوز پیچیده می‌بود و بهترین او تند بو اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و
گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریاح و مفتح سده و مفرح و مقوی معده و باه و جهت
سلس البول و نفث الدم و درد سپرز از سرده و سقوط او و جهت صرع و شقیقه مجرب و مصدع و مصلحش
گلاب و گویند مضر جگر و مصلح او صمغ عربی است و بدلش جوز بوا و قدر شربتش تا سه درم **بسد**
بتخفیف سین و بتشدید آن نیز لغت هندی است اسم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان

وبهندی جرمونگا نامند و آن سنگ است در اول سرد و در دوم خشک مفتح و قابض و قاطع نزف الدم و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گرده و مثانه دسیر زنافع و نیم مثقال او با ربع مثقال صمغ عربی که بسفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد جهت قطع نزف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین و قدر شربتش تا یکمثقال و اولی استعمال محرق اوست **بصل** بفارسی پیاز نامند بری و بستانی میباشد بری او قوی تر از بستانی و مجموع آن در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته او با گوشت چرب و دافع مضرت هوا و وبائی و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند مجرب و مطبوخ مهرآئی او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او در سرکه یا پرورده او بسرکه جهت ورم سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه آب او جهت رفع گزیدن سگ دیوانه نافع خصوصا چهل صد مثقال از آن در سه روز بخورد بغایت مجرب است و ضماد پخته او جهت تفتیح اورام بارده و با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر و ذرور محرق او با سوسیالی سوخته و کافور جهت آکله مجرب و مصدع محرورین و مصلحش با آب نمک شستن و تخم او در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مبهی و قدر شربتش یکمثقال **بطیخ** لغت رومی است بفارسی خربزه و بهندی کهربوجه نامند نا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او بقدر شیرینی مائل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک بجیم و بهترین نا شیرین او لیمون است که خربزه کمک باشد و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب بمعدی و سریع العفن بنسبت و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت و برودت معتدل و مجموع اصناف او مدر بول و مخرج حصاة است و جالی و سریع النفوذ

و مدر عرق و شیر و مسہل آنچہ باو رسد و مصلح حال گردد و سریع الاستحالہ بخلطی کہ در معدہ باشد و مصلحش سکر و بہترین اوقات تناول او ما بین دو طعام کہ طعام اول از معدہ منحدر شدہ باشد و تخم او در اول گرم و در دوم تر ملین و مشہی و مفتح سدہ جگر و مدر بول و جہت درد سینہ و سرفہ حار و خشونت زبان و حلق و تپہای حارہ و مرکبہ و تشنگی و حرقت بول و جہت مدر رقہ شدن قوت ادویہ بجگر و مجاری بول و ضماد کوبیدہ غیر مقشر او بغایت جالی بشرہ و جہت کلف مجرب است و مضر سپرز و مصلحش عسل و قدر شربت از تخم او دو درم تا پنجدرم بطیخ ہندی بفارسی خربوزہ ہندی و سبز بزی ہندوانہ و در ہندی تربوز نامند در اول دوم سرد در آخر آن تر مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و با سکنجبین جہت تفتیح سدہ و یرقان و با شیر خشت و مانند آن جہت تپہای حارہ مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معدہ سرد و مصلح آن گلقند و عسل و در مزاجی کہ صفرا غالب باشد ہندوانہ از جہت لطافت مستحیل بصفرا میشود و در امزجہ باردہ بدون مصلح مورث ضعف باہ و درد مفاصل و اسہال آلست و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو ست و در اخراج حصاۃ و انحدار خربوزہ از معدہ گویند مجرب ست و قدر شربت او تا پنجدرم بقلہ حامضہ در ہندی ساک چوکہ نامند و در فارسی ترہ خراسانی گویند قسمے از حماض بزرگ برگ ست در افعال مثل حماض مضر عصب و مصلحش عسل بقلۃ الحمقا نبات ست بفارسی خرفہ و بہندی خلفہ و قسم خورد را لونیا نامند در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مانع نزلات و مدر بول و جہت حرقت آن و بواسیر و نواصیر و حرارت جگر و تپہای حارہ و دفع حب القرع و درد مثانہ و درد سر حار نافع و آشامیدن او بار اول جہت قطع تپ مجرب ست و قدر شربت از آب او تا بست مثقال و مضر باہ و مبرد و ...

تخم بطیخ ہندی

بقلہ حامضہ

بقلۃ الحمقا

وضعیف الحرارة و بالخاصیة مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطگی و تخمش
در جمیع افعال مانند آب او و از آن ضعیف‌تر و قدر شربت او تا پنج درم و گویند مضر سپرز و معده
بارد است و مصلحش قند و بدلش در اکثر افعال بزر قطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده
ملین طبیعت است بقلة یمانیة بناتیست شبیه بکاسنی بهندی ساگ چولائی گویند در دوم
سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و لطبی اصفر
و مضر سپرز و دبن و قاطع باه و مصلحش قند و بدلش جوارشات و تخمش سرد و خشک در اوّل و جهت
امراض حاره و اورام شرایا و ضماد آن نافع است و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه
مثقال است بلیلج بفارسی بلیله و بهندی بهیرا نامند ثمر درخت هندیست و مستعمل پوست
او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیة
مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بو
داده او جهت اسهال مزمن نافع و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و بدلش آمله مقشر است بقدر
ثلث و قدر شربتش تا سه درم بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بهندی بنوسا نامند
در اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل
صفرا و منضج و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام
و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده
و ذات الجنب و الریه و خناق و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن دو
درم او تا چهار درم با آب سرد جهت رفع اسهال و با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع الاسهال
و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ
خبازی و در سعال گل گاوزبان قدر شربت او از جوشش تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال

بقلة یمانیة

بلیلج

بنفسج

و روغن بنفشه سرد و تر منوم و جهت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرفه و قطور او در احلیل جهت
حرقت بول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر
و ترکیب او در مرکبات مسطور. **بورق** بفارسی بوره نامند سفید سبک پر سوراخ را ارمنی نامند و
سرخ را نطرون و در اکثر مستعمل ارمنی ست در سیوم گرم و خشک محلل و جاذب خون بظاهر بدن
و آشامیدن او رافع قولنج و مهیج باه حتی طلائی آن و مقاوم سموم و مفسد معده و محرک قی و مصلحش
مصطگی و صمغ عربی و بدلش نگینم وزن او نمک ست و قدر شربت از یک و سه تا دو درم و قسم سرخ
او از نیم درم تا یکدرم. **بوزیدان** بهندی ستاور نامند بیخیست سفید و اطول از انگشتی در آخر
دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرد آب و مفتح سده
جگر و سپرز و مقوی معده و جهت استسقا و رفع کرم امعا و درد مفاصل و نقرس و اذابت
اخلاط غلیظه و با قرد مانا برای بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و بدلش دو وزن
او بهمن سفید و گویند بوزنش و ج و قدر شربت آن تا مثقال. **بهمن** بلغت فارسی اسم بیخیست
که نبت او کوهستانست سفید و سرخ میباشد سفید در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر و مفرح و مقوی
دل و باه و مسمن و مفتح و محلل ریاح و منضج لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده و مثانه
و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه وقیه و مضر مسفل
و مصلحش انیسون و کتیرا و بدل هر دو یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تودری و نصف آن
لسان العصافیر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنباد ست. **بهنڈی** ترکاری
مشهور ست لعاب بسیار دارد دافع عصر او مدر و مقوی و مولد منی. **بیض** مراد از مطلق او
تخم مرغ خانگی ست و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی
ست و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده

او دراول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مہی و مقوی دل و بدن جہت نفث الدم
و منع نزول نزلات حارہ بسینہ و اصلاح آن موافق مزاج سوداوی و با تخم ترہ تیزک و نمک سقنقور
و برادہ قضیب گاو کوہی و پنیر مایہ شتر جہت تقویت باہ بغایت نافع و اکثار و مداومت آن
مولد حصاۃ گردہ و بہق و نیم پختہ او در مزاج اطفال قائم مقام شیر و بسیار پختہ او دیر ہضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویہ حارہ و انکامہ و طباشیر و کہربا جہت قطع سیلان خون و با نیم مثقال
لاک زرگران جہت قطع سیلان حیض و در حیض مجرب ست و سفیدی تخم مرغ مولد خلط خام
و دیر ہضم و خوردن زردہ با سفیدہ موافق محرور المزاج و ضماد او با کافور و بذر البنج جہت صداع
حار مجرب ست و پوست او جالی و مجفف و قاطع رعاف و نقوع سوختہ او جہت رعاف
مہلک مجرب و قدر شربت تخم او پنج عدد و تا پانزدہ عدد و ترکیب نیمبرشت کردن او در محل اول

سنگ پادزہر معدنی

از فرسخ نہم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است پادزہر معدنی و پازہر
بعربی حجر السم و ہندی زہر مہرہ نامند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و دوازدہ جو او مقاومت جمیع
سموم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق ہمہ امزجہ و مقوی دل و اعضای رئیسہ و حافظ حرارت
و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زائل کنندہ سمیت آن و مہی و رادع اورام حارہ
و باردہ و جہت خفقان بغایت مجرب ست قدر شربتش در دفع سم از شش نخود تا دو دانگ
و در سائر خواص از یکقیراط تا یکدانگ و مداومت آن ہر روز یکقیراط حافظ صحت و مانع

سنگ پادزہر حیوانی

ضرر ہوائی و وبائی و اختلاف میاہ و اہویہ ست پادزہر حیوانی مراد از مطلق او حجر التیس
ست و در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک مقوی جمیع اعضا و مہی و تریاق سموم
و در خواص مثل معدنی ست مگر در محرور المزاج بغایت مضر ست و طلای او با آب ریحان جہت
گزیدن زنبور مجرب ست و قدر شربتش از یکقیراط تا دوازدہ قیراط است باید کہ بر روی سنگ

پپیتا

همراه گلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بیدمشک سائیده بدهند پپیتا تخمیست مدور غیر تام
مشهور گویند در آخر سیوم گرم و خشک و بعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یا دو سرخ
در آب سائیده بخورند برای درد و پیچش و ایلاوس و فالج و دفع زهر مار و حشرات و اسهال
منفعت تام می بخشد و هرگاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه تپ بخورند
لرزه تپ موقوف یا کم میگردد و حضرت والد ماجد غفر الله له میفرمایند که راقم در سفینه دیده که
بقدر دو ماشه زیاده و کم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید و در سفر طعام فاسد یعنی
شب گذاشته را چند کس خوردند همه قی کردند قی بند نمی شد و بر بعضی اعضا نشان
تیرگی و کبودت آشکارا گردیده بود والد شریف همین دوا بسبب نابودن دوای دیگر در گلاب سائیده
باوزان مختلفه استعمال فرمودند نفع تام بخشید و در صورتیکه قی بند نشود مکرر بدهند انجام کار قی بند
میگردد انتهی کلامه روغن او که از اوراق ورق تراشیده در روغن کنجد بریان کرده تیار سازند
شخصی را که سم داده باشد و بیهوش افتاده باشد قدری بدهند اثر سم باطل گردد و مالش این روغن
برای فالج بسیار نافع ست و شراب او که پوست و بیخ او را آنرا ریزه ریزه نموده در شراب پا و آثار
انداز نده پانزده روز در گرما نگاه دارند بعد از آن هر روز یکماشه آنرا وقت شام بخورند برای قوت باه
منفعت بسیار بخشد و قدر شربت او از یکحبه تا دو حبه نوشته اند و مضر امراض گرم و گرم مزاجان

پهالسه

و بدرش نارجیل دریائی کهنه ست پهالسه ثمر درخت هندی مشهور ست یکی ترش که شربتی نامند
و دوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم و دافع صفرا و خون و تقطیع بلغم نماید
و بنسبت دیگر ترشی ها مضرت کم دارد و [illegible] بعض شکم و رافع تشنگی و مقوی دل و معده و افشرده او
که با قند و گلاب ترتیب دهند در تقویت دل و تسکین خفقان دافع حرارت و تپ
بسیار [illegible] او در تقویت معده و دیگر منافع بسیار [illegible] افشرده او و مصلح انبه و شیرین و برودت

نسبت به اول کمتر مگر در تقویت معده و دل افزون تر از و است فرسخ سیوم در حرف

تانبول

التاء الفوقانیه تانبول بفارسی برگ تنبول و بهندی پان و ناگ بیل نامند نباتش
شبیه برگ لوبیا و بر درخت می پیچد در دوم گرم و خشک مفتح و مفرح و مشهی و مقوی معده
و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و مبهی و نشاط آرنده و مضغ او جهت دفع رطوبت دهن و تقویت
بن دندان و قطع نزف الدم لثات و تحلیل ورم لثات و سرخ کردن لب نافع و اکثار او مصدع

تربد

محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش قرنفل و قدر شربتش تا دو مثقال تربد بهندی نسوت
نامند بیخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در
اول سیوم گرم و در آخر آن خشک مسهل بلغم و رطوبت رقیقه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق
بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و امثال او و فالج
و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و
صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و قدر شربت از جرم او تا
سه درم و در مطبوخ تا پنج درم و در سعاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد و مضر امعا و مجفف
اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و سپید چرب کردن
و با کثیرا استعمال نمودن و بدلش پوست ریشه توت است بوزن او و در بعضی افرجه غاریقون

ترنجبین

ترنجبین شبنمیست که بر خار مسمی بحاج منعقد میگردد و شیرین در اول گرم و تر و جالی از شکر
و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و از شیرخشت لطیف تر است و جهت سرفه و درد سینه و غثیان
و تپهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بشیر تازه دوشیده جهت
تحریک باه نافع و قدر شربت او از هفت مثقال تا سی مثقال و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی

ترمس

و عناب و بدلش شیرخشت ترمس بفارسی باقلای مصری و بهندی باکلا گویند از باقلا کوچکتر

وسفید میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و بستانی او در آخر اول گرم ست مدر بول و
حیض و جالی و مفتح و محلل و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و خنازیر و جذب سمّ
هوام و تضمید نخته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و خوردن مطبوخ او با فلوفیا جهت بروز مقعد
و بواسیر مجرب ست و غسل بشره با او باعث سرخی رنگ ست و حمول او اسقاط جنین کند و
اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینیها و بدلش در جلای چهره
دو وزن او باقلا و تخم خربوزه و در رفع کرم هموزن او درمنه و در سایر افعال مانند افسنتین ست
و قدر شربتش با ادویه از سه درم تا پنج درم و از مفرد او تا هفت درم و ترمس بری در جمیع افعال
قوی تر از بستانی ست

تفاح

تفاح بفارسی سیب و بهندی سیو نامند شیرین او در اول گرم و در دوم
تر و ترش او در اول و دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک مجموعه او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع و شیرین
او مفرح و ملطف روح حیوانی و با قوت تریاقیه و نخته او جهت سرفه یابسی و آب او با شراب و گوشت
آب جهت رفع غشی مجرب ست و اکثار خوردن آن باعث تپهای مرکبه و مصلحش قند
لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و خشک کرده او با آب انار
و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث
ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی ست و میخوش او مولد خلط صالح و در
افعال مثل ترش ست و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد ست

تمر هندی

تمر هندی که در هندی
املی و امبلی نامند ثمر درختی ست در سیوم سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی
و تشنگی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و مشتهی و مقوی دل و معده مسترخیه و در حمیات
سوداوی او مسهل نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و تفریح محرورین

بعید یل و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و بدلش آلوی سیاه و
در تغییر اسهال زرشک و قدر شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال و دانه او در سیوم سرد و خشک
قابض و مغز تخم او جهت امساک منی مجرب ست و مربای او خصوصاً مربای قسم سرخ او بسیار لذیذ
و سفید بمنافع مذکوره چون برگ نازک او بسابند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند
جهت تپ صفراوی و زحیر حار و سوزاک نافع ست و گل او همراه گوشت پخته خورند
بسیار لذیذ و مسکن صفرا و ملین طبع و بیرانگیختن اشتها مفید **توت** بفارسی و بهندی توت نیز
گویند ثمر درختی ست شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مسهل
و مفتح سدد و مصلح حال جگر و مسمن و مقوی گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و مصلحش
سکنجبین و ترش که شاه توت بود در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطفی حدت خون
و قامع صفرا و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل چون آب ریشه توت را که از سکا[illegible]
او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوش تخمیر کرده
بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بغایت قوی و مجرب ست **تودری** بهندی تکهاره
گویند زرد و سفید و سرخ میباشد و بی سندی زرد و سفید را در اصفهان قدومه و سرخ او را
قدومه گلگون گویند در دوم گرم و در اول تر محرک باه و مشهی و مسمن و جهت برودت احشا و
سرخ کردن رخساره و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و سعال یبسی نافع و بدلش
بهمن سرخ ست و قدر شربتش تا پنج درم و نبات او قابض و در غایت روع ست **توری**
ثمر مشهور ست سه قسم میباشد قسمی تلخ و خشک ست سبک و پزنده ماده خام و دافع اماس اعضا
و زردی بدن و استسقا و امراض سپرز و جذام و بواسیر و فساد صفرا و قسمی گهیا توری نامند بسیار
چرب و سرد و مگر باعث تپ سرد و فساد بلغم و قسمی از هر دو کلان که اره توری نامند ملین و رافع

فساد صفرا بالجمله توری ثمر تره هندی است و خواص قسم اول و مزاجش نزد حضرت والد ماجد
سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و ضعف معده و در امرجه بالسبه مناسبت دارد و
در هندوستان برای محموم ازان مزوره میسازند تین ثمر درختیست که بفارسی انجیر نامند
در اول گرم و در دوم تر مشهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه ها و مسکن حرارت و تشنگی و مسهل برفق و
مبرد دل و مسمن بدن خصوصاً چون چهل صباح با انیسون تناول نمایند در تسمین بی بدل است
و مقوی جگر و مفتح سده و رافع سده و ورم سپرز و بواسیر و هزال کلیه و خشک او در دوم گرم و در
اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده هر روز چند دانه
او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل صلابت و ورم سپرز مجرب
میدانند و چون مغز گردگان با مساوی او کوبیده روزی بست مثقال بخورند بالخاصیه بهمان
مینماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و بدلش در ادویه
تنش مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یک رطل فرسخ چهارم در
حرف الثاء المثلثة ثوم بفارسی سیر و بهندی لسن نامند بری و بستانی میباشد بستانی
دو قسم باشد یکی بسیار دندانه و دیگری یک دندانه و بهترین همه بوستانی مشهور پر دندانه است
در آخر سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات
معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال رافع
مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و لعفن آنست و محرک باه و مولد منی در مرطوبین و مجفف
آن در محرورین و اکثار او در مزاج و فصل حار محرق خون و مضر بواسیر و مصلحش پختن او در آب
با نمک و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی است فرسخ پنجم در حرف الجیم التازی و
الفارسی جدوار بفارسی ماه پروین و بهندی نربسی خوانند بیخیست مخروطی شکل بقدر

تین

در حرف الثاء المثلثة ثوم

در حرف الجیم التازی جدوار

انگشتی و از آن کوچکتر و پنج قسم می‌باشد ختائی و هندی و عقربی و زیتونی و اندلسی بهترین او ختائی
که نقش نباشد در اول سیوم گرم و خشک و قائم مقام تریاق کبیر مفرح و مقوی دل و اعضای
رئیسه و دافع زهر افعی و سایر سموم و ملین و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره
و باه و اشتها و مدر و جهت اورام حاره و بارده و استسقا و تپ ربع و حصاة و یرقان و تسمین بدن
و صرع و فالج و عسر البول و قولنج و امراض بارده نافع و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ
تا یک دانگ و در تپ ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ و مورث
جراحت امعا و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد و جرجیر بپارسی
تره تیزک گویند بری او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک
مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک باه و مصدع و مورث سده
و بخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر از آن و مورث ثوران
خون و انصباب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی او تا پنج درم
و از بری تا سه درم و بدلش مثل آن تودری است جزر بفارسی گزر و بهندی گاجر نامند در دوم
گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی و مدر بول و مفتح سده جگر و مقوی معده و قاطع بلغم لزج و جهت
سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة نافع و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا و
جسم و حافظه و آشامیدن آب او جهت خفقان بسیار مفید و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر
محرورین و مصلحش ادویه حاره و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و قدر شربت از جرم او تا صد
و شصت مثقال و از مربی هفت مثقال و از تخم او تا دو درم و بدلش در قوت انیسون و بر
او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و در افعال سوای تحریک باه قوی تر از بستانی جلنار
بفارسی گلنار و بهندی پهول انار کا و گلی انار نامند و آن غیر گل انار مثمر است اگرچه در جمیع

جرجیر

جزر

جلنار

افعال مشابه بیکدیگر اند در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مقوی اعضا و جهت اسهال و مو
و صفراوی و نزف الدم هر عضو نافع و قدر شربتش تا دو درم و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش بوزن آن

جنطیانا

پوست انار جنطیانا بهندی یکیان بید گویند و یونانی اسم جنطیست بایل بسرخی در اول سیوم
گرم و خشک بغایت ملطف و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام
و سموم منشر و بقیه و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون و بدلش در تفتیح
و تحلیل یکوزن نیم او اسارون و نصف اوبیخ کبر و در هر محل قسط و زراوند و بوزیدان و بقائے

جند

قوتش تا سه سال است و عصاره او در افعال قوی تر و قوت او تا هفت سال باقی است جند
بفارسی آش بچکان نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان آن مائی و بهترین آن سرخ و بعد از ان زرد و
سیاه او از سموم قتاله است جند بید ستر نیز گویند در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جهت خفقان
بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبی نافع و آشامیدن آن بقدر یک
افیون خورده با شهد رافع سمیت افیون است چون با برابر افیون بیاشامند زهر او در کند و قوتش
تا پانزده سال بماند و قدر شربتش تا یکدانگ و مضر محرورین و مصلح او شربت بنفشه و بدلش مثل او و نیم آن

جوز

فلفل جوز بهاری گردگان و بهندی اخروٹ نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلی
و ملین طبع و محلل و مشهی و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده با شکر و تلیین طبع مجرب و بالخاصیة
مسکن مغص و مصلح قروح است شربا و ضمادا و نوشانیدن سوخته او که با پوست سوخته باشند
بقدر یکمثقال با آب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلای نشاره چوب او با سرکه جهت
سرخ کردن رنگ رخسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد
مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا نمایند جهت تشنج بارد و بلبس او تا رو ورم پستان سعد بلل
و روغن گردگان را آثار بانند کهنه خائیده اوست و محلل و مسخن و نوشانیدن در یکروز سه درم تا

بکیفیت جهت درد ورگ و طلائی او جهت اکله و بواصیر چشم و رفع دردهای بارده بدنی و تبدل لون
قوباء و قمل مجرب ست و قدر شربت از مغز او تا ده مثقال و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و بدل
مغز گردگان حبة الخضرا بوزن او و بدل روغن او روغن سداب جوز بوا بفارسی جوز بویا و
بهندی جائفل و جائپهل نامند ثمر درخت هندی ست و درخت او بقدر انار و بهترین او تازه و چرب
و تند ست که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گویند خشکی او در سیوم ست قابض
و مفرح و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت
جگر و سپرز و اورام بارده آن ضماداً و بار و غنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او
جهت تقویت باصره و جرب و سبل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا سه سال باقیست و مضر
شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او یورث حمق و مضر جگر و مصلح
او بنفشه و بدلش بسباسه چاکسوی خطائی نبات ست برگش مایل بنفشجی گرم باعتدال و تر و گویند
در آخر دویم گرم و در وسط آن خشک ملین و منضج و مقوی هاضمه و ارواح و قوی و معده و باه
و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد و بواسیر نافع و مضر معده بارد و رطب و مصلحش بادیان
خطائی و رازیانه ست و قدر شربتش تا نیم درم چوب چینی بچینیست معروف بهترین او قطعهای
بزرگ املس سرخ بیخ رنگ ست که وزنی باشد و بی گره و بی کرم و شاخ جهانیده بود کرم زده او
ضعیف العمل ست و مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت او و بغایت
مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق ست و منوم و مفتح سده و منقی
خون و روح از کثافات و با قوت قابضه و ملین صلابات و سریع النفوذ در عمق بدن و
مقوی اعضای رئیسه و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در بروز کردن حصبه و در
توالد و تناسل مکرر در تجربه صاحب تحفه در آمده و بجهت علت آتشک و جذام و در رفع جمیع علل

جوز بوا

چاکسو

چوب چینی

سوداوی و قروح عفنه و خبیثه و آکله و اورام و بثور و بواسیر و نواصیر و وجع المفاصل و اکثر امراض بلغمیه
و تسمین بدن و قطع عادت افیون و سایر اوجاع بارده و مواد نزله و زکام مجرب است و مستعمل در
اکثر آب مطبوخ اوست و جرم او مسدد و قوی التجفیف است مگر تازه او که خشک نشده باشد

در حرف الحاء المهملة حب النیل

فرسخ ششم در حرف الحاء المهمله حب النیل بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی زنکی و مرچاسے
گویند و او دانه گیاهیست شبیه بلبلاب در سیوم گرم و خشک مسهل اقسام کرم و باترید مسهل بلغم
غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با ایلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت درد
مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درم و زیاده او کشنده
و مغص و مضر بامعا و یرقان و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق بلیغ و آلودن او بروغن بادام است

حب بلسان

و بدلش بوزن او شحم حنظل است و قوتش تا سه سال باقی است حب بلسان تخم درخت
بلسان است در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مقوی معده و مجفف رطوبات معده و احشا
و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ و سده
و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا نافع و قدر شربتش تا دو درم و مضر مثانه و
مصلحش کتیرا و بدلش یک نیم وزن او عود بلسان است و اگر نباشد سلیخه و در تریاقات هموزن او

حجر الحیه

حب الغار یا زراوند طویل است حجر الحیه بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم میرسد و قسمی معدنی
میباشد و آنرا مار مهره نامند و بهترین او آنست که چون بر موضع مار گزیده بگذارند بچسپد و بعد از آن
چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و هنگام جذب سم
رنگ او متغیر گردد و پس از آنکه در شیر اندازند سم خود بشیر باز دهد و خود بحال آید برای گزیدن مار
مخصوص است و جهت گزیدن عقرب و دیگر هوام ضعیف العمل است و قدر شربتش تا سه قیراط

حجر الیهود

حجر الیهود سنگیست بشکل بلوط مایل بسفیدی و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد

ده او ستدبر جهت حصاة زنان مجرب ست و نر او شکل بلوط جهت حصاة مردان در اول گرم
و در دوم خشک و گویند معتدل است مدر بول و مانع تولد حصاة و او یکدانگ تا نیم مثقال با
نجاه مثقال آب منفتت سنگ گرده و مثانه ست بدانکه حجر الیهود بالاتفاق منفتت سنگ گرده
ست لیکن در تفتت سنگ مثانه اختلاف ست جماعت کثیر منکر اند و قدر شربتش از یکدانگ
تا نیم مثقال و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ ست حسک
فارسی خار خسک و بهندی گوکهرو نامند بری و بستانی میباشد بستانی بهتر است ثمر صلب و سه
پهلو از مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و منفتت حصاة
منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار بغایت موثر چون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند
در تقویت باه بیعدیل است و مضر سپرز و مصلحش بادام و قدر شربتش تا پنجدرم حضض هندی رسوت
نامند یکی و هندی میباشد و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خارناک قریب سه ذرع بهترین او
بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک
قابض و رادع و محلل و مبرد و اشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و احتباس خون و
نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و غرغرهٔ او جهت ورم حلق و مضمضهٔ او
جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داخس و اورام
منع نزلات و اکتحال او جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یکدرم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و بدلش حضض هندیست و آن عصاره فیل
زهرج ست و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربی است مگر در ردع و او سیاه تر از حضض مکی
میباشد حلبه در هندی میتهی نامند از حبوب معروفه ست و قوتش تا دو سال باقی ست در اول
دوم گرم و در اول خشک منضج و مسهی و مقوی ریه و با رطوبت فضلیه و چون با شهد طبخ دهند مسهل و منقی امعا

حسک

حضض

حلبه

وجهت مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو مجرب و ضماد تخم جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و درد رحم
و سوختگی آتش و کلف بغایت موثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین
و انیسون و بدلش تخم کتان و قدر شربت از گیاه او تا دو درم و از تخم او تا پنج درم و روغن او که از تخم
او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلابات است حلتیت بفارسی انگوزه و انگژد و بهندی هینگ

حلتیت

نامند اسم صمغ انجدان است بهترین اقسام او طیب است در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت
سال باقیست و منتن او در سیوم خشک و بوی او شبیه ببوی گندنا و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و
محلل قوی و مسهل و مدر و جهت امراض بارده دماغی و فالج و تپ ربع و بازرد و مرغ جهت سرفه
خشک و درد پهلو مجرب و طلای او با انجیر خشک و سرکه جهت ثوبا نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انار
و انیسون و لبوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال
و تپ و مصلحش آب امرود و سیب و صندل و بدلش جاوشیر و سکبینج است و قدر شربتش از یکعدس
تا نیم مثقال حمص بفارسی نخود گویند و بهندی چنا نامند بری و بستانی میباشد بری گرم و خشک تر

حمص

از بستانی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و ملین اورام بن گوش و انثیان و بستانی او بهترین حبوبات است
نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا شش سال باقی ماند و ملین
طبع و مسهی و مقوی باه و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا
و منبه اشتها و چون او را در سرکه یکشب تر کنند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت
کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و آب منقوع او را با قدری عسل بنوشند جهت اعاده باه پیران
بعدیل است و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی تر از سفید
و با قوت تریاقیه و مضر قرحه مثانه و مولد ریاح و مصلحش خشخاش و گشنیز و زیره و در سایر
افعال بدلش ترمس و در قوت باه لوبیاست حماض بهندی چوکه نامند در دوم سرد

حماض

وخشک و باقوت قابضه ومسکن قی وغثیان صفراوی ومشهی وجهت رفع خمار والتهاب وتقویت
جگر نافع ومضر باه ومصلحش شیرینیها وبدلش ترشی ترنج وقدر شربتش تا هپده درم وتخم او در اول
سرد و در دوم خشک قابض وجهت قرحه امعا وخفقان حار وبریشتهٔ او جهت اسهال کبدی
ودموی صفراوی موثر وتعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع آبستن ومضر گرده ومصلحش سپیدی
رازیانه وقند وقدر شربتش دو درم حنظل بهندی اندراین وکابهیل نامند ثمر گیاهیست بقدر هندوانه
در نهایت تلخی ومستعمل شحم اوست وقوتش تا چهار سال باقیست وآنچه بیرون آورده باشند تا
دو سال ودر اول چهارم گرم و در دوم خشک مسهل سودا وبلغم غلیظ وجهت فالج وامراض بارده
دماغی واعضای عصبانی وگرده ومثانه نافع وقدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم ومضر دماغ حار
ومعده ومصلحش کتیرا ونقل ومضر ابدان نحیفه ومصلحش رب فواکه وبدلش ایارج وبیدانجیر و
آن حنظل است حنا بکسر حا وتشدید نون بهندی مهندی نامند نباتیست گلش سرخ مایل بسبزی
وکبیر القدی ومایل بسردی ودر دوم خشک گویند در اول گرم است باقوت قابضه واشامیدن
آب نقیع او روزی سه مثقال تا هفت مثقال با شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع وآشامیدن
جوشاندهٔ نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج وطلای او با آب برگ بیدانجیر جهت شقاق قدمین و درد
زانو و با برگ گردگان بالمناصفه جهت بثور وخوره وشقیقه وصداع ریحی وبلغمی مجرب است
ومضر حلق ومصلحش کتیرا ولعاب اسبغول وگل معتدل ولطیف وطلای او جهت فالج وامراض
عصبانی مفید است حنطه بفارسی گندم وبهندی گیهون نامند بهترینش تازه بالیده
مایل بزردی وبعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم و در رطوبت ویبوست معتدل
است وتازهٔ او که خشک نشده باشد در دوم تر وبهترین غذاهای اصحا وکثیر الغذا ومسمن ومسدد
ومولد کرم معده ومصلحش سرکه کهنه ومضر زنان حامله ونخته او نفاخ ودیر هضم ومصلح او شیرینیها و

در حرف الخاء المنقوطه خبازی

طلای آن کنند یا آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب ست فصل
هفتم در حرف الخاء المنقوطه خبازی بفارسی نان کلاغ گویند از جنس خطمی ست در
اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیت و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده و مخم او سرد و
کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و گرفتگی آواز
و تقویت امعا و رفع نزله و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش رب
فواکه و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش تا پنج درم و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درم و خبازی
بستانی را تخم سیاه و برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و تپهای حاره و تصفیه
صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره ست و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده

خبه

و جهت عرق النسا نافع و قدر شربتش دو درم ست خبه بفارسی خاکشی و در هندی خوب کلان
نامند در دوم گرم و در اول تر مبهی و مشتهی و مقوی معده و هاضم و جهت معده سرد و آبله و حصبه
و شری و مسدد و مصر او جهت رفع سمیت ادویه و تسکین اشتعال او جهت نفث اخلاط سینه
و ریه و ضماد وش جهت اورام صلابه و ورم بن گوش و پستان و انثیین و فرزجه او با عسل جهت
اعانت حمل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و مصدع و مصلحش کثیرا و بورنش تودری ست خردل

خردل

بهندی رائی نامند تخم گیاهیست مراد از مطلق او نوع سرخ ست در اول چهارم گرم و خشک
و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتت حصاة و جهت دردهای بلغمی جگر و سپرز
و امراض بارده دماغی و طلا کردن او با روغن بر قضیب جهت نعوظ و لطوخ او جهت درد دندان
بی درم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و مصلحش کاسنی و بدلش دو وزن او حب الرشاد
و قدر شربتش تا سه درم و روغن او که او را کوبیده بطور روغن بادام تیار نمایند بغایت ملطف
و محلل و طلائی او جهت اختناق رحم و تپهای خرس و دردهای کهنه و تفتیح سده اعصاب و

اشامیدن او جہت درد معدہ باردہ مزمن نافع و قدر شربتش تا سہ درم خروع بکسر خا و فتح را
بفارسی بید انجیر و بہندی ارنڈی گویند در آخر دوم گرم و خشک محلل و ملین عصب و مسہل و
خلط بارد و جہت فالج و لقوہ و امراض باردہ نافع و قدر شربتش از پنج عدد تا دہ عدد و مسقط
اشتہا و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطگی و ضماد او جہت ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد
و نقرس بعیدیل و روغن او در مرکبات مسطور ست خس بفارسی کاہو نامند بستانی و بری
میباشد و بری او سردتر از بستانی و شیر او گرم ست و مدر حیض و گیاہ او در آخر دوم سرد
و در اول تر و بستانی او در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و مسکن
حدت خون و صفرا و تشنگی و التہاب و مفتح سدہ و مدر بول و منوم و رادع اورام حارہ و دافع
خمار و رافع مستی و ملین طبع و جہت امراض حارہ و یبوست سودا و صفرا و جذام و یرقان
و تپہائے حارہ و حرقت مثانہ و بول و درد سر و مانع صعود بخارات بدماغ و نزلہ حارہ
و سرفہ کہ از گرمی و خشکی باشد نافع و اکثار او مضر باہ و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و
مورث نسیان و ضعف باصرہ و مصلحش پودینہ و کرفس و ضماد او جہت اورام و التہاب
نافع و قدر شربت از آب او تا سی درم و تخم او در دوم سرد و خشک مخدر و منوم و جہت نزلہ و
زکام و درد سینہ و تقطیر بول و سیلان منی نافع و مضر باہ و مصلحش مصطگی و پارش دم الاخوین و
قدر شربتش دو درم و روغن او در مرکبات مرقوم ست خشخاش بہندی خشخش نامند بستانی
را بفارسی خشخاش سفید گویند گلش سفید میباشد و خشخاش سیاہ را گل بنفش و سیاہ و کبود و
و این الوان را تخم سیاہ میباشد و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج
مواد رقیقہ صفراوی و دہ درم او با شکر جہت خشونت سینہ و سرفہ حار یابس و نفث الدم و حرقت
مثانہ و تپ دق نافع و مقوی جگر ضعیف و گردہ و مسمن و با عسل مبہی و مداومت او قاطع باہ و مضر

ریہ و مصلحش عسل و مصطگی و شکر و پوست او با این خشکی و رادع و مسدد و چون یکمثقال پوست او
صبح و شام تناول کنند جہت اسہال صفراوی و التہاب امعا مجرب است و قدر
شربتش تا پنج درم و از تخم تازہ او تا دہ درم و از پوست او تا یک نیم مثقال و از گل او تا یک درم و بدل و غزاو
کہ بطور روغن گل بگیرند بخور نوم و مسکن دردہای حارہ و روغن تخم خشخاش در افعال ازان

خشخاش اسود

ضعیفتر است خشخاس اسود و مراد از مطلق او قسم بری است در آخر سوم سرد و در جمیع افعال
تخم او قوی تر از بستانی و جہت حرارت جگر نافع و مضر و ماغ و مصلح او بادیان و قدر شربت
او تا پنج اجزا القدر نصف شربت بستانی است و از تخمش یکمثقال و بدلش در اکثر امور تخم کاہو

خصیۃ الثعلب

خصیۃ الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و در
تازہ او بوی است شبیہ ببوی منی در آخر اول گرم و تر مہیج مقوی عصب و جہت کزاز و تشنج یابس
و تولید منی و تقویت نعوظ مفید و طلا او با روغن گل منبت مو و مقوی و مانع از سقوط او است
و قدر شربتش دو مثقال و مضر ثقیل معدہ و مصلح او شکر و بدلش تخم زردک است و چند اقسام میباشد چنانچہ
در رسالہ او مفصلاً مذکور است

خطمی

خطمی معروف است سفید و سرخ و مختلف الالوان میباشد آنچہ
گل او سفید است و آنرا خطمی بری نامند و آنچہ گل او سرخ است آنرا خطمی بستانی گویند و اکثر مرکب القوی مائل بسرد
و تری و از انواع خبازی شمردہ اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و شاخ او و آب طبیخ
او جہت اسہال و رافع ضرر تندی ادویہ مسہلہ و یکمثقال آن جہت تحلیل قولنج و کشادن بول و حیض و قرحہ
امعا و نفث الدم و سرفہ حارہ و اسہال و نفص مواد سوداوی و ضماد او جہت تسکین درد و اورام و عرق النسا
نافع و ہمراہ گلبرگ طلیح و تخم او با دو جزو دانہ خربزہ با سرکہ طلا کنند جہت تحلیل اورام تخم او مجرب و پوست بیخ او بعاب او طلیق و طبیخ او
جہت زحیر و نفص سدہ امعا و قرحہ آن نافع ہمراہ گاو بیخ او را کوفتہ در لتہ بستہ در آب گذاشتہ در
زیر آسمان چندان نہند کہ آب منجمد گردد جہت نفث الدم و سرفہ حار مجرب و مضر معدہ و مصلح او عصارہ زرشک

دبا و یان وگویند مضر ریه است و مصلحش عسل و بدلش خبازی قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و از
طبیخ او تا شش مثقال خل بفارسی سرکه نامند و از انگور و خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر سازند و آن از
حبوبات مثل برنج و امثال آن نیز بسیار سازند و بهترین همه سرکه انگوری است و از مطلق او همین مراد است
مرکب القوی و در دوم سرد و خشک گویند خشکی او در سوم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ
و رساننده قوت ادویه با عضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و
محرک اشتها و مفتح سده ماساریقا و سپرز و طلای او جهت منع انتشار قروح خبیثه و درد سر و گزیدن
حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و ضماد انجیری که در و طبخ یافته باشد جهت سوزش
عضو و خشونت آن و جوشانیده او با گلاب که پارچه را بآن تر کرده بر سر ضماد کنند جهت درد سر
که از صفرا و خون و بخارات حام شده باشد و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان
و قروح لثه مجرب است و مضر عصب و پیران و قوت باه و مصلح او شیرینها است قدر شربتش تا هفت
مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است همه اقسام سرکه سرد و خشک لکن سرکه
تاڑی و نارجیلی و عسلی گرم و خشک است خلاف بلخی بفارسی بیدمشک نامند گل آن و قبل از برگ
بهم رسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس
سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده و منعش
دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و سودا و حاره باشد و تلیین طبع و عرق او در
افعال از گلاب و عرق بید قوی تر و ملین طبع و مقوی دل و معین باه است و قدر شربتش تا بیست درم
است و روغن شگوفه بیدمشک سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و بدل
او روغن گل و دستور ساختن روغن آن مانند روغن بنفشه است و بدل عرق او عرق نیلوفر
است خمر بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را

در خم کردن او بزفت یا قیر یا موم اندوده کرده متی در آفتاب گذارند یا بجوش آید پس در سایه
بدارند یا خم را در سرگین اسپ دفن کنند هر گاه برسد بعد ازان صاف ساخته تیار سازند و خمر انگوری
را نبیذ نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده بر شصت قسم میرسد و چون خردل داخل کنند
بدون جوشیدن خمر میشود و با زعفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل میگردد و چون
مراعات استعمال خمر بحسب سن و فصل و مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود جهت حفظ
صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فهم و دل و معده تاثیر میکند و باعث
شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید با سیب و آب گوشت بچیزی جهت غشی
و بیهوشی مجرب است قدر شربت شراب بحسب امزجه موقوف برای طبیب و شراب کهنه
آنرا گویند که یکسال تا دو سال بر وگذشته باشد در سوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که
زیاده از دو سال تا چهل سال بر وگذرد یبوست او در سیوم و سطار که تازه اوست در دوم
گرم و تر و آنچه از شش ماه تا یکسال برو نگذرد در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است و بهتر آنست
که بعد از جوشیدن اقلاً تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد
باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگرچه حسب عده گذشته میبایست که منافع شراب
هم مذکور کرده نمیشد مگر چون در بعضی اوقات شارع هم رخصت میفرماید و نیز در قوم عیسوی و بعضی قوم
هنود مانند کاهیت نوشیدن آن مروج است لهذا مسطور شد خولنجان بفارسی بیخ پان و بهندی
کلیجن نامند بیخیست سرخ تیره پر گره و تند طعم و از هند و روم خیزد و غلیظ پر گره را خولنجان قصبی
نامند و بی گره را که باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهتر است قوتش تا هفت سال باقی میماند
در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و احشا و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج
و برودت کلیه و درد کمر و دردهای بارده بلغمی نافع و یکدرم سائیده او با یکوقیه شیر گوسفند ناشتا بنوشند

خولنجان

در تحریک باه مجرب است و مضر و ل و حجاب و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و قدر
شربتش تا یکنیم مثقال و بدلش دارچینی و کبابه است **خوخ** بفارسی شفتالو و بهندی آرو
نامند و بهترین او ملوا است که عبارت از آنچه گوشت او از دانه جدا شود در اول سرد و در دوم
تر ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت بدبوئی دهان و خشکی
دماغ مفید و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب نیم رطل او را شب گذارند تا صاف
شود با شکر و ترنجبین و امثال آن و هند مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط محترقه مفید و مضر معده و
اعصاب و مورث تبهای عفنه اگرچه بعد از یکماه یا دو ماه باشد و مصلح او عسل و قسم دوم او که کاردی نامند
غلیظ تر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج و همچنین خام و تلخ او و همین کی تر دار و آب
برگ و شکوفه شفتالو بقدر دو وقیه با شکر جهت قتل کرم معده و حب القرع بسیار موثر و روغن دانه او
جهت درد گوش و گرمی آن و یکدرهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است **خیارشنبر**
معرب خیار چنبر فارسی است و مغز فلوس نیز نامند و در هندی املتاس گویند و مستعمل مغز او ست
شیرین و بدمزه و بدبو میباشد در اول گرم و تر محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلط مسهل آن و
مسکن حدت خون و ملین سینه و مسهل برفق و بطی العمل و جهت تحلیل اورام باطنی و ظاهری
نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفائج و آب شاهتره و آب برگ بید
و آب کاسنی مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و رفع سده امعا نافع و غرغره
او با آب کشنیز سبز رادع خناق صعب و محلل آن و طلای او جهت تلیین صلابات مفید و مضر
معده و مغثی و مصلح او مصطگی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن او با امعا و مصلح آن روغن
بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بست مثقال و بدلش سه وزن او مویز بیدانه و نیم وزن او
ترنجبین **فصل هشتم در حرف الدال المهمله دارصینی** بفارسی دارچینی و بهندی دال چینی نامند

خوخ

خیارشنبر

در حرف الدال المهمله

دارصینی

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست حافظ قوتهای طبعی و نفسانی و حیوانی
و بغایت لطیف و مفتح و محلل ریاح و منضج و جالی باصره و جهت نزلات و استسقا و خفقان و جنون
و تقویت اعضای رئیسه و درد گرده و تقویت باه و مطبوخ او با مصطکی جهت فواق مجرب
و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کثیرا و اسارون و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت
اعضا مثل وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان و قدر شربتش از

دار فلفل

دو درم تا پنجدرم **دار فلفل** بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل گویند در آخر دوم گرم و خشک
محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و جهت خوشبو کردن
دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده نافع و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل

دجاج

و بدلش فلفل سفید است **دجاج** بفارسی مرغ خانگی و بهندی مرغی نامند و خروس یعنی
مرغ نر نسبت با و حرارت کمتر دارد و پیوست در و غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و
مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه رطب تر از آن برطوبت فضلیه و کلام
جبرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه همه گوشتهای غیر مائی حار اند و مهرای آن
کثیر الغذا و الطف از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهر اخلاف اوست و گوشت آب خروس
سالخورده محلل و ملین طبع و جهت قولنج بسیار مفیدست و دوا اوست عرق و گوشت او تا یکهفته
با نان میده جهت زائل کردن صفرت رنگ رخسار که بسبب آن معلوم نباشد مجرب و کذلک
نوشیدن خون خروس و مرغ و تسعیط کردن خشک کرده او جهت قطع رعاف و پیه و سنگدان او
که خشک بود با شراب جهت درد معده از مجربات است و طلا پیه تگرم او بر سر جهت مالیخولیا
عجیب النفع است و خوردن مرغ با شیر و کشک و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت آن باعث

دراج

نقرس و مصلحش ادویه حاره و در محرورین سکنجبین **دراج** بهندی تیتر نامند در دوم گرم و

خشک والطف از کبابہ تند وگوشت او فزاینده جوہر دماغ وفہم وحفظ ومنی ومقوی
معده واعضا ومضر محرورین ومصلحش رشیبا درونج بیخیست عقربی بشکل خاکستری رنگ
گره دار قوتش تا ده سال باقیست در سوم گرم وخشک محلل بلغم وسودا وریاح غلیظه ومقوی
حواس معده وجگر وسپرز ودل ومفرح وجهت خفقان وگزیدن عقرب وتقویت باضمه وآویختن
پاره او در خانه جهت دفع طاعون بالخاصیته مفید ومصدع ومصلحش رازیانه ودر محرور اشربه
بارده حامضه وبدلش بوزنش زرنباد وقدر شربتش تا دو درم دم الاخوین بفارسی
خون سیاوشان وبهندی رنگ بهرت نامند وآن صمغی ست خالص الحمرة مایل به بنفشجی و
قوتش مدتها باقی می ماند در سوم سرد وخشک قابض قوی وقاطع خون از جمیع اعضا ومانع
سیلان فضول ومضر گرده ومصلحش کتیرا وبدلش شادنج وقدر شربتش از نیم درم تا یک مثقال فرسخ نهم در حرف
الذال المعجمه ذهب بفارسی زر وطلا وبهندی سونا نامند معتدل مایل بحرارت ومقوی
اول حرارت ورطوبت غریزی ومفرح قلب وجهت خفقان ووسواس جذام وجنون وامراض
سوداوی وصفراوی ویرقان وسپرز وضعف گرده وسنگ مثانه ودفع هموم وبراده
او که با مروارید وآب ترنج حل کرده باشند جهت جذام واسهال وموی وزحیر ومحلول او با نوشادر
فقط جهت سم [illegible] آشامیدن او ودر تقسیم غرب جهت رفع آن مجرب ومضر مثانه ومصلحش عسل وبدلش
یاقوت محلول وقدر شربتش از نیم قیراط تا یک دانگ ست فرسخ دهم در حرف الراء
المهمله رازیانج بفارسی بادیان وبهندی سونف نامند بستانی وبری میباشد بستانی او
در اول سوم گرم ودر آخر اول خشک وتخمش گرم وتر وبیخش قوی تر از سایر اجزاء ومجموعه او
مولد شیر ومدر بول وحیض ومفتح سده جگر وسپرز وسینه ومقوی معده وباصره ومحلل ریاح و
اخلاط غلیظه ومجفف قوی وتریاق سموم وبا قوت قابضه وجهت خفقان وغشی با گل گاوزبان

درونج
دم الاخوین
حرف الذال المعجمه
ذهب
حرف الراء المهمله
رازیانج

مجرب و با ادویه مناسبه و تنها جهت ریاح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن قوت ادویه
وایصال آن باطراف بدن مستعمل و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و بدل تخم او تخم
کرفس و قدر شربتش از تخم او یکمثقال و از بیخ او و در مطبوخات دو مثقال و بری او در آخر سوم گرم
و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است

راوند

راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی
و ثقیل الرائحه باشد مرکب القوی در اول دوم گرم و خشک مسهل بعض اخلاط غلیظه و رقیقه و خام
و با قوت قابضه و مجفف و محلل و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و احشا
و مهبر و بالعرض بسبب شدت تحلیل و با گل سرخ و قوابض جهت اسهال دموی مفید و بالخاصیه
رافع تپها و حرارت غریبه جهت درد گرده و مثانه و رحم و خفقان نافع و مضر سفل و مصلحش صمغ
و بدلش در امراض معده و جگر یکنیم وزن او گل سرخ و خمس او سنبل و قدر شربتش تا دو درم

رمان

رمان بفارسی انار گویند. اقسام میباشد شیرین بیدانه را املس نامند لطیف تر از سایر اقسام و باعتدال
و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خون صالح و نفاخ و ادمنت باعث نعوظ
محرورین و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و دسورت تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار
آن و جهت تقویت جگر و استسقائی لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و سرفه
حار و فربه کردن بدن نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و ربا بالمزاج
زنجبیل پرورده است و مصلحش مصطگی و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب او دوم معده
انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش نامند در سردی و تری مائل باعتدال است و انار
ترش در دوم سرد و خشک قابض مدر بول و مسکن حرارت معده و جهت قی و خفقان حار و منع
صعود بخار و سحج مفید و مضر سپرز و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلح او انار شیرین و آب انار ترش

در افعال قوی تر از آب اوست و چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل درو انداخته
بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند برای درد آن بغایت موثر است و چون پوست انار
ترش را با مازو هموزن سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد و بقدر فلفلی حبوب بندند
پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف مجرب است رب انارین در
دوم سرد و در اول خشک قابض و جهت قی نافع و آب انارین که با پیه افشرده باشند
از نیم رطل تا یک رطل با بیست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت حمیات صفراوی و یرقان
مجرب است فصل یازدهم در حرف الزاء المعجمه زبیب بفارسی مویز گویند بهترین او بزرگ
و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر
منضج خلط غلیظ و محرک باه مبرودین و مسمن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض
گرده و مثانه و قرحه امعا مجرب دانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون پخته
مهرا کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و مضر محرورین مصلحش سکنجبین و
سیب ترش و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند
بهترین او سبز و زرد لون تر و تر آن سیاه و همه آن لطیف تر از دانه دار است و با قوت مسهل و آب
منضج و مسهل او که با فانیذ بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت
و ضماد او با صبر جهت کچلی سر مجرب است و در همه افعال دیگر مانند مویز منقی است و اکثار او محرق خون
و مصلح او مانند مویز زراوند بلغت فارسی است قسم نر او طویل و دراز و ماده او مدحرج و گرد
نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است قسم نر او در سوم گرم و در دوم خشک تریاق سموم حیوانی
و نباتی و مدر بول و حیض و قاتل اقسام کرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و
حصاة و جهت تنقیه سینه و صاف کردن خسار و تنقیه جگر مفید و سنون او جهت تنقیه رطوبات

لثه و فرزجه او جهت احتباس حیض مجرب و مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحش عسل و بدلش زرنباد
درج ست و در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف آن انزروت و قدر شربتش
از دو درم تا دو مثقال و قسم یاده او در دوم گرم و خشک و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط
و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم سپرز
مفید و در سایر افعال قوی تر از نر او ست و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و بدلش قسم
طویل و گویند بوزن او زرنباد و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم ست زرنباد بضم

زرنباد

بهندی کپور کچری نامند بیخیست طعمش یا تلخ میباشد یا شیرین و آنچه شیرین باشد ضعیف ست
و قوتش تا سه سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
و دماغ و محلل ریاح و مشهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و مفتح سده و جهت
وحشت و مواد سوداوی و خفقان و تحریک باه مفید و بالخاصیه رافع جمیع علل بارده و مصدع
و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح درونج مثل او درونج و قدر شربتش از یک مثقال تا دو درم

زعفران

ست زعفران بهندی کیسر نامند معروف ست در سوم گرم و در دوم خشک مفرح قوی و
مقوی حواس و مفتح و منضج و محلل و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی
و جگر و احشا و مورث نشاط و ضحک و منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه
با عضا و یک مثقال او جهت عسر ولادت مجرب و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات چشم و تسکین ورم
گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گردگان مدور کنند
و تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجرب ست و مصدع و مبخر
و مضعف اشتها و مغثی و مدر است و مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش سکنجبین و انیسون و بدلش

زنجبیل

مثل او دارشیشعان و قدر شربتش تا دو درم و سه درم او کشنده ست زنجبیل بهندی سونتهه و سنده

باشد بحقیقت معروف در سوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و
مفتح سده جگر و مهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و دافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و مخرج
اخلاط غلیظه و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با زردی بیضه نیمبرشت جهت
زیاده کردن منی و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربه است و ضماد ش جهت
تقویت اعصاب و گرازدریاح بواسیر معدیل و مضر حلق و مصلحش عسل و بدلش از فلفل و قدر
شربتش و درم و مربای او محرک باه مجرب و جهت تقویت هاضمه و تخفیف بلغم قوی تر است زوفای
یابس گیاهیست در دوم گرم و در آخر آن خشک کوهی او قوی تر از بستانی ملطف و مسهل بلغم و
مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه کهن و ربو و نزله و فالج و درد
سینه و معده و جگر و قولنج و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع
مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و بدلش صعتر و قدر شربتش و مطبوخ تا پنجدرم و سفوف دوازدهم درم

حرف السین المهمله سپستان بلغت فارسی است بعربی دبق و بهندی لسوڑه و لسطه
نامند ثمر درختی است در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی
و مزلق بلغم سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و مقوی امعا و جهت حرقت بول و سرفه
حار و یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و اصلاح اذیت ادویه مسهله و گرفتگی آواز
و تبهای حاره و بلغم شوریافته و مضعف معده و مضر جگر گفته اند و مصلحش سپرودین گل سرخ
و در غیر آن عناب و بدلش خطمی و قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال سرطان
نهری بفارسی خرچنگ و بهندی کیکڑا نامند بهترین او ماده است و شناخت مادگی او نیست
که هرگاه سوزن بر پشت او بخلانند آب سفید برآید در دوم سرد و تر جاذب با تحلیل و مبهی
محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و طبیخ دو سه عدد او که اطراف آن را قطع کرده جوف او را با به خاکستر

از حروف السین المهمله سپستان

سرطان نهری

پاک و تمام شسته و با آب صاف تطهیر نموده باشند و با جوشش طبخ داده بنوشند جهت سل
و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب بدستور محرق او با صمغ و ادویه مناسبه همین عمل دارد
چون چند عدد زنده او را در دیگ مس بقلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه با نیم اوقیه
آب بنوشند جهت دفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است و بباید که بر موضع زخم او مرهمی از روغن
زیتون و سرکه و جاوشیر ترتیب داده نهادن و اگر از گزیدن سگ دیوانه عرصه گذشته باشد بقدر
دو ملعقه هر روز بدهند و گفته اند که شرط احراق او بجهت این فائده وقتیست که شمس در اسد بود و
مقابل قمر نبود و شعرای یمانی طالع گشته باشد و گویند مضر مثانه و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر
شربت از سوخته او سه مثقال از خام و نپخته او نیم مثقال است

سعد

سعد بهندی موتها نامند تخفیف در آخر
دوم گرم و خشک تجفیف بی لذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و جهت تحریک باه بسیار موثر
و اشامیدن او جهت زیاده کردن فهم و عقل و دفع ریاح و تقویت معده و خفقان و یرقان و صداع
بارد و بواسیر مقعد و مبهی و تقویت هاضمه و با روغن حبة الخضرا جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه
و بهقهای کهنه و تقطیر بول مفید و جهت سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و خوردن یک اوقیه از شرابی که یک اوقیه از آن
در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت دفع اقسام کرم معده مجرب است و مضر حلق و صوت و
مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح او سه روز
در سرکه خیسانیدن است بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع او دارچینی و قدر شربت
او تا دو مثقال

سفرجل

سفرجل بفارسی آبی و به و بهندی بهی نامند و معروف است شیرین او
در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و بلغمی
آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تهبج اطراف و سوء القنیه مجرب است و ترش
او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم هر دو قابض

واکثار او مسهل بعضی خصوصاً بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع حار المزاج اند و بهیدان
اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع کسالت
و وسواس و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و ضعف جگر و معده و ضماد آن در یرقان و نزلات و
درد سر مزمن و قی و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب آن در معده که از ریختن
مواد محترقه باشد مفید و جرم او مسدد و در مضار اقوی از آب و مصلح او با عسل مربی کردن است
و بریان کردن او در آتش بقدریکه رنگش تیره شود و جهت قطع اسهال مزمن مجرب بهات خصوصاً
چون جوف او را خالی کرده جوز بوا ریزه ریزه کرده دران جای داده پخته باشند و مضر احشای
ضعیفه و محدث قصبه ریه و مورث قولنج و خصوصاً جرم غیر مایی او و مصلح آن عسل و انیسون و مانند
آن و قدر شربت از آب او تا شش درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی
و اسهال مراری و مسکن تشنگی و درد معده و امعای که اخلاط در و موجود باشد و مسهل بعضی و مضر
صاحب سعال است و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در و غالب و قبض او کمتر از رب
ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه از و انسب است و قدر شربت از آن تا سه تولہ است و در
و شکوفه تازه او معتدل و با قوت قابضه و مسکن درد سر و مقوی دل و دماغ و معده و مربای او
جهت تقویت معده و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و بهیدانه در دوم سرد و تر و با اندک
قوت قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و سرفه حاره با لیسه و تسکین حرارت معده و التهاب
و سوزش زبان و دهان و یبوست آن مفید و منفرداً به تب محرورین موافق اعضای نفس و
جهت سل و قرحه امعا و سعال نافع و قدر شربت دو مثقال از لعاب او تا ده مثقال و مضعف
مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا سقمونیا بعربی محموده
نامند در سوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقصای بدن

ومقوی فعل او مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و جهت گزیدن عقرب
شیر باد و ضماد آن نافع چون او را با ترید مثل او همراه شیر نوشند جهت اخراج کرم معده و امعا مجرب
و با انا جور جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و ترید جهت مواد بلغمی مفید و مضر و مولد معده و امعا
و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کردن است و بدلش
یکنیم وزن او صبر زرد و هموزن او هلیله زرد است و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده
از نیم درم کشنده است و از بزرگش تا یک درم سکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی و بی تجویف
که از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده و در ظرفی
ریزند که منجمد گردد مسمی بسلیمانیست و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و
جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و شکر
سرخ که مشهورست در شاهجهان آباد شکر در دوم گرم و در اول تر بتجربه رسیده که مسهل است
روزی مسهل اکثر واده (؟) شده سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال
بهترین اقسام است و هرچه صاف تر است حرارت او کمتر است و هرچه کهنه شود و خشکی در وی غالب شود و انواع
شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و بهی سریع النفوذ و مبیق (؟) بدن
و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و نوشیدن او با آب گرم و
روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و بادو مثل او روغن گاو نیم گرم بنوشند جهت سرفه بلغمی
مجربست و اکتحال او با هموزن او سفیدی سنگ (؟) جهت سلاق و جرب چشم مجرب و مضر صاحبان سل و اسهال
و مغص صفراوی مزاج و کهنه او محرق خون و مصلحش بادام و شیر تازه و در شبها و کاهو مانند آن و بدلش
قولنج عسل و در تقویت باه و تلیین مثل او ترنجبین و قدر شربتش تا سی درم است سلیخه پوست شاخهای
درختیست بهندی تج نامند و در آخر دوم گرم و خشک و هفت قسم میباشد چنانچه در تحفة المؤمنین مذکور است

سکر

سلیخه

بکی زرد و غلیظ و خوشبو در دوم سرخ و خوشبو و این را راقم هم مشاهده نموده و این بهترین اقسام آ
و قوتش تا هفت سال باقی است منضج و مفتح سده و مقوی اعضا و جهت بواسیر و سعال و ورم
معده و منع نزلات و زکام نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش راوند چینی و قدر شربتش تا دو درم است

سلق

سلق بفارسی چقندر نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با قوت قابضه و بورقیه و جالی
و سرد و جرم او جالی طبع و آب او ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مقطع بلغم و مفتح و جهت رعشه
و تحریک باه موافق و طبیخ بورقیت او زایل میگردد و قطور نیم گرم او با روغن بادام جهت درد گوش
نافع و ضماد آب نیم گرم او با بوره ارمنی جهت تهییج پشت پا و استسقا مجرب و اکثار او محرق خون

سماق

و مورث قولنج و مصلحش پختن او با عدس است سماق مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا
ده سال باقیست در دوم سرد و خشک و جلی آن در سوم و رادع و قابض و مقوی احشا و حاره و
جهت نزف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و تهییج نافع و نیم کوب او با زیره جهت رفع قی ضعیف
مجرب و مهیج اشتها و سفوف او جهت تقویت لثه نافع و مضر سعده و جگر بارد و مصلحش انیسون و بدلش سرکه

سمسم

قدر شربتش پنج درم سمسم بفارسی کنجد و بهندی تل نامند در اول گرم و تر و مصلح آواز و خشونت حلق
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاش
ده حصه آن نیز البنج سفید نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یک اوقیه تناول کنند جهت فربه کردن
بدن خوردن و ورم او با گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و مورث بدبوی دهان و
صداع و مصلحش عسل و بدلش تخم کتان و قدر شربتش پنج درم و روغن آن در دوم گرم و تر و در مزوره
مرضی از اکثر ادهان بهتر و مداومت خوردن او جهت قرحه شش و رفع هزال و با لعاب بهدانه مقبول
جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از آهک بهم رسد مجرب و مفسد دماغ ضعیف

سمن

و مصلحش چوشانیدن اوست و بدلش روغن بادام شیرین است و قدر شربتش تا ده درم سمن

بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز است تازهٔ او را
زبد نامند و روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموعه آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه میشود حرارتش
زیاده و رطوبت او کم میشود و محلل و منضج و مقاوم سموم و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و
مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه و عضه
رتیلا و با نیم وقیه شکر جهت حصر البول مجرب و مضر علیهما رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده
ضعیف و مضعف هاضمه و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش در تداوی
تا ده وقیه است

سنا

سنا گیاهی است برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقیست
در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ بعمق
بدن و مقوی آن و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو
مفید و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و مسحوق یک مثقال او با عسل که از سه روز تا یک هفته هر روز بیاشامند
جهت وجع مفاصل و مانند آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از
چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و افتیمون و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن و
بدلش مثل او ترید و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربتش از جرم او از دو درم تا سه درم
و از مطبوخ او تا ده درم

سنبل

سنبل بمعنی خوشه است بعرف اطبا شامل سنبل هندی و جبلی و رومی است
و از مطلق او مراد سنبل هندیست که او را سنبل الطیب نامند و آن گیاهیست بی گل و بی ثمر و قوتش
تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مقطع و مقوی معده و جگر با ردو و مدر بول و حیض و مجفف
رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مفتت حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و
سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و ورم باطنی مفید و با افسنتین و صندل بغایت مشهی
و مقوی معده و اکتحال او با مازو جهت [illegible] مجرب و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش اذخر و قدر شربت او

تا یک مثقال سنگهاره مشهور است و سنگوشه در اردو ما سنجان خام او که پوستش سبز بود بسیار لذت دارد
شیرین سبز و دافع فساد صفرا و خون و مولد منی و در معاجین و سفوف قوت باه و غلظ منی بسیار مستعمل است
سنگتره مشهور است شیرین و ترش میباشد و بهترین او شیرین است مزاجش سرد و تر است در اول و
است مقوی دل و مفرح و مسکن حرارت و رافع تشنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و مقوی معده و ترشی او با حلاوت
آمیخته بسیار مرغوب طبایع و نسبت به ترشی ها مضرت بسیار کم می دارد بلکه استاد ارقام میفرماید که شخصی
صفراوی مزاج را دیدم که میگفت سرفه و نزله من که بسبب صفرا است از خوردن این دفع میشود و چون
پوست نازک از قاشهای او دور کرده در میان شربت گلاب و نبات دو سه گهری گذارند تا اثر شربت در آن
ظاهر شود و از ترشی او شربت متاثر شود بخورند در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر
برادر ظرف گلی آب نارسیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مفرح است نیز اگر قاشها را ترشیده
اندک نمک زده بخورند موجب ازدیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن میگردد و شیرین او احتیاج این اصلاح
ندارد و اگر بجای نمک قند سفید بزنند در لذت آن بیفزاید خصوصاً اگر قدری عرق کیوره و بید مشک و گلاب
بپاشند و مضر حنجره و دندان و نزله سرد و مبارده و مصلح آن نمک و قند و سنون و حریره ها و لعوقات
و جز آن و مضر اعصاب و منی را رقیق و کم کند و مصلح آن معاجین باهیه و مربای این و در بعضی قرابادین
مذکوره قوی از و دور بعضی ضعیف و طلای پوست خشک او تنها و با ادویه دیگر مصفی رنگ رو

سورنجان

و مزیل کلف است سورنجان بفارسی سنبلیه و بهندی بربری گویند تخلیست در سوم گرم
و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصاً از مفاصل و مفتح
سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب
دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ
در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام و حمول او با روغن کسنه گوسفند جهت بواسیر مجرب است و قدر

شربت از صفرا و یکدرم و با ادویه یکدرم و بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر و مصلحش

سوس

کتیرا و زعفران و شکر و بدلش مستعجله بوزن او ست و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او اند سوس در بلاد کثیر

معروف ست و در شاهجهان آباد ملیتهی گویند تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین او مایل بتلخی مستعمل و

قوتش تا ده سال باقی ست و باید که پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند زیرا که مار او را دوست

می دارد و خود را با او می مالد و بیخ او در اول گرم مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و

مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر

و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تپهای کهنه و بواسیر امراض سپرز

نافع و اصل السوس مضر گرده و سپرز و مصلحش او کتیرا و عناب و بدلش نصف او ترید و ثمن او زنجبیل

و قدر شربتش تا پنج درم و رب السوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بجد انعقاد جوشانیده باشند و

سیم

در جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سیم رستنی مشهور است و سرد است

سنبهل

مقوی معده و مبهی و دافع فساد صفرا و قابض و مولد باد و نفاخ و مصلحش ادهم را و گوشت بخش است سنبهل

درختی هندی کلان و سرد است و مبهی و مسمن و قابض شکم و دافع دماسیل و شرو و جذام و فساد

خون و صفرا و در زنجبار هندی قوی ترین دو دیباهیه است اگر پوست بیخ او بکوبند و شیره گرفته

با شکر تری بر آن آمیخته بنوشند فهم و عقل زیاده کند و حرارت غریزی برانگیزد و منی بیفزاید و بیخ او

شاهترج

قوی تر و سطبر تر بود و در فعل اقوی است فرسخ سینه دیدهم در حرف شین المعجمه شاهترج

بفارسی شاهتره گویند برگ او بهتر از سائر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم

خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول

و مدر ادرار و مسهل اخلاط غلیظه خصوصاً سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و خشک و در تقویت معده

قوی تر و جهت امراض سودای و بلغم و شور و ضماد خشک او که با حنا استعمال سازند جهت جرب و حکه مجرب است

در حرف شین المعجمه شاهترج

و تخمش معتدل الحرارة و در افعال قوی تر و محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزاء او دانسته اند و گویند
مضر شش و مصلحش کاسنی و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث او هلیله زرد و قدر شربت از جرم او
از سه درم تا پنجدرم و در مطبوخ تا ده درم از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال شبت بفارسی شوید
و بهندی سویا نامند و قوتش تا ده سال باقی ست در آخر دوم گرم و در اولش خشک و تازه او یکبار است
محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در این افعال اقوی و مسکن مغص و هاضم و با تریاقیت و جهت
یرقان و امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ گرده و مثانه و امراض آلات تناسل مفید
و سوخته او در سیوم گرم و خشک خوردن تخم او با رباذرجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاة و عسر البول
مجرب دانسته اند و دود او مجفف قروح و اکثار او مضعف باصره و مضر محرورین و مصلحش آب لیمو
و بدلش بادیان و قدر شربتش تا هفت درم و از تخم او تا سه درم شعیر بفارسی جو گویند و بهترین او سفید
بالیده تازه است و کهنه او که یکسال بر او گذشته باشد بسیار ردی است و طبیعتش آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا
و با قوت جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر تیوعات و مضر مثانه و مصلحش
روغنها و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است شقاقل بفارسی
گزر صحرائی بهندی گاجر جنگلی و کپسند نامند تا پنج سال مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقی است در اول
گرم و در دوم تر و مهیج و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و جگر و مصدع و مضر تها و مصلحش
عسل و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است و قدر شربتش تا پنجدرم شلجم معرب شلغم فارسی است
و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در اول دوم گرم و در اول تر کثیر الغذا و مهیج باه و
مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و دافع سل و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن
زیره و شیرینیها و اگر ریشهای باریک او سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر البول مجرب است
بری شلغم ملطف و مشتهی و بی نضج است و تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و مهیی تر از بیخ آن و در جمیع

افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش
تا دو درم است **شمع** بفارسی موم نامند در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست
و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرہمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب و که بقدر گندم ریزه کرده
فرو برند و یا در روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و حقنه او با روغن گل جهت
سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسدد است و مصلحش نان و بدلش آرد باقلا و شربتش تا نیم درم **شونیز**
بفارسی سیاه دانه است و در هندی کلونجی نامند قوتش تا هفت سال باقیست و در اول سوم گرم
و خشک و محلل و جالی و مجفف و منضج و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و استسقا و یرقان و سپرز سعیدلی
و ضماد او با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و قوبا مجرب و قطور بود او و
با زیتون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام کهنه با عطسه بسیار با تجربه و شرب دهن او با روغن زیتون
و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و اکثار شرب او مورث خناق محرورین و مصلحش
سرکه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش انیسون بنصف او و شبت و شربتش تا دو درم و از روغن او
تا یک درم **شیرخشت** اسم صمغ بعض اشجار هرات است از جنس شبنم شبیه است مانند ترنجبین بهترین او سفید
و شیرین و حبه های بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند و در اول گرم و در رطوبت
معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین و شیخ الرئیس فرموده که شیرخشت
با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط صفراوی و
رقیقه و مقوی جگر و معده احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و حرارت جگر و ورم آن مفید و مولد قراقر معده
و مصلحش روغن بادام و رازیانه و بدلش مثل او ترنجبین و شربتش تا بیست مثقال است فصل چهارم
در حرف الصاد المهمله صبر بکسر با در هندی ایلوا گویند و او عصاره نباتیست میگویند که در هندی
اورا گهیکوار میگویند و سقوطری بهتر است بعد از آن عربی و فارسی است و هر چه بر و هفت سال بگذرد

چهار سال گذشته و آنچه بد بو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و باید که در استعمال
صبر مبالغه نمایند و در دوم گرم و در سیوم خشک مسهل قوی موادیکه مهیای دفع بوده باشد و در آنچه مهیا نشده
باشد ضعیف الاثر و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرای مائی و در محلل مقعد و بواسیر استعمال نباید کرد و
با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان
و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده مفید و طلای او با مورد و شراب
جهت سیاه و دراز کردن موی مجرب و بالخاصیة مضر جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه
انواع زبون آن گاهی تا شش روز ماندن در معده با کرب میگردد و مصلح او مقل ازرق و بدلش در اورام
و جراحات دو چندان حضض و در اسهال هم وزن او ترید و شربتش تا یک مثقال **صمغ** در هندی گوند گویند
رطوبت منجمده نبات است و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود و
بهترین او زرد و این سفیدی و سفید صاف براق است در دوم خشک و در گرمی معتدل و باعتقاد
جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و
جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و دو مثقال او جهت سحج مجرب و طلای او با سفیدی
تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سپرز
و مصلحش کتیرا **صندل** قوت چوب او تا سی سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد میباشد سفید و
زرد او در سیوم سرد و در دوم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و
جهت خفقان حار و تنهائی آن و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت
درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حاره مفید و خصوصاً با عنب الثعلب و حی العالم
و امثال آن و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و بدل
سفید او نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با گلاب

در حرف الضاد المعجمه ضان

جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است و قدر شربتش یک مثقال فرسخ پانزدهم
در حرف الضاد المعجمه ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بهندی بهیڑ گویند و بعرف
اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله است که فربه باشد و چهارساله و زیاده از آن غلیظ و
کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزاء اعضاء اوست در دوم
گرم و تر و سمین و مقوی باه و جگر و گرده و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و زهره او جالی آثار
و طلای سرگین او با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داخس مجرب است و در ایام طاعون و وبا
استعمال گوشت او بجهت کثرت تولد خون جایز نیست فرسخ شانزدهم در حرف الطاء المهمله

در حرف الطاء المهمله طباشیر

طباشیر از چوب نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و بهترین او سفید مسدس است که با اندک تندی گزندگی
زبان باشد و استخوان سوخته که آن مغشوش میسازند با اندک شوری و بی حدت میباشد و در آب
حل نشود و در دوم سرد و در سیوم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع صفرا و
اسهال صفراوی حار و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی حار شربتا و ضمادا و جهت بواسیر
و قلاع و بهق ضمادا شده و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع کرب التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت
تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه و مصلحش
عناب و بدلش بوزن او تخم خرفه بوداده و صندل سفید بهترین بدلها است و قدر شربتش تا دو درم است

طین ارمنی

طین ارمنی گلیست در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و در دفع اورام و قطع
سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت نافع و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و قدر شربتش تا دو درم است

طین داغستانی

طین داغستان زرد و گاهی بسیار رنگ چون از داغستان که
حوالی شیروان است آورند بدین نام مسمی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مختوم مفرح
قوی و دافع سمیت اخلاط و تپ و غشی و خفقان است و قدر شربتش یک مثقال

طین مختوم

طین مختوم بهترین او

در غایت سرخی میباشد و در او شبیه بشب باشد در دوم سرد و خشک تریاق جمله سموم و مقوی دل و
مفرح و رافع مضرت هوای وبائی است و با شراب با آب گرم شربت مقی سموم مضره و مسهل بلغم و مصلحش
مضر سپرز و مصلحش کتیرا و بدلش گل داغستانی قدر شربتش تا یکمثقال طین صوفی حمیدیه
بفارسی خاک صوفی حمید نامند خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
لهذا بدین نام مسمی گشته نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و مار است و از مجربات است و شرب او در
اثر دارد شربتش یکمثقال فصل هفتم در حرف العین المهملة عاقرقرحا لغت عربی است
و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل و برگ شبیه بابونه و بیخش قریب بشبری و سطبری
انگشتی باشد و محرق و گویند آن بیخ طرخون جبلی است و جمعی اند که بیخ طرخون مسمی بعود القرح است و قوتش
تا هفت سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جالی و مقوی باه و مدر و بیخ مسهل بلغم و مدر و جهت
درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا و درد دندان و
و ضماد آن نافع و مضمضه بطبیخ او با سرکه جهت سستی لهات و زبان و حرکت دندان مفید و مضر سپرز و مصلحش
میویزج و کتیرا و بدلش دارفلفل و شربتش تا یکدرم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع امراض
بارده و سعوط او جهت صرع و درد سر مفید و طریق ساختن او آنست که یکوقیه خشک سوده او را یک
بیک رطل آب بجوشانند تا بدو اوقیه بیاید و دو اوقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
صاف نمایند عسل بفارسی شهد و انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی قوام دار است
که با اندک حدت و خوش طعم و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و
خشک و تلخ و کهنه است یعنی دو سال بر او گذشته باشد و در غایت حدت میباشد مورث جنون و
محرق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و در دا
دور رحم امعا و صالح الغذا و در جلا و حدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته زائد النفوذ و

انضاج و غذائیت بیشتر و ملین و نفخ و مسکن سرفه و مدر بول و مجموعهٔ آن در آخر دوم گرم و در اول آن
خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن
و تریاق سموم و حافظ قوت ادویه و رسانیدن آن باعضا و مفتح و جهت فضول دماغی و سینه و
معده و قصبهٔ ریه و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و
انواع ریاح و تقویت اشتها و باه نافع و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و اگر او را با آب جوشانیده و در گوش
قطور کنند پاک میکند چرک را و قی نمودن با آن جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن [illegible] جهت مفاصل
و تقویت باه و ضماد او با اغذیه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاده و التیام آن و با کرسنه و زراوند
طویل جهت التیام جراحات عمیقه مجرب است مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسد دماغ
حاره و مصلحش سرکه و کشنیز و ربوب ترش و مدبرش و شراب انگوریست و شربتش تا نیم مثقال عنبر

عنبر

رطوبتیست که مانند موم میانی منجمد میشود و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با دهنیت خوشبوئی
باشد و بعد از آن مایل بزردی و غبره و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه [illegible]
خالص او در خاییدن منقطع نمیشود و مصنوع او که از لادن و موم و عنبر سیاه که با وزان ... سازند
از اصلی تفرقه بسیار مشکل است در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و مفرح و محرک
اشتها و باه و مفتح سدد و پادزهر سموم و سقوط قوت که از شرب دوا و جماع بود اعاده میکند و مقوی فعل
معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغی و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت
جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه و تشنج و ضعف دل و
معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل
عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و طلای او بر احلیل باعث شدت لذت
جماع طرفین بحد افراط و شرب یک دانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم آن و ... مجرب و بخور او

مصلح وبا و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و مولد
شری در محرورین و مصلحش کافور و میوه های سرد و تر گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد
بعضی مضعف روح کبد است و بدلش بوزن او مشک و شربتش یک دانگ عنب بفارسی انگور و بهندی
داکه نامند بهترین او نازک پوست و شیرین و بزرگ دانه و کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت
بهترین میوه ها و بغایت مسمن بدن و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه
و شش و مضر معده رطبه و بلغمیه و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح او تخم کرفس
و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و آب سرد و بعد از انگور بغایت مفسد بلکه بر همه میوه ها خوردن آب
نا مناسب نیست و مورث بیماریهای عفن و استسقا و مابین و طعام خورده شود و بعد دو روز از چیدنش بخورند
و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و پوست او بسیار بطی الهضم و مولد ریاح
و فضله و تخم سوخته او جهت جراحات نافع عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و روباه تربک و بهندی مکو
گویند بری و بستانی می باشد و هر یک نر و ماده می بود قسم ماده بستانی عنب الثعلب معروف است و از مطلق او
مراد همین نوع است و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و
مستعمل حرانه اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و چکانیدن
آب او با شکر مزیل امراض احشا و استسقائی حار و محلل اورام باطنی و مسهل اخلاط مراری و رافع
زحیر و مغص و ورم مقعده و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و قطور او جهت امراض
چشم و گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و قدر شربتش تا پنج مثقال
و مطبوخ تا ده مثقال و از آب او تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است عناب
بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال باقی است
معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و ملین احشا و ملین اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه

عنب

عنب الثعلب

عناب

و حلق و او از صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و حدت خون و جهت سرفه
و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و فساد جگر و با سکنجبین جهت شری بعدیل است و قدر شربتش تا پنجاه عدد
و اکثار او دیر هضم و نفاخ و مصلحش شکر و سویزه مقل منی و مصلح آن عسل و ادویه باهیه و در مبرودین
گلاب و شکر و بدلش سپستان

عود

عود هندی اگر گویند بهترین او سیاه و صلب و براق و خوشبو و تلخ است
که در ته آب نشیند و آنرا غرقی نامند در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در تقویت معده بعدیل و مفرح و
مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت خفقان و غشی و تقویت باه
نافع و بخور او مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور
و مضر سفل و مصلح آن صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یکمثقال و فسخ هنیز و هم در حرف الغین المنقوطه

غاریقون بالغین المنقوطه

غاریقون چیزیست شبیه بهیج و از جزائر دریای روم آرند و در جوف درختهای انجیر و چنیر و امثال آن
بسبب تعفن متکون میشود و بهترین او سفید سبک زن که باندک مالیدن از هم بریزد و با طبقات
و بزرگ مقدار باشد و این قسم را ماده گویند و قسم نر او بی طبقات و مخالف صفات ماده و استعمال او
جائز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ قریب بسموم و شرط است که بدون کوفتن بر روی
پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و از جرم سمیه او که شبیه بناخن چیده است بماند زیرا که هر گاه او
کوفته شود اجزای ردیه سمیه هم همراه او از پرویزن بگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست مرکب القوی
و در دوم گرم و خشک با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل نفخ
و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و بغایت مقوی اعصاب و دل و مفرح بالعرض و مدر بول
و با هلیله کابلی و مصطگی منقی دماغ و رافع درد سر مزمن و غرغره او با سکنجبین جهت ورم بارد حلق نافع
و اقسام زبون او قاتل و مورث کرب و مصلح او در همه احوال جند است و بدلش نصف وزن او
شحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع آن زنجبیل و نزد بعضی دو چند آن بسفایج و قدر شربتش

تا یکمثقال غافث شکوفه گیاهیست کبود مایل بسفیدی طولانی و تلخ و با عفوصت و قوتش
تا سی سال باقیست در دویم گرم در اول خشک و ملطف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر
و مدر و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تپهای مرکبه و ذرور او مجفف و التیام دهنده زخمها و گویند مضر
سپرز است و مصلحش انیسون بدلش مثل او اسارون شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم
فسخ نوزدهم در حرف الفا فاوانیا عود الصلیب اسم نباتیست کمتر از ذرعی و نرو ماده
میباشد و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر او ست و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم
خشک ست محلل ریاح غلیظه و مدر بول و حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر
و بجهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضماد او جهت صرع و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کثیرا
بدلش در صرع زمرد و در سایر امراض زراوند مدحرج قدر شربتش یکمثقال ست محلل نفاخ تربه
هندی مولی مانند بری و بستانی و شامی میباشد و بری او تندتر از بستانی و شامی میباشد
و اقسام آن قوی تر از سایر اجزای او و بعد از ان پوست و برگ ریزه او و بعد از ان
برگ بزرگ و گوشت او و همه اجزای بمراتب قوت تا سوم گرم و در دوم خشک با هضم و غیر منهضم و
و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و با اندک تلیین و نیکو کننده رنگ رخساره آب او
مفتح سده ... ن قی خصوصا با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظه و حبس حیض مفید
کثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب او کشنده عقرب
است طلای او و برص بان نافع و مقاربت با هم چون در جوف ترب و عجین گل اندا خته گرم کرده در گوش قطور
کنند جهت درد گوش سریع الاثر است هرگاه ترب را سوراخ کرده چهار درهم تخم شلغم در آن نهاده
بقیه آنرا از پارها ترب بند کرده تخمیر گرفته در زیر آتش بپزند و با عسل خورانند در اخراج سنگ مثانه
مجرب است تا یازده روز بطور متواتر چنین عمل نمایند اکثار خوردن تربه مورث مغص و نفخ خلط و مضر حلق و دندان

و مصلحش عسل و تخم او و مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید و
در تمام افعال قوی تر از بیخ او و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت
قوبا مجرب و قدر شربت از جرم او بست درم و از آب او تا سی درم و از تخم آن یکدرم ست و بری او بسیار
گرم و مستعمل نیست و شامی را قوت کمتر از بری و شلغم بستانی ست و گرم تر از شلغم و ضعیف تر از بری و
مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک **فرفیون** اسم صمغیست خاکستری رنگ
مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی آن تند و قوتش تا چهار سال باقیست در چهارم
گرم و خشک گویند و در آخر سوم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و
سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد رگ و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط
جنین و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حمول او از حبه تا دو سه حبه جهت احتباس طمث مجرب و
اگر سوزش پیدا شود روغن گل رافع اوست و قدر شربتش قیراط و زیاده آن موجب اختلاط عقل و
التهاب معده و فواق و در بعضی امزجه مسهل مفرط و در بعضی قابض با فراط و مصلح آن آب فواکه با رب
و تبرید قوی و اصلاح او از مقل و رب السوس و سایر صموغ واجبست و مصلح حدت او بروغن بادام شیرین
چرب کردن است و بدلش در استسقا مازریون و در قولنج جندبیدستر و قسم سیاه قتال است **فرنجمشک** معرب
از پرنجمشک فارسی ست و آن بری و بستانی میباشد در آخر دوم گرم و خشک و بری گرم تر و
مفتح سده دماغی و مصفاة و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و در افعال بهتر از مرزنجوش و
و تمام و جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و بوئیدنش اشتها را
و رفع سپرز نافع و مولد مره سودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و بدلش سوسنبر و تخم او
بسیار خشک هاضم و مجفف منی و قدر شربتش سه درم و از تخم او تا دو درم است **فستق** معرب پسته فارسی
ست و درخت او شبیه بدرخت سقر و قوت غیر مقشر او را عصه را ز و مغز او را تا سه ماه باقیست و پوست

حافظ فساد او ست مغز او در دوم گرم و خشک نزد بعضی در اول مسهل و مفتح سده جگر و مولد خون
صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و تخم آن بحدیکه سایر لبوب با کوله با و نمیرسد خصوصاً چون
با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظ ذہن و رافع خفقان و جہت درد جگر و قی و غثیان و لاغری
و سرفه مزمن و تقویت دل و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث
تشنگی و مصلحش سکنجبین و ترشیها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق لاصق مغز او معتدل در
حرارت و خشکی و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و
رافع اسهال و تشنگی و قی و طبیخ پوست سفید صلب او که طبیخ مفرط داده باشند در ان آب نشستن
جهت خروج مقعد مجرب و روغن پسته خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیه مضر معده و سعوط او با مشک
جهت تقویه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب **فضه** بفارسی نقره و سیم و بهندی چاندی نامند و مکون
او از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد در اول سرد و خشک گویند معتدل
و در تفریح و تقویت قریب به یاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و
مالیخولیا و جنون و وسواس و بهق و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و
اکتحال او جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کثیرا و شربتش نیم درم و خوردن
در ظرف نقره باعث تفریح است **فلفل** بهندی مرچ گویند سیاه و سفید میباشد و بهترش بزرگ وزین است سفید او
قابض تر و سیاه حریف تر و تند تر در آخر سوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بعکس دانسته اند و
جاذب رطوبات هاضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تریاق سموم بارده و مقوی حافظه و مفتح سدد و مقوی معده
و جگر و سخن آن در پا ذهر علیها عصب اعضا عصبانی و با آب تمیر و شکر محرک باه و رافع سرفه بارده و ربو
و ضیق النفس و ریاح و مغص و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او در گلاب
جهت دفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده

باشد مجرب است و غول و جهت دندان کرم خورده سریع الاثر و مخفف منی و مصدع و مخشن سینه و
حلق و مضر گرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم که در مجاری بول داشته باشد و مصلحش ربوبهای
سرد است و در مبرودین عسل و بدلش زنجبیل و شربتش تا یکمثقال **فودنج** معرب از پودنه فارسی است

فودنج

بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بریست و مشکطرامشیع قسمی جبلی است و بری را
شاخها متفرق و تند بو و با عطریت و برگش ریزه و مایل باستدارت و تخمش مشابه به تخم ریحان و در اول سوم
گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و مسهل سودا و محلل ریاح و تریاق گزیدن جانوران و جهت
استسقا و یرقان و فواق و کزاز و اخراج مشیمه و تنقیه فضول معده و سینه و خشک سعفه او جهت تقویت لثه
مفید و مضر امعا و مصلحش کثیرا و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است قدر شربتش تا دو درم است
فودنج نهری برگش از ساق بزرگ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و مضر باه و گرده و مصلحش کثیرا و بدلش
نعناع و شربتش یکدرم **فیروزج** معرب پیروزه فارسی است بهترین او نیشاپوری کبود صاف است

فیروزج

که رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر آن مکدر و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد میگردد
در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و پاد زهر سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر
جراحات باطنی و جهت خفقان با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهت
تقویت روح باصره و محد ناخنه و بیاض رقیقه طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش نیم درم و جهت سموم قویه تا یکدرم و بالخاصیه سدس درم او جهت گزیدن عقرب
مجرب یافته اند و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و دیگر خواص او در رساله اول از زورق
اول از فرسخ دهم از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است فرسخ بستم در حرف القاف **قاقله**

در حرف القاف — قاقله

بفارسی هیل نامند و بهندی الایچی گویند کبار و صغار میباشد کبار را غلاف سیاه باشد و صغار را
سفید و هر دو با عطریت و تندی و تلخی اند و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی و ماده گویند

و قوت آن تا ده سال باقیست کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قوی‌تر و در دوم گرم و خشک و مسخن و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و با قوت قابضه و جهت ریاح معده و احشا و قی و غثیان و درد جگر و سده آن خصوصاً با غلاف آن و جهت صرع و سنگ گرده نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و بدلش یکوزن و نیم آن قاقله صغار است و شربتش تا یک مثقال و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قوی‌تر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبات سینه و قوت قابضه او کمتر از کبار و در سایر افعال مانند کبار و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش نصف آن کبابه و شربتش دو درم

قثا

قثّای مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار سبز نیز گویند و بهندی ککری گویند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف‌تر از قثد و سریع الهضم‌تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و قوی‌تر از تخم قثد است و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از و بهم رسد مستعد عفونت مانند قثد در اکثر افعال و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شربتش گو او جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است

قثد

قثد اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان خیار بادرنگ و بهندی کهیرا نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظ‌تر از قثا و جهت تپهای تند و یرقان و درد سر آب و تا چهل و پنج مثقال با شکر جهت اسهال مره صفرائی که در معده و امعا باشد نافع و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی میشود و مصلحش معاجین حاره و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در سر حار مفید و ترشی خیار سبز و مطفی حرارت و تخم او سرد و تر از خیار زه و مدر بول و رافع تپهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد و تشنج و قرحه آن که از حرارت باشد و مضر انثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیار زه و قدر شربتش تا پنج درم است

قرنفل

قرنفل بهندی لونگ گویند و آن شگوفه درختی است نر و ماده پیدا شود و در سوم گرم و

و خشک مفتح و محلل و مقوی معده و جگر و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و دافع قی و غثیان و دافع استسقا
و علل سوداوی و بلغمی و سلس البول و بیخ رحم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و
طلای آن بر احلیل باعث لذت جماع و جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و مضر گرده و معا
است و مصلحش صمغ و بدلش مثل او دارچینی و نصف او و بباسه و قدر شربتش تا یک مثقال است **قرفه**
اسم جنس است هر درخت و چوب آن است و مراد اطبا پوست درخت خاص است و قسمی از آن خوشبو و سیاه
و سطبر مانند رنگ قرنفل و در بو شبیه بآن او را قرفة القرنفل نامند و قسمی مائل بسرخی و شیرین
از قرفة القرنفل و در بو شبیه بدارچینی است او را قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت
دارچینی است و قسمی سفید غلیظ تلخ و قسمی سفید و زرد و شکن میباشد بهترین اقسام قرفة القرنفل
است و در افعال ضعیف تر از دارچینی و جمعی از او قوی تر دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای
باطنی و در تقویت معده و جگر و سپرز قوی تر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و درد
مفاصل نافع و بدلش سلیخه است و قدر شربتش تا دو درهم **قرع** بفارسی کدو نامند و دو قسم میباشد
یکی را کدوی سبز و دیگری را زرد گویند بهترش ... در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و دافع
تشنگی و قلیل الغذا و خوردن کدو با مزورات جهت تپهای حاده و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و
دماغ و مربای او جهت سودا و سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح سودمند و ترش او ملطف و
هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر سوداوی و
بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تپها و سریع الاستحاله بخلط موجود در معده
یا اغذیه منقلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است
و مصلحش او به حاره و زیره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن و پوست خشک سوخته او
در قطع نزف الدم جراحات و دفع اکاله زخمها مجرب و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت تقطیر البول

ولاغری گرده وقرحهٔ مثانه وخشونت سینه ونفث الدم ریه وتبهای حاره وتشنگی سرفه وقرحهٔ امعا
سفید وروغن مغز تخم او کہ مثل روغن بادام می برآرند الطف است جهت رفع بیخوابی ویبوست
دماغ ومغص صفراوی وسل وتبهای حاره بعید نیست قدر شربت از مغز تخم او ودرروغن آن تا هفت مثقال و
بدلش تخم هندوانه وروغن کدو کہ چوب اورا کوبیده آب آنرا با بیخ او وروغن کنجد بجوشانند تا روغن
صرف بماند سرد وتر در دوم مرطب جهت حرارت ویبوست دماغ وتشنج یابس وتلیین صلابات بسیار مفید است

قسط ماهیت بیخ نباتیست شبیه به بیخ لفاح واز نواحی هند خیزد وسه قسم میباشد یکی شیرین سبک وسفید با عطر
وآنرا قسط بحری وعربی گویند وقسمی مایل بسیاهی سبک وسطبر کم بو وتلخ وآنرا قسط هندی گویند وقسمی مایل
بسرخی وخوشبو وسنگین وبی تلخی است از مطلق او مراد قسط شیرین است بهترین او سفید تازه کرم ناخورده
است کہ اندک زبان را بگزد وقوتش تا چهار سال باقیست در سوم گرم وخشک ومدر بول وحیض ومفتح سده
جگر وقاطع اخلاط غلیظه لزجه وتسهیل قی کننده وقتل کرم معده وجهت درد سینه تقویت معده وجگر و
دردهای مزمنه دماغی ومعده وتحلیل ریاح واخراج سنگ گرده وبا عسل جهت بهق وتشنج وکزاز ورعشه و
خدر نافع ومضر مثانه ومصلحش گلنگبین ومضر ریه ومصلحش انیسون وبدلش نصف وزن آن عاقرقرحا و
قدر شربتش یکدرم وروغن قسط ساذج کہ قسط تلخ چهل مثقال را نیم کوفته در شراب ریحانی یکشبانروز تر کنند
وبا چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب فانی شده روغن بماند گرم وخشک ومحلل قوی

قصب السکر بفارسی نیشکر وبهندی گنا وایکھ گویند در اول گرم ودر دوم تر وآب او سمن بدن و
مفتح سده وملطف خون ومنقی مثانه ومدر بول ورافع خشونت سینه وسرفه ومحرک باه وملین طبع و
مهیج قی وقاطع التهاب معده ومولد نفخ ورياح وانجه نفخ زایل میشود وبا کتان خوردن غیر مطبوخ او
مفسد اشتها ومضر پیران ومصلحش انیسون

قصب الذریره بهندی چرایته گویند نباتیست مشهور
در دوم گرم وخشک وملطف ومدر بول عرق ومفتح ومقوی دل وجگر ومعده ورافع خفقان

قسط

قصب السکر

قصب الذریره

و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و تحلیل اورام و التیام و مندمل شقاق و فصل و
طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و وجع الفواد بارد مجرب و قدر شربتش تا دو درم است و فرنج بست و تکلیم

درحرف الکاف

کافور

درحرف الکاف کافور صمغ درختیست اقسام میباشد چنانچه در مطولات مرقوم است و درخت
کافور سوای بلاد هند بهم نمیباشد مصنوع و اصلی میباشد و فرق میان مصنوع و اصلی ثقلی
و چسپیدگی مصنوع است و بوی اصلی شبیه ببوی لیمو و برنج است در سوم سرد و خشک و مفرح و قاطع
نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و سل و دق و حرقة البول
و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و سعوط آن با آب کشنیز جهت
رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و ذرور او با ادویه مناسبه جهت جراحت
تازه و قطع خون و تسکین درد آن و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه
و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی مو و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره و خوشبو و بدلش
دو وزن او طباشیر و یک ثلث وزن او صندل سفید و قدر شربتش تا یک دانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد

کبریت

معده و گویند اگر قدر ... قاتل است کبریت بفارسی گوگرد و بهندی گندهک گویند سرخ و زرد و مایل بسبز
و سفید و سفید او را آملسار گویند و بهترین اقسام است در آخر سوم گرم و خشک است گرمی و غبار و خشکی و قوتش تا سی سال
میماند محلل و ملطف و منضج و جالی و جاذب و شرب او مفتح و جمیع سموم و طلای او مسکن ضربان اعضا
و با سرکه و عسل و عاقرقرحا جهت جذام و جوششهای سیاه و داء الثعلب و طلای عجیب الاثر است و با ماست و
بهموزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب است و بخور او مسقط جنین و بخور و قطور او
رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و قدر

کبر

شربتش از دو دانگ تا یکمثقال کبر نباتیست بیخ او و پوست بیخ او قوی تر از سائر اجزا او در سوم گرم و خشک
مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصاً پرورده او

بسرکه وعسل ومحلل ریاح وتریاق سموم ومدر مره سودا وجهت فالج وامراض بارده دماغی ومفاصل
نافع وگفته اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد وبوزن آن آب بجوشانند تا تمام
آب ونیم وزن روغن بسوزد پس او را بر سر ضماد وتغلیظی کند موی را سیاه کند وهرگز موسفید نروید و
مجرب دانسته اند وثمرش که خیار کبر نامند وتخم او در سوم گرم وخشک وخیار رسیده او بدون بیخ خیار زن
دانند او ملین طبع وخیار او مفتح سده جگر وسپرز وقدر شربت از بیخ او تا سه درهم ودر مطبوخات تا جهت
شقاقل ومضر مثانه ومصلحش انیسون است ومضر معده محرورین ومصلح آن سکنجبین کتان بهندی
السی گویند نباتیست تخم او در اول گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ومدر وملین طبع وبا نمک وفلفل
وعسل جهت تحریک باه وبا پسین مجرب میدانند ولعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی وضماد او با بول
جهت تسکین درد مفاصل ونقرس وعرق النسا نافع ومضعف هاضمه ومصلح آن سکنجبین ومظلم بصر
ومصلح او کشنیز ومضر انثیین ومصلحش عسل وبدلش حلبه است وقدر شربتش از سه درهم تا
ده درهم کثیرا بهندی کتیرا گویند صمغی است وآن سفید مایل بسرخی ودر حرارت وبرودت معتدل
ودر اول ترست وبعضی در اول سرد وخشک دانسته اند مرکب القوی ومغلظ مواد رقیقه ومسکن
لذع وحدت اخلاط وقرحه چشم وقاطع نفث الدم سینه وجهت سرفه وخشونت سینه وقرحه ریه و
گرفتگی آواز وحرقة البول ولذع امعا وتقویت آن وتسکین درد گرده ومثانه وامراض چشم سفید وطلای او
جهت کلف وکلف ونرم کردن جلد ورفع خشونت آن وشقاق لب مجرب واکتحال او جهت قسام
رمد موثر ومضر سفل ومصلحش انیسون وبدلش در تغریه غیر آن صمغ عربی ودر تلیین وتغلیظ تخم کدو است
وقدر شربتش از یکدرهم تا پنج درهم کرفس بهندی اجمود است اقسام میباشد قسمی جبلی صحرائی و
جبلی غیر صحرائی وقسمی نبطی وبری وبستانی میباشد واز مطلق کرفس مراد بستانی است وبیخش قوی تر
اجزاء اوست وبعد از آن تخم او در اول دوم گرم وخشک وبغایت مفتح سده جگر وسپرز ومدر بول

و حیض و مسقط گرده و مثانه و مسهل و محرک باه و اشتها و قی و معاون عمل ادویهٔ مسهله و جهت بواسیر و خفقان
و فواق و مضر حوامل و مفرّح و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل
آن و بخور تازه او نفاخ و مصلح آن انیسون و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی تر از سائر اجزا او و هاضم
غذا و در سائر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و مورث سحج و مصلحش کتیرا و بدلش نانخواه و
قدر شربت از بیخ او و در مطبوخات پنج درهم از عصاره او تا پانزده درهم و از جرم آن سه درهم از تخم آن
یکدرهم است **کراث** بفارسی گندنا نامند بری و بستانی میباشد و بستانی او را نبطی گویند و اقسام است
آنچه برگش باریک و در تمام سال موجود است کراث البقل و آنچه در آخر زمستان و اول بهار رسد کراث شامی
گویند و از مطلق او مراد کراث البقل است در سوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا هاضم
ترشی و طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مسهل و رافع قولنج و مفتح سدهٔ جگر و مقوی کمر و قوت
هاضمه و مسقط قصبهٔ ریه و اقسام کراث مصدع و مضر تر از پیاز و نفاخ و مفسد لثه و دندان و محرق خون و
مصلحش کشنیز و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مسهل و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با حب الآس
قاطع نزف الدم و مضر گرده و مثانه و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربت او از یکدرهم تا دو مثقال است
کزبره بپارسی کشنیز و به هندی دهنیا نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ مایل بزردی باشد و در جمیع
افعال قوی تر از بستانی او و ازان دون است بری قسمی بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی
آن در دوم است و شیخ رئیس و جالینوس گرم دانسته اند و تازه او باندک حدت و قاطع باه و نعوظ و
هفت مثقال او با شکر مشتهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او
مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و ضماد او با شیر دختر جهت ضربان چشم نافع و با آرد جو تحلیل
خنازیر و اورام صلبه با آرد باقلا رادع خنازیر و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع
زردی چشم مجرب و جهت [illegible] با آب کشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و

غیر مفرح مجرب ست و مضمضه باب آن جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و بدلش برگ خشخاش
و کاهو و قدر شربت از آب او یک وقیه و از جرم او تا سه وقیه و تخم او که کشنیز خشک عبارت از وست
در دوم سرد و در سوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخارات بدماغ و حابس اسهال و مسکن صفرا خصوصاً
بو داده او و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر با صندل و انیسون جهت
تقویت معده مفید و خائیدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی ست و مضر جماع و بول و ضیق النفس و
مقلل حیض و مسکن لغوظ و زیاده او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم مرغ نیمبرشت و بدلش

کسیرو

تخم کاهو و خشخاش و قدر شربتش از پنج درم تا یک وقیه ست کسیرو بیخ سنفیت سیاه پر موی و گران
و دافع فساد صفرا و خون و قابض شکم و مولد منی و مسکن تشنگی خصوصاً اگر او را بی پوست بخورند عجیب
او را سائیده در شربت نبات و گلاب حل کرده صاف نموده میخورند باعث سرعتی نافع سوزاک میشود
خصوصاً که همراه پوست بسایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبیعت لطیف ست چون او را

کشوث

خائیده آبش فرو برند و ثفل او را بیفگنند موجب تبرید و عدم گرانی میشود کشوث گیاهیست
باریک و تخم او کوچکتر از تخم ترب و اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر و مقوی معده و سپرز
و جگر و ملین طبع و جهت تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و تحلیل ریاح مفید و آب او
با سکنجبین مسهل صفرا و مغثی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قوی تر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس
مفید و بو داده او قابض و گویند مضر سپرز ست و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی و بدلش بادروج و
دو ثلث آن افسنتین ست و قدر شربتش از آب او دو وقیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درم و از تخم او دو درم

کمثری

[illegible]

کمثری بفارسی امرود و بهندی سفری آنرا گویند بری و بستانی می باشد و بستانی آن ترش و شیرین و
اقسام است امرود شیرین معتدل و مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه
و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مرطب دماغ

و اهل هند قابض شکم نوشته اند و استاد مرحوم به آشنائی خود که اسهال داشت تجربه فرموده اند و
معدل نفخ و قولنج و مصلحش زنجبیل مربی و بهترین اقسام او سرو ترش و لطیف آبدار رسیده اوست
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رفع
تشنگی و مولد خلط صالح و بعد از طعام مسهل بعصر و قبل از آن قابض و مضر مشایخ و مصلحش عسل و نبات سفید
مورث قولنج است و شگوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و نوع بری او قلیل الحلاوة
و بسیار قابض و مسدد است و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبوی رب او قابض
طبع و مقوی معده حاره است

کمون

کمون معرب از خاموش و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و
هر یک از اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را نبطی
گویند و بری از هر صنف از بستانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام کرمانی
بری و از بعد تر سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقیست و در اول سوم گرم و خشک و
مدر و تریاق سموم هوام و محرک آروغ و حابس طبع و حیض و محلل ریاح و نفخ و هاضم و جهت عسر النفس و
تحلیل ضیق النفس طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصاً با سعتر و سعوط او با سرکه جهت رعاف نافع و مضر
ریه و مصلحش کتیرا و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندنا است و قدر شربتش
دو درهم و بدل او نصف است جهت عرق او مورث لاغری است

کندر

کندر صمغیست منسوب و صلب مایل بسبزی
را کندر ذکر و سفید و نرم را انثی و تازه را که در انبانها حرکت داده باشند مدحرج و پوست او رقیق او را
که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر نامند و آنچه صاف صحیح باشد او باشد دقاق کندر نامند و
قوت کندر تا بیست سال میماند در دوم گرم و در سوم خشک ملطف و محلل ریاح و حابس نفث الدم
حجب دماغی و ظاهر اعضا و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و مبهی و منقی
و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهت خفقان و با مصطکی جهت رطوبات دماغی و غثیان و قی و

اسهال رطوبی و با صمغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح
غلیظه و نسیان و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بوا و بسباسه
و اکتحال او جهت جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً
با عسل سفید و اکثار او محرق خون و بلغم و مصلح محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش
بیخ فارسی و شکر و بدلش مصطکی و قدر شربتش نیم درم است و قشار کندر خشک‌تر از کندر و شدید القبض
و جهت نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و دقاق کندر لطیف‌تر
از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیف‌تر از قشار است کهربا از انواع مهره است از دریای مغرب
بساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه ایست
که مانند موم منجمد در جزایر مغرب میگردد و صاحب تحفه می نگارد که چون قطعه از کهربا مشاهده
نمود که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود و از اقوال قدما ظاهر میشود که کهربا و سندروس از یک جنس اند
و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص بلاد مغرب و شمال میباشد و در ربودن کاه هر دو شریک
و سندروس با اندک حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده میباشد
و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته
میدهد و نزد محمد بن احمد سعید نیست و بهترین کهربا آنست که در ساحل مغرب از زمین فرنج مغرب
بهم رسد و در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل
و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال
دموی و یرقان و خفقان و حرقت بول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطگی جهت عسر البول و با [illegible]
جهت زحیر نافع و طلاء او با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و تعلیق او جهت حفظ جنین از
اسقاط و رفع یرقان از مجربات است مضر سپرز و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس در تفریح

بصر

کهری

مروارید و شربتش نیم مثقال است کهری ثمر درخت هندی مشهور است و دو قسم میباشد سرخ و قسم دیگر
و تر و گران و مقوی اعضا و دافع تشنگی و بیهوشی و فساد اخلاط و خون و مغز تخم او مقوی معده و دل و
چون در آب سائیده در چشم کشند پهولی را ببرد و اکثار تازه او بیم حدوث قولنج دارد و مصلحش
دوغ است فرخ لبست و دوم فی حرف اللام لاجورد حجر معدنی معروف است بهترش

در حرف اللام لاجورد

صاف و شفاف که کبودی او بسرخی و سبزی مائل باشد و آنچه میبا زند و دوا و لاجوردی نمیباشد
در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون و صاف
کننده آن از کدورات و بالخاصیه رافع سودای حوالی قلب و تعلیق او رافع خوف و آن مفرح و
مقوی روح حیوانی و با قوت قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و وهم و توحش و بخارات غلیظه و
مدر حیض و در اکتحال او جهت سلاق و در مدر و دمعه و بیاض و قرحه و نفوخ او جهت رعاف و سفید و مقشر
و مضر معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و بدلش حجر ارمنی و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یک مثقال لبن بفارسی شیر گویند مرکب القوی است و مشتمل بر دهنیت و مائیت و جبنیت

لبن

و دهنیت او در اول گرم و خشک و مائیت در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک لبن البقر

لبن البقر

شیر گاو است و گاو میش از جنس او ست و شیر این اغلظ از و بهتر دورا و دهنیت غالب و مائیت
و جبنیت کمتر و شیر گاو مایل باعتدال و غلیظتر از دیگر البان است تازه دوشیده آن که سرد نشده با
بنوشند مبهی و مسمن و مفتح و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی
جوهر دماغ و تریاق سموم است لیکن ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت
بدن و سل که با تب حلطی باشد و امراض [illegible] دق و باد جرب و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج
جهت طول عمر و با خرما و گردگان جهت فربهی گرده و بدن و طلای او با سفیداب قلعی جهت
نقرس و اورام حاره مجرب و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدد

صرع و مضر دندان و زنان آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و منجر و اکثار او مورث سنگ گرده و مثانه
و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و بدلش شیر بز و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است
لبن الضان شیر گوسفند است و دسمیت و جبنیت او غالب و غلیظ تر از شیر گاو و بهترین او از بیش
سیاه و در تقویت باه و جوهر دماغ و نخاع و نفث الدم موثر و با صمغ عربی و روغن بادام جهت سرفه
مجرب و در سایر افعال و مضار مثل سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب و برودت
رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مثانه و بیماریهای مزمنه و ق
و غرغره او جهت ورم لهات و خناق النفع و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیف تر و قدر شربتش از دو
وقیه تا نیم رطل است و بدلش شیر گاو لبن النساء شیر زنان است و او موافق ترین شیرهاست از ضعف پیر و
دختر سرد و تر است و مدر بول و مرطب دماغ و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یبسی و
سعوط او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و قطور او جهت درد گوش مفید و بدلش
شیر الاغ است و قدر شربتش از دو اوقیه تا نیم رطل است و بهترین شیر زنان سائر البان آن است
که چون بر روی ناخن ریزند جمع شود و با چسپیدگی باشد با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله
بر روی نشته قحل بمیرد یا در زیر آن بماند آن زن به دختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و صاحب
تحفة المومنین آن را از مجربات نوشته است لبن اللقاح شیر شتر است و دسمیت بسبب شدت امتزاج
از دو جدا نمیشود لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریت است و مفتح و مدر بول و ماء اصفر یعنی زردآب و با شکر
مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و مشتها و جهت سده و یبوست جگر و ادرار حیض و صلابت طحال و ضیق النفس
و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و باید که از دو اوقیه شروع کنند و بتدریج تا یک رطل رسانند
و باید که شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و کاسنی و امثال آن نمایند لبن الاتان
شیر الاغ یعنی خر است و مائیت غالب و جبنیت و دهنیت کم دارد و او سردترین شیرهاست و

لبن الضان
لبن المعز
لبن البقر
لبن اللقاح
لبن الاتان

بسیار مرطب مبرد است مفرح وجالی ومفتح وبطی الاستحاله بخلط غالب معده وجهت سل ودق و
هزال صبی وسرفه حار ونزله تند وعسر النفس حار ونفث الدم والتهاب خون وصفرا وجراحت
رحم ومثانه وآلات بول وحرقة البول وقرحا امعا وزحیر ومضمضه او جهت تقویت لثه ودندان نافع ومضر
مرطوبین ودر دسر بارد ومصلحش گلنگبین وبدلش شیر تعلیق او باشیای مناسبه بهر علتی شربش [illegible]
وقدر شربش از دو وقیه تا نیم رطل است لبن الحامض بفارسی ماست نامند وبهندی چهاچه گویند

لبن الحامض

دوم سرد وتر ومرطب مقوی باه محرورین ومسکن تشنگی وغذائیت او نسبت بدوغ زیاده ودر
سائر افعال قریب باوست ومضر معده سرد وکثیف ودیر هضم ومسدد ومولد خلط خام ومضر تنهائی
مرکبه وعفنه ومصلحش سکنجبین وادویه حاره وزنجبیل مربی لحوم بهترین لحوم شی گوسفند نر است که

لحوم

بر یکسال وکمتر از شش ماه بر ونگذشته باشد وبعده گوساله یکساله وشتر جوان بهتر از شتر بچه ومداومت
خوردن لحوم موجب قساوت قلب وتیرگی باصره وبلادت وعروض صفات بهیمیت وبسیار
خوردن آن باعث ضعف بدن ونقصان ارواح وسقوط قوتهای اوست وشرب آب بعد از آن
بغایت مضر وتناول نمودن در شبها باعث تخمه وجمع کردن او با شیر وتخم مرغ جائز نیست و[illegible]
است با ماء اللحم سریع النفوذ وموافق ناقهین وضعیف القوه است لسان الحمل بفارسی بارتنگ نامند صغیر

لسان الحمل

وکبیر میباشد تخم صغیر سیاه وکوچک وتخم کبیر سینه تر از تخم صغیر ومنافع کبیر زیاده از تخم صغیر واز مطلق او مراد
صغیر است در دوم سرد وخشک وبرگ وتخم او الطف وجالی ورادع وقابض ومقوی جگر ومفتح و
حابس نفث الدم جمیع اعضا وعصاره برگ جمیع او مسکن تشنگی وجهت فساد هضم ودق وسل
ونفث الدم وسده سپرز وجگر وضعف آن وسده صرع وتبهای حاره وربع ونوشش [illegible] و
لثه وقرحه ریه وقی الدم وسده گرده وحرقت بول وسیلان حیض وخون بواسیر وضماد [illegible]
وجهت التیام زخمها وورم آن وسوختگی آتش وداء الفیل وقروح خبیثه وساعیه وآکله و

تا رفارسی نافع وضماد برگ ورادع اورام حاره وگویند مضر ریه و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و
مصلحش مصطگی و بدلش حماض بستانی و تخم او در افعال مانند عصاره آن مع بود و او قابض و مغری و مقوی
امعا و رافع زحیر و عرق بازرنگ در تقویت قوت ماسکه بعید بدل و در سائر افعال ضعیف تر از عصاره است
و قدر شربت از آب او از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درم است لسان الثور بفارسی گاوزبان
نامند و گل او لاجوردی میباشد و در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و محلل او الطف
جمیع اجزا او و مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و حواس و مسهل مره سودا و صفرا و جهت امراض سوداوی
و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و سنگ مثانه و
یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و بدلش بوزن او ابریشم محرق
و چهار دانگ آن پوست ترنج است و قدر شربت از آب او تا چهار وقیه از جرم او ده درم
و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف تر از او و قدر شربتش سی مثقال
و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید لوز الحلو بفارسی
بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوت ها و جالی اعضاء باطنی و ملین آن و ملین
طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت بول و منی و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و
حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب بود و او قابض و مقوی معده و برگ
تازه او مسهل و خشک او قابض و با دام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده قوی تر
و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و حقنه و شرب چکانیدن
او در احلیل جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و با کتیرا و شکر
جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید
و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطگی و قدر

لسان الثور

لوز الحلو

شربتش تا نه مثقال **لولو** بفارسی مروارید و بهندی موتی نامند بزرگ مقدار او مسمی به درّ است
و آنچه در صدف منحصر می‌باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است بهترین
او سفید بزرگ مدور است روغن و عرق و بوهای کریهه مضر او و در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح
قوی‌تر از طلا و غواص در اجزاء بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف
و فزع سوداوی و جهت اسهال دموی و مراری و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی دهان و
حصاة و حرقة البول و سدر و یرقان و رافع سموم و وسواس و جنون و ربو و اکتحال او جهت رمد
و ظلمت بصر و سفید و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب یافته‌اند و نگاه داشتن او
مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش بسد و
بدلش صدف سفید و قدر شربتش تا نیم مثقال است **لیمو** در جمیع افعال مانند ترنج است پوست
زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده
گرده و محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و
و سائر افعال مثل پوست ترنج و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او
در دوم سرد و خشک و مقوی معده و لطیف و مسیا جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و جالی بهق سیاه
و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و جهت تپهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و بثور و
شری و درد دل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و غثیان و دوار و سدر که از اخلاط غلیظه باشند
و خمار و سموم هوا و ادویه قتاله و حدت صفراوی و حدت مواد حاره جگر و معده و درد سر و خفقان سوداوی
و غب خالص و غیر خالص مفید و در اکثر افعال قائم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از سرکه است و مضر
و صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل
و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او بغایت عظیم و در دفع سموم مثل تخم ترنج و قدر شربتش

از یکدرم تا دو درم و آب برگ لیمو در تفریح ضعیف‌تر از برگ ترنج و فسخ لیست و سوم در حرف المیم

مامیران قسمی از زرد چوب است و بهندی اوکه زرد مایل بسیاهی باشد بهتر است از چینی که
بزردی مایل بسبزی بیناست و تخمش شبیه به کنجد در آخر سوم گرم و خشک و قوتش تا ثبت سال باقی است
مفتح سدد و مقوی جلد و جالی و مدر و محلل و شراب و جهت یرقان و نخس و ریاح غلیظه و اکتحال او
جهت بیاض و ظلمت البصر با خنه مفید و مصلحش عسل و بدلش زردچوبه و شربتش نیم مثقال

ماش بهندی مونگ گویند از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست
و لطیف‌تر از عدس و سایر حبوبات و کم نفخ‌تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و
قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین ادویه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه
و ورم لهات و در و صرع و ضعف باصره و نزلات موثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او
در ضرر باه روغن بادام و آب قرطم و بدلش باقلا و بالخاصیه با وجود برودت تحریک سودا میکند

ماعز بفارسی بز و در هندی بکری گویند گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد و تر و کثیف‌تر از گوسفند و
موافق محرورین و بیماران گرم مزاج و فصل گرم و بلاد گرم و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و شهد
و میوه‌های تازه و ترشیها و ماء الشعیر و بغایت مضر است و گوشت بزغاله تا فوق شش ماهه با طبیعت
و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه بز محلل با قوت قابضه و طلای سرگین او بغایت
محلل و جهت ورم سپرز و استسقا و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل
جهت اورام صلبه از مجربات است و فرزجه سرگین خشک او را باکندر جهت رفع اورام رحم و شربت
سم سوخته بز تا دو درم با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب و نوشته اند و داغ کردن بپای او
جهت عرق النسا از مجربات است

مرزنجوش معرب از مرزنگوش فارسی و غیر آن از الفاظ است
و بهندی مروا نامند و از جمله ریاحین خوشبو است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و را افعال

بهتر از سوسنبر محلل و مفتح و ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مفرح و مسخن احشا و مجفف
رطوبات معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و خفقان و وجع الفواد
و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کلام و
عسر بول و احتباس حیض و ادرار و جماع بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد و با زیره الخ
جهت ورم انثیین مجرب و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و منع خمار مفید و مضر گرده و مصلحش
کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال
و روغن او که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه
و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تفتیح سده و تحلیل ریاح و گرانی سامعه نافع مرو بلغت قبطی است
و میگویند فارسی است و بفارسی مرو رشک نیز و بهندی کنوچه خوانند اسم جنس است و انواع
میباشد و نزد بعضی چهار نوع و نزد بعضی پنج نوع است و از مطلق او مراد نوع خوشبوی اوست
که دریا خور باشد و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک اند محلل ریاح و بلغم و مفتح سده
و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و رافع استسقا و درد اعضا و بخور او ملین طبع
و لیوداو و تخم آن قابض و رافع اسهال صفراوی و قرحه امعا صحیح است نزد محمد بن زکریا تخم مرو
دوم گرم و در اول تر است مرجان معروف ست و بهندی مونگا نامند در خشکی کمتر از بسد و
در سائر افعال مانند اوست و دیگر مر او را با وزن هر جمیع سموم نوشته اند مسک بفارسی
مشک و بهندی کستوری نامند خون منجمد است که از حیوان کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند
و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند و سم او کوتاه تر از پا و دو دندان پیش او کج
بطرف زمین و شاخ او سختی و سفید و دراز بحدیکه بدنبال او رسد در آن سوراخها میباشد که
استنشاق هوا کند و مسک چهار قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خونیست که از حیوان بطرف

مرو

مرجان

مسک

حیض یا بواسیر رفع شده بر زردی رنگها منجمد میگردد و در غایت خوشبو و بوی او زعفرانی می آرد
و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است و دوم را تبتی نامند و آن نافه
ایست از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش بالای پوستی که ظرف
اوست می افگند و سوم را چینی نامند و آن خون نیست که بعد از صید موضع ناف او شگافته اطراف را
بدست میمالند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه با صلابت می باشد و چهارم را
هندی نامند و او خونیست که از ذبح حیوان نر که بهم میرسد و با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک
می نمایند و او اشقر و غیر صلب است و عمل میسازند و علامت اصلی بودن آنچه در نافه است اینست
که ریسمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر آنرا بیرون کنند
پس اگر بوی سیر نگیرد اصلی است والا فلا و آنکه در نافه نباشد اینست که قدری از آن
گرفته بآب آهن در کف دست بمالند اگر حل شود اصلی است و اگر فتیله شود غیر اصلی و بهترین
او تبتی است و قوتش تا سه سال باقی میماند و آنرا نافه بیرون آورده او تا یکسال در سوم گرم
و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی آن غالب میشود مفتح سده و محلل اخلاط بارده
مقوی باه و اعضای رئیسه و حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و جالب
طبع و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و مسمومات و غم و وحشت
و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان نافع و شرب او سائیده شده قوت ادویه و تعمیق بدن و فرزجه او
معین حمل و قطع سیلان و سقوط او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی و طلا و تکحیل او با روغن بان مقدم دماغ جهت
فالج و پوشیدن او جهت تحلیل و صداع بارد و طلای او با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر
و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و شرب او با بدبو بودن مصلحش گلاب و بدلش مثل او
نصف او ساذج است قدر شربتش تا نیم درهم مشک طرا ... قسمی از چوبینه و قوی تر از اقسام آنست آخر سوم گرم و در وسط آن خشک

بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و قوتش در قولنج و
درد رحم و تقویت اشتها نافع و مضر مقعد و مصلحش سرکه و بدلش بوزن او پودینه و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخ
دو مثقال مصطکی معرب از مستکی و بعربی علک الروم مثل صمغ درختیست سفید در اردو رومی گویند و قوتش
تا بیست سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و مشتها و محلل ریاح معده
و رافع ضعف جگر و معده و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و جهت
عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت انفثاث الدم قصبه ریه با کهربا جهت نزف الدم و با کندر جهت قوت فهم و
حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه از مجربات است و خائیدن او جهت جذب
رطوبات دماغی موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش گردگان و کتیرا و بدلش بوزن او کندر و در تقویت
معده و جگر او خرد و قدر شربتش تا یکمثقال است مقل بهندی گوگل گویند مراد از و صمغ درختیست مانند
درخت کندر و در سواحل بحر عمان بسیار یافته میشود و صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل
ازرق و مایل بزردی است مقل الیهود و مایل بتیرگی و سیاهی را صقلی می نامند و آنچه از نواحی یمن خیزد
بادنجانی میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین زرد و صاف براق تلخست که زود حل شود و چون بر آتش
اندازند خوشبو شود و قوتش تا بیست سال باقی است و در اول سوم گرم در اول دوم خشک و جالی
و محلل و ملین و مدر و رافع صدع و ادویه مسهله و با تریاقیت و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و
شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه
سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و ضماد او جهت
تسکین اورام صلب و درد پهلو و امراض رحم و مقعد و بواسیر با اندکی سپند و در جهت اسقاط و اثر بواسیر و
ثالیل و بخور او جهت بواسیر از مجربات است و مضر ریه و مصلحش کتیرا و مضر جگر و مصلح آن زعفران و
بدلش و ثلث او مر و ربع او صبر و قدر شربتش یکدرم است ملح بفارسی نمک و بهندی لون نامند

مصطکی
مقل
ملح

از جبلی و مائی میباشد معدنی بدون آب متکون میگردد و آن جبلی و بری میباشد و مائی آن
خشکانیست که منجمد میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک اسامی مخصوص است و مذکور میشود و بهتر
نمک اندرانی معدنی است پس ملح مائی بعد از آن نمک طعام و زبون ترین آن ملح معدنی است
و املاح مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب آنرا صاف نموده
باتش یا به آفتاب منعقد میسازند و کذلک از ابوال انسان و حیوانات نمک میگیرند و مراد از
مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و مصلح اغذیه بارده و بود اده آن
قابض و سوخته آن الطف و همه آن غاسل امعاء و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با عسل
و سکنجبین رافع ضرر افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقاء و امراض سوداوی و بلغمی
نافع و قی کردن با آب نمک و سکنجبین منقی معده و اکتحال او با مروارید جهت بیاض مجرب است
و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و
مضر ابدان نحیف و مصلحش صمغ و عرق او که ابهری و ابیق کشند بغایت مشهی و خوش طعم و مخفف رطوبات
معده و امعاء و مفتح سدد و رافع استسقاء و سپرز و اکثار او باعث لاغری بدن است ملح اندرانی
یفاری نمک سنگ بلوری نامند و در آخر دوم گرم و خشک مسهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن و
نفع تخمه قوی تر و ورا و ... استعمال غیر او جائز نیست ملح اسود از اقسام ملح العجین است
او سیاه و با قلیلیت منقی و مخرج بلغم و سودا ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بسیاهی و بعضی بزردی و بهترین او سفید و صاف است و
در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است ملح هندی نمکی است شفاف و سرخ
مایل بسیاهی و قطعات بزرگ میباشد در اول سوم گرم و خشک مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک
اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش یکدرهم تا دو درهم میباشد لغت یونانی بمعنی

ملح اندرانی
ملح اسود
ملح العجین
ملح هندی
ملح نفطی

حافظ الاجساد ست و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود
و در بعضی بلاد گیلان و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای
مغرب یافته میشود بخوبی فارس و بلاد ایران نمیرسد و بهترین او سیاه و براق است که بوی بد نداشته
باشد در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست
مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و معین باه و حافظ ارواح بدنی
و سریع النفوذ و جهت وجع الفؤاد و اختناق رحم و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب
و رتیلا و فواق و رعشه و لقوه و سموم تا مشتری به درد و تقویت معده و جمیع امراض بارده و نفث الدم و
جراحت مثانه و سلس البول و شرب محلول او در روغنها و ضماد او جهت شکستگی اعضا و بیرون آمدن مفاصل
و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل مجربست و قطور او با روغن گل جهت گرانی سامعه و سعوط او با آب
مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و سعوط
آن با روغن نارجیل و مانند آن جهت لقوه و امثال آن و حوالی آن جهت تحریک باه نافع و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و بدلش قفر الیهود است و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درهم و سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ و صحیح

در حرف النون نانخواه

بیست و چهارم در حرف النون نانخواه اسم فارسی است بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین
گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سوم گرم و خشک و مجفف
و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل و دافع فواق و رطوبات و درد سینه و ضعف جگر و سپرز و مفتح
ریحی و آنچه بسبب دوای سمی مسهل باشد جهت رفع عادت افیون و مضرت آن و قی و غثیان و آروغ بدبو و تخمه
فساد اشتها و چهار قرصه خصوصاً ریح و سرد احشا و بهق و برص نافع و ضماد او با سفیدی تخم مرغ جهت نا
بر آمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام آن از مجربات است خصوصاً با طین قیمولیا و ناشتا خوردن سه
مثقال او که یک رطل شیر تجویز شده تا نصف رسد با شکر یک وقیه که بالای لحوم خورد و جهت رفع سنگ گرده و مثانه

از مجربات است و بسیار فربه میکند و چون اورا در آب لیمو چندان که یک انگشت بالا آید تر کنند و
خشک نمایند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای یابوسین مجرب است و مصدع محرورین و مصلحش
کشنیز و مقلل شیر و مضعف و مصلح آن پسته و بدلش شونیز در تسمین و قدر شربتش تا سه درم نارجیل
بفارسی نارگیل و بهندی ناریل کهوپره گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و تشنگی آورد و بسیار گرم
و خشک و بامضرت است آب او گرم و تر و سبز او در اول گرم و در سیوم خشک و مغز نارجیل مولد منی
و مسخن گرده و مسمن بدن مقوی باه و جهت دفع سودا و بارده بلغمی و سوداوی و جنون و ضعف جگر و باشکر
جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیرهضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن
شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوه های ترش و تشنگی آن مورث غشیان و غشی است و قدر
شربتش از جرم آن تا سه مثقال و از آب او تا سه اوقیه نارجیل بحری بفارسی نارگیل دریائی
گویند مقوی قوی و ساییده او جهت دفع سموم هوام و افعی و افیون و مانند آن مجرب است و
تا قی کند مکرر باید داد و اگر قی نکند علامت خلاصی از سم بود و در دفع مضرت هوای وبائی و اختلاف
آبهاست و اقوی از تریاق کبیر است قدر شربت او یک قیراط است نارنج معرب از نارنگ
فارسی است گویند ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شگوفه و تخم او در دوم
گرم و خشک و ترشی او در آخر دویم سرد و خشک و موافق نزلات و سرفه
حار و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزاء او در همه امور بهتر از ترنج
و شربت یک درم و نیم خشک او با آب گرم جهت پیچش و ضماد پوست
زرد او با سرکه جهت درد سر و آب خیسانیده پوست و شگوفه او جهت
عسر ولادت مجرب و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع امراض
حاره و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درم از تخم مقشر

نارجیل

نارجیل بحری

نارنج

او تریاق گزیدن جانوران و در سایر افعال مانند ترنج و لیموست و مضر بارنج با عصاب
کثیر است و بوئیدن شگوفهٔ او مقوی دماغ و عرق او که مسمی بالعرق بهارست در دوم گرم و خشک
و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت روز
هر روز دو اوقیه او بار بعد رم مرجان بحسب حاجت شکر جهت فتح طحال مجرب اکثار بوئیدن
او سورشاپ خوابی مفسد عرق بهار نهواست و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال و در شیشه
تا یکسال باقیست نشا بفارسی نشاسته گویند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
مغری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویهٔ تند و حابس اسهال و خون خصوصاً بوداده آن
با شکر و روغن بادام که نیم برشته شده جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر
نافع و مغلظ منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرینها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و قدر شربتش
از یک مثقال تا پانزده مثقال نیل بهندی و بستانی میباشد و در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی
معتدل است محلل و رادع ابتدائی اورام و قابض و دافع نفث الدم و نزف الدم و جالی کلف و
بهق و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوب است و طلای سوختهٔ او با هموزن
مرداسنگ و قدری روغن گل و سموم جهت آکله از مجربات است و باید که قبل از طلا موضع را آب بارتنگ و
عسل شویند و مضر ریه و مصلح او عسل و بدلش بوزن او آرد جو و ثلث او مایثا و قدر شربتش تا دو
درم است نیلوفر نباتیست مشهور انواع میباشد جملهٔ اجزای او در دوم سرد و تر و بیخ او
گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک است و مراد از مطلق او گل نیلوفر کبود است و نیلوفر زرد
گرم و خشک و کبود لطیف تر و مقوی دل و مسکن حرارت و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع
احتلام و جهت درد سر و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفهٔ حار و نزله و با زعفران و دارچینی جهت
تقویت دل و خفقان نافع و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و بدلش

نشا

نیل

نیلوفر

بنفشه و خطمی و فسخ او جهت سپرز و اسهال و مرض سیلان منی و ضماد وش جهت درد مثانه و معده نافع
و تخمش رافع ادرار حیض و درد مثانه است و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و
قدر شربت از هر یک او از دو درم تا سه درم فسخ بست و پنجم در حرف الواو ورد احمر
بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او بستانی تمام ناشکفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و
نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوت قابضه
و خشک او را قبض زیاده و مفتح سار لقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و طلای
او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ذرور خشک او جهت
جوشش و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم ورد است آنرا
زرورد گویند و دو درم او با آب رافع اسهال عسر العلاج و نفث الدم و سیلان خون است خصوصا
چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و بوییدن گل مهیج زکام و عطسه و باشری
در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلحش انیسون و بدلش
گل و بنفشه و ربع او مرزنجوش و قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم
و از آب او تا هشت درم و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد
از سفید شدن گل تجدید گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند یا آب افشرده تازه او را با مثل آن روغن
کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی مرطب دماغ و منوم و رادع و قابض
و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهل و مسکن التهاب معده و رافع مواد خبیثه زخمها
و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده
و در تسکین دردها عجیب الاثر است طلای او با سرکه و تخلیه او با سرکه و گلاب مسکن درد و رادع بخارات دماغی
و موافق اورام آن و چرب کردن او و چالیس اسهال یا و مقوی فعل آن و بدلش موزن او روغن بنفشه و

بوزن آن روغن خلاف عرق گل که گلاب گویند شیر مرکب القوی است مایل بسردی با حرارت
لطیفه و مایل برطوبت با قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و مقوی
دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و مسکن گرمی او و جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض معده نزله و درد
دهعا و درد جگر و صفرا و جهت خفقان حار و تقویت بدن و بوئیدن و طلا نمودن او جهت درد سر
حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و بطخلخه او جهت تقویت دل و رفع غشی و خمار و بیهوشی
و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب مکرر بقدر دو ده او قیه مسهل است
و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی مو و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش تا چهار
مثقال فصل بست و ششم در حرف الہا هندبا بفارسی کاسنی نامند
بستانی و بری میباشد بستانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ و با خشونت و مایل بتلخی و گلهای
کبود و بزرگ و او را هندبای شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر او و دیگری را
برگ کوچک باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندبا بقل نامند هر دو قسم در اول
سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد لهذا شستن کاسنی منع است و از جهت
لطافت مفرط بحسب اختلاف مکان و هوا و زمان تغیر طعم و طبع او میشود و دوا مفتح
سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفراوی و التهاب معده و موافق
جگر حار و بارد و رافع سده او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او با آب رازیانه بهترین ادویه
یرقان سدی است چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه
و تقویت معده و با گلقند جهت تب ربع و طلای آب او جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده برگ
او با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حاره و بعد از آن غرغره او با خیار شنبر جهت ابتدا
ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهت ورم حار خنجره با آرد جو و روغن بنفشه و مضر سپرز و مصلحش سکنجبین است

در حرف الہا با سین

و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت و باجزا بارد و جهت تپهای
صفراوی و سددی یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه
بجهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نزف الدم و تحریک اشتها موثر و بغیر از ترطیب
تا یک مثقال و برگ کاسنی در او مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق او و قدر شربتش از درم
تا پنج درم و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا
و مدر بول و جهت تپهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نفخ
و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از ساییده او از یکدرم تا چهار درم و در مطبوخ از پنج درم تا ده
درم و عرق کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف تر است و بری او نباتش مانند بستانی و گلش کبود و
طعمش بسیار تلخ میباشد در آخر اول سرد و خشک و مقوی معده بغیر از ترطیب و قوی تر از بستانی و جهت
نفث الدم و تخم و بیخ او در افعال قوی تر از بستانی و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و هر یک بدل
دیگری اند و فرح لبت و هفتم در حرف الیا مر یاقوت اقسام میباشد بهترین او سرخ شفاف
گلناریست که رمانی نامند یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او
در اول و دوم سفید در اول و خشکی در همه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرح و شربت یکدرم او تریاق
سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت تغییر هوا و وسواس و صرع و خفقان و نزف الدم و انگشتری او
جهت قضای حاجات و عرق و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبویی دهان موثر و قدر شربتش از
یک قیراط تا یکدانگ یاسمین در هندی چنبیلی نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در دوم گرم و خشک
و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و دافع صفرا و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و مفرح و محرک باه و مدر حیض و بوییدن
او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و تحلیل طبیخ او جهت دردهای بارد و صداع و ضماد او جهت کلف و
سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت نعوظ موثر و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و بدلش یاسمین زرد و

بہل ہر دو یا سمین بری و قدر شربت از جرم او سہ درم و از آب دہ درم و روغن یاسمین بدستور
مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکورہ قوی التاثیر است قدر شربتش از سہ درم تا پنج درم و گل یاسمین زرد
را در خطل سبز بہر ابخیہ یک درم او را با عسل یکوقیہ چند روز بدستور مداومت نماید جہت استسقا و درد کمر
و مفاصل مجرب است **رفیق دوم** در بیان لغات مستعملہ درین کتاب تا مبتدیان را اشکال نہ افتد
آبزن آنکہ آبیکہ ادویہ در وی جوشانیدہ باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن نشانند و
آبش تا بناف باشد **استنشاق** چیزی مائی در بینی کشیدن **اطریفل** معرب اتریفل ہندی است کہ
عبارت از ہلیلہ و بلیلہ و آملہ بود **اکال** چیزی ست کہ بفرط تحلیل خود جوہر عضو را بخورد یا ناقص
سازد مانند زنگار **اکتحال** چیزی در چشم کشیدن **انکباب** آنکہ بخار آب گرم ببدن رسانند خود را
بجامہ پیچیدہ سرنگون ساختہ چنانچہ برای آوردن عرق بسازند یا بخارات مطبوخ ادویہ بگوش رسانند
پادزہر چیزی کہ از شان او ست کہ حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل باز دارد تا بسبب
آن ضرر سموم را دفع سازد و گفتہ اند ہر چہ دفع سم بخاصیت کند و مفرد باشد پادزہر
ست مانند زہر مہرہ **پاشویہ** آنکہ در آب گرم یا در آبیکہ در وی سبوس گندم
وغیرہ ادویہ جوشانیدہ باشند پاہای بیمار را گذارند بنوعیکہ تا زانو در آب بود **بخور** آنکہ
ادویہ را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا دود آن بطریق مخصوص بعضو رسانند **برود** آنکہ ادویہ
سرد را بترتیب دادہ باشند بچشم کشند **تدہین** روغن مالیدن است **تریاق** دوای است
کہ خاصیت پادزہر دارد مانند تریاق فاروق و گفتہ اند کہ مرکب صناعی باشد **تمریخ** چیزی بر بدن
مالیدن **جاذب** چیزیست کہ مادہ را بجانب موضع خود بکشد مانند جند بیدستر **جالی** چیزی
کہ رطوبت لزجہ را از افواہ مسام عضو بخراشد حار و بارد می باشد حار ہمچون [illegible] و بارد مانند حموضات
جامد چیزیست کہ از شان او قبول سیلان باشد و حال آنکہ بالفعل جمیع غیر سیال بود و آن ضد ذات

در بیان لغات مستعملہ درین کتاب

خود رطوبتی دارد که برای او برودت کثیف منجمد عارض میشود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی
در و تاثیر کند سیلان می‌پذیرد مانند موم **جوارش** چیزیست که طعام را هضم کند **حقنه**
سائل است که در محقنه کرده از راه دبر یا امعا و از راه احلیل و قبل در مثانه و رحم رسانند **حمول** آنست
با دویه تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بدارند **خاتم** چیزیست که بسبب یبوست خود سطح جراحت
خشک نموده پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت **خضاب** چیزیست که موی را
سیاه کند یا رنگ دهد **دهنی** چیزیست که جوهرش روغن باشد مانند لبوب **ذرور** آنکه ادویه
خشک بسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند **رادع** چیزیست که بسبب تبرید و تکثیف عضو و تضییق
مسام آن مواد منصبه را از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع از ریختن کند و عضو را قوی گرداند
و حرارت جاذبه عضوی را تسکین دهد تا جذب مواد نکند مانند صندل این ضد جاذب است
زروق بهندی پچکاری گویند دواییست که در احلیل و قبل با آلتی که معمول با [illegible] ست ریزند
و آن آلت را زراقه و مزرقه نامند **سایل** چیزیست که اجزای او در جهات پراگنده شود
اعم از آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند مایعات این ضد جامد است **سعوط** سایلی را
گویند که در بینی ریخته شود و لا بد به دماغ رسیده است خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل چکانیده
شود **سکوب** آنکه چیزی سائل اندک اندک از فاصله بر بدن ریزند و توقف کنند و باز بریزند
سم چیزیست که بسبب کیفیت مضاده و خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش **سنون**
چیزیست که سائیده بر دندان مالند یا پاشند و مقوی جوهرش باشد **شموم** آنچه خشک و تر
ببویند **شیاف** که آنرا اشافه نیز نامند چیزیست که دوا ساخته در دبر یا در قبل یا در دیگر منافذ
دارند یا در آب سائیده در چشم کشند **ضماد** آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند **طبیخ** دوا آنست
که ادویه را جوشانیده آب او را استعمال کنند **طلا** آنچه چیزی رقیق بر عضو نهند یا مالند **عاصر**

که بسبب شدت قبض خود ماده رطوبت رقیقه را که در تجویف عضو است خارج کند مانند بلیله کابلی
غرغره چیزیست که از قسم لعابات که در دهن حرکت دهند تا حلق رسانند و بلع نکنند و بیندازند غسل
چیزیست که بسبب رطوبت سیلان و یا بجلای خود ماده و چرک متشبثه بسطح عضو را بشوید مانند آب
فتیله آنچه فصل دراز کرده در دبر یا در قبل یا در گوش یا در بینی یا در رحم یا در جراحت دارند فرزجه
حمولی که مخصوص به فرج زن و رحم است قابض چیزیست که مجاری عضو را تنگ کند و اجزای آنرا جمع
نماید مانند گل ارمنی قاتل چیزیست که بکیفیت و صورت نوعیه خود هلاک کند قاشر چیزیست
که بسبب فرط جلای خود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چرک از سطح استخوان بزداید مانند قسط قطور
چیزی را گویند که در گوش دیگر سوراخها چکانند کاوی یعنی داغ دهنده چیزیست که جلد را خشک و
سخت مانند انگشت کند همچو زاک زرد کثیف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او
سوی اجزای خود تقسیم نشود و اجزای ارضی او غالب شود و رطوبت شدیدة الامتزاج بیبوسة باشد
که لیسیدن تفرق و لطافت را منع کند و اگر با وجود این نضج یابد بالغ خورد شدن اجزا اکثر میشود مانند گندم
کحل آنچه سرمه ساکرده در چشم کشند کماد آنچه گرم کرده بر عضو نهند هرگاه سرد شود باز گرم کرده
بنهند و آن رطب بود مانند آنکه آب ادویه یا صرف آب گرم در مثانه گاو یا در شیشه پر ساخته
یا پارچه ویران تر نموده بر عضو نهند یا یابس بود مانند آنکه ادویه خشک را در صره بسته بر تابه گرم کرده
بر عضو نهند یا پارچه مانند گرم کرده بر نهند لاذع چیزیست که بقوت نفاذ خود و اتصال عضو را
در منافذ کثیره که بانفراد خود محسوس نشوند بلکه بجمله محسوس شوند متفرق سازد و جاری مانند خردل یا
همچو سیر که لخلخه چیزیست که رقیق و خوشبو در شیشه کنند و حرکت دهند و بوبند لزج چیزیست
که هرگاه هر دو طرف او کشیده شود از یکدیگر منفصل و منقطع نشود و با وجود این سهل التشکل باشد
و با چیزیکه مس کند شدید الالتصاق بود مانند عسل لطوخ چیزیست که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد بر عضو

بیالایند **لطیف** چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او با جزای ضعیف
منقسم شوند مانند غافث و این ضد کثیف است **لعابی** چیزیست که هرگاه در
آب تر کرده شود و ازو اجزای لزجه منفصل شوند مانند عشباذی **مالح** چیزیست که سیلان
کند و رقیق القوام بود چون آب **مالح** یعنی شور **حریف** چیزیست که در زبان چون گزندگی نفوذ کند
مانند املاح **مبرد** چیزیست که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور **منفخ** آنچه سبب تولید
ریاح لطیفه و بخار در اعصاب و عضلات و اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی
گردد مانند لبوب **مجفف** چیزیست که بتحلیل و تلطیف رطوبات بدن را نابود کند مانند فاوانیا
مجمد چیزیست که بتکثیف و برودت خود اجزای اخلاط را فراهم آرد مانند بزر البنج **محلل**
چیزیست که ماده را برای تبخیر تیار کند جزء جزء او را بخار منفصل کند هرگاه تاثیرش ورود دایم
باشد آنرا بالکل نابود سازد مانند بابونه **محلل ریاح** که آنرا کاسر ریاح نیز گویند چیزیست
که قوام ریح را تنک کرده منفع سازد مانند نانخواه **محرق** چیزیست که بحرارت خود لطافت
و رطوبت اخلاط را بالکل نابود کند و یبوست آنرا باقی دارد مانند فرفیون و این ضد محلل است
محکک چیزیست که بحدت خود خلط لذاع حاد را بجانب مسام جلد بکشد و حکه و قرحه پیدا
مانند لبلاب **محمر** چیزیست که خون را بقوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند بحدیکه عضو
را گرم و رنگ جلد را سرخ کند مانند خردل **مخدر** چیزیست که روح حساسه را منجمد کرده
عضو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو عصب را برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول
تام سازد و آن بر دو نوع است یکی آنکه بکیفیت باشد و آن برودت یبوست قویه است
مانند افیون دوم آنکه بخاصیت بود مثل خلط خون و برگ عناب که در تخدیر حس ذوق
تاثیر عظیم دارد **مخشن** چیزیست که از ماده لزجه اجزاء سطح عضو را

بعد ملاست طبعیه باشد ملاست قصدیه یا عارضه همچو ملاست معده مختلف الوضع نماید بارد باشند
مانند وجاذب همچو خردل مدر چیزیست که رطوبات را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا ادرار بول شود
مانند تخم خیارین مدمل چیزیست که بتجفیف وتکثیف خویش رطوبتی را که درمیان هردولب
زخم است لزج کرده باهم بچسپاند مانند مرداسنگ مخشن چیزیست که بسطح ظاهر غوص
کند و آنرا درشت سازد و با کراهیت بود طبع را بسهم نماید مانند صبر مرخی چیزیست که بحرارت معتدله
ورطوبت ملینه خود جرم عضو را نرم کند مانند خطمی مرطب چیزیست که بفرط رطوبت خود احداث
رطوبت کند مانند روغن کاهو مرقق چیزیست که قوام غذا و اخلاط را رقیق کند مانند آب مزلق
چیزیست که برطوبت خود سطح فضلیه مجتمعه مجاری را تر کرده قابل انزلاق و اخراج نموده بطرف
وخارج کند مانند آلو بخارا مزوره هر غذای که بدون گوشت برای مریض بپزند مسدد
چیزیست که بکثافت یا لزوجت خویش مجاری و مسام جلد را بند نموده مواد را
محتبس سازد مانند ... مسقط جنین چیزیست که بسبب فرط تفتیح خود فم رحم را کشاده جنین را بیفگند
مسکرات مسکر چیزیست که مستی آرد اعم از آنکه ... یا نه مانند شراب ... مسکن چیزیست
که اخلاط و ارواح را از حرکت غیر طبعی باز دارد مانند [illegible] مسهل چیزیست که فضول را از عروق و
اعضا بطرف امعا حرکت دهد مانند خیار شنبر مشتهی آنچه تحریک طبع بخواهش غذا کند مانند حماض مصلب
چیزیست که بفرط برودت و خشکی و تکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت نماید مانند افیون این
مقابل مرخی است مصلح چیزیست که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید همچو
کتیرا که مصلح بود به نسبت یا معاون فعل او کند همچو امتزاج تربد با زنجبیل یا حفظ قوت سازد مانند
امتزاج ادویه با عسل یا کسر حدت نماید مثل امتزاج کتیرا با سقمونیا یا بدرقه بجهت رسانیدن قوت ادویه
باشد همچو امتزاج ذراریح با مدرات مضر چیزیست که بدن را ضرر کند اعم است که او را نقصان رساند

یا احداث مرض کنند مطبخ چیزیست که ادویه را در مایعات جوشانیدن آب و نبوشانند مطفی
چیزیست که حدت اخلاط حاده را منکسر سازد مانند آلو بخارا معرق چیزیست که رطوبات را از
مسام دفع کند مانند گل ارمنی معطس چیزیست که بنفوذ قوت خویش تحریک معده و دماغ نموده کند
از تحریک او عطسه آید مانند کندش معطش چیزیست که طبیعت را احتیاج ترویح نماید اعم از آنکه
ترویح او بالذات باشد بشش معده و کبد یا بهوای او مانند دول همچو کرفس معفن چیزیست که مزاج
روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند تا فسیا مغثی چیزیست
که ماده و رطوبات معدی را بجانب اعلای بدن حرکت دهد و دفع کردن نتواند مانند ترید مغری
دوائی یابس است که رطوبت رقیقه لزجه در وی باشد که بسبب آن بر افواه مسام عضو چسپیده التصاق
نموده منع سیلان مواد کند مانند اسبغول بریان مغلظ چیزیست که قوام رطوبات را غلیظ تر
کثیف تر از قوام سابق کند و آن ضد ملطف است و آن بر سه گونه است اول آنکه بسبب برودت
خود بعضی اجزای خلط را جامد سازد مانند تخم کدو دوم آنکه بحرارت خویش اجزای خلط را
منعقد نماید همچو ثعلب سوم آنکه بفرط یبوست که در وست اجزای خلط را غلیظ کند همچو سنگهای خشک
مفتت چیزیست که اجزای خلط متحجر را ریزه ریزه کند مانند سنگ سرماهی مفتح چیزیست
که ماده ساده منحبسه در مجری را که از شان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
مانند اسطوخودوس این ضد مسدد است منضج چیزیست که ببرودت خود و تعدیل حرارت غریزی
و غریبی را در غذا و خلط یا حل کند یا جذب کند غذا را غیر منهضم و خلط را غیر نضیج بپاید مانند قند
مفرح چیزیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن منبسط و منتشر نموده تعدیل مزاج او سازد
و خوف را دور کند مانند عنبر مفشی چیزیست که ریاح مجتمعه را پراگنده کند مانند نانخواه ملحم
چیزیست که رطوبت اصلیه را که وصل اجزای جلد از وست نابود کند و باز دیده ماده را بجای

اوبکشند و موجب قرحه گردد مانند پیاز و این ضد مدمل است مقطع چیزیست که مادهٔ غلیظهٔ لزجه
متشبثه بعضو را بلطف اجزای خورد منقسم نماید اگرچه غلظت و لزوجت او باقی باشد جار مانند غاریقون
و بارزد و سکنجبین مقوی چیزیست که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که فضول منصبه را
قبول نکند عام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا بالخاصیه مانند
گل مختوم مقی چیزیست که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلای بدن حرکت
دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب عسل مطبوخ عنب الثعلب سبز مکرب چیزیست که
بحرارت شدیده و روائح جوهر خود قلب و معده را ضرر رساند و بیقرار کند مانند بید انجیر ملحم که آنرا
منبت اللحم نیز گویند چیزیست که بسبب تعدیل مزاج و تجفیف خود خواه جراحت منعقد شوده لحم کند مانند
مرداسنگ ملطف چیزیست که قوام مادهٔ موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا
و این ضد مغلظ است ملین چیزیست که ماده و رطوبات که در معا و حوالی آن باشد از راه مقعد
بیرون آرد مانند تمر هندی ملمس چیزیست که بر سطح عضو خشن پراگنده شده رفع خشونت او
کند و آن بر دو نوع است یکی آنکه خشونت عضو را زائل سازد و آنرا املس حقیقی گویند دوم آنکه
خشونت او را پوشیده کند لیکن رطوبات لزجه را بر ظاهر عضو پیدا کند آنرا ملمس مجازی نیز گویند مانند کتیرا
و این ضد مخشن است منشف چیزیست که هرگاه در رطوبت مائیه در مسامش نفوذ کند اثر او
ظاهر شود مانند آهک منضج چیزیست که قوام اخلاط را تعدیل کرده برای دفع تیار رساند و آن حار
باشد مانند بسپایه و شان ... آنرا در جای او مثل تحفه نوشته این ضد منضج است منفخ چیزیست که رطوبت
فضلیه غلیظه کثیره بر مسیده ریح غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا بریاح
تحلیل سازد مانند پیاز منفذ چیزیست که هرگاه بجسم ملاقی شود بزودی در و نفوذ کند مانند
زعفران منوم که آنرا مسبت نیز گویند چیزیست که مجاری روح نفسانی را بند کند تا روح از

انتشار در بدن باز دارد مانند افیون **موسّخ قروح** چیزیست که برطوبت غلیظه خود قرحه را

مسترخی کند و خشک شدن ندهد بلکه رطوبت آنرا بیفزاید مانند موم روغن **نطول** چیزیست که از

قسم مایعات از فاصله متصل بر بدن ریزند و گاهی او را آبزن و انکباب نیز استعمال میسازند

نفوخ چیزیست که ادویه را سائیده در بینی دمند **نقوع** چیزیست که ادویه را شب با نیعات

تر کنند و صبح آب آنرا صاف سازند **وجور** چیزیست که هنگام بیهوشی در حلق می چکانند **هاضم**

چیزیست که غذا را بزودی قابل طبخ دهد مانند زنجبیل و این ضد منفّج است **هش** چیزیست

که از ادنی مس اجزای او جدا شود و بشکند شود مانند غاریقون **منزل سیوم** در معالجات

امراض مشتمل بر دو رفیق و یک مقام است **رفیق اول** در بیان تدبیر امراض مختصه بعضو

عضو بر سبیل ایجاز و آن متضمن بر بیست و دو طریق است **طریق اول** در امراض دماغ

و سر از انجمله **صداع** است یعنی درد سر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت

ملمس و خشکی دهن است می باید که لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز

از هر یک هفت ماشه در آب برآورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید دو توله حل کرده

نمایند و شیر بز یا شیر دختر یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در بینی و گوش چکانند و کشنیز سبز یا برگ

یا عطر حسن لخلخه بجیده و بوئیده و نسخه لخلخه و اکثر مرکبات مستعمله در قرابادین مذکور است هنگام

حاجت بدانجا رجوع نمایند و صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد

کنند و همچنین ضماد قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار نیز مفید بود و پارچه بگلاب

سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند برای صداع و سرسام نافع است و شاخهای ریحان

یا و کف پا بکشند بعد از ان پاشویه نمایند و غذا از بقولات بارده مثل پالک و خرفه و توری و

کدو با برنج کنند و کهچری آشجو و دال مونگ با خشکه نیز مناسب بود و همین است علاج سردردی بیداری

در امراض دماغ

صداع

(۱) [illegible]

شقیقه سرسام و ماشرا

مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشرا
که آن ورم دموی رو و پیشانی است و عصابه و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل

عصابه

بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو می باشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشرا و
عصابه فصد سرار و صفر و رید و حجر آرد و مونگ یکپاس ستر دارد و اگر باز احتیاج افتد عمل
نماید بسرسام نفع کلی میدهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشگافند که خون
بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندند وقتی که سرد شود دور کنند لغایت مجرب است و نافع
است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام
باردی نمودند و چون قرص شفت را با آب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند شقیقه و سهر را
نیز نافع است و همچنین پا زیر را در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب آرد و مالیدن
روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب آرد و

درد سر دموی

ضماد خشخاش اخضر برای سهر بسیار نافع است استعمال کنند و در درد سر دموی که علامت آن سرخی
وجه و ضربان در سر و غلظ قاروره باشد تشنجر نکو بعد از فصد سر ادویه باید گزید و اگر درین امراض
بتنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بار خورده و در ایام دادن مسهل از مسهل بار تنقیه کنند
و اگر احتیاج مسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه در میان هر دو نیز باید از لعاب بهدانه و شربت بنفشه
و اصل بول مستعمل کنند و اگر مسهل قی شود باز بهمان وقت مغز فلوس کشنیز ترنجبین تمرهندی در عرقیات
مالیده ثبت نمود و شیره بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات تبرید و
شیافات اعانت کنند و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بعد و روز قی کنند تا معده
پاک شود و در روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کنند و علاج درد سر

علاج

صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی و صفائی قاروره است

سوای فصد باشد علاج درد سر دموی است بازیادتی تبرید و اگر علیم برادر آب که صبر و حضض
دران جوشانیده باشند بسایند یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب
گرمی دماغ باشد مجرب است و علامت این صداع احساس حرکت گرمی و دغدغه است در بیرون
آمدن خون از بینی قطره قطره و در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیا و حامض و قی کردن درین قسم نافع بود
لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده بگیرند قی کنند
و اندکی مصطگی روغن در گلقند آمیخته بخورد و اگر صفراوی باشد سکنجبین و آب گرم قی کنند و سکنجبین
با گلاب تناول کنند و قی بسکنجبین کردن و بعد از آن شربت انار و شربت بهی و سکنجبین با گلاب تبرید
خوردن برای صداعی که بسبب خمار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است که در عضلات
رو و چشم حادث گردد و قتی از رو کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
زند از یک جانب بر آید و گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
تا چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و بعده چوزه بواد در
دهن دارد و روز پنجم شوربا از کبوتر و موتهه تیار نموده بدهند و اگر به تنقیه حاجت آید روز ششم
منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب منتشر است می باید که هفت روز منضج گرم دهد روز هشتم
از مسهل گرم تنقیه کنند و درین امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان میداده باشند
روز دوم مسهل جلنجبین یعنی گلقند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
اضافه نموده بکار برند و باز مسهل روز سیزدهم دهم پس حب ایارج خشخاش به تنقیه کنند و طریق
دادن آن اینست که بعد از دو مسهل فلوس باز دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یک توله حب ایارج با مغز
بادام یا روغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهڑی شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند

لقوه

و خواب نماید و وقت صبح مسهل گرم کردن آن سوای مغز فلوس و روغن بید انجیر مالیده صفا نموده باشند بنوشند و بجای آب غذا انچه در مسهل گرم مید هند بد هند و روز دوم گلقند عرق بادیان تخم ریحان را تناول کنند و باز بدستور حب هر چهار از آن معجون سیر دوا المسک حار و دیگر معاجین گرم مانند آن بخورد و روغن دهتوره و دیگر روغن های گرم مثل آن بمالد و همین ست

فالج / استرخا / تمدد

علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن ست در طول از سر تا قدم و گفته اند که هر گاه رنگ عضو مفلوج متغیر شود و صغیر و باریک گردد علاج پذیر نیست و همین ست علاج استرخا و آن ترہل و ضعفی ست که ظاهر میشود در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و همین ست علاج تمدد و آن تشنج عصبی ست از جهت مبدا و از جهت خلاف آن چنانچه عضو هیچ جانب حرکت نکند و همین ست

اختلاج / رعشه

علاج اختلاج یعنی جستن اعضا و همین ست علاج رعشه و آن علتی بود که در اعضای مرکبه حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا اثبات آن بطریق اتصال پس حرکات ارادیه بحرکات غیر ارادیه یا اثبات ارادی بتحریک غیر ارادی مختلط شود و همین ست علاج خدر یا

خدر / سکته

و خدر عبارت از نقصان یا بطلان در حس لمسی است و همین ست علاج سکته و آن سده تامه است که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس و حرکت معطل شوند و فرق میان سکته و میت آنست که پنبه منفوش را برابر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده ست و الا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا چراغ دیده شود زنده بود و الا میت باید که صاحب سکته را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز باشند دفن نکنند و همین ست علاج تشنج و آن علتی ست عصبی که عصب بسوی مبدا خود حرکت کند

تشنج / کزاز / صداع بارد

و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو نیز تابع او شود و همین ست علاج کزاز و آن تشنج عضلهای چنبر گردن ست همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج مادر العسل نیست

واما صرع وآن سده غیر تامه است که در بطون دماغ ومجاری اعصاب حادث شود وروح نفسانی
را از نفوذ در اعضا منع کند وبقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زائل نمیشود ودوار
وآن مرضی است که چنان پندارد که چیزها میگردد وسدر وآن مقدمه دوار است وچنان
محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود وبسبب آن چشم تاریک میگردد وکابوس
وآن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه او افتاده واو را میفشارد
ونفس او تنگ شود وآواز نتواند داد ونتواند جنبید ولیثرغس که ورم بلغمی دماغ است وسبات
وآن خواب مفرط طویل بود که بدشواری بیدار شود وجمود وآن مرضی است که آدمی ناگاه
بر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند واگر نشسته باشد نشسته بماند ونسیان
یعنی فراموشی علاج جمیع امراض باشد علاج صداع بارد است وبید الورد از برای صداع ودوار
وسدر نیز فائده میکند وقرص مثلث در آب حار طلا نمودن صداع بارد را نیز نافع بود وچون
بندق هندی یعنی ریٹھ در آب بسایند ودو سه قطره سعوط نمایند صداع مزمن وشقیقه را بسیار مفید
بود وچون جند بید ستر بر سر صاحب لیثرغس مالیده شود یا بویند نافع بود ومضغ کباب چینی و
دارچینی ووج وعاقرقرحا برای فالج وصرع بسیار نافع است مغز سر مرغ چون پخته بخورد سبب
جودت ذهن ونافع است نسیان را وخوردن تریاق ومثرودیطوس از نیم درم تا یک درم
از برای سکته وصرع وفالج ولقوه بسیار نافع است وتابه گرم کرده بر سر گذاشتن وکندش ونفط
وجند بید ستر بو یانیدن اصحاب سکته بسیار مفید بود ونقل از حب صنوبر بالخاصیت نفع
میکند اصحاب لقوه وفالج ونظر کردن در آئینه چینی نافع ترین اشیا است صاحب لقوه را
وآئینه چینی آنست که از مس ونقره وبرنج ساخته باشند وشراب وسرکه ضار ترین
اشیا است امراض عصبانی را واجتناب از خوردن شب در امراض دماغ

واجب داند و طلا و مرجان نیز برای آن خاصه مفید بود و اسطوخودوس و کشنیز خشک هر یک یکماشه در یک تولہ
اطریفل کشنیزی آمیخته بعد هر از برای دوار و سدر و کابوس مفید بود و حلتیت با سکنجبین خوردن نیز
برای صرع بسیار نافع است و دو جو زهره و صلیب فائده بلیغ میکند و نوشیدن شیر مایه حیوانات خصوصا
خرگوش با سرکه نیز از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فائده میکند
شرب بندق هندی سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و جوزه عود صلیب در ریسمان کبود بسته
در گلوی مصروع انداختن مجربات اطبا است و آویختن بسد و یاقوت و زمرد در گردن مصروع
بسیار مفید است و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته اند و بوئیدن عاقرقرحا و آویختن
آن نیز نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوئیدن جندبیدستر
و حلتیت نیز نفع میکند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و غذا از گوشت بره و مرغ و کنجشک مناسب بود

مالیخولیا

مالیخولیا و آن تغیر ظنون است بسوی بدی و فساد و صاحب این مرض همیشه بد اندیش و ترسان و
اندوهمند باشد بسبب فساد فکر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان بود و
اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب و اضطراب بود و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و کثرت
خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود و علاج آن اگر از احتراق خون باشد
و بصحت اندام کنند بعد از آن فصد صافن نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال ابتدا
به فصد کنند و باید که نشتر وسیع زنند تا ماده غلیظه بیرون آید و حجامه با شرط بر هر دو ساق با شیر مفید
بود و تبرید صاحب مالیخولیا از آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه شیره آلو بخارا شیره کشنیز خشک
و شیره خرفه سیاه و شربت نیلوفر تخم فرنجمشک کنند و مفرح بارد با شیره زرشک شیره آلو بخارا
شربت انار شیرین نیز نافع بود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو بر تارک سر مالیدن و
در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از گلاب و صندل و کافور کنند و اگر احتیاج تنقیه شود

نضج مادہ از منضج بارد باید نمود پس ہرگاہ نبض عریض و ملائم شود و قارورہ کدر و غلیظ گردد و
رنگ آن از سفیدی بسیاہی زند چاشنیۂ اسطوخودوس بسفائج ہر یک ہفت ماشہ افسنتین ہلیلجات از ہر یک
شش ماشہ سنائے مکی افتیمون و بادرنجبویہ کتان بستہ ہر یک نہ ماشہ غاریقون دو ماشہ مغز فلوس شش یا ہفت تولہ
ترنجبین گلقند شیرخشت تمر ہندی از ہر یک چہار تولہ شیرہ بادام مجدانہ در منضج بارد زیادہ نمودہ تنقیہ کنند
و ہمین است علاج مالیخولیای صفراوی لیکن شیرہ [illegible] درین قسم زیادہ باید نمود و اگر بعد از مسہل تنقیہ
بحب افتیمون کنند انسب بود و طریق استعمال آن مانند حب ایارج است و بدانند کہ در سوداوی کہ از
احتراق خلط حادث شود بعضے از علامات آن خلط کہ از احتراق آن سودا حادث شدہ نیز بیابد
پس در منضج و مسہل آن ادویہ مخصوص آن خلط نیز می باید نمود و بہر وجہ رعایت آن خلط نمایند و در
مالیخولیای بلغمی و سوداوی آلو بخارا مجدانہ گل گاؤزبان برگ گاؤزبان ہر یک پنج ماشہ گل سرخ اسطوخودوس
تخم کاسنی نیکوفتہ شاہترہ تخم خطمی سفید ہر یک ہفت ماشہ در منضج حار افزایند و دو ادویہ باردۃ الحرارہ
موقوف نمایند پس ہرگاہ مادہ نضج یابد بروز مسہل بسفائج فستقی افتیمون و بادرنجبویہ کتان بستہ چاشنیۂ
ہلیلجات غاریقون تربد موصوف در مسہل افزایند و چون مادہ غلیظ محتاج منضج زیادہ می باشد
باید کہ در اثنای مسہلات منضجات دہند و در مالیخولیای سوداوی ترطیب زیادہ باید نمود و اگر در بلغمی
بعد از مسہل مغز فلوس تنقیہ بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و در
مالیخولیای صفراوی و سوداوی بعد از تنقیہ ماء الجبن و شیر بز و ماء القرع بسیار مفید بود و تقویت
دل از مفرح و لیطوس و دواء المسک حار و مفرح حار باید کرد و بہر اصناف این مرض تفریح و انبساط و
تنویم نافع ترین اشیا است و ترطیب ہوای خانہ و ریاحین عطریہ در خانہ ریختن و بو یانیدن و غمہا
رواج طیبہ و خورانیدن اغذیہ مرطبہ فاضل الکیموس و بردن بحمام پیش از غذا و آب نیم گرم بر سر ریختن
بہترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیہ کہ سودا را زیادہ کنند مانند عدس و کرنب و گوشت خشک

از حریف و مالح و شدیدة الحموضة احتراز ضرورست و هرگاه فساد طعام خصوصاً حموضت فم معده معلوم
شود قی کنانند و قرشی گفته که نصف درم افیون با آش جو دو سه کند جنون را در یک روز لیکن
احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مالیخولیای
مراقی اگر سبب حصول ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه بشرط بر مراق مفید
بود و گفته اند که فصد بعد هر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و اگر
ماده سرد باشد نطولات و ضمادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدیدة الحرارة
نباید کرد و گلقند و سکنجبین و مفرح ها و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چوجه مرغ و زردی
بیضه و مانند آن مناسب بود و علامات مالیخولیای مراقی کرب و قلق و تنگی سینه و تهوع و جشاء حامض و جوع مفرط
و درد و سیلان هر دو شانه باشد زکام و نزله فضلاتی که از دماغ فرود آید اگر به منخرین آید زکام گویند و
اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی رو و چشم و تیزی رطوبت که از
دماغ می آید علاج آن بهدانه عناب سپستان تخم خطمی سفید گاوزبان گیلانی در آب جوش
خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر نزله باز نه ایستد گوند کتیرا سریشم یکجا شده در خمیره
خشخاش آمیخته همراه آن بنوشانند و زیاده کنند و لعوق و حبوب غرغره کوکنار وغیره که حبس کنند استعمال
نمایند و اما لعوق کتیرا و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد و حب بنفشه تنقیه کنند و طریق استعمال
این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده بلغمی باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج هم مضایقه ندارد
و اگر ماده تیز و با حدت باشد اول فصد سر اور کناید و تبرید که در صداع حار گذشت بدهد و روغنهای سرد
مانند روغن نیلوفر و کدو استنشاق نماید و از کافور و صندل تبخیر کنند و تا زکام زائل نشود از خوردن
گوشت احتراز نماید و اگرچه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید و
خواب خصوصاً بعد از طعام نکند و در ابتدای نزله حبس نسازد بلکه اگر محتبس شود از شکر طبرزد و کاغذ و عنبر

زکام و نزله

وسعوط وتنجیر کنند نیز طبیخ بابونه ومانند آن انکباب نماید **طریق دوم در امراض چشم**
اگر شب کوری عارض شود باید که زهره گاو وقدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارد پس استعمال نماید
وکحل شب استعمال کنند وملا نفیس گفته که چون دار فلفل ودوج در جگر بز غرس کنند وبریان نمایند وهرچه
ازان بیرون آید در چشم کشند برای شب کوری عجیب است وکندش وصبر وحنا سرمه
وکحل گل کنجد برای **بیاض** یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب آزموده است ودخان
با قدری عنبر ومشک در چشم کشیدن **حول** را که آن عبارت است ازان که
چیز را دو چیز بیند فائده میکند **خیالات** واو آنست که در هوا روبروی چشم اشکال الوان
مختلفه دیده شود اگر بسبب نزول باشد علاجش گفته میشود وگفته اند که چون خیالات تا شش ماه
یک تیره بماند کدورت بصر وضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول ایمن باشد واگر بسبب ابخره سوداوی
دماغ باشد اطریفلات وخمیره جات ودیگر مقویات دماغ نافع بود واگر بسبب ابخره معده باشد اصلاح
معده وتقویت آن کنند **نزول آب** آن عبارت است از رطوبت غریبه که در ثقبه عنبیه جمع آید
ومانع ابصار شود وعلامت او آنست که مریض را پشه وموی ودود پیش چشم محسوس شود
وچیزی را که بسیار روشن باشد مانند چراغ وماه مضاعف بیند چون مستحکم شود
ورقیق باشد بغیر از قدح علاج نبود ودر ابتدای آن تخم کشنیز باریک سائیده در شهد آمیخته
در چشم کشند ودخان کندر برای ابتدای نزول آب وسیلان رطوبت از مجربات است
ومداومت خوردن اطریفلات وخمیره جات کنند وسعوط از مجربات است وعصاره آمله نیز
نافع بود وکحل لاجورد در چشم کشیدن ریختن مژه را باز دارد ودر روغن خسته زردآلوی تلخ در مژگان
مالیدن بعد ازان که بآب نمک شسته باشد **قمل اجفان** را یعنی سپش که در پلک متکون شود
سفید بود وهمچنین صبر ومویزج را طلا نمودن نافع است **شعر منقلب وشعر زاید** شعر منقلب آنست که سرهای

مژگان عجز انگون بجانب چشم باشد و شعر زاید آنست که موی زاید باطن پلک فرو تر از منبت مژه بروید علاج
آنست که آن موی را بر کنند و شیر انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع منتف
طلا کنند و عصارهٔ آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب و آزموده است و کحل صدف
استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فائده نشود بعد از نضج تنقیه از مسهل حار کنند بعد ازان
حب ایارج و حب شبیار بخورد **قروح چشم** اگر در قرحه چرک بود اول ماء العسل در چشم کشند و شیر
بز اندرون چشم چکانند بعد ازان شیاف کنند در چشم کشند و در روشنگیها استعمال نمایند و شیاف زنگار
برای جرب چشم و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است مازو کوفته و بیخته مثل غبار سائیده بر اجفان
بپاشند و سه ساعت بگذارند زائل میکند جرب عینین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و **جرب** خشونتی
باشد در باطن پلک و با آن خارش بود و **دمعه** آنست که همیشه چشم از اشک تر باشد و **گل چشم** را
بهندی پهولی گویند **شعیره** ورمی دراز مانند جو بر منبت اجفان حادث میشود و باید که در ابتدای
مرض سوت گل ارسنی صبر در آب کاسنی سائیده ضماد نمایند بعد ازان خون کبوتر طلا نمایند و
ضماد کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کحل کافور برای حرقت عینین فائده میکند و چون سوخته
فتیلهٔ چراغ بر تهالی حسنے نهند و اندک تیل چراغ بران انداخته از سپاری چهالیه سایند و سائیده آن را
در چشم کشند برای سلاق مجرب است و **سلاق** آنست که جفن غلیظ و سرخ گردد و باشد که مژه
بریزد و بیشتر بعد از رمد حادث شود و شیاف ظفره برای **ظفره** یعنی ناخنه فائده میکند و آن
زیادتیست که بر ملتحمه شروع میشود و از گوشه های چشم بر تمام ملتحمه میرسد و علاج **غرب** که ناسور چشم
ست اول چرک ناسور از پنبه کهنه پاک کنند و مونگ را خائیده بر ناسور نهند و استخوان سر گربه
که در زمین نهایت چهل سو دفن کرده باشد سائیده ذرور نمایند و آب برگ تورئی خصوصا جنگلی
در ناسور انداختن بغایت نافع است و چکانیدن شیاف غرب نیز نافع است و بر ناسور داغ نهادن

قروح چشم
جرب
دمعه
گل چشم
شعیره
سلاق
ظفره
غرب

نهایت مفید بود و اگر در این امراض ازین تدبیر فائده نشود فصد کنند و تنقیه از مسهل و حب ایارج
نمایند **طرفه** نقطه سرخ در ملتحمه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون بال کبوتر و یا بط
و یا گل ... در چشم چکانند و در انتها با محللات چکانیدن مفید بود تکدر که سرخی خفیف مانند رمد در چشم
... شود علاج آن خفیف از علاج رمد بود و رمد ورم بود در ملتحمه یعنی در سفیدی چشم سبل که پرده
بود در چشم که از انتفاخ رگهای ملتحمه و قرنیه حادث میشود علاج آن از لعاب بهدانه شیره عناب شیره
مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تدبیر کنند و ضماد گل ارمنی استعمال نمایند و پارچه از نیل رنگ نموده مدام بالای چشم دارد
و پاه کره دوائی هندی است چون در آب سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند مفید بود و گهره برای درد چشم و
رمد و معه بسیار مجرب است و دوای آشوب نیز مفید بود و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز حل کرده
در چشم کشیدن نیز نافع است و حب کبیر در آب کوکنار سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند و اگر ازین تدبیر فایده
نکند فصد سر از جانب مرض بگیرد و زلو پس دو گوش و در نقره گردن هفت هفت عدد بچسپانند
و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد تنقیه کنند
پس حب هلیله خورد و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج
مریض گرم نباشد تنقیه از حب ایارج هم مضائقه ندارد و در تنج رمد عظیم بود که ملتحمه متورم شود در چشم
بند نتواند کرد علاج آن مانند علاج رمد بود و در صورت دیگر و آب کوکنار طلا نمودن برای ازاله
گرمی چشم مفید بود و بعد از آن که پختگی معلوم شود زغال کهنه دیوار خام را با آب سائیده بیرون پلک
طلا کنند و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب در آب سائیده طلا نماید و حنا نیز طلا نمودن
نیز نافع است **روزکوره** علاج آن لعاب بهدانه لعاب اسپغول شیره خشخاش شربت نیلوفر نوشانند و
کنند و شیر بز و روغن بنفشه روغن کدو در بینی چکانند و ترطیب و تقویت دماغ با غذیه مرطبه و تغلیظ
خون با غذیه لذیذه مثل هریسه کله پاچه کنند و در آب سرد غوطه زنند و بر دو چشم در چشم کشند پرده

در امراض گوش

درد گوش از گرمی

رطوبت غلیظ که اندرون صماخ متحجر شود می باید که انزروت با اندکی سرکه طلا نماید و اگر تحلیل نشود
شق کنند و بیرون آرد **طریق سوم در امراض گوش** اگر درد گوش از گرمی عارض
شود علامتش آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد و تسکین آن از اشیای بارده بود و
تبریدیکه در صداع گذشت بباید داد و بهاورد در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و
شیاف ابیض در شیر زن یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل با اندکی سرکه جوشانیده نیم گرم در گوش
چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و اطراف گوش به صندلین و
گلاب و کشنیز سبز و کاهو طلا کنند و انکباب پوست خشخاش نمایند و اگر درد گوش نهایت سخت بود
اندک افیون در روغن گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبرید مذکور مفید بود
و طلای جدوار طلا نماید و طلای زرد آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز نیز مفید بود و اگر ازین
تدبیر فائده نشود فصد سر او کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج
ماده از منضج بارد نموده بمسهل بارد تنقیه کنند و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت
کند می باید که لعاب حلبه و تخم کتان تخم مرو شیر دختر آمیخته نیم گرم در گوش چکانند تا نضج یابد و
منفجر شود و پس فتیله پنبه کهنه ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود و بعد از آن انزروت
سائیده بر فتیله که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان قرحه کرم
شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود و عصاره افسنتین با سرکه در گوش چکانند یا چکانیدن
آب برگ شفتالو نیز مفید بود و هرگاه بمیرد از آلت بیرون کنند و داروی قاتل کرم که در بحث
درد سر گذشت در اینجا نیز مفید بود و همین است تدبیر هوام که در گوش رود و اگر آب در گوش
رود می باید که کف دست را بسوراخ گوش نهند و بر یک پا ایستاده جستن شروع کنند و یا قدری
پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند تا جذب کند و اگر درد گوش از سردی باشد

روغن بابونه روغن سوسن روغن بلسان نیمگرم کرده در گوش چکانند و روغن [illegible] و روغن بادام
تلخ نیز درین باب مجرب است و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و همچنین دو سه قطره
از شیر زن [illegible] در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و همچنین آب [illegible] مجرب است بگیرند گرده بزغاله
و قدری از شحم آن و نمک سائیده بر آن بپاشند و نیم بریان کنند و فشرده آب آنرا بگیرند و در گوش بچکانند
بجهت گرانی گوش و درد آن تجربه رسیده است و اگر درد بسبب ورم سرد باشد عنب الثعلب مغز فلوس
اکلیل الملک بابونه در آب گشنیز سبز سائیده نیمگرم نموده گرداگرد گوش ضماد نمایند و همین ادویه را در شیر
گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و روغنهای مذکور در گوش چکانند و طبیخ برگ سیب مسکن درد گوش است
و باد سرد و آب سرد که بگوش رسد و درد پیدا کند علاج آن نیز همین است و همین است علاج درد گوش
که بسبب ریاح باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود و چون پیاز و باریک سائیده در شراب کهنه آمیخته بچکانند
رطوبت صرف که از گوش سایل شود قطع کند و اگر تنقیه حاجت شود نضج ماده از منضج حار نموده بمسهل
حار تنقیه کنند پس از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و شخصی را که نقصان یا بطلان در سماعت او عارض
شود نیز علاج همین است روغنهای مذکور و روغن زردالوی تلخ در گوش چکانند و انجیر و خردل بکوبند
و فتیله ساخته در گوش نهند و قطور مومیای با روغن گل بگرانی گوش نافع بود دوی
و طنین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید بود
و اکلیاب شبت بگیرند و چون افسنتین با سرکه جوش داده صاف نموده نیمگرم در گوش چکانند
خارش گوش را [illegible] و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات
کنند و مشمومات و مروحات مقویات دماغ بکار برد

طریق چهارم در امراض بینی

اگر خون از بینی آید تیر [illegible] گذشت باید داد و گل ارمنی با سرکه بر سر ضماد کنند و اگر آمله خشک را
در آب سائیده بر یافوخ ضماد کنند نیز فائده مینماید و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی

دوی و طنین

در امراض بینی

چکانیدن خون آمدن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب افشرده
کشنیز سبز حل نموده در بینی بچکانند و در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کرده شود
اقوی خواهد بود و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بند میکند و اگر ازین تدبیر
فائده نشود فصد سرارو کنند و محجمه بر دوش و شکم نهند و رعافی که در روز بحران واقع شود قطع
نکنند مگر وقتیکه ضعف طاری شود **شم** بطلان یا نقصان قوت شم باشد سعوط مشک استعمال
کنند شخصی را بطلان شم عارض گردید با وجود یکه تنقیه دماغ مکرر نموده هیچ فائده نشد روزی
عطسه آمد و بلغم غلیظ دفعةً از راه بینی بر آمد صحت یافت و سرکه بجوشانند و بینی کرده پیش بینی
نهند و انکباب شونیز استعمال نمایند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج
تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین روید و موجب این مرض گردد آنرا **بواسیر انف**
گویند **علاج** فصد سرارو کنند و زلو بچسپانند و تدبیریکه در رمد گذشت بجا آرند بعد از ان تلیین طبیعت
بمسهل بارد نموده بحب ایلیه تنقیه کنند و فتیله زاج در بینی نهند و ضماد حب السلاطین بر بینی نمایند و
بالای آن مرهم زنگار نهند و ضماد سیچی کردن نیز بسیار فائده میکند و اگر ازین تدبیر زائل نشود قطع
کنند **قروح انف** اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت پس سر و تنقیه مرهم سفیده استعمال
کنند و اگر خشک باشد موم روغن روغن بنفشه و روغن کدو مالند و خشکی بینی را نیز همین علاج بود و اگر
بر روغن گل و روغن بید سعوط کنند عطاس را نافع بود و همچنین بوئیدن تفاح نیز نفع دهد و چون
بعد از تنقیه صندل و گلاب و کافور و روغن گل را بوید خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد
دریافت کند و کوکنار نه چند بید ستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن اول خر بسیار نافع بود
و نفوخ سعد مفید بود و اگر بدین تدابیر فائده نشود تنقیه بلغم از مسهل و حب ایارج کنند شخصی که بوی
دریابد و بوی بد بمشک دائم بچکانند و اگر فائده نشود تنقیه خلط محترق نماید **طریق پنجم در امراض**

شم

بواسیر انف

قروح انف

در امراض

دهان و لب و زبان و در جوشش دهن که سرخ باشد نیز تدبیریکه در مد گذشت سفید
بود و ذرور کافور بعمل آرند و صندل سفید و گلاب ساییده بر زبان مالیدن فایده کند و مضمضه کافور
و مضمضه لعاب اسپغول و رب الرب سفید بود و اگر بدین تدبیر فائده نشود فصد سرارو و چهار رگ
کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برد و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از منضج بارد نموده بمسهل
بارد تنقیه کنند و در جوشش دهن که ماده سوداوی باشد مضمضه با میران بکار برد و ذرور در لسان الثور بر
زبان پاشند و مضمضه مغز فلوس نیز مفید بود و اگر بتنقیه حاجت افتد بعد از نضج بمسهل گرم تنقیه

آکله

کنند آکله مانند جوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زودتر بود و ادرار ائحه کریهه
باشد علاج آن فصد کنند و زلو و حجامت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه حصرمی
بکار برند تا منتشر نشود و تدبیریکه در جوشش دهن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر از انتشار ریشه

سیلان لعاب از دهن

فلغمونی باشد سیلان لعاب از دهن اگر از حرارت و رطوبت باشد در حالت خلو معده
زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کنند و زرشک با سکنجبین و شربت انار بنوشند و مضمضه سرد می
استعمال کنند و کاسنی تازه با نمک بخورد و اگر بسبب رطوبت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند
و گلقند و جوارش مصطگی و مانند آن تناول نمایند و اگر بسبب کرم باشد در خواب سیلان لعاب زیاده شود

بخر

علاج آن گفته خواهد شد بخر یعنی گنده دهن که اگر با آن کثرت بزاق و غثیان باشد از آب نیم گرم مکرر
قی کنند و گلقند و سکنجبین ممزوج نموده لعق نمایند و اطریفل کشنیزی جوارش عود خورند و اگر بمسهل احتیاج
شود از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و مصطگی و قاقله و قرنفل و کندر بخایند و حب عود در دهن
گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ کنند و تنقیه بمسهل بارد نمایند و مضمضه
بازو کنند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول اطعمه بارد تسکین خواهد یافت و در خلای معده
زیاده خواهد شد آب تمر هندی و شیره زرشک با شربت انار شیرین و سکنجبین تناول کنند و بعد از نضج تنقیه

بمسهل بارد نماید وحب کافور در دهن دارند ورم زبان اگر از ماده گرم باشد علاج آن مثل علاج

ورم زبان

جوشش دهن که از گرمی باشد نماید واگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد بعمل آرند و

همچنین ست علاج استرخا وثقل زبان بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق باطل گردد علاج

بطلان ذوق

آن تنقیه از مسهل گرم کنند بعد از آن حب ایارج وحب شبیار خورند ومضمضه عاقرقرحا بکار برند واگر در مزه

گرمی باشد مضمضه ریباسی نماید واگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کند باید که تنقیه صفرا از مسهل بارد

کنند واگر شیرین دریافت شود این دلالت بر غلبه خون است و یا بر بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد

فصد کنند وتنقیه صفرا نماید واگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تنقیه سازند واگر شور یا ترش دریافت کنند

علاج آن نیز مسهل حار باید کرد و هر مضمضه که برای بطلان ذوق مفید ست بحسب

ضفدع

احتیاج از آن مضمضه نماید ضفدع غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ و با سوزش

باشد تبرید یکه در ورم گذشت باید داد وفصد سرارو نماید وزلو چسپانند وتنقیه بمسهل بارد کنند واگر

سفید وسخت باشد بعد از نضج تنقیه بمسهل حار بعمل آرند وادویه اکاله مانند نوشادر کانی وزاج محرق

وزنگار وغیره با سرکه بسایند وبر زبان بپاشند وادویه که در بواسیر شیرینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود واگر

خشکی زبان

از این تدبیر بهتر نشود شق کنند وماده اش بیرون آرند علاج خشکی زبان مانند علاج جوشش دهن

سرخ باشد ومضمضه موردی بعمل آرند وگاهی که در خیار وقت قطع آن ظاهر میشود از برای ترطیب زبان مفید

بود بعد از آن اسپغول کتیرا وبهدانه در دهن گیرند ودر آب لعاب برآورده مضمضه کنند علاج ورم لب

ورم لب

قروح وشور شفت

نیز مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد وضماد گلنار بکار برد قروح وشور شفت علاج آن نیز مثل

بواسیر شفت

علاج جوشش دهن است ومرهم سفیده مفید بود بواسیر شفت وآن آنست که لب زیرین سطبر

شود ودر میان آن شق گردد وباشد که مانند توت پیدا شود وگاهی بهر دو لب منتشر گردد وباید

که فصد سرارو وچهار رگ کنند ومسهلی که در مالیخولیا گذشته بدهند شخصی بهمین مرض مبتلا شده بود اول

امراض اسنان

درد دندان

زلو چسپانیدم بعد از ان منضج و حب السلاطین استعمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترقیدن لب
مثل علاج ترقیدن زبان است یا شیره و پوست تنک بیضه بران نهند طریق ششم در امراض اسنان
ولثه درد دندان اگر بشدت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبرید که در برد
گذشت باید داد و فصد سر رو و چهار رگ کنند و یا زلو بچسپانند و مضمضه عدسی کنند و اگر درد بغایت
شدید باشد کافور را با سرکه و گلاب ممزوج نموده نیم گرم مضمضه نماید و افیون بخورد و بر دندان
بمالد و سنون زرد برای درد و استحکام دندان مجرب آزموده است و بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کنند و اگر [illegible] شدید باشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السوس [illegible]
گاوزبان گیلانی و اسپغول نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهد و همین ادویه
جوشانیده مضمضه کنند و حلتیت و سیر بریان نموده بر دندان نهند و برشعثا بخورد و بر دندان
بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کنند و اگر بدین تدبیر درد ساکن نشود و دندان
متورم باشد از تنور قلع نمایند و یا شیر ادرشیر انجیر و شیر زقوم تر نموده بر دندان نهند و یا چربی
ضفدع بحری بر آن نهند تا منقطع شود و لیکن احتیاط کنند که اثر این دوا بدیگر دندانها نرسد و اگر
با درد لثه متورم باشد قلع فائده نمیکند در صورت علاج ورم لثه نمایند و اگر بسبب کرم باشد دندان را
بخار بیخ تخم کنند یا تخم ترب بچربی بز بدارد که کرم بیرون آید و مضمضه با برنگ استعمال نماید تحجر اسنان
اگر بسبب رطوبت رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه مسترخی باشد و لعاب از دهن جاری بود
و اندرون بیخ دندان سرخی [illegible] باشد علاج آن مضمضه عاقرقرحا و سنون [illegible] استعمال
کنند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب ورم حار لثه بود علامت آن شدت درد و
ضربان باشد علاج ورم لثه کنند و مضمضه عاقرقرحا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است استعمال
کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست مغیلان

کرم اسنان

نیز مجربست و اگر بسبب نقصان گوشت لثه و تاکل آن باشد باید که فصد سر رو و چهار رگ کنند و
بعد از نضج تنقیه به مسهل بارد نمایند و سنون کرسنه استعمال کنند **تاکل و لقت اسنان** اگر بسبب ماده
ردیه عفنه باشد که دندان را بوسیده و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شوند و رنگ آن
متغیر گردد و میباید که تنقیه از مسهل و حب ایارج نماید و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و اگر
بسبب یبوست باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ و شیر خر و روغن بنفشه
باهم بیامیزند و بر دندان بمالند و مضمضه کنند **تغیر رنگ دندان** اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه سودا
بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از مسهلات و حبوبات که مخرج سودا و صفرا باشد
تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد بمالیدن دقیق شعیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه
از آب عنب الثعلب سبز و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل با بیخ کبر و افسنتین
و افتیمون جوشانده و مصطگی رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فائده میکند **حفر
دندان** جسمی بود شبیه بسفال که در بیخ دندان متحجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد
و آن بسبب بخارات معده بود علاج آن تنقیه بدن و معده از خلط غالب کنند و سنون مجلی
بر دندان بمالند و مسواک نماید و آنچه مستحکم باشد به آهن از دندان جدا کنند **خارش دندان**
علاج آن تنقیه سودا بود و پرهیز از اشیای تلخ و تیز و مالح نماید و مضمضه از گلاب و سرکه و سکنجبین مفید بود
آب رفتن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد علاج
آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج بود و سنون حب الغار بر دندان بمالند و از زردی بیضه نیمبرشت
و یا از طحال بریان کوفته و از عنصل بریان کوفته با سرکه تکمید کنند **ضرس** اگر کندی دندان
بسبب خوردن اشیاء حامضه یا عفصه باشد علاج آن نمک و عسل و مانند آن از اشیاء گرم سایند
بر دندان بمالند و یا خرفه و مغز بادام و مغز نارجیل را بکوبند و بمالند و مضمضه از شیر تازه نیز مفید بود

تاکل و لقت اسنان

تغیر رنگ دندان

حفر دندان

خارش دندان

آب رفتن از دندان

ضرس

ورم لثه

در امراض حلق

ورم لهاة و مری

خناق

واگر بسبب بلغم حامض یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیهٔ معده از قی و مسهل
کنند و بعد از آن ادویهٔ مذکوره را دلک نمایند و ورم لثه اگر ورم آن حار باشد علامتش درد
و ضربان بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود و علامت آن سفیدی رنگ و رخوت لمس بود
علاج آن مثل علاج جوشش دهن است و همچنین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن شده با قلیمونیا
بمالند پس از آن گلنار و مازو و مانند آن و سنون کرسنه استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج
لثهٔ متعفنه باشد و اگر به نشود روغن را بجوشانند و صوف بر طرف میل بسته در روغن غوطه دهند و گرم گرم
بر ناصور نهند و اگر خون از لثه آید سنون پارسی چهارپایه مفید است طریق هفتم در امراض
حلق و لهاة و مری خناق ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد که مانع تنفس و بلع شود
تدبیری که در ربع گذشت بکار برد و فصد سرارو کنند و بعد از آن هفت هفت زلو پس هر دو گوش
و میان گردن بچسپانند و روز دوم تکرار عمل نماید و فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت ساق و
میان شانه نیز مفید است و اگر جدوار انفش در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سائیده
بر گلو طلا کنند برای خناق و درد گلو مجرب است و همچنین تخم خطمی تنها یا با جدوار در
آب کشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسپغول در آب کشنیز سبز در اوائل ورم حار حلق
مفید است و غرغره مغز فلوس در آب کشنیز از برای خناق بسیار نافع است و در انتها مغز فلوس در
شیر گاو و کرملای آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خناق سخت ضفدع
کلان بری را شکم شگافته گرم گرم بر گلو ببندند و پنبه کهنه را پهن نموده بر آتش گرم کرده بگیر
به بندند و سنگ پشت را محاذی یا در دهن مخنوق دارند تا بهوای دهن سنگ پشت بموضع
خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل سکیند و استاد مرحوم در خناق
سخت همین تدبیر مینمودند و هرگاه ماده جمع شود و ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود

نوشادر و نمک سائیده در روغن گنجد نیم گرم آمیخته غرغره کنند و چنانکه منفجر شود غرغره از روغن زرد
و آب گرم و یا از ماء العسل نافع است و اگر منفجر نشود باید که از انگشت یا آلت او را منفجر گردانند و اگر
حاجت تنقیه شود بعد از نضج بمسهل یا تنقیه کنند و بهتر آنست که بعوض مسهل حقنه کنند و در ورم
بلغمی بعد از نضج از مسهل گرم و حقنه گرم تنقیه کنند و از عسل و آب کامه یا از انجیر و تخم ترب غرغره کنند و در
ورم سوداوی که بسیار اندک بعد از انتقال ورم حار می‌باشد بعد از فصد و حجامت ساق تا مقدور
و ترطیب ماده از منضج نموده تنقیه سودا از مسهل و حقنه کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کنند و اگر زبان
مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و هر گاه کف از دهن برآید امید زندگانی
نباید داشت و استعمال ضماد و غرغره خناق می‌باید که نیم گرم می‌باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد
از تنقیه مناسب بود و نهادن شاخها بلا شرط بر مؤخر گردن معین بر تنفس و بلع باشد و ملازمه
را از گل و گیلدان که آتش رسیده سرخ شده باشد یک فلفل سیاه سائیده آمیخته ملازمه را با آن بر دارند
و غرغره گلنار بکار برند و مانند گل سرشوی را با سرکه سائیده بر تارک سر ضماد سازند و گاه باشد که بسبب
آن خلط حار باشد علامتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از ماده
حار باشد باید کرد و علاج ورم لهاة نیز مانند علاج جوشش دهن است **ذبحه** ورم حار بود که در عضلات
طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع
بلع و آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و شور حلق را نیز همین علاج بود **زلو**
یا شغیران که در دهان تعلق گرفته باشد سرکه و نمک یا سرکه انگوره یا بهم آمیخته مکرر غرغره کنند و اگر گل سیاه در حلق
نشیند دهن علیل را از آب پر کنند تا هر جا که باشد سوی گل میل کند و بیرون آید و گرفتن بطلب
در دهان هم همین عمل دارد و یا سیر بخورانند و در آفتاب بنشانند تا گرمی شدت کند پس قطعه یخ
یا کوزه آب سرد پیش دهن نهند تا که میل بسردی کند و بیرون آید و اگر بنظر آید به زنبور گیر بر آرند و اندکی

صبر کرده برفق بیرون آرند و اگر زلو در معده افتد فوراً قی کنند و الا مسهل دهند و لقمه خاییده ناشدگان که در حلق متعلق باشد و اگر بحس در آید نیز از منبور بگیرند و اگر به نظر در نیاید آب بنوشند و لقمه بزرگ خورده قی کنند و اسفنج یا صوف را بخیطه بسته بلع نمایند و قتیکه متعلق را اتجاوز کند آب بخورند و بیش پیش بر کشند و شخصی را که از کسند خفه کرده باشد بیاید که کمند را از حلقش وا کنند پس اگر کف از دهن او بر آید امید زندگانی نیست و اگر بر نیاید فصد سر ارو کنند و بروغن بنفشه و آب نیمگرم غرغره نماید و هر دو پا بمالد و پاشویه کنند و حقنه نماید بحة الصوت گرفتگی آواز اگر بسبب نزله باشد علاجش گفته شده و اگر بسبب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه سیاه شیره تخم کدو در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و یا نیلوفر تناول کنند و اگر بسبب سردی حنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس مقشر نیمکوفته با دیان گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات بجوشانند و صاف نموده بخورند و اگر بسبب تری حنجره حادث شود ثقل حنجره بود و خشونت و درد و بندان نمی باشد نخ با دیان اصل السوس مقشر نیمکوفته با دیان پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و عسل در آن آمیخته غرغره کنند و اگر بسبب یبوست حنجره باشد خشونت و درد و رو باشد و اگر این از غبار و دود حادث شود لعاب بهدانه لعاب اسبغول در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر خوردو اگر بسبب کثرت صیاح حادث شود علاج آن نیز مثل سوء المزاج حار کنند و غرغره از سکنجبین مناسب بود و از روغن بنفشه غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بیضه نیمبرشت خورند و بحة الصوت که بسبب خوردن سفیده باشد گل چراغ با پان پیچیده بخورد قی می آرد و گلو را میکشاید و اگر درین مرض احتیاج به تنقیه باشد بحسب غلبه خلط تنقیه کند عسر البلع و آن است که ماکول و مشروب بدشواری فرو برود و این مرض علاج پذیر نمی باشد اورام مری اگر حار باشد تپ و تشنگی شدید و درد درمیان هر دو شانه

[illegible]
بحة الصوت
عسر البلع
اورام مری

بوده اگر بارد باشد ثقل در میان کتفین باشد علاج آن مانند علاج ورم حار و بارد است و چنانچه
خون باید آمد اگر از ضربه یا علت این مرض در میان کتفین کنند نفث الدم تجربه که در رمد مذکور شد
با شیره ریشه پوست بیخ انجبار ولایتی و شیره خرفه سیاه و بارتنگ تناول کنند و اگر بند نشود فصد
باسلیق کنند و قرص کهربا و قرص گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد حبس نزله کنند
و غذا در جمیع امراض حار آش جو و کهچری مونگ مناسب است طریق هشتم در امراض

نفث الدم

امراض صدر و علاج ضیق النفس

صدر و آلات تنفس ضیق النفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ و دشوار گردد و
ماده این مرض گاه باشد که در ریه بسبب سردی مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب شود
و علامت انصباب آنست که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تمدد در دماغ و صداع بود و
ضیق دفعةً حادث شود می باید که ابریشم خام سبوس گندم گاوزبان گیلانی گل گاوزبان
زوفا اصل السوس مقشر نیم کوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدهد و لعوقات معتدله
که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده منصب حار باشد
فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و تنضیج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد تنقیه بدن پردازند و
لعوق نزله بعید بل است لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات در این مرض بهتر
از مشروبات اند و روغن سوسن و روغن نرگس مانند آن که معین نفث مواد باشد بمالند و
لعوق گاوزبان مجرب است و سفوف برگ آکهه نافع است و اگر از این تدبیر فایده نشود بعد از
نضج تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند و قی بعد از مسهل مفید بود و اگر ضیق بسبب بخارات حاره
قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بسبب ریاح و امتلاء و اعضاء تنفس باشد شیره تخم کشوث شیره بادیان
و گلقند تجویز نمایند و تنقیه بمسهل گرم کنند و اگر بسبب ورم ریه یا ورم عضو مجاور او باشد علاج آن ورم
آن عضو کنند نفس انتصاب چون عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن او

نفس انتصاب

بما فوق تنفس نمی آید علاج حبس باشد علاج ضیق باشد سعال یعنی سرفه و آن حرکتی ست از سینه
و ریه که بسبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضای قریبه او اذیت را دفع میکنند و اسباب آن مانند
اسباب ضیق النفس ست علاج آن باشد علاج ضیق النفس بود و حب گل پسته برای اکثر اقسام
سرفه مجرب است و خوردن تریاق کبیر برای سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج
نزله کنند و بسا درست علاج آن زیاده باید کرد که در اکثر منتقل بسل میشود و لعوق نزله نیز مفید بود
و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در بحة الصوت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود
بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر سعال بسبب آفات الجنب و ذات الریه و ورم کبد و صدر و فم معده
باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الجنب ورمی بود که در عضلات داخله یا در غشای مستبطن
اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود و در طرف چپ یا در طرف راست بیاید و این را ذات الجنب خالص
گویند و اگر در حجاب خارج مجلل اضلاع و در عضلات خارجه حادث شود آنرا ذات الجنب غیر خالص
گویند علامات آن تپ دایم و درد ناخس زیر اضلاع و سعال و نبض منشاری بود علاج آن
تا روز سیوم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و عناب و سپستان و بهدانه و تخم خطمی سفید در آب
جوش داده صاف نموده شیره تخم کاهو مقشر و شربت بنفشه و خاکشی داخل کرده بخورند و موم سفید و
روغن گل بر آتش گداخته بر جای درد بمالند و پنبه کهنه بالای آن بندند بعد از آن قیروطی
عنب الثعلب بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود روز مسهل مسهل بارد تنقیه کنند و درین امراض حقنه
بهتر از مسهل بود و آب سرد نباید خورد گفته اند که ماده ذات الجنب چون در چهارده روز تحلیل نشود
جمع شده ریم می گردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز منقطع نشود اکثر انتقال آن بنفث باشد
و منجر بسل میشود و ذات الریه ورمی گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلف ست و صاحب این مرض حرکت
نتواند کرد و به هیچ وضع نتواند خفت زیر حجاب حاجز درد باشد ذات الریه ورمی گرم بود

ذات الجنب

ذات الریه

ذات الصدر

در ریه علامت آن تپ دایم و سعال و ضیق النفس بود و درد مقدم صدر و نبض موجی بود ذات الصدر
ورم گرم بود در حجابیکه قاسم صدر است به نصفین جانب قص علامت آن تپ دائم و قلق و عسر تنفس از
فم معده تا بترقوه و درد ناخس دریافت کند و نظر به بالا و نیز نتواند کرد و بر پشت و پهلو خواب نتواند

ذات العرض

کرد ذات العرض ورمی باشد در همین حجاب که در جانب فقرات پشت حادث شود
علامت آن آنست که مریض درد در میان هر دو شانه دریافت کند و خواب به پشت باز نتواند
کرد علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدر بر سینه ضماد کنند

سل

و در ذات العرض میان هر دو شانه و در شوصه ضماد بباید کرد سل قرحه باشد که در ریه حادث
گردد بسبب نزله حار و ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن و نفث الدم که از ریه باشد علامت آن
تپ و سعال و نفث مده بود و فرق در میان مده و خلط آنست که مده بعد از ساعت در آب می نشیند
و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج پذیر نیست مگر از برای
تخفیف عوارض لعوقات خورند و قرص سرطان همراه شیر خر و یا زنان و یا بز دهند و سرطان
را پایها دور کنند و شکم شگافته به آب نمک شسته همراه آش جو دهند شیخ بو علی فرموده که مسلول را
گلقند تازه بسیار دهند حتی که نان خورش هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی است
که غری السمک را در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند و پنیر تازه بی نمک خوردن هم
مناسب بود و غذا شوربا از گوشت بزه و چوجه مرغ و پاچه کنند و علاج نفث مده غلیظه که بدون تپ
باشد از اصل السوس مقشر نیم کوفته و پرسیاوشان و مانند آن که در مطبوخ گرم گذشته در آب بجوشانند
و مده به روغن بادام و مانند آن از سینه پاک کند و همین است علاج مده که بسبب دبیله در صدر متحقق شود

در امراض قلب خفقان

طریق نهم در امراض قلب حرکت مضطربه که بدل عارض گردد خفقان گویند علاج
باید که فصد باسلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن فصد صافن نمایند و آمله مربی شسته

بورق نقره پیچیده همراه شیره خرفه سیاه شیره کشنیز خشک شیره زرشک یک تشماشه شیره آلو بخارا
پنجدانه در گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان عرق صندل سفید از هر یک سه توله برآورده شربت
انار شیرین دو توله تخم فرنجمشک پنج ماشه داخل کرده تناول نمایند و خمیره صندل بقدر شش ماشه همراه
شربت نیلوفر عوض آمله مربی خورده و قرص کافور با شربت دادن نیز مفید بود و صندل در آب گشنیز
سبز سائیده بر سینه ضماد کنند و نوشیدن گلاب و عرق کیوڑه و عرق صندل در امراض قلب
بسیار فایده میکند و سیب و بهی و انار بخورند و در امراض قلب افراط ادویه شدید البرودة مناسب
نبود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص
کافور مخلوط نموده میشود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه مسهله ادویه قلبیه
یار باشند تا اثر اسهال را بدل رسانند و هم تقویت دل نمایند و الد شریف در تالیف شریف می‌نویسند
که عم مرحوم سندھی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال میفرمودند و گاهی نصف سندھی
و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
ادویه و معاجین قلبیه و چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده و خسته آنرا
جدا کرده زیر آسمان شب داشته صبح قدری گلاب و قند آمیخته بخورند برای خفقان و تقویت
دل مجرب و آزموده است و در خفقان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای بد
باشد دواء المسک مفید بود و نرگس و چنبیلی بو بیند و روغن سوسن و زنبق بر سینه ضماد کنند و اگر
تنقیه خلطی از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در مالیخولیا گذشت بکار برند و آنچه در مالیخولیا مفید
بود اینجا نیز نافع آید پس ایشان ماء الجبن شیر بز و ماء الخیار رو بهرها و اگر از مشارکت معده باشد باصلاح معده
بگلقند و سکنجبین کنند و جوارشهای بارده و حاره حسب حاجت بخورند و تنقیه معده بحسب غلبه خلط نمایند
و اگر بمشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف الدم

طریق خوردن ماء الجبن

و ریاضت باشد اغذیه جید الکیموس تناول کنند و مسهل تا سه بار شیم و استحمام نمایند طریق ساختن
و دادن ماء الجبن اینست بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ سه دو ظرف قلعی دار انداخته بر آتش و سه
جوش دهند و در کمال جوش سرکه اندازند و از چوب انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهند تا آب
کبود بر آید و شربت نیلوفر را داخل نموده بخورد از هفت توله شروع کنند و تا سه روز همین مقدار
دارد بعد ازان یک یک توله دو دو توله بهر روز زیاده کنند و تا یک نیم رطل رسانند و در روز ششم
و دهم و دیگر ایام مسهل سفوف میداده باشند بعد ازان بدستور هر روز کم نمایند و دادن
چهل روز یا زیاده و کم موقوف برای طبیب است و همچنین از یک نیم رطل کم و زیاده دادن
اختیار طبیب است و در اثنای خوردن ماء الجبن پرهیز از لبنیات و مغلظات و حلویات و حموضات
شدیده و از بقولات لازم دانند و احتراز از جماع و از جمیع حرکات متعبه واجب شمارند و در صورت
کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت همراه ماء الجبن در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و
بعد ازان سفوف لاجورد دهند و غذا آش جو یا شوربا یا خشکه یا نان روده یا شوله و بعضی
ترکیب دادن شیر بز با آب خیار و با آب القرع لیکن سفوف و مسهل مغز فلوس در این ایام استعمال کنند

غشی

غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه و حساسه معطل شوند علاج به بستن اطراف و سخت
مالیدن آن و بوئیدن معطریات کنند و آب سرد و گلاب بر روی زنند و موی سر بزور کشند و
شاخها و پاشویه بکار برند و چون افاقت شود علاج خفقان کنند زیرا که هر دو در سبب یک اند
و اگر بسبب درد باشد تسکین درد کنند و اگر بسبب تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن کنند

ضغطۂ قلب

چنانچه می آید ضغطه قلب گاه گاه عارض شود مریض چنان دریافت کند که دل او می افشارند
بعد ازان غشی خفیف می افتد و لعاب از دهن او جاری میگردد علاج آن استفراغ سودا کنند

تقشر قلب

و تقویت قلب از مفرح حار و تریاق کبیر نمایند تقشر قلب مرضی ست که انسان چنان دریافت

میکند که کسی دل را میخراشد علاج آن تنقیه صفرا به مسهل بارد کنند و مفرح بارد و مانند آن استعمال
نمایند و غذا اجسیه بخورند قذف قلب چنان دریافت میشود که قلب از سینه بیرون مے رود
علاج آن بعد از فصد باسلیق مثل علاج تقشر قلب بود احتواء رطوبت بر قلب
صاحبش را چنان دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند علاج آن بعد از نضج از
مسهل گرم و حب ایارج تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گلسرخ و مانند آن از اضمده حاره بر دل
ضماد کنند و مریض را بقصه آوردن نافع ست و دواء المسک حار مفید بود بطریق رسم

در امراض پستان اورام پستان از اخلاط اربعه و ریح و مائیت پیدا شود لیکن در اکثر
ورم دموی بود علاج آن در اورام گفته شود و چون بعد از فصد و نداوای اسپغول
و سکنجبین و آب بنیر بندو بر نهند از برای ورم دموی پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد
شیر در پستان ورم گرم پیدا میشود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود
میباید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و آرد جو و باقلا و سماق با آب کشنیز سبز
و آب خرفه سبز و زردی تخم مرغ ضماد کنند و وقت انتهاء و سکون درد محللات ضماد سازند و اگر
ماده جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان و شیرگاو پخته بر بندند نضج ماده مے نماید
و قیروطی تخم کتان استعمال نماید که ماده را نضج میدهد و بعد از نضج منفجر گردانند و چون عضو از
مده پاک شود مرهم مدمله بندند و گاهی بسبب تجبن شیر منجمد حادث شود بغیر از ورم علاج آن باید
که نطول بابونه استعمال نماید و حرام مغز در شراب بپزند و ضماد کنند شیر منجمد را تحلیل کنند و اگر ورم بسبب
کوفتگی پستان حادث شود ماش و دانه مویز کوفته در آب سرشته ضماد کنند و ضماد طین قیمولیا و طلا
کنند از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا افیون و نان با سرکه ضماد کنند همین عمل کند و طلاے
انار که محکم کننده پستان و بزرگ سازنده پستان خورد است وقت حاجت بکار برند

قذف قلب
احتواء رطوبت بر قلب
در امراض پستان او ورم پستان

ضماد شتخوم برای بزرگ کردن پستان خورد نافع است طریق یازدهم در امراض معده

وجع معده اگر درد معده بسبب ورم است علاجش گفته شود و اگر بسبب ریاح عارض شود
علامت آن تمدد شکم است و قراقر و جشا باشد باید که شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ بادیان گلقند
دهند و جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود و تماکو در تحلیل ریاح معده و درد ریحی آن و نفخ
رطوبات نافع بود و همین است علاج قراقر و نفخ معده و جشا و تشاوب و تمطی و جشا نفخی بود
که از راه دهن منفتح شود و تشاوب دهن دره باشد و تمطی آن باشد که همه اعضا
کشیده شود و اگر درد معده بسبب فساد غذا است باید که آب نمک گرم قی کنند بعد از آن
گلقند سکنجبین ممزوج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب نخودی دهند و همین است علاج قی و هیضه
و گلاب در این امراض فائده عظیم دارد و هیضه آن باشد که طعام در معده هضم نشود و فاسد
گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی منتفع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال و اگر ازین تدابیر بهتر
نشود سنا مکی نیم ماشه شکر سفید نیم توله خورانند و سه ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان
دهند یا روغن بید انجیر بقدر یک توله در عرق بادیان حل کرده بخورد و اندکی گرم نموده ضماد کنند
یا از سبوس گندم و نمک تکمید کردن نیز فائده دارد و همچنین تکمید کردن به برگ شبت سفید
بود و هرگاه صاحب هیضه را که اندک قی شده غشی پدید آید دندان بر هم نشیند پس باید که شانها
و پاها مالیده و مشمومات مناسبه بکار برد و نارجیل دریائی و عود صلیب سوده و از هفتش بقدر نیم ماشه
در گلاب سائیده در حلق چکانند فائده بلیغ بخشد و همچنین تریاق فاروق و بیشا که مستعمل اهل
فرنگ است چون بقدر یک ماشه در گلاب سائیده بدهند نیز فائده میکند والد شریف در تالیف شریف
می نویسند که راقم در هیضه و درد شکم بقدر دو ماشه و کم و زیاده از آن در گلاب سائیده
استعمال نموده نفع کلی بخشیده و در سفری طعام شب گذاشته بودند چند کس صباح آن طعام را

در امراض معده
جشا
تشاوب و تمطی
هیضه

خوردند همه‌ها قی کردند قی بند نشد و بر اعضای بعضی اثر کبودت و تیرگی ظاهر شده بود
دوای دیگر همراه نبود و والد ماجد غفر الله له بسیار در گلاب سائیده با وزان مختلفه استعمال نمودند
فایده کلی بخشید و دوای قی نقل برای هیضه مجرب است و همچنین آن سیب که دوای مذکور در آن تهیا
شده ست مفید است و نیز اندکی ازین سیب سائیده اطفال را که قی عارض میشود و اگر [illegible]
نفع دارد و درین امراض هرگاه بعد از نضج بتنقیه احتیاج آید بمسهل حار تنقیه کنند و اگر در هیضه
طعام مستحیل بصفرا شود و سن و مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قی از شربت انار
و سکنجبین و دیگر مبردات کنند و اگر در معده بسبب خلط حار لذاع باشد شیره آلو بخارا و شیره [illegible]
در عرقیات برآورده سکنجبین شربت انار داخل کرده دهد و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه
سازد و گلاب را گرم نموده پارچه بآن تر کرده تکمید کنند اورام معده اگر ورم حار باشد
علامت آن تب و تشنگی و قی و التهاب معده و درد آن خصوصا وقتیکه شکم گرسنه [illegible]
علاج فصد باسلیق کنند شیره عناب و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات برآورده شربت نیلوفر
خالص یا داخل کرده بخورانند و اگر حرارت زیاده باشد و [illegible] تبرید هم مضائقه ندارد و تقلیل غذا
نماید و غذاهای [illegible] که در سرسام گذشت باید داد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کنند مسهل قوی و قی درین مناسب نبود و ورا ضمادها و طلیه و مشروبات این مرض
باید [illegible] ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هرگاه ادویه محلله در عضو شریف
در [illegible] استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد
و در ابتدای ورم صندل گل سرخ رب سوس پوست کدو در گلاب و آب عنب الثعلب سبز و یا آب
کشنیز سبز سائیده بر معده ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو و خطمی و زرد و یا گلاب و آب کاسنی سبز
بعد از آن خطمی برگ حلبه زرد و آرد جو سنبل الطیب مانند آن ضماد کنند و بعد از تنقیه بروز [illegible]

آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق که عبارت از ماء الهندبا و ماء الرطب و عنب الثعلب
الرطب است و طریق ساختن هر دو در قرابادین مرقوم است با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر
و خاکشی خورد و در ورم احشا سکنجبین را استعمال نباید کرد و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که
جمع گردد و تپ و درد شدت کند آنوقت بزرگ تخم خطمی تخم مرو هر یک یک درمی بکوبند و با شیره [illegible]
تا نضج یابد علامت نضج آنست که تپ و درد ساکن شود آنوقت شیر تازه و آب شکر گرم خورد
و شکم از دست بفشارد تا ورم منفجر شود و علامت آن برآمدن مده و خون با سهال
و قی بود در آن زمان ماء العسل یا ماء السکر و یا آش جو بنوشد پس هرگاه که شکم از مده پاک شود اد[illegible]
مدمله باشند دم الاخوین کندر گل ارمنی گلنار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد
بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند پس از آن تریاق اربعه و تریاق مثرودیطوس خورد و شیر
با نبات و یا گلقند بسیار مفید است و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و یا
آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل یاسمن که فائده میکند و همچنین
روغن یاسمین و روغن بید انجیر و ضماد زعفران برای ورم صلب [illegible] و ضماد صبر برای ورم
سوداوی بسیار نافع است و غذا آب نخودی مناسب بود و اگر تشنگی غلبه کند چند دانه [illegible]
یا اندک کچری سونگ بخورد و در ورم عضلات معده را نیز همین علاج است شهوت
کلبی و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ بعض ماکولات بود هر چند خورد سیر نگردد و اگر
سبب آن سوء المزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علاج بباید که جوارشهای
گرم مانند جوارش مصطگی و جوارش کمونی و جوارش عود خورد و مصطگی و انیسون و زیره و نانخواه
خائیدن نافع بود و ضماد قرنفل بکار برد و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن
ترشی دهن و جشا بود و علاج آن بعد از قی تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج مانند علاج سوء المزاج

ورم عضلات معده

شهوت کلبی

بارد ست و شراب حلو وقت نهار خوردن بسیار نافع بود و از اشیای حریفه و مالحه و حامضه احتراز
نماید و اگر سبب زیادتی انصباب سودا بفم معده باشد علامت آن لذع شدید در معده بود که بدون
از خوردن ساکن نشود و حرقت فم معده و جشاء ترش بود علاج آن فصد باسلیق نمایند و تنقیه سودا
بطوریکه در مالیخولیا گذشت باید کرد و بعد از ان مقویات معده تناول نماید و اگر بسبب حیات بود
قتل و اخراج آن نمایند چنانچه می آید و اگر بسبب تحلل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد
اغذیه غلیظه مانند هریسه و کله پاچه و گوشت گاو در روزی اندک اندک چند دفعه خورند و در آب سرد
و جای سرد نشینند شهوت بقری و آن گرسنگی اعضا بود با سیری معده و این مرض بیشتر
زمستان شدید و کسی را که در سرمای سخت سیر و سفر کند حادث گردد علامت آن لاغری
بدن و عدم اشتها بود و چه بسا غشی نیز افتد و سبب آن برودت مفرط باشد که بفم معده عارض
شود علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه نان در گلاب و آب تر نموده خورند
و غذا از سریع الهضم تناول نماید و تدبیر سوء المزاج بارد که در شهوت کلبی گذشت بجا آرد و گاهی
بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد و ضماد و کلمیخ استعمال
کنند و گاهی بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود و علامت آن تشنگی و قبض طبیعت
بود و وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیره زرشک در گلاب
عرق کیوره بر آورده شربت انار شیرین و سکنجبین آمیخته بخورد و هرگاه گرسنه شود بهمان وقت
غذا بخورد و غذا نان که در آب انار و سیب تر کرده باشند تناول کنند فساد شهوت علاج شهوت
گل و انگشت و گچ و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که سبب آن بلغم حامض باشد باید کرد و
خائیدن استخوان چوچه مرغ بریان مفید بود عطش مفرط اگر بسبب اجتماع اخلاط در معده
باشد علامتش آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد

شهوت بقری

فساد شهوت

عطش مفرط

علاج آن از آب نیم گرم و سکنجبین گرم قی کنند و سماق و زرشک سائیده در سکنجبین و شربت انار آمیخته بخورد
و ضماد و طلا بر شکم استعمال کنند و بعد از نضج اسهال یا قی تنقیه کنند و قی که بسبب انصباب ماده از جگر و طحال و مراره
باشد علامتش آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شوند
علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که بسبب فساد غذا بود علاج آن
در بحث وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قروح و بثور معده بود اول
ماء العسل و ماء الشکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصب
میشود و بسبب سردی آن منجمد میگردد و علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود و علاج آن تخم شبت پودینه سیر
در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین در آن حل کرده بخورند و دیگر قی فرمایند پس از آن شیر مایه حیوانات
خصوصاً شیر مایه خرگوش بخورند همین است علاج شیر که در معده منجمد میگردد فواق یعنی هچکی اگر بسبب
آن مثل سبب قی بود علاج قی کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد معده یا بسبب ریاح معده یا جوارشها
گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر هولناک و فجأةً پیش مریض گفتن
برای فواق مفید بود و اگر بسبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارده
زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیره یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین فواق بود و علاج
آن شیر و روغن بادام و مانند آن خورد و اگر بسبب ورم جگر باشد علاج ورم جگر کنند نقصان
شهوت یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم یا صفرا باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی
و صفراوی بود و اگر بسبب سوء المزاج حار بلا ماده باشد علامت آن خشکی دهان و تشنگی و کراهت
از اغذیه حاده باشد و اگر سوء المزاج بارد بلا ماده باشد علامت آن ضعف هضم و جشاء حامض و تلیین طبیعت بود
علاج آن سوا تنقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و جوارش
مصطگی و جوارش عود شیرین و جوارش آمله استعمال نمایند و دوای

فواق

نقصان شهوت

سفرجلی در تقویت معده بغایت قوی الاثر است و همچنین حکم دوای تفاحی است و ادویه
مستعمله در تقویت معده باید که چیزی بیشتر دارند و اگر نقصان شهوت به سبب عدم انصباب سودا بر فم معده
باشد علامتش آنست که گرسنگی نبود لیکن هرگاه طعام خورد هضم گردد و به چیزهای ترش و قابض اشتها
شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تفتیح مسالک طحال به سکنجبین بزوری کنند و ثوم و انجیر
با سرکه خورند و قی از منقی تخم ترب درین قسم فائده عظیم میکند و باقی علاج آن علاج طحال بود و اگر
بسبب امتلاء بدن از اخلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر بسبب ضعف جگر و معده
باشد علاج آن استفراغ کنند ضعف هضم عبارت از انست که غذا در معده بدیر هضم شود علامت آن
ثقل معده بود و تا زمان دراز در جشائی بوی طعام دریافت کند سوء هضم عبارت از انست که طعام
بخوبی هضم نشود بلکه متغیر بکیفیت ردیه گردد و علامت آن بدبوی جشاء و براز و غثیان و حرقت
معده بود تخمه عبارت از انست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگرداند علاج این هر
مرض باشد علاج نقصان شهوت که بسبب سوء المزاج مادی و غیر مادی باشد باید کرد و اگر سبب این امراض
فساد غذا باشد علاج آن تنقیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از قی بسیار
حادث شود علاج آن تقویت معده بود با طریفل صغیر و جوارشهای حاره و دوای قرنفل و ربیناب
لی نذیر است کند لک سبب دوای مذکور انقلاب معده و آن آنست که هرچه خورده باشد بعد از هضم
معده قی کند و فرق درمیان این مرض و ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه قی می آید متعفن بود
باشد و درین نباشد علاج آن سفوف طین بروغن گاو چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی
در عرق [illegible] آورده شربت بنفشه چهار تخم را خلط کرده بخورند و باقی علاج این باشد علاج صحیح است کرب و قلق معده
هرگاه عارض شود مریض غمگین و بیقرار بود و با غثیان نیز باشد و اکثر ماده این مرض حار میباشد
علاج آن از سکنجبین و آب نیمگرم بکرات قی کنند و قرص طباشیر همراه شیره تخم خشک شربت انار و سکنجبین بخورد

ضعف هضم
سوء هضم
تخمه
انقلاب معده
کرب و قلق معده

ضماد پوست کدو استعمال نماید و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازد و اگر بارد باشد از آب نیمگرم و نمک
کرده قی کنند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه نماید و بعد از ان جوارشهای حاده با سکنجبین عسلی تناول کنند
و در روغن مصطگی بمالند

اختلاج معده

اختلاج معده وقتیکه اختلاج در فم معده یا جزو اعلای معده باشد با خفقان و غشی
همراه بود و اگر بسبب ماده بارد باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منصب گردد یا بسبب خلط لذاع پیدا شود
علاج آن اول در یافت باید کرد که از خلط بارد است یا از خلط حار بعد از ان بانند بر معده علاج کنند و اگر بسبب ریاح
باشد علاج آن حقنه کنند بعد از ان بادیان انیسون کرده بیرون آرند

حرقت معده

حرقت معده یا بسبب تناول
غذای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت هضم غذا حادث شود و در حلق معده
تسکین یابد علاج آن تخم ترب و عسل و نمک در آب بجوشانند و قی کنند و غذا سبک خورند و بعد از
نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مقویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده پیدا شود
و این در حالت ناهار حادث شود و بخوردن غذا ساکن میگردد و علاج آن فصد اسلیم از دست چپ کنند
و بلیله مربی و آمله مربی بوا شند آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضماد کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا ترش
گردد و در روغن حل نموده بعد از یک شب از یک اوقیه تا یک رطل از آن بنوشند از برای التهاب مفرط معده
و تشنگی و قی صفراوی و اسهال صفراوی بیعدیل است

وجع الفؤاد

وجع الفؤاد درد فم معده باشد چون
عارض گردد شدت درد و غشی شدید و برد اطراف بود و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و
خشکی دهن و جشاء دخانی بود علاج آن شیره زرشک در گلاب و عرق گاوزبان بر آورده سکنجبین و شربت لیمو
داخل کرده بخورند و روغن در برف سرد کرده مفید بود و اکثر بسبب انصباب صفرا میباشد چنانچه وقت
گرسنگی درد رو با شدید اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن
بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تبرید مذکوره دهند و تمر هندی و انار دانه و غوره بخورند و ضماد سماق
بکار برند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر بسبب خلط [illegible] سکنجبین با آب نیمگرم و مسهل بارد تنقیه نماید

وردود مواد بارده وتنحی جوارشهای گرم بخورند وبعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند ومالیدن عطر
گلاب شدید النفع است از قرنفل وشکر سفوف ساخته همراه شیر بز هر صباح وشام بخورند بسیار
مفید است وخوردن قرنفل وسیب دوا قرنفل بعدیل است طریق دوازدهم در امراض

در امراض جگر

ضعف جگر

جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها وفساد رنگ واسهال شبیه بغساله گوشت ودرد ضلع
آخرین از جانب ایمن بود واکثر بسبب برودت ورطوبت پیدا شود علاج آن مثل علاج استسقا کنند

سده جگر

سده جگر بسبب اخلاط غلیظه لزجه باشد علامت آن ثقل جگر بدون درد وتپ بود واگر جانب
مقعر باشد براز رطب بود علاج آن بعد از نضج از مسهل وحقنه حاره تنقیه کنند واگر حرارت وتشنگی باشد
آب کاسنی سبز مروق با شربت دینار وسکنجبین خورند واز ملطفات مانند افسنتین وریوند با آب
کاسنی سبز ضماد کنند واگر با سده اسهال بود احتباس از قوابضات کنند وآب کاسنی سبز
با زرشک مربی یا شربت آن مناسب بود وعلاج سده ماساریقا نیز همین است اگر جانب
محدب جگر باشد بول اندک رقیق بود علاج آن مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان وبیخ کاسنی
با سکنجبین بزوری وشربت دینار وبهره شراب حلو در این مرض منفعت دارد واگر حرارت هم
باشد شیره تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربوزه تخم کشوث وامثال آن با سکنجبین بخورند وقرص زرشک
با آب کاسنی سبز مروق وسکنجبین بزوری تناول نماید وقرص ورد نیز مفید بود

نفخه جگر

نفخه جگر علاج آن
مثل علاج نفخه معده بود وجمیع اضمده واشربه محلله مفید بود وشراب صرف کهنه گرم بر ناهار خوردن
نافع است

اورام جگر

اورام جگر اکثر آن حار باشد علامت آن تپ وتشنگی وسوزش ودرد جگر وثقل آن بود
علاج آن اولا فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند وبعد آن اگر ورم مقعر
جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق وقی وقبض طبیعت بود وعلاج آن مانند
علاج ورم معده بود واگر ورم محدب جگر باشد علامت آن سعال وضیق النفس باشد واحتباس

بول و جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس درد و ورم محسوس شود در علاج آن ادویه مدره
بکار برند و مانند علاج سده جگر حدبی علاج کنند و آب انارین با سکنجبین برای ورم جگر بسیار سودمند بود
هرگاه جمع گردد تدبیر آن نیز در ورم معده گفته شد و در ورم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و از افراط
اسهال مهلک بود و باید که ادویه رادعه که بر جگر استعمال میکنند با ادویه ملطفه مفتحه یار نباشند تا ماده را منجمد
شدن ندهد و همچنین ادویه محلله که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یار نباشند تا قوت عضو تحلیل نشود و باید
که مبالغه در تبرید جگر نه نمایند زیرا که منجر باستسقا خواهد شد و نه در تسخین جگر که منجر به بول خواهد گردید
این قوانین در ضمیمه اشربه ملحوظ دارند و مطبوخات و سفوف [illegible] و اورام جگر را استعمال نماید کردن و قرص [illegible] استعداد
تخم کاسنی صندل زرد و آرد جو عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل قدری سرکه
سائیده ضماد کنند و در وقت تزاید اکلیل الملک در آب کشنیز سبز و زعفران زیاده نمایند و در وقت انتها صندل
موقوف کنند و در وقت انحطاط بابونه افسنتین و زعفران و عود و مانند آن اضافه نمایند و اکثر اطبای این زمانه
همین قوانین لحاظ ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مریض را هلاک بسیار ساختند چنانچه شخصی را از اعزه
شاهجهان آباد ورم جگر شد معالج او که خود را در فهم و ذکا یگانه زمان میدانست تامل در حال مریض نموده
بمعالجه تپ که از لوازم آن مرض است مشغول شد و بعد از دو مسهل حال مریض متغیر گردید والد شریف که از غیر
اخلاص بسیار داشتند روزی بطریق عیادت تشریف بردند دیدند که سر را بر تکیه کلان نهاده سرنگون نشسته است
و نفس تنگی میکند چون از خواهش آن استفسار حال نمودند معلوم شد که از سه روز و شب همین طور نشسته
میماند و بسبب تنگی نفس طاقت خواب ندارد والد مغفور فرمودند که اینجا لا فقط بسبب تپ نمیباشد سبب این
خواهد بود چون آنرا بستر رسیده بطرف جگر ملاحظه کردند دیدند که ورم جگر معلوم شد والد مرحوم چون صله
داشت هر چند گفت و کسی این خطا طبیب معالج نشنید بعد از آن هر چند مردمان خانه مریض خواستند که ایشان
معالجه کنند قبول نکردند چون در خانه خود تشریف آوردند فرمودند که در حق فلان شخص از معالج بسیار غلطی واقع شد چنانکه [illegible]

وبید الورد وامثال آن همراه شیر شتر داده میشود و شیر شتر از چهار دام شروع کنند و هر روز همین قدر
اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک دام بیفزایند تا بیک رطل نهایت بدو رطل رسانند و دادن چهل روز یا
کم و زیاده موقوف برای طبیب است و بول شتر نیز همین طور رسانند و هر گاه که شیر شروع کرده شود در غذا
کم باید کرد تا آنکه یکوقت غذا و یکوقت شیر باشد و تا مرض مستحکم نشود دادن شیر جائز نیست و قبلا
شیر دوشیده شود و همان وقت بخورند والد شریف سفوف غافث تالیف جد امجد بعد هضم همراه شیر
استعمال میفرمودند و قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود خوردن هم نافع است و گفته اند که
گوشت موش صحرائی را خشک کرده بکوبند و دو درم بمریض استسقاء لحمی اسفید بود و [illegible]
استعمال کنند و اگر با استسقاء حرارت باشد قرص زرشک و کاکنج همراه آب کاسنی سبز مروق
آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و آنچه بهتر است که عنب الثعلب
سیاه نباشد و ترکیب دادن وقدر شربت آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق [illegible]
شربت مگر مسهل فلوس بطوریکه در [illegible] سیه هند و دین همه سیه هند اگر در استسقاء اسهال همراه
آب [illegible] مروق با شربت شیرین با رنگ مناسب بود و ترکیب با خشخاش داده و قدر شربت آن
[illegible] عنب الثعلب سبز [illegible] و اگر درین امراض حاجت تنقیه شود و بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه
کنند و بعد از آن تدبیر کرده بکار برند و در استسقاء طبلی که با حرارت [illegible] باشد و در زقی که مادهٔ
آن حار باشد تنقیه از دوای قلیل الحراره کنند بعد از آن قرص زرشک و کاکنج با آب کاسنی سبز
مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تجربه جگر در طبلی مفید بود و در زقی بعضے شکم را از زیر ناف
شق میکنند و این عمل خطرناک بود و عورتی را استسقاء زقی عارض شده بود تا بحدیکه
شکم بسیار کلان شده بود روزی قریب بناف منفجر گشته رطوبت بسیار بقدر چند آثار [illegible] گردید
شفای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقاء با حرارت عارض شده بود

قریب مرگ رسیده آن زن بخودی خود بخوردن انار بمرتبه افراط کرد که ذکر آن ناخوش است پس
به شد وجدوار بنفش در آب عنب الثعلب طلا نمودن از برای تهیج و استسقا نافع بود و در یاضت محلله
و سوار شدن در کشتی و نشستن در آفتاب و غلطیدن در ریگ و خود را در آن دفن نمودن و سفر
کردن بطرف کوه ها ایضاً استسقا بسیار نافع است و ضماد کردن به پشک و سرگین گاو و بورق و
سرکه از برای هر سه قسم استسقا نافع بود و در استسقا قبض شکم بهتر از اسهال بود و ضماد مرهم اکبر نافع
است فایده در استسقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا ششم حصه از حال
صحت میباید و نانیکه برای او سازند باید که انیسون و بادیان در و باشد و معمول او ستاد بود که
اگر نان میدادند همراه شوربای گوشت میدادند و گفته اند که اگر نان خشک غذا سازند بهتر بود و اگر شیر شتر
بجای غذا و آب دهند انفع بود سکنجبین بزوری مانع تجبن شیر است در معده گاه گاه همراه شیر میداده باشد در هفته بعد از
تنقیه بهر تقویت قرص زرشک مانند آن و بعد از قرص بادریون مبرد و مثال آن باید داد
و طلا بعد از تنقیه بتحلیل ریاح کوشند و از بادیان و سداب مانند آن شیاف سازند و حمول کنند
و هر دوا اینکه باشد باید که بسیار باریک بسایند و اگر بعرق حب الفقد بوره آرد و روغن با بونه بیدانجیر طلا سازند
و نشستن در حمام یا البسه پوستین فاسد مخرج عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچینند و طریق اندفاع آن نشستن که
مریض در آن به خسپد در ریگ گرم او را پوشند و چون سر شود دیگر اندازند تا که برداشت کنند و اگر زردی
در عضو باشد همان ریگ بر آن نمایند و همین تاثیر دارد پشت به آفتاب نشستن و با آب چشمهای
گرم و آب دریای شور بدن شستن و نمک اگر چند روز در آب دارند بجای آب دریای شور میشود و اگر
بجای آب آب مطبوخ لبسر که آب صد حصه بود و سرکه یک حصه هر دو را بجوشانند تا سوم حصه بماند
بمریض داده باشند بسیار نافع بود طریق سیر و هم در مرض هزاره یرقان اصفر
مرضی بود که چشم و تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق

در مرض یرقان

و آب عنب الثعلب سبز مروق و شربت بزوری و سکنجبین بزوری دهند و تنقیهٔ صفرا نمایند و گوشت خروس صحرائی را چون خشک کرده باریک بکوبند و بخورند نافع بود و گفته اند که خراطین را خشک کنند و سائیده بدهند فی الحال صحت یابد و خوردن ماهی و دیدن آن بالخاصیت فائده میکند برگ حنا نرم کوفته در آب شب تر کرده صباح آن آب صاف بنوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب نوشته اند تسیط (؟) بعصاره چقندر دور میکند زردی چشم را و اگر سبوس نخود چهار درم شب در آب تر کرده صباح زلال آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخورند صاحب یرقان دهند نفع میکند طریق چهاردهم در امراض طحال اورام طحال اکثر طحال را ورم صلب عارض میشود و اگر ورم حار باشد در اندک مدت صلب میگردد علاج فصد باسلیق و یا اسیلم از دست چپ کنند و بعد از نضج تنقیهٔ سودا نمایند بعد از آن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری سفید بود و ماء الجبن نیز نافع است قرص کبیر و یا تریاق کبیر یا شیر شتر فائده میکند و دارو انجیر با سرکه و عنصل با سرکه و یا کبر با سرکه ورم طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون مریض هر صباح سه کف از بول خود بخورد در بست روز ورم را دور میکند و گفته اند که تعلیق پیاز عنصل بر طحال در چهل و یک روز ورم آن را دور میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست کدو و درم با سکنجبین و تخم خرفه بالخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق کند بک بقدر یکسرخ نهایت چهار سرخ در آب آمیخته بنوشند برای تحلیل صلابت سپرز یا دنی انتهایی نظیر است و دوا شکار برای اذابت ورم طحال نافع است و سکنجبین نوشادر نیم درم با آب ترب بنوشند و کنجد و ترب مساوی الوزن کوفته گرم کرده بر سپرز ضماد کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف چوب بیخ گز بسیار فائده میکند و خوردن رو ناس با سکنجبین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و ضماد چوب انگور و آرد جو استعمال سازند و گاهی در ورم صلب طحال جمع شود و متقیح گردد علامتش آنست که

که درد شدید و تنخس در طحال بود و گاه در بول آید و بدبو بود و یا که در وقت اسهال نیز بیرون آید
علاج آن تخم کشوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از مدرات با شیر شتر و شیر خر
تناول کنند و یا ماء العسل بنوشند و اشق و سعوس با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه

نفخه طحال

طحال و سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرق در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و

سده طحال

ضعف است زیرا که طحال ممکن بر جگر استعمال ادویه حاره مثل سرکه تند روانیست و گاه باشد که در
طحال سنگ متولد شود و علامت آن درد و تنخس در طحال پیدا آید و ریگ در فصد و بول و خون
برای بیرون آید و ثقل در جگر و گرده و مثانه نباشد علاج آن مانند سنگ گرده و مثانه کنند و آنچه
[illegible] یرقان اسود تغیر رنگ بدن سیاه باشد علاج آن بعد از فصد اسیلم

یرقان اسود

از دست [illegible] آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری و شربت دینار
[illegible] شود و [illegible] کنند و سکنجبین استعمال نمایند و آنچه در سده جگر گذشت بعمل آرند و اگر بسبب ضعف
طحال باشد علامت آن قی و اسهال سوداوی و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اکثر ضعف آن بسبب
[illegible] برودت باشد علاج آن شیره تخم کشوث شیره [illegible] از هر یک سه ماشه همراه گلقند و
شربت بزوری خورند و قرص گل و قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه [illegible] استعمال
[illegible] استعمال کنند طریق پانزدهم در امراض امعاء اسهال یا از امتلاءات
[illegible] یا از اعضا اما آنچه از امتلاءات می باشد یا بسبب غذاست که بغیر از اشتها و یا زیاده از
اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب غذای
لزج عفونی باشد و یا بسبب غذای کریه الطعم باشد و یا بسبب غذای نفاخ بود و یا بسبب اسهال
بسیار امعاء خراشیده شود علاج آن علاج [illegible] کنند و تدبیر که در تخمه گذشت بکار برند
و غذا بقدر هضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعاء نمایند اما آنچه از اعضا

باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که نزلات انان
بمعده و امعا ریزد و علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود و با علامات نزله و فساد
مزاج دماغ بود و علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه دماغ کنند و تبدیل مزاج و منع نزلات
نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب نکنند و اگر آن عضو معده باشد و آن اسهال را
ذرب و خلفه گویند و علامتش آنست که گاهی اسهال زیاده گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد
ذرب و خلفه
علاج جوارش مصطگی و جوارش عود و مانند آن همراه شیره بادیان و شیره زیره سیاه و شیره
دانه هیل در عرقیات برآورده رب به شیرین یا رب نارنگی داخل کرده بخورند و ضماد که برای قی مفید است
بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطگی هم مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود و غثیان و کثرت
لعاب دهن نیز باشد قی نمایند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و گاهی بسبب انصباب صفرا بر معده باشد
و این بعد از حمیات صفراوی و بعد از تناول اشیاء حاره پیدا شود و اسهال صفراوی و التهاب و
عطش باشد و صفرت براز و لذع مقعد نیز بود و علاج اول بعد از نضج تنقیه صفرا به مسهل بارد و یا به اهلیلجات
و شربت ورد مکرر کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند و صندل زرد در گلاب سائیده بر جگر
و مراره ضماد کنند و گاهی بسبب انصباب سودا بر فم معده باشد علامت آن گرسنگی بود و حرقت
فم معده و ترشی دهان باشد که بخوردن طعام با روغن ساکن شود و علاج آن فصد باسلیق کنند و اسهال سودا
نمایند و از ادویه حاره قابضه تکمید طحال کنند و خرقه گرم کنند و آنرا دلک نمایند و پیش از انصباب سودا حریره
از شکر و بادام و روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بسبب بثره و قرحه باشد که در معده حادث شود
علامت آن در دهن بثرات باشد و بعد از تناول طعام در معده درد پیدا شود و قی و براز صدیدی
بود و علاج آن قرص طباشیر قابض خورند و چار تخم را بریان کنند و بروغن بادام چرب نموده بخورند
و گاهی بسبب ضعف جگر و سده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلفه بود که آنرا **اسهال دوری**
اسهال دوری

گویند و آن است که فضول در عضوی جمع شود و بعد در معین دفع گردد اگر یک روز در میان دفع شود
سبب آن صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا بود
و اگر دوره معین نباشد و درد همیشه بود و در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ براز
نیز دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و عضوی که در آن ماده جمع میشود تقویت
آن کنند و دوای هندی که مسمی به دهنیا پاچک است سفید است و پوست سنگدان مرغ و قرنفل هر یک
یک توله کوفته و بیخته بخورند و همین سان سه روز از برای ذرب مجرب آزموده است اگر مریض تحمل ندارد
خوراک یک روز به سه روز بدهند و تا نه روز استعمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آنست که در کبد
کیلوس هضم بخوبی میشود و ضرر در فعل معده نمی باشد بخلاف معدی و اکثر اسهال معدی در روز
می باشد و اکثر اسهال کبدی در شب اگر اسهال دموی بود و آن را ذوسنطاریای کبدی
میگویند و علامت آن تقدم امتلاء و احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با براز
که علامت صحیح است نباشد علاج چند روز غذا نخورند و تا وقتیکه مریض ضعیف نگردد بند نکنند
و فصد باسلیق باریک نمایند و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا و پستان و خصیتین را ببندند و بعد
از آن علاج نفث الدم بکنند و ضماد که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر اسهال
صفراوی و صدیدی بود علامتش آنست که اسهال متواتر بود و صفرا با براز مختلط شود و پیچ و درد
نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاده شود و علاج باید که حبس نکنند و تسکین جگر از ادویه که
بسیار قابض نباشد باید نمود مثل شیره صندل شیره عناب شیره خشخاش با سکنجبین و شربت
انار بخورند و اما غسالی که بسبب ضعف جگر باشد و دردی که بسبب ورم آن باشد و قیحی که بسبب انفجار ورم جگر
باشد علاج آنها گفته شد و اگر از امعا بود علامتش آنست که خلطی که مندفع شود مختلط با براز بود و آن
اگر با پیچ باشد علامت او آنست که تشنگی و پیچیدگی در امعا بود و پیچ آنست که اخلاط حاره

ذوسنطاریای کبدی

زحیر

حریفه که با امعا رسیده امعا خراشیده شود و آن خلط خراشنده یا صفرا بود که بر امعا میرسد و صفرا
قرحه ور چابارچه روز میکند و علامتش آنست که صفرا مختلط با براز و خراط امعا برآید و لذع مقعد نماید
و اسلم قرحه آنست که در امعا غلاظ باشد و علامتش آنست که درد زیر ناف بود و خراط امعا غلیظ برآید
و درد باشدت نباشد و اگر در امعا دقاق بود درد شدید حوالی ناف باشد و خراط امعا رقیق آید
علاج اگر ماده در امعا غلاظ باشد تنقیه صفرا از حقنه بارده مناسب بود و اگر در امعا دقاق باشد از
مسهل بارد بهتر بود و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمودن نزد احقر نیز مفید است چه ازاله حدت و تسکین
ماده منصبه شده به الحده باشد و دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر
قابض و شربت انار کنند و انار رسیده (?) تناول نماید و هرچه مقوی معده باشد مقوی امعا نیز بود بحسب احتیاج
از انها استعمال کنند و ضماد اقاقیا استعمال کنند و خوردن دوغ آهن تاب نیز مفید بود پس هرگاه
ماده از انصباب باایستد علاج سحج از بزور بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه مغریه
که در زحیر مذکور خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یکجا قرحه میکند علامت آن
کثرت ریاح و قراقر و درد ملائم باشد و با خراط امعا بلغم خارج شود و این قسم اکثر بعد از نوازل
پیدا شود علاج آن استفراغ بلغم کند و منع انصباب آن نماید بعد از ان علاج سحج از چار تخم و سفوف
مقلیا نماید و اگر از انصباب سودا باشد علامت آن خروج سودا با خراط امعا بود و این قاتل
باشد علاج آن استفراغ سودا و منع انصباب آن کنند و تقویت طحال نماید بعد از ان سفوف
طین با ادویه لعابیه مغریه مانند لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی و شربت بنفشه و چار تخم خورد
و اجتناب از حموضات نماید و اگر از ثقل یابس باشد علامت آن قبض طبیعت بود از خشکی و علاج
آن علاج قولنج سددی کنند و اگر با سحج نباشد آنرا زلق الامعا گویند اگر سبب آن رطوبت
مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا مکث نکند علامت آن خروج رطوبت با ثقل قلیل الهضم و معده

زلق الامعا

از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج کنند بعد از آن سفوف و اقراص
قابضه خورند و سفوف مقلیاثا نیز نافع ست و تزریق الامعا یا بسبب شحم و قرحه باشد که در امعا حادث
شود و چون غذا بدو رسد زود مندفع گردد و علامت او آنست که با ثفل غیر منهضم صدیدی رقیق باشد
و وقتیکه طعام از معده با معا رسد درد محسوس شود علاج آن فصد کنند و چهار تخم بروغن بادام
چرب نموده بخورند و ادویه مغریه مانند صمغ عربی و نشاسته و کتیرا بریان کرده همراه لعاب
بهدانه و لعاب ریشه خطمی در گلاب عرقیات برآورده چهار تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد
و غذا سویق شعیر و برنج یا عدس بروغن بادام تناول کنند و یا بسبب انصباب صفرا باشد که بسبب
لذع وی آنچه در امعاست دفع گردد علاج آن قی نماید و تنقیه صفرا از هلیله زرد و شربت ورد مکرر
کنند اما باید که بالای آن آب سرد بخورد تا اعانت بر اسهال کند بعد از آن قرص طباشیر قابض
و مانند آن بخورد و خونی که بسبب انفتاح عروق امعا آید علامت او آنست که با آن علامت اسهال
کبدی و بواسیر و سحج نباشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن قابضات با ادویه
مغریه خورند و مده که در امعا بعد النضج برهم آید با ماء العسل و قند آب خورند و اگر گرمی باشد آش جو
مناسب بود و بعد از آن ادویه مدمله که در نفث الدم مذکورست بخورند و شیر آهن تاب بخوردن دهند
و اسهالیکه از جمیع بدن بود و یا از ذوبان اعضا باشد علامت آن التهاب تشنگی و بدبوی براز
و اختلاف الوان براز و دسومت آن بود و در معده و جگر و امعا هیچ آفت نباشد و این قسم مانند
تشنج و فواق علاج پذیر نیست و اگر بسبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود و درین قسم نیز اختلاف
الوان براز پیدا شود لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت و راحت می یابد پس می باید که این اسهال
را بند نکنند و اسهال بحرانی که در روز بحران می افتد نیز همین قبیل بود و آنرا نیز بند کردن خطا
ست و خوردن آب و همچنین آب گوشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد

اندک اندک آب آهن تاب یا عرق بادرنگ و عرق عنب الثعلب و شوربای کبوتر یا دراج با مصالحه
قابضه بخورانند قرشی گفته که پنیر کهنه را اگر از آب بشویند و خشک نموده بریان کنند و یک مثقال با شربت مناسب دهند
بسیار نافع بود و تنویم انفع اشیا است از برای تسکین اسهال و ار رود و حمام رود لکن قی و ادرار بول نیز از
حابسات اسهال ست و گذاشتن شاخها قریب چهار ساعت بر شکم مریض از مجربات بوعلی سینا
دوای که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیره خرفه سیاه بریان در عرق
کیوره و گلاب و عرق گاوزبان برآورده شربت سیب ترش شربت صندل و یا شربت
انار ترش و یا بادرنگ داخل کرده بخورند و اگر خوف مغص باشد اسبغول در روغن بادام چرب کرده ضماد
کنند و بخورند و ضماد زرورد استعمال نماید و غذا آش جو از جو بریان بخورد و هرگاه حرارت کم شود فواکه
قوابض و اگر ماده بارد باشد قرص عود بخورند و دواء السماق بخورند و چهار تخم بریان کرده بخورند
حابس اسهال ست خصوصاً افیون در قطع آن مجرب آزموده است زحیر که آنرا پیچش گویند و آن
حرکت ست از امعاء مستقیم از برای دفع فضله و دفع نمیشود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد که با
خون مختلط بود و سبب حرکت سبب آن صفرا بود و یا بلغم مالح که با معا رسد و علامت هر واحد
خروج هر واحد بود با سوزش مقعد علاج آن لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی در عرق سیب برآورده شربت بنفشه
چهار تخم داخل کرده بخورد و سفوف طین با روغن گاو و یا روغن بادام چرب کرده بقدر سه ماشه همراه
دوای مذکوره بخورد و تخم ریحان برشته را سفوف ساخته از سه ماشه تا نیم توله صباح و شام با آب سرد بخورد
از برای زحیر و پیچ سفید معمول اوستاد بود و سفیدی تخم مرغ بروغن بادام و یا بروغن گل آمیخته
زیر ناف طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود علاج پیچ صفراوی و بلغمی کنند و اگر
در مرض شدت کند تخم قلوسن روغن گاو چرب کرده فرو برد و بر نیاید باید که ریشه خطمی بقدر یک توله
در آب لعاب برآورده مغز قلوس در ان مالیده صاف نموده روغن بادام بالای آن ریخته

بخورد همان روز شفا میشود و حقنه کردن ازین دوا انسب بود و گاهی از برای تفتیح سده
چار تخم بقدر نه ماشه در گلاب و عرق عنب الثعلب جوش داده شربت بنفشه و اخلاط کرده میدهند و آب گرم
خوردن نیز تفتیح سده میکند و گاهی بسبب ورم حار یعنی امعاء مستقیم باشد علاج قولنج ورمی کند و دو سه روز
غذا نخورد و اگر بسبب ورمی باشد که بمقعد رسیده روغن گل زردی تخم مرغ و روغن بابونه نیمگرم کرده بمالند و
بر سر خشت گرم نشیند

مغص

مغص درد آن در امعا بود و آنرا مروڑه گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد
قراقر و نفخ بود و میباید که شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره تخم کشوث در عرقیات بر آورده گلقند
دران مالیده صاف نموده تناول کند و شکم را بروغن بابونه بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج
از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ماده صفراوی یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کند و اگر
بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جوارشهای گرم خورد و اگر بسبب سده
باشد علاج قولنج سددی کند و اگر بسبب کرم امعا باشد علامت آن احساس حرکت کرم باشد
در حالت گرسنگی و سیلان لعاب دهن بر هم ساییدن دندان در خواب و گاهی خروج آنها
در براز می باید که چند روز شیر و نبات خورند و بعد از آن دوای برنگ تناول کند تا کرم بمیرند
و بیرون آیند

قولنج

قولنج مرضی معوی باشد که مانع خروج براز شود و بان وجعی عظیم بود و فرق میان
این مرض و درد گرده آنست که درد گرده بر جایگاه گرده بود و مایل بطرف قطن باشد
و درد قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و بزیر آید و فرود تر شود و
وازجای خود تجاوز میکند و اکثر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن بید انجیر یکتوله همراه
گلاب بخورد و یا سنا مکی پنج ماشه تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلقند آمیخته همراه گلاب
عرق عنب الثعلب بخورد و سفرجلی مسهل و مانند آن نیز مفید بود خصوصا وقتیکه با قولنج غثیان باشد
و خوردن مصطگی رومی با آب گرم نیز نافع بود و تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز مفید بود و در صورتیکه

قولنج قوی بود اولاً حقنه کنند و بعد آن از مسهل گرم تنقیه نمایند و بهمین علاج قولنج ریحی مگر آنکه شیاف
و حقنه و مسهل که در قولنج ریحی مستعمل شود کاسر ریاح باشند و بر شعثا برای تسکین درد شدید نافع بود و تکمید و
آبزن هم ضرر میکند مگر وقتیکه ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یکدو روز غذا ندهند بلکه اقتصار بر یخنی
نمایند و آب بسیر نخورند و بهمین علاج قولنج که بسبب احتباس ثفل یا بلغم باشد و خروس سیاه رنگ را بدوانند
که مانده شود پس از آن ذبح کنند و همرا بپزند و باصلاح خوشبو ساخته بنوشند بسیار مفید بود و ادویه
بالخاصیت بقولنج فائده میکند از انجمله شوربای هدهد و گوشت آن خراطین خشک و براز سفید گرگ
با ماء العسل خصوصاً استخوانی که در براز او یافته میشود حتی تعلیق آن بر ران جانب درد نافع بود و ...
خوردن جرم مغار گرگ اگر بسبب پیچیدگی امعا یا زوال آن ایلاوس نشین حادث شود و آن بعد از
شدید حادث شود علاج آن ده درم زیبق نا کشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از اعلی
تا اسفل بمالند و اگر بسبب ورم باشد علامت آن تپ و ضربان و ثقل بود و این قولنج آهسته آهسته
حادث شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه و روغن گل و
سرکه تر کنند و بر موضع ورم نهند و روغن بنفشه و بابونه نیمگرم کرده بمالند و ایلاوس قسمی از قولنج
که در آن ثفل از دهن بیرون می آید علاج آن بعلاج قولنج سددی بود و شراب صرف گرم کنند
و اندک اندک بیاشامند طریق شانزدهم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه
عروق مقعد حادث شود علامت او آنست که در مقعد درد و ثقل و خارش بود و اگر خونی باشد و
خون بواسیر غیر مختلط با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات میشود علاج آن
تا وقتیکه ضعف طاری نشود بند نکنند بعد از آن مانند علاج نفث الدم نمایند و رسوت
سوده با ماست حل کرده ملفوف نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و غذا کهچری با ماست
و داغ کردن مابین خنصر و بنصر از برا قطع خون بواسیر و داغ کردن مفصل ترقوه برای ریاح بواسیر

ایلاوس

امراض مقعد بواسیر

از مجربات ست حب سندروس برای بواسیر خونی مجربست و خاصیت آن جبارست که با وجود
قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر مسهای بواسیر اذیت دهند باید که بعد فصد باسلیق فصد
صافن و یا فصد مابض و یا حجامت مابین ورکین نمایند و ادویهٔ مفتحه مانند سرگین کبوتر و قنه
و مرارهٔ گاو در آب پیازه بمالند و بهتر آنست که بعد فصد باسلیق زلو بچسپانند و سوخته برگ نیم در گلاب
سائیده ضماد کنند و همچنین بنگ در آب سائیده بربندند و در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و مالیدن
روغن زرد رفع درد بواسیر میکند و مرهم سفیدآب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج تنقیه شود تنقیه سودا بمسهل
و ماء الجبن کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملین دارند و اصلاح طحال
و کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فائده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر برداشت قطع نباشد دوای تیز
مانند دیگ بهنه بعد از ان مرهم کوهان شتر استعمال کنند و یا برگ کرنب در آب بجوشانند و با موم
و روغن زرد بسرشند و استعمال کنند و گفته اند که تمام مسها را بیکدفعه ساقط نکنند و اگر بعد از قطع و یا بعد
از دوای تیز بواسیر متقرح باشد مدملات استعمال کنند و تبخیر زرنیخ و یا پوست مار و سمق و همچنین کلیا
و تخم کتان این دانه های بواسیر را ساقط کنند و مسهای بواسیر که اندرون مقعد باشند باید که از محاجم بیرون
کنند و یا مویزج و نطرون سائیده در مرارهٔ گاو مخلوط نموده ضماد کنند تا مسها بیرون آیند
آنوقت دوای سم انفار بران نهند **ریح بواسیر** و آن ریح غلیظ بود که در تهیگاه و حوالی ناف
و گرده میگردد و علاج آن تنقیه سودا بود بطوریکه در مالیخولیا گذشت و جوارش کمونی و مانند آن
با مدرات خورد و حب مقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود **ناصور مقعد** که قرحه خبیثه طرف معاء مستقیم
پیدا شود و از ان صدید می آید اگر غائر نباشد باید که آنرا بشگافند تا آنچه درو باشد بیرون آید
علاج آن بعلاج ناصور چشم کنند **اورام مقعد** اگر حار باشد علاج آن فصد کنند
و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نمایند و مرهم سفیدآب بمالند با سفیدی تخم مرغ و روغن گل در ظرف

از زرنیخ یا سرب خوب بسایند و سائیده آن را بر مقعد ضماد و طلا نمایند و اگر ورم صلب گردد مرهم داخلیون نهند
و چون آن علامات دریافت شود که ماده جمع میگردد قبل از نضج باید شگافت تا ناصور نگردد و مرهم
سفیداب کافوری برای اشقاق مقعد هم نفع میکند و مرهم کوهان شتر اینجا نیز نافع است و باید که
طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشیای قابضه احتراز کنند

استرخای مقعد

استرخای مقعد علامت
آن خروج براز و ریاح بی اراده باشد علاج آن بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و معاجین حاره
بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و نرگس بمالند و سنبل الطیب و قسط و مرزنجوش و امثال
و مانند آن ادویه قابضه گرم در آب بجوشانند و نطول سازند و در آن بنشانند

خارش مقعد

خارش مقعد اگر بسبب
دیدان باشد علاج آن مذکور شد و اگر مقعد بواسیر باشد علاج آن مثل بواسیر بود و اگر بسبب
اخلاط مراری و یا بورقی باشد تنقیه کنند و حجامت مابین ورکین نمایند و سرکه و روغن گل را بمقعد بمالند
و طلق هم مفید است امراض کلیه و مثانه

هزال کلیه

هزال کلیه یعنی لاغری گرده یا بسبب سوء المزاج گرم یا سرد باشد
و یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب بادی استفراغ واقع شود علامت آن سفیدی بول و کثرت
آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک سبب کنند
و با حب الزلم و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل معجون سازند و بخورند و هریسه و کله با چربی بط
و مرغ خوردن مفید بود و هرگاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند خشخاش و مغز کدو و پنبه دانه
تقویت نمایند

ضعف گرده

ضعف گرده علامت آن بول مانند غساله گوشت باشد و درد پشت
و کمی شهوت باه بود و اگر بسبب هزال باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب سوء المزاج باشد تبدیل مزاج نمایند
و اگر مادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب تعب سفر عارض شود علاج آن خود را از تعب باز دارند و بعد
از آن تقویت گرده از لبوب گرده نمایند و ادویه قابضه بر گرده ضماد کنند و مالیدن روغن گل
با سرکه نیز مفید بود و شیر گوسفند و شیر شتر در تقویت گرده بی بدل است غذا شیر برنج و کله پاچه با

پیه گرده بر مثانه سبب وجع و تحلیل ست علاج ضعف گرده که بسبب کثرت جماع و یا بسبب کثرت مدرات
و یا بسبب صدمه عارض گردد خوردن بهی و زعفران درین باب نافع ست **وجع کلیه** اگر درد بسبب
ریاح باشد علامت آن تمدد بلا ثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره انیسون
شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات که شدید الحرارت نباشد با گلقند و شربت بزوری یا شربت دینار
بخورد و روغن گل و روغن بابونه بمالد و اگر گل ټیسو و گشنیز و دیگر مدرات در آب جوشانیده صاف
نموده نطول کنند و ثفل آن بر بندد و در زر امل کنند و تکمید از نمک و سبوس گندم و زیره گاذران بسیار
سفید بود و چون چنبر آرد ماش را بر جای درد بر بندد درد دفع میشود و ضماد زرده تخم مرغ استعمال نمایند
و اگر بسبب ریگ یا سنگ باشد علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون دوال
دور نجلد و هرگاه قاروره تمام شب در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد ظاهر
گردد علاج آن حجر الیهود ساییده سنگ ماهی ساییده هر یک یکماشه صمغ آلو ساییده یا صمغ عربی
ساییده بقدر نیم ماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خربوزه شیره خار خسک با شربت آلو بالو یا شربت بزوری
بخورد و سفوف حجر الیهود و معجون آن را بکار برد و خوردن مولی بالخاصیت نافع حصاة است
و بیخ سهوڑی که نبات مشهور ست چون او را نشاسته شد در آب خیسانیده یا نبات بخورد نفع میکند
و یک عدد کرم شب تاب که پر آن دور کرده باشند خشک کنند و با دوازده مثقال آب جلیت چون
سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ و احتباس بول مجرب دانسته اند و خوردن ماء الجبن
نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده میکند و نطول گل ټیسو استعمال کنند و ثفل آن بر بندند و اگر ازین تدبیر فایده
نشود قی نمایند و تنقیه از فصد و مسهل کنند و با ادویه مفتته حصاة می باید که صمغ آلو و مانند آن یار باشند
همچنین ادویه مقوی عضو مانند سلیخه و سنبل الطیب اگر درد شدید باشد با ادویه که بالخاصیت مسکن درد
باشد مانند تخم کرفس و تخم شبت یا ادویه که بسبب تخدیر تسکین نماید باید داد و همیشه آبزن باید کرد

دوائی ید اللہ در ینباب عجیب ست و اگر بسبب ورم گرده باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق
از جانب ورم کنند و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره عناب باشند آن با شربت بنفشه بخورد و ضماد آرد
جو استعمال کنند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود بعد از
نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق نافع بود و اگر ماده
اراده نضج کنند باید که تخم کتان و تخم خطمی و حلبه با نبات در آب بجوشانند و صاف نموده بخورد و تخم این ادویه را
در روغن کنجد سائیده ضماد نماید و در آب جوشانیده نطول سازد تا نضج یابد و بعد از نضج سکبینج و
غبار آسیا آرد کرسنه در ضماد افزوده بکار برد و انجیر در ماء العسل بپزند تا مهرا شود و ضماد کنند نیز
انفجار ورم گرده نماید و هرگاه منفجر شود و مده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خربوزه خارخسک
با شربت بزوری بخورد و خشخاش با شیر خر نیز عفونت را از مده پاک میکند بعد از آن سفوف ملحمه چهار ماشه
با مدرات بخورد و اگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب قروح گرده باشد علامت آن درد
در قطن بود و خروج خون و مده و نتن بول باشد علاج آن فصد قی کنند و قرص کهربا و قرص گلنار
و قرص کاکنج و مانند آن با ادویه مغریه مانند نشاسته کثیرا صمغ عربی آمیخته لعاب اسپغول لعاب بهدانه
شیره تخم خیارین و شربت بزوری و دیگر مدرات خورد و جرب گرده که عبارت از [illegible] شدن گرده بود
علامت آن حرقت بول و خروج قشور سرخ با مده باشد و درد و حکه و دغدغه و نخس در موضع
گرده بود علاج آن قی نماید و فصد باسلیق از جانب مرض کنند و بعد از نضج بمسهل بارد تنقیه
سازد و بعد از آن تبرید و ترطیب مزاج کنند و سماق البر سائیده با گل ارمنی آمیخته همراه مدرات
خورد و ذیابیطس آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه باشد و چون آب بخورد در اندک زمانی بی تغیر
دفع شود علاج آن قرص کافور و قرص ذیابیطس و قرص گلنار و قرص طباشیر با مبردات قابضه
کنند و با ماء القرع و ماء الخیار نیز شود و از آب سرد مکرر قی کنند و آب انار ترش و لعاب بزرقطونا و آب

جرب گرده

ذیابیطس

آلو بخارا نیز فائده می نماید و دوغ جغرات ترش که غلیظ باشد خصوصاً که از شیر گوسفند ساخته باشند
در برف سرد کرده خوردن انفع اشیاست و ضماد صندل نماید و در آب سرد غوطه زدن بحدیکه بدن
سرد شود و در ینبابیع مفید بود و قرشی گفته که خوردن سه تخم مرغ که یک شب و روز در سرکه خیسانیده باشند
درین مرض نافع بود و چون این مرض مزمن شود بر بول مگس هجوم می نماید و مورچه ها دران می افتند
و می میرند درینوقت گلوی خشک از نرم سائیده با شکر تری آمیخته نهار دو کف دست هر روز بخورند

قروح مثانه

قروح مثانه علامت آن درد مثانه و عسر البول و سوزش رفتن آن و خروج
مده و قشور مانند سبوس بود علاج آن بعلاج قروح گرده کنند و زرد چوب آمله بکوبند و قرص ساخته
بدهند مفید بود و چکانیدن شیاف ابیض با شیر شتر و زرورق مسند در پیچکاری مفید بود و اگر چرک بسیار
باشد چکانیدن ماء العسل یا ماء السکر و نوشیدن آن بسیار فائده میکند و از اغذیه حریفه و مالحه و حامضه
اجتناب کنند

جرب مثانه

جرب مثانه که علامت آن درد شدید یا خارش و سوزش رفتن بول و خروج
رسوب نخالی و مده نیز باشد علاج آن نیز مثل علاج جرب گرده بود و خوردن و پیچکاری
گرفتن از لعاب بهدانه و لعاب اسبغول و شیر خر و بز و گوسفند و روغن بادام مفید بود

وجع مثانه

وجع مثانه
علاج درد مثانه مثل علاج درد گرده کنند اگر بسبب حصاة باشد

حصات مثانه

علامت حصات مثانه درد و
ثقل مثانه باشد و خارش در بیخ قضیب بود و رملی که خارج شود رنگ آن سیاه و خاکستری یا زرد یا سفید
میباشد و صاحب این مرض پیوسته دست بر زهار بمالد و بول بدشواری بیرون آید و هرگاه فارغ
شود باز تقاضای بول بود و علاج آن مانند حصاة گلیه بود و چکانیدن روغن عقرب و خوردن تریاق کبیر و
مثرودیطوس در پیچکاری مفید بود و اگر سنگ مثانه ازین تدبیر بیرون نه آید باید که شق کنند و بیرون
آرند و این عمل در سن ده سالگی میباید و ما بعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتری آهن را
در دست داشتن و پوشیدن موزه ها که دران میخهای آهن باشند تفتیت حصاة میکند و باز پیدا

نمیشود ورم مثانه اکثر آن حار باشد علامت آن درد شدید و انتفاخ عانه
و احتباس بول و براز و تپ گرم و هذیان باشد علاج آن نیز مثل علاج ورم گرده بود مگر آنکه
ادویه مستعمله در امراض مثانه می باید که قوی باشد و از اشیاء بارده فالبته ضماد نمایند و از آرد
آرد جو کنند و قیروطی کاسنی ضماد کنند و بعد از چند روز ضماد مسهل کنند و نوشیدن شیر شتر از برای تحلیل
ورم مثانه نظیر نیست جمود دم در مثانه گاهی خون که از جگر و یا گرده در مثانه میریزد منجمد گردد و
گاهی بسبب ضربه یا سقطه رگ بزرگ از مثانه منشق میشود و خون بسته گردد و علامت آن کرب و
غشی و برد اطراف و عرق سرد بود علاج آن سکنجبین عنصلی با خاکستر چوب انجیر بنهند و بهره عصارات
خورند و اکلیل الملک بابونه و مانند آن در آب بجوشانند و ضماد کنند و در آن نشینند و پنیر مایه خرگوش
در احلیل بچکانند و علاج حصاة گرده کنند و اگر ازین فائده نشود و شق کنند و خون منجمد را بیرون
آرند ریح مثانه که علامت آن تمدد بلا ثقل بود و علاج آن از مالیدن روغنهای گرم خصوصاً [illegible] کنند
و از سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و از ادویه حاره نطول سازند احتباس بول و عسران اگر
بسبب ورم یا حصاة یا ریح غلیظ باشد علاج آن در درد مثانه مذکور شد و اگر بسبب انجماد خون
باشد علاج آن در جمود دم مثانه گذشت و اگر بسبب خلط لزج باشد که در مجاری بول حادث شود
علامت آن تقدم راحت خوردن اطعمه غلیظه و ثقل عانه بود و علاج آن مدرات قویه مثل انیسون
تخم کرفس و بزر و تخم شلغم صحرائی را در آب جوشانیده و صاف کرده و شربت بزوری و [illegible]
بخورند و همین ادویه را در آب بجوشانند و در آن نشینند و ادهان حاره مانند روغن شبت بمالند
و در احلیل بچکانند و اگر بسبب خلط صفراوی باشد که بر مثانه ریزد و علامت آن سوزش و زردی
بول بود علاج آن بعلاج حرقت بول که بسبب حدت و بورقیت بول باشد نمایند و اگر احتباس
بول بسبب حبس قصداً یا بسبب حیا تطویل و یا اشتغال ضروری باشد علاج آن از ادویه مدره و ادویه

ورم مثانه

جمود دم در مثانه

ریح مثانه

احتباس بول و عسران

هر خیره تعلول کنند و مثانه را از دست غمز نمایند و بر روغن بلسان و روغن گل و مانند آن بمالند و خوردن
چچره سند بقدر یک ماشه با برگ پان از برای رفع حبس البول مجرب دانسته اند و چون شوره قلمی و
خردل هر یک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و بیخته بخورانند بول بسته را بگشاید و نیز شوره قلمی و نمک
شیبا و چوا کهار بقدر دو دو ماشه کوفته و بیخته با لسی شیر گاو خوردن درین باب فائده عظیم دهد و ورق
تنبول در آب سائیده و همچنین تخم قرطم و کسنب و جغرات سائیده بر عانه ضماد کردن مفید بود و شلخ
زعفران در سوراخ قضیب نهادن و همچنین بیشتر نده در سوراخ ذکر داشتن بالخاصیت موجب ادرار
بول است و داشتن شوره کافور در احلیل و طلا کردن آن بر ناف نیز فائده میکند و اگر کبوتر بچه را بکشند
و خون آنرا بر زهار بچکانند و شکم آنرا شگافته گرم گرم بر زهار بندد قوت مثانه را بحرکت می آید و پیه
گوشت گاو میش بر ناف مالیدن فوراً بول را بگشاید و شیافت نمک طبرزد و نیز ادرار بول میکند

تقطیر بول

تقطیر بول حالتی باشد میان احتباس و استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن علاج احتباس
بول گفته شد و اگر بسبب اخلاط حاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول و علامات غلبه صفرا بود و
علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب بورقیت بول باشد باید کرد و اگر بسبب سردی مزاج مثانه و
استرخای عضله آن باشد علاج آن بعلاج سلس البول که بسبب سردی باشد باید کرد و معاجین گرم
باید خورد

حرقت بول

حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و بورقیت بول باشد علامت آن حرارت
مزاج و رنگینی قاروره و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنادق البزور همراه لعاب اسپغول
در عرقیات بر آورده و شربت بنفشه داخل نموده بخورد و از اشیاء مالحه و حامضه و حریفه احتراز کند
و پچکاری از شیافت ابیض کافور و شیر یا شیر خر یا شیر دختر بگیرد و گشنیز خشک و نیلوفر و صندل سفید
آمله مقشر در آب تر کنند صباح آنرا مالیده صاف نموده شربت نیلوفر انداخته بخورد و درخت کیله
قدری در میان تنه شق کنند و شب طی بطوری نهند که آب ازان در ظرف بیاید آنرا بگیرد و وقت

حاجت بدهد و اگر سوزش بول از قرحه باشد فصد باسلیق کنند و شیره تخم خیارین شیره خارخسک
شیره تخم خربوزه در عرقیات بر آورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از چندی که قرحه از
مده پاک شود همراه دوای مذکور بخجاشه قرص گلنار یا قرص کهربا و یا قرص طباشیر مانند آن که اندمال
قرحه کند باید داد چون یکدام پوست بیخ فالسه را ریزه ریزه کرده در آب شب تر کنند صباح اندکی
مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول و سوزاک مکرر در تجربه رسیده است و قرص کاکنج
نیز در عناب نافع است و چون گیرو یکدام مع دال نخود مع پوست یکدام شب در یک نیم پاو آب تر نموده
صباح بطور بنگ سائیده بنوشند و وقت تشنگی لسی شیر گاو بخورند در سه روز صحت بشود و سفوف
قلعی کشته همراه تبرید مذکور بدهند نیز مفید است و سفوف زرد چوبه در ازاله قرحه کهنه مجرب است و آزموده
و چون گیرا صمغ عربی بقدر دو دو ماشه شب در آب تر کرده صباح مالیده صاف نموده یا سائیده
بنوشند از برای حرقت مثانه و سوزاک مفید بود و برگ نورسته کیکر و پوست گلو پوست سلاجیت
هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و زردق یعنی پچکاری شب تمام (ای بیول ۱۲) از برای قرحه جدید و قدیم مفید بود
و زردق اطریفل استعمال نمایند نیز مفید بود و اگر تدبیر مذکور بعد از فصد باسلیق و مسهل کنند انفع خواهد بود
و ماءالجبن از برای سوزش بول نیز فائده میکند و اگر حرقت بول بسبب جرب کلیه و مثانه باشد
علاج آن گفته شد سلس بول و آن آنست که بول بی اراده بیرون آید اگر بسبب سردی
مثانه بیشتر باشد علامت آن سفیدی قاروره بلا حرقت بود علاج آن کندر مصطگی از هر یک یکماشه
باریک سائیده در گلقند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول کنند و همچنین خوردن دیگر ادویه حاره قابضه فایده میکند و
فلاسفه خوردن نیز نافع بود و مشک و جند بیدستر با روغن بابونه و روغن نرگس امثال آن آمیخته
بر مثانه ضماد کنند و معجون کلکلانج نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد علامت آن گرمی
مزاج و رنگینی قاروره بود و علاج آن بعلاج ذیابیطس کنند و در عقب جماع بول کردن نیز

سلس البول

بول الدم

موجب سلس البول و بول در فراش بود و بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن بعلاج نفث الدم
نمایند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون چاکسوبست یکعدد را باریک سائیده بخورد و بالای آن
برادهٔ صندل سفید شب در آب تر نموده صباح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم
مجرب و آزموده است و همچنین چهار دانه نرطلی را در آب سائیده در جغرات آمیخته در پیالهٔ چینی با رچه بسته
در شب گذاشته هر روز تا یکهفته بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول لزوجت
و غرویت باشد از تولد حصاة ایمن نباید بود و نیز امراض گرده مثل بول غلیظ که در آن رسوب بسیار
باشد سنگریزه و ریگ بسیار است که از بستن همیانی در گرده شدید پیدا میشود و ریق در اکثر امراض گرده
سود دارد و آشامیدن آبی که از چشمهٔ آهن بر آید مقوی مثانه است و همچنین آب آهن تاب و غبار ریز
اشیا برای مثانه استعمال کمو ضمادات ست و در تمامی غذا آب خوردن مانع صدور سنگ مثانه است
و حبس بول باعث آن و جماع طویل بی انزال مورث آفت مجاری بول بود و طریق معالجهٔ هم
در امراض اعضای تناسل نقصان باه اگر بسبب استرخای قضیب یا سردی اعصاب آن
باشد علامت آن کثرت رقت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب در آب سرد
کوچک شود و لاغر و سست نباشد علاج آن بعلاج فالج کنند و معجون لبوب کبیر و فلاسفه و مانند آن خورد
و اطلیه با سیم مالد و اشیا معطره بوید و اگر منقلص نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرخا بسبب
ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قلت منی گفته شود و حبوب باه و بید و اطلیه و معاجین و غیره را
استعمال نماید و اگر چوبه منذلی را نیم ماشه با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض مجربه
مفید بود و اگر کشته تانکهار و دهن منذلی را ناشتا تا چهل و یک روز بخورد و در این مدت جماع نکند
قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بسبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود و قلت منی
یا بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود و علاج آن غذا جید باشد گوشتهای فربه مرغ و نارجیل با شکر

در امراض اعضای تناسل نقصان باه

حلوا از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیضه نیمبرشت خورد و شراب احمر روشن نیز نافع
بود و ترک جماع نماید و خود را از عیش و عشرت دارد و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن
انجماد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیاء حاره بود و علاج آن معاجین گرم مقوی باه و معجون
لبوب کبیر و زنجبیل پرورده و دواء المسک تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت
آن غلظت منی با عسر انزال بود و از مبردات نفع یابد علاج آن از مبردات کنند و اگر بسبب
یبوست آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیاء مرطبه بود و علاج آن از مرطبات کنند
و دواء الترنجبین بخورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود و علاج آن از اشیاء
یابسه مانند زیره و دارچینی کنند و اطریفل صغیر و معجون بزوری مانند آن نافع بود و اگر بسبب برودت
رطوبت باشد و این اکثر بود به نسبت برودت و یبوست و حرارت و یبوست علاج آن مرکب از علاج
مفردات کنند و حرارت و رطوبت سبب این مرض نمیشود و اگر نقصان باه بسبب سکون منی و فقدان
لذع آن بود چنانچه بنگی و افیونی را پیدا شد علامت آن کثرت منی و جمود و غلظت آن باشد علاج
معجون زرعونی و معجون بزوری و دیگر معاجین و دواء المسک و سفوف عنبر خورند و روغنهای حاره
استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و شکر و ماهی
تازه و زردی تخم مرغ و کله و هریسه بخورند و شنیدن حکایات که مشتمل بر رغبت جماع باشد و نظر
در تسافد حیوانات مهیج این معنی بود و در تقویت باه فائده غذا زیاده تر از دوا بود و از تخمه و کثرت
شرب آب و کثرت استفراغات و مجففات منی و محللات ریاح و حوامض و مخدرات و تبرید
کثیر احتراز کنند و اگر بسبب امور وهمیه باشد با ازاله وهم بلطائف الحیل کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد
علاج خفقان کنند و اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب ضعف جگر یا معده و یا
گرده باشد تقویت هر واحد کنند و اگر بسبب قلت ریاح باشد علامت آن سستی اعضاء و قلت نفخ

وکثرت منی باشد علاج آن ادویه و اغذیه باهیه مناسب بخورند مانند پیاز و نخود و گزر و انگور و باقلا
و لبیه و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر و چون شیر میش را نیم گرم کنند و خرقه را در آن تر کرده
بر فرج نهند و چون خشک شود باز چنین کنند که فربه شود و اگر عسل و زنجبیل بر قضیب بمالند
با هر که مجامعت کنند موجب دوستی گردد و کبابه با حلتیت در دهن گیرند و آب آنرا بر قضیب بمالند
موجب لذت شود و فلفل و زنجبیل با سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل نماید و عود و سک که در هندی
بیربهوتی گویند در روغن ماده گاو بریان کنند چنانچه بگدازد پس ازان بر قضیب بمالند
مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و ملذذات که در قرابادین گذشت استعمال نمایند دوستی
مرد در دل زن پیدا میکند و طلای منزل نیز همین فعل میکند سرعت انزال اگر بسبب ضعف
قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن منی کثیر رقیق خارج شود و با آن
علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه بلغم از قی و مسهل کنند و عانه و خصیه ابروغن قسط و روغن
نرگس و مانند آن بمالند و سفوفات و غیره استعمال نمایند و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن حدت
و لذع منی بود در حالت خروج علاج آن از مبردات کنند و اگر بسبب ضعف اعضای تناسل بود
در حالت نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد در ودی و منی و مذی و ودی منی از فضله
هضم چهارم پیدا میشود و فائده او ظاهر است و مجرای او اسفل است و مذی رطوبتی است که
در ابتدای شهوت جاری میشود تا بسبب تلیین مجرا منی بسهولت خارج گردد و مجرای آن بالای
مجرای منی است و ودی رطوبتی باشد لزج که قبل از بول در مجرای آن جاری میشود و مجرای او بالای
مجرای مذی است و اگر سیلان منی بسبب کثرت آن باشد علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع بود
بی وقوع ضعف علاج آن جماع زیاده کنند و تقلیل غذا نمایند و دوای مقلل منی خورند
و ادویه که مقلل شیر اند تقلیل منی هم می نمایند و اگر بسبب حدت منی بود علامت آن حدت منی و

سرعت انزال

در منی و مذی و ودی

حرقت بول و زردی رنگ منی باشد علاج آن اشیاء بارده رطبه مانند نیلوفر و بنفشه و عناب بخورند
و دوای بارد که مقلل منی باشد مانند گلنار تخم کاهو خرفه اسبغول تخم کاسنی و بیخ و کشنیز خشک
و سفوف تخم فنجنگشت تناول کنند و اگر بسبب استرخاء اوعیه منی و سردی مزاج آن و ضعف
قوت ماسکه باشد علامت آن رقت منی و خروج آن بغیر از نعوظ بود علاج آن دوای حار مقلل
منی مانند پودینه و سعد و گلنار و تخم سداب و شهدانج و کمون و شونیز و معجون کمونی بخورند و اگر بسبب
ضعف گرده باشد علاج آن تقویت گرده کنند و در روز منی که در وقت تصور جماع و یا بسبب
شنیدن حکایات لذیذه بیند علاج آن ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از معاجین و اطلیه نمایند

کثرت احتلام

کثرت احتلام اسباب آن مثل اسباب روز منی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن باید چهار سر را
بر پشت بندند و بر پشت خواب نکنند و برگ بید و نیلوفر و مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن
نافع بود و عدم بطؤ انزال آنست که در وقت جماع دراز کنند و سبب آن استرخای اعصاب و تحلیل روح
بود و این علت بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار بجماع دارند و لذت بسیار از آن یابند علاج آن
در حالت خلا جماع نمایند و تا دراز نکنند بجماع مشغول نشوند و گل ارمنی و مصطگی و کندر و گلنار و
مانند آن در شربت شربت انار شیرین آمیخته بخورند و از همین ادویه شیاف ساخته بردارند و
تقویت دماغ و دل نمایند اورام خصیتین اگر سرخی رنگ و درد و التهاب باشد علامت حرارت
است علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم کنند بعد از آن فصد صافن و یا حجامت قطن نمایند
و چشانیدن لعوق سفید بود و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب و شیره تخم کاهو مقشر و شربت
نیلوفر کنند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضج از مسهل یا رد تنقیه نمایند و آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی
رشتو صندل سفید در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و پارچه بگلاب و سرکه و لعاب اسبغول تر کنند
و بر نهند بعد از ابتدا آرد نخود و آرد جو آرد باقلا بیامیزند و بعد از آن بابونه اکلیل الملک صبر زیره و مانند آن

عدم بطؤ

اورام خصیتین

ورروغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نماید و چون گل تیسو را جوشانیده بر خصیه بندد از برای دفع
ورم و تسکین الم و استرخای خصیه بی عدیل ست و نطول از آب آن نیز درین باب مجرب ست
و ضماد کردن صبر که در شراب پخته باشند نیز نافع بود و ضماد بیضه سنگ پشت از برای ورم بارد
خصیه مجرب آزموده ست و مغز بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد کردن نیز مجرب ست و کشادن رگی
که بر پشت ابهام ست از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ فراخ کردن در گوش از جانب
مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن
قریب بند دست از طرف ابهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات ست اگر ورم سوداوی باشد
از امخاخ و شحوم و صموغ در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب خلط بعد از نضج
تنقیه کنند

درد خصیتین

درد خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب و گرمی خصیه بود و علاج آن
تبرید خورند و آب کدوی سبز و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و مانند آن
از مبردات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از برودت باشد علامت
آن قلت حرارت [?] بود و علاج آن اصل السوس مقشر شکوفه پرسیاوشان و مانند آن در آب جوشانیده
گلقند دران مالیده ضماد نموده بخور بند [?] چربی بط و مرغ و روغن خروع و روغن بابونه و مانند آن
بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا ثقل بود علاج آن بابونه و اکلیل الملک
و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده نطول کنند و جند بیدستر را در روغن چنبیلی آمیخته ضماد
کنند و نطولی که برای درد گرده ریحی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تنقیه
سودا و ماء الجبن مفید بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد فصد کنند و در ادویه قابضه مانند [?]
و بنفشه و کدو استعمال کنند

تعظیم خصیتین

تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیتین بزرگ شود و نه بواسطه ورم و نفخ
بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود و علاج آن در ابتدا ادویه سرد مخدره مانند بیخ لفاح

و پوست خشخاش و حکاک سنگ مثین و حکاک اسرب و حکاک سنگ آسیا با آب کشنیز سبز طلا کنند

و ادویه که مانع بزرگ شدن پستان است در اینجا نیز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود علاج

پذیر نبود ارتفاع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بسوی عانه بالا رود و نطولی که

در درد گرده ریحی گذشته باید کرد و روغن بابونه و روغن سوسن بمالند و از ادویه گرم مانند

حلتیت و حلبه و فرفیون ضماد کنند دوالی صفن و صلابت آن گاهی رگهای کیسه خصیتین

سطبر شوند و اگر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی پا بود ورم و صلابت خصیه

بود استرخای صفن گاهی کیسه بسبب اثر رطوبت هوا مسترخی و دراز میشود علاج

آن ادویه بارده قابضه مانند مازو و آس و گل سرخ و عدس و گلنار و جفت بلوط و کزمازج

در آب بجوشانند و ضماد نموده نطول کنند و ثفل آنرا بر بندند و همین ادویه را در آب پوست

انار ساییده ضماد کنند قروح ذکر و خصیه و حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن

از مراهم مدمله مفید بود و صبر و مرداسنج و اقلیمیای مغسول با شراب ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد

مجففات قویه مانند زاج و قاقیا کنند و کاغذ سوخته در ضماد سازند و یا ساییده ذرور نمایند و اگر از قسم

آکله باشد فلدفیون بمالند بعد آن ادویه مدمله را استعمال کنند و اگر قرحه داخل قضیب باشد علاج

آن در حرقت بول گفته شد حکه قضیب علاج آن فصد کنند و بر اربیه حجامت نمایند و تنقیه سودا کنند

و قدری مامیثا ساییده با روغن گل و سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد سازند و قضیب را با آب گرم

بشویند و سفیده تخم مرغ را طلا کنند اورام قضیب علاج آن مثل علاج اورام خصیتین باید کرد مگر آنکه چسپانیدن

زلو بر نفس قضیب مناسب نبود و اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب چسپانیدن مضائقه ندارد و آنچه

مخصوص بقضیب است دو درم چهار عدس گلنار ورق گل پوست انار در آب بجوشانند

و بکوبند و در روغن گل آمیخته ضماد سازند و دو درم بابونه آرد جو خطمی تخم خرما در روغن بابونه

ارتفاع خصیتین

دوالی صفن و صلابت آن

استرخای صفن

قروح ذکر وغیره

حکه قضیب

اورام قضیب

ثالیل قضیب شقاق قضیب

دسر که آمیخته ضماد نمایند علاج ثالیل قضیب مانند علاج سایر ثالیل ست شقاق قضیب علاج
آن بعلاج شقاق مقعد کنند سده مجرای قضیب اگر بسبب حجر مثانه باشد علامت آن سوزش
بول و عسر خروج آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و لعاب اسبغول و شیره خرفه با شربت نیلوفر
خورند و شیاف ابیض با شیر دختر در روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط غلیظ باشد عسر خروج
بول بلا حرقت درد بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاره مثل بادیان
و انیسون و تخم کشوث و تخم خربوزه با شربت بزوری خورند و ادویه ملطفه مانند بابونه و صعتر و اکلیل الملک
مرزنجوش در آب بجوشانند و نطول کنند و روغن بابونه و روغن سوسن را در احلیل چکانند و
گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را بندکشاد گویند علاج آن سفوف
چهال ڈهاک با آب بخورند و اگر فتیله گهونگچی در سوراخ قضیب یک لمحه بدارند بسیار مفید بود
اعوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن سوسن
و نرگس و چربی بط و چربی مرغ و مغز ساق گاو باهم ممزوج نموده بمالند و از دست راست
و از جبایر بربندند که تا باز کج نشود طریق نوزدهم در امراض زنان ورم
رحم اگر تپ و ضربان باشد فصد باسلیق کنند و فصد صافن نمایند و تبرید و منضج و مسهل
آنچه در سرسام گذشت باید کرد و حمول جدوار استعمال نماید و مرهم زعفران و ضماد شیر پیش
برای ورم صلب رحم مجرب ست و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کنند که جمع گردد علامت آن شدت
عوارض بود می باید که از لعاب حلبه و تخم کتان حقنه کنند و در آب گرم بنشانند تا نضج یابد و
منفجر گردد و بعد آن از ماء العسل حقنه کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم از مده پاک شود و آن وقت
بمرهم مدمله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت حشفه بخون آلوده گردد بباید دانست که شقاق رحم
ست پس علاج آن از مرهم شحوم کنند و مرهم سفیده آب کافوری نیز نافع ست جوارش کمونی

سده مجرای قضیب

بندکشاد

اعوجاج قضیب

در امراض زنان ورم رحم

سیلان

ودیگر جوارشات حاره نفخ رحم را مفید بود علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی باشد
ویک تا تانک گند بیک آمله سائیده سوده با شیر گاو هر روز تا یک هفته بخورد حیض مفرط باز دارد و ضماد خطمیا
نیز احتباس طمث کند و حجامت بانار زیر پستان نهادن و پستان را از چیزی بستن و پنیاب بسیار مفید
ست و آمله مقشر بادیان از هر یک یک توله شب در آب تر نمایند صبح مالیده صاف نموده شکر
سفید یک توله اضافه نموده بخورد در احتباس طمث مجرب و آزموده است و حمول بازو رطوبت از
فرج زن باز دارد و اگر سیلان رطوبت بسبب فضلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن
بحسب غلبه خلط تنقیه کنند پس از آن فرزجه و حقنه استعمال نمایند و غلبه خلط چنان دریافت میکنند
که پنبه تر برو ارند و بر آورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط
غالب است و اگر سیلان منی باشد علاج آن مفصلاً در ورد منی مردان گفته شد و فرق در رطوبت
و منی آنست که در منی سفیدی رنگ غلظ قوام و عدم عفونت بود چون پوست املتاس مشکطرامشیع
پرسیاوشان قند سیاه کهنه در آب جوشانیده صاف نموده دهند برای احتباس نفاس
فائده میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بفصد و حجامت هر دو ساق
میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محتبس شود علامت
آن لاغری بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که جیدالکیموس
باشند بخورند و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن فصد باسلیق
کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و حقنه بهتر از مسهل بود
و بقم یعنی پتنگ و مانند آن در آب اندرون آفتابه بجوشانند و مریضه را در آن
بنشانند و کندر انزروت دم الاخوین جوز السرو و مانند آن در آب بارتنگ سرشته بدان آلوده
بردارند و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین ادویه حقنه کنند و قرص کهربا و مانند آن بخورد و اگر

قروح رحم

از فرج مده بیرون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه و ماء السکر و یا ماء العسل حقنه کنند و مرهم باسلیقون با روغن گل حمول نماید و اینجا که ماده حاده باشد حقنه کردن از آنچه مناسب بود و از اشیای بارده قابضه مانند حب الآس و گلنار و کزمازج سائیده با روغن گل فرزجه یا حقنه کنند و اگر با قرحه درد شدید باشد افیون زعفران با شیر دختر استعمال نماید

حکه رحم

حکه رحم و او آنست که هر چند با زن مجامعت کرده شود سیر نگردد علاج بعد از فصد و تنقیه سودا اطلیه بارده و روغنهای سرد بمالد و فرزجه نعناع مفید بود

بواسیر رحم

بواسیر رحم چون فم رحم بر کشایند چیزی بلند مانند تسهای مقعد معلوم شود و از لمس نیز دریافت میشود و از آن رطوبت باشد و ردی خون سیاه رنگ می بر آید علاج آن مانند بواسیر مقعد بود ضماد اقلیما ضماد کنند و مالیدن روغن نرگس و روغن سوسن نیز فایده میکند

کثرت اسقاط

کثرت اسقاط و او آنست که زن آبستن شود لیکن نگه نتواند داشت اگر بسبب عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه و غضب بود باید که از آن احتراز کنند و آنچه بدلی بود و اگر بسبب رطوبت رحم میباشد علاج آن عادت قی کنند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج نماید و دوای المسک حار و معاجین گرم بخورد و از روغن های حاره حقنه کنند و اگر بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس غذا بجنین نمیرسد و ساقط میگردد علاج آن در احتباس طمث گفته شد و اگر بسبب لاغری حامله باشد که از غذای او چیزی زیاده نماند که جنین بآن غذا کند علاج آن بعد از غذا حمام نمایند و هریسه و روغن و شکر و شوربای چوجه مرغ فربه خورند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد علامت آن قراقر و نفخ و انتفاخ عانه بود علاج آن جوارش کمونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را با روغن سوسن و زنبق چرب نمایند و حقنه کنند و شکر نارجیل تناول فرمایند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گره بانس بیخ جعده و فلوس مسن هفت عدد و پوست اخروٹ و دو دوده کپاس از هر یک دو توله پوست املتاس یک توله

درده آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بسوزد صاف نموده آب آنرا بجای غذا و آب نوشانیده
باشد و روز چهارم کلتهی در آب جوشانیده آب آنرا بدهد و دال آنرا که باقیمانده است وقت شام
بدهد و روز پنجم نان موتهه بقدر یک دو دام بخوردن دهد و بجای آب عرق بادیان و عرق
عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بدهد و بعد از چند روز نان گندم با دال موتهه خورد و بروز
بست و یکم اندک روغن زرد شروع نماید و تا چهل روز پرهیز از همه چیز دارد و از اشیای
بارده و حرکات متعبه نیز پرهیز دارد سبب اختناق رحم بصرع مانند اما درین کف نمی آید و صاحب

اختناق رحم

این مرض چون بهوش آید آنچه بر وی وارد شود بیان میکند بخلاف مصروع علاج آن
در وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افاقت چیزهای خوشبو از وی دور دارد و چیزها
بد بو مثل جند بیدستر و سیر و پیاز بو یانند و عنبر و مشک و عطر را بروغن چنبیلی بیامیزد و فرج و رحم را
بمالد و بعد از نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نماید و اگر
بسبب احتباس طمث باشد تدبیری که در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و فرج و رحم را
بروغن بابونه بمالد و اگر بسبب عدم مجامعت باشد با مجامعت کنند و اگر زن باکره باشد بهترین علاج
آن تزویج بود زنی را که آبستن نشود عقر گویند و اگر بدشواری آبستن شود عسر الحبل گویند

عقر عسر الحبل

و این اکثر بسبب برودت و رطوبت رحم پیدا شود علاج آن بعد از نضج تنقیه از مسهل حار و
حب ایارج کنند و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات گرم بخورد و فرزجه زعفران استعمال
کنند و شیاف جوز بوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از آن مجامعت کنند و بهترین شکل
جماع آنست که مرد بالای زن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع
از مالیدن پستان و کنج ران و سودن سر ذکر از دهن فرج و تا آن مشغول شود پس هرگاه هیئت چشمان
زن متغیر شود و دم دراز دراز کشد و بمجرد بچسپیدا آنوقت دخول کنند و منزل گردد و باید که بعد از

جماع اندکی زن بهمان هیئت بماند و رانهای خود را بهم فشارد و علامات منی که مولد باشد
آنست که سفید و لزج و براق باشد و مگس بر آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یاسمین باشد
و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و درمیان ناف و فرج درد در یافت
کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربه اطبا آنست که سیر
بردارد اگر بوی و طعم سیر از دهن بوید دلیل آبستن بود و زنی که به پسر آبستن شود
رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ کند
و ادویه که معین حمل ست از انجمله بول فیل ست باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخورد زن
زن دهد و تخم انجدان نیز درین باب مجرب ست و برداشتن جمیع پنیرها خصوصا پنیر مایه خرگوش
بعد از طهر معین بر حمل ست و همچنین فرزجه از مثل مشک و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و دهن بلسان
و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر سبب عقر زیادتی فربهی زن باشد فصد و
استفراغ کنند و آنرا اگر سند دارند و ریاضت کنانند و اطریفل صغیر و لک مغسول و جوارش کمونی
آمیخته بخورند و جماع بر هیئت راکع نمایند و اگر بسبب قصور آلات باشد باید که پاره از عطریات
بطرف رانها و خارج فرج بمالند سودمند بود و طلای علق تقضیب بمالند قضیب را بزرگ کند و
اگر قضیب انجیری و رشت بمالند بعد از آن نفت رومی یا روغن یاسمین طلا کنند سهم عمل کند
و باشد که منی مرد و زن بالخاصیت سبب عقم باشد و امتحان آنچنان کنند که هر دو منی را در آب
اندازند پس هر که در آب بایستد نقصان در آن ست و یا بول هر دو را گرفته بیخ درخت کدو
و کاهو و مانند آن بر اندازند هر بول که خشک کند در آن قصور ست و گفته اند که هفت دانه
گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و هر دو زن آن بول کنند و هفت روز
گذارند پس هر بولی که بر رویاند از آن قصور نیست و گفته اند که سر قضیب بروغن آلوده جماع

کردن مانع حمل است وهمچنین برداشتن فلفل بعد از جماع در فرزجه ساختن سرگین موش وسرگین
فیل با شهد واگر سرگین فیل خشک کنند وبا شهد بخور رانند نیز همین عمل کند وگاهی احتیاج میشود
بطرف مضیقات وملذذات ومعطرات ومجففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوق
وحفظ نسل است وحمول مضیقه استعمال سازند وگرد مانده در استخوان فرج بحسب وقطعه اسفنج را
بردارد وبعد یک پاس نگهداشتن باکره شود وتیر بهوٹی در روغن گاو بریان کنند چندانکه بگدازد
پس روغن را بر قضیب بمالد ومجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند وطلای خایه گربه سیاه
وحمول سیاه مثله استعمال کنند واگر گوشت مموله خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج بمالد
مرد فریفته زن شود واز بیماریهای رحم علتی است که مشابهت به حبل دارد وآنرا رجا گویند و

رجا

فرق بدان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود ودستها وپایها مانند صاحب سوء القنیه
بیاماسد وکثرت جشاء وسوء الهضم وقراقر بود وپیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود ووقت
حرکت پسر بعد از سه ماه ودختر بعد از چهار ماه بود وعلاج بعد از نضج از مسهل حار حسب ایارج
تنقیه کنند ومعاجین گرم کاسر ریاح استعمال نمایند وتریاق اربعه بامدرات مفید بود وطریق
بستن در مرض صفاق وثرب ومراق فتق آن باشد که بسبب انشقاق صفاق

فتق

یا اتساع مجریین که بالای انثیین در کنج ران است جسمی نفوذ کند وبکیسه انثیین فرود آید وآنرا
قیله گویند وباشد که آن جسم در عانه محتبس شود وآنرا فتق الاربیه گویند واکثر آن

فتق الاربیه

صفاق حوالی ناف بشگافد وپوست شکم سالم باشد ویا ثرب در روده از انجا برآید آنرا
فتق مراق البطن گویند واگر جسم نافذ امعا یا ثرب باشد علاج آن انچه نازل

فتق مراق البطن

شده است آنرا از دست رد کنند بعد از ان ضماد قابض ومسدد همچو ضماد قشار کنند ضماد
کنند وبهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن کره آهنین که طریق ساختنش

آن آماس گران پیدا شد به پیندند و اگر نافذ ریاح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست
بر آن نهند زود باز گردد و علاج آن از مثل جوارش کمونی کنند و آنچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند
قند دهن بابونه و قسط و شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل
شده باشد آنرا ادره گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و یا مرهم
سنند طلا استعمال نمایند و چون عود کند باز چنین کنند طریق بیست و یکم در امراض پشت

ادره

و ما متصل بها اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آنرا تقصع گویند
و اگر بجانب خلف بود آنرا حدبه گویند و اگر بجانبین زوال باشد آنرا التواء خوانند
و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقار حادث شود و بسبب ضغطه فقرات را زائل
کند علامت آن وجع شدید و ثقل پشت و تپ حاده و عظم نبض بود و علاج آن فصد
باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم سنا مکی و سورنجان مصری
نیز اضافه کنند و اضمده ملینه مانند لعاب حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و بیه مرغ و بیه بط و مغز ساق گاو
ضماد کنند و روغن گل و مانند آن نیم گرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد آنرا ریاح

تقصع — حدبه — التواء

افرسه گویند و علامتش آنست که بعد از درد پشت حادث شود و تپ نباشد علاج آن بعد از
نضج از مسهل حار کرده آن اهلیلجات هر یک شش ماشه و سورنجان پنج ماشه و بوزیدان سه ماشه
نیز اضافه کرده با شش بار تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب
ایارج ست و فقرات را بروغن قسط و روغن خروع بمالند و بر موضع متقصع محاجم بالنار نهند و
اگر بسبب رطوبت لقمه رقیقه باشد علاج فالج کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد حقنه کنند و در فقره
بموضع آن کنند بعد آن بادویه قابضه مانند قسط سنبل الطیب مر سلیخه سائیده
باخل خمر ضماد کنند درد پشت اگر بسبب سردی مزاج و یا از زیادتی بلغم باشد علامت

ریاح افرسه

درد پشت

آن بتدریج حادث شود و بسبب ریاضت تسکین یابد علاج آن علاج ریاح افراط کنند
و جای که ماده نباشد فقط تدهین از روغن های گرم کفایت میکند و اگر بسبب تعب و کثرت
جماع باشد علاج آن ادهان حاره بمالند و ترک سبب کنند و اگر بسبب مشارکت گرده باشد علاج آن
گفته شد و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
علامت غلبه خون درد و ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطنی
باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه بمسهل ها کنند

درد خاصره

درد خاصره یعنی تهیگاه
اسباب آن مثل اسباب درد پشت باشد و در اکثر بلغمی و ریحی بود علاج آن بعلاج درد پشت
کنند طریق است دوم درد دوالی و داء الفیل و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا

دوالی

دوالی علتی بود که عرق ساق و قدم فراخ شود و علامت آن رگهای سطبر گرداگرد ساق
و قدم ظاهر شود علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن فصد عروق مسلیه نمایند و از دست
بمالند و بیفشارند تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند
و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند

داء الفیل

داء الفیل آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود
علاج آن مانند علاج دوالی بود و بعد از تنقیه در اینجا فصد مابض و حجامت ساق باو پیچانیدن
زانو بسیار مفید بود و ساق را تا زانو از عصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن
غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم و حب ریحان تنقیه کنند و در
تکمید به قی کنند و تقلیل غذا نمایند از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند و کندر یکما [illegible]
سفیدی بشیم باشند سائیده در اطریفل صغیر آمیخته بخورند و طلا صبر طلا کنند

وجع المفاصل

وجع مفاصل
دردی بود که به مفصل ها دست و پا حادث شود و اگر درد مخصوص در کعب انگشت پا مخصوص
انگشت نر پا بیشتر باشد آنرا نقرس گویند و ماده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا باشد

نقرس

واز خون صرف وخون صفراوی نیز حادث شود واز صفراء صرف بسیار کم میباشد پس اگر ماده
دموی باشد علامت آن سرخی وعظم ورم شدت ضربان باشد علاج آن اول فصد باسلیق
از جانب درد کنند واگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد از آن تبرید
دهند وبعد از نضج از مسهل بارد که دران هلیلجات وسورنجان باشد تنقیه کنند وطلای سرد طلا کنند مع
صندلین دورق گل سپاری چهالیه مامیثا اقاقیا ومانند آن از ادویه رادعه قابضه باسرکه وآب
کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند واگر درد شدید باشد افیون زعفران یبروح ومانند آن از ادویه مخدره
اضافه کنند ودر انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی وبنفشه داخل نمایند وبعد از آن اکلیل الملک
بابونه را افزایند وضماد بعد از تنقیه مناسب بود واگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم ضماد کردن
مضایقه ندارد وعلاج ورم صفراوی که علامت آن شدت درد والتهاب باشد مانند علاج ورم دموی
نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید وتسکین زیاده باید نمود واز ادویه رادعه که دران قبض نباشد مانند
کدو وکاهو وکافور با سرکه وآب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند ودرینجا احتیاج ادویه محلله نمیباشد و
ضماد اسبغول برای ورم حار مفاصل از مجربات است وچون سورنجان که خصوصیت بسیار
بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل واضمده اوجاع مفاصل حار وبارد انسب است واگر ماده
مرکب از بلغم وصفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ قلت التهاب درد وحرارت ورم بود واگر
مرکب از سودا وصفرا بود علامت آن قلت درد وتمدد وخشکی وسیاهی موضع وصلابت ورم
بود علاج آن سورنجان شیرین ساییده مصطگی ساییده بوزیدان ساییده
هریک یکماشه در گلقند آمیخته همراه شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خار خسک شیره
تخم خربوزه ودر عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بخورند ومعجون
سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده میکند ومعجون عشبه نیز درین باب مجرب است واز ادویه

محلل ملینه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد نمایند و روغن
بیدانجیر و روغن حنا بمالند خصوصا که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار خطائی دران انداخته
باشند و ضماد صابون نیز نافع است و اگر ماده کثیر باشد بباید که بعد از نضج از منضج مرکب بحسب
ماده از مسهل مرکب بحسب غلبه اخلاط تنقیه کنند و اگر مفاصل صلب گردد و چنانچه حرکت نتواند کرد
بعد از تنقیه موضع را بروغن کنجد و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه و بزرکتان بمالند و روباه یا کفتار زنده را در
روغن کنجد بجوشانند و در ان بنشینند نافع بود علاج درد ورک که در وی بود در سرین عرق النسا

عرق النسا

که درد وی بود از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی فخذ نزول کند و تا انگشت های پا برسد
مثل علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم
و جند بیدستر با شیر انجیر ضماد سازند که تا آبله افتد و مواد از ان جاری گردد و می باید که مندمل
شدن نهند و اگر ازین هم به نشود داغ زنند رفیق دوم در تدبیر امراضی که مخصوص بعضو
نباشند و آن مشتمل بر چند طریق است طریق اول در حمیات اگر تپ همیشه باشد و هر روز شدت

در حمیات
لثقه
مواظبه

کند ولی لرزه و سرما آید و شدید نباشد آنرا لثقه گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود داخل
عروق و اگر هر روز آید بالرزه و سرما باشد آنرا مواظبه خوانند و ماده آن بلغم باشد که متعفن
شود خارج عروق مانند دماغ و معده و جگر و امعا و ماساریقا و صدر و مانند آن علامت تعفن
ماده در دماغ آنست که مریض از درد سر بسیار شکوه کند و اگر با تپ قی و درد معده باشد
علامت تعفن ماده در معده است اگر با اسهال باشد علامت تعفن آن در احشا معده و ماساریقا
بود و اگر با ادرار باشد علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سعال باشد در صدر و علی هذا القیاس و
در تپ بلغمی تشنگی میباشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب و روز که بست و چهار
ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره میکنند و اگر مواظبه باشد شش ساعت زائل میگردد

غب دایره
محرقه
غب غیر خالصه

داخل زمان اخذ و با شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تپ یک روز میان آید با لرزه و سرما باشد
آنرا غب دایره گویند و ماده آن صفرا باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تپ یک روز
در میان شدت کند ولی لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده متعفنه
داخل عروق قریب قلب و کبد متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غب پیدا شود در محرقه
بشدت پیدا شود و باشد که دو غب مرکب شوند و مانند تپ بلغمی هر روز می آید لهذا گفته اند
که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت عوارض
بر حدت ماده و ضعف آن بر برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تپ سن و ایام و فصل و مزاج
و عادت و تدبیر متقدم نیز دلالت میکند و در تپ صفراوی قی و اسهال صفراوی و قلق و هذیان و صداع
و سهر و ناریت بول پیدا شود مگر آنکه صفرا متوجه بدماغ بود آنوقت قاروره سفید و رقیق باشد
و این شدت بسرسام بود بلکه ماده مندفع بر عنا نشود و زمانه اخذ غب با شدت آن از چهار ساعت
تا دوازده ساعت پیدا شود و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیب ست و اگر ترکیب
از صفرا و بلغم پیدا شود پس اگر صفرا و بلغم علیحده علیحده متعفن شود شطر الغب حادث میشود
و اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه و شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفراوی
لازمه و بلغمی دایره بود و شطر الغب یکروز زیاده می آید و دیگر روز کم و گفته اند اگر در علاج غب خالصه
خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز پیدا شود برود و گاه باشد که بحران غب لازمه در
هفت روز پیدا شود و غب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در خالصه رقیق پیدا شود و در غیر خالصه غلیظ
و وقتی که درد سر در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که بحران
در روز هفتم خواهد شد و وقتی که درد سر در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت
آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تپ همیشه ماند و سرخی رو و چشم

وانتفاخ رگ ها و سرخی و غلظ قاروره بود و علامت سونوخس است و آن تپ دموی بود که از غلیان خون

حادث گردد و اگر این عوارضات بشدت باشد علامت مطبقه است و این تپ دموی بود

که از تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود چنانچه بتپیکه در اورام

پیدا شود و بحران تپ دموی در روز هفتم واقع شود و اگر روز چهارم آید و با نافض و

لرزه بود علامت ربع دایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق و

اگر دو روز آید و یکروز نه آید آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و با آن

سردی نافض و عرق نباشد علامت ربع دایمه است و این بسیار نادر بود و ماده این

تپ سودا بود که متعفن گردد داخل عروق و زمان نوبت این تپ بیست و چهار ساعت بود و

لیفوریا تپی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت

و انفیالوس بر خلاف آن باشد و حمی غشی تپی باشد که چون اشتداد کند غشی حادث

گردد و حمی لیلی تپی باشد که بشب آید و بروز رها کند و حمی نهاری تپی باشد که بروز

آید و بشب رها کند و حمیات مختلطه چنان باشد که آمد و رفت و نوبت معین نباشد و

علامت آن مختلط باشد و حمی یوم که حرارت در آن متعلق بروح شود و اکثر در یک روز بهتر شود

و باشد که تا سه روز بکشد جالینوس گفته که تا شش روز هم میماند و این تپ [illegible] شود و در نبض

و قاروره بسیار تغیر نباشد علاج آن ازاله سبب حسب [illegible] باید نمود چنانچه در حمی همی و

فکری ازاله هم و احزان کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب از اله کم نمایند و همچنین

در غضبی و سهری و تعبی و حمی جوعی و عطشی و حمی غمی نیز ازاله هم و احزان نمایند و اگر ازین بهتر

نرود علاج تپ یعنی کنند یعنی تبرید خفیف نمایند و اگر بسبب شرب شراب باشد اکثر او موقوف نمایند

و تبرید و تسکین حرارت نمایند و در کاهی و فشلی علاج مزیل و کاهی کنند و تپ دق

سونوخس

مطبقه

ربع دایره

ربع معکوس

ربع دایمه

لیفوریا

انفیالوس و حمی غشی

حمی لیلی و حمی نهاری

حمیات مختلطه

و حمی یوم

علاج حمی یوم

که حرارت در آن متعلق باعضای اصلی و معنوی باشد علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه به تنقیه میباشد
اما اگر طبیبی بمصالحت وقت و تواتر نبض و اندیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر
ملین و قرص کافور با تبرید یا با دو الخیار و ماء القرع دهد و در صورتیکه حمی عفنی با تپ دق
مرکب شود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر
و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد شیره خشخاش و مانند آن که در نزله گذشت
با اقراص مذکوره آمیخته باید داد و اگر با حمی دق حمی عفنی بود همان فرق کنند و در علاج تپ دق
بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویه مبرده مثل کافور باعث تجفیف میشود و همچنین
بعض ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نموده وقت
هضم غذا دهند و همچنین کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و درین تپ از مرخیات
معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بجوشانند و در ان نشینند پس هرگاه بیرون
شوند در روغن کدو تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و شوربای
گوشت بزه و پاچه دهند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیم برشت بحال
ایشان مناسب بود و از اشیای یابسه و مالحه و حریفه و حاره و گرسنگی و تشنگی و غم احتراز کنند
و در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و تپ صفراوی لازمه و خصوصاً
محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی و هرگاه تپ عارض شود
باید که اول از علامات ماده آن دریافت کنند و بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کنند اگر تپ
صفراوی محرقه باشد علاج آن شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین در عرقیات
برآورده شربت نیلوفر خاکسی داخل کرده بخورانند اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ
خفقان بود عرق کیوره و عرق بید مشک گلاب و عرق گاوزبان بقدر سه سه توله نیز

اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه را بآن تر نموده بر جگر و دل نهند از برای
قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره باشد تدبیر صداع
و سهر نمایند و اگر سعال شود با لعاب بهدانه را اضافه کنند و اگر درد گلو باشد با شیرهٔ عناب داخل کرده
غرغره نمایند و در روز پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که درین روز
تحریک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیاده باشد با شیرهٔ خرفه نیز داخل نمایند و در روز هفتم شیرهٔ
تخم خیارین دور کنند و دادن شیرهٔ تخم کاسنی بعد هفتم مناسب بود و اگر حاجت باشد بوقت عصر
شام تبرید از لعاب بهدانه که در عرقیات بر آورده باشند با شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکسی
داخل کرده باید کرد و قرصی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و استاد مرحوم کمال شهرت
تب استعمال میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بزرقطونا مفید بود و نیز اسپغول را
در پارچه بسته در آب اندازند و بر سر و لب نهند برای خشکی آنها مفید است و تبرید طبیعت مانع
نباشد دادن شیرهٔ آلوبخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین
و استعمال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در تب صفراوی
جمیع اشربه بخصوص حامضه احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر بالخاصیت تحلیل میشود
و جاییکه تب شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هفتم و دهم و دوازدهم از مسهل
باید تنقیه کنند و بعد از تنقیه قرص طباشیر ملین با آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد آن بعلاج
تب مرکب باید پرداخت و اگر تب بلغمی باشد میباید که تا بروز چهارم تبرید خفیف دهند چون
ماده غلیظ است بروز پنجم ادویه قلیل الحرارة از منضج گرم گرفته شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه و خاکسی را داخل نموده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل
گرم که از ان ادویه شدید الحرارة دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نموده

ایام مسهل

سنا مکی و غاریقون و تربد نیز حکم نموده اند و ایام مسهل اینست ششم و نهم و دوازدهم و شانزدهم
و هیژدهم و بست دوم و بست سوم و بست پنجم و بست ششم و بست و هشتم و بست نهم و سی ام
و سی دوم و سی سوم و سی پنجم و سی ششم و سی و هشتم و سی و نهم و اگر درین ایام نوبت افتد
پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل ششم و مانند آن مسهل دهند و نیز در روز نوبت معلوم
کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر دو پهر می آید مسهل پهر شب باقیمانده باید داد که عمل مسهل
تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد اگر تپ مثلاً
در دو پهر اول شنبه آید آن روز را روز اول تپ شمارند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند
بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نوبه باشد

ایام بحران

و ایام بحران که دران جمیع استفراغات
ممنوع اند اینست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم هفدهم بستم و بست یکم و بست و چهارم بست و هفتم
سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم بعضے ازان منذر بعض اند چنانچه روز چهارم منذر هفتم و یازدهم
منذر چهاردهم و هفدهم منذر بستم و بست یکم و بست چهارم منذر بست هفتم و انذار بمعنی خبر است پس هرگاه
بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد بحران روز هفتم
و ایامیکه در میان ایام مسهل و ایام بحران واقع اند آنرا واقع فی الوسط گویند و آن ایام بحران
قوی نیستند و تا آمدن تپ معده را خالی دارند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و در
ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت روز بحران در جمیع امراض که ماده آن تیز و گرم
باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در بحران باشد موجب حدوث آفت عظیم شود در آن وقت
در روز بحران هم قبل گذشتن مسهل داده میشود و یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت ساقط
میشود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمیدهد مثل آنکه قولنج شدید عارض باشد بهتر است
که طبیب تپ را در جمیع حمیات ندهند و خوردن روغن سوای روغن بادام در حمیات بایست

از دیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حمیات نافع نکس ست اگر ازین تپ بیرقب نرود
قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکسی بخورند
اقراص مذکوره با ماء الشعیر یا ماء الیالیس که آنرا چکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافع بود
و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت دو دو سکنجبین یا هم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا درین
و در همچنینکه بدین زائل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین و قرص زرشک و قرص گل و شربت
بزوری که نسخه آنها در قرابادین مذکور ست استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی یکتوله را
در عرقیات مناسبه روز اول یکجوش و روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش
زیاده داده با شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و همچنین تا هفته دوم هر روز یک یکجوش کم کنند
برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود دوائیکه در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع است بگیرند
گلوی سبز نیم دام یا یک دام آنرا از کارد پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص بران
ریزند و در زیر آسمان گذارند صبح اندکی افشرده آب زلال آنرا با شربت مناسبه بکار برند و گاهی همراه
قرص زرشک و قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی ست این برآورده قرص ساخته
داده می آید و دوائیکه بارها تجربه در آمده بگیرد ست گلو هم وزن آن طباشیر سفید هر دو را
سفوف ساخته یک ماشه در تپ که با سرما و لرزه شدید می آید بدهند روز اول دفع میشود و اگر
این دوا با قرص طباشیر سائیده یا خمیسانیده یا چشانیده دهند نفع بین میکنند و علاج تپ دموی بعد
از فصد هفت اندام یا باسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مریض
غشی کند و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که نی تازه و تر را
کوفته بفشارند و در میان هر کفی پای مریض طلا کنند و بدن را به پارچها گرم دارند عرق بسیار
خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و پاشویه هم و تا که منظور بر آوردن

عرق باشد بدن را نشف کرده با قند و خود را از پارچه پوشیده دارند و علاج تپ سوداوی
بسبب غلبه خلط باشد علاج مالیخولیا باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و در تپ ربع لازمه
در هر حال فصد باسلیق یا صافن واجب بود و در تپ سوداوی بعد از چهار روز که ماده نضج یابد
تنقیه کنند و درین تپ اکثر ضرر در طحال و تغیر در حال کبد پیدا شود و این تپ در یکسال میرود و اگر
تدبیر جید و مناسب نشود تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تپ غذا ندهند و در روز غیر
نوبت غذا ماشد غذا اسفیدباجات دهند لیکن مائل بترطیب باشند و تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق
بیماری یکی آنکه سبب آن سودا طبعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج
قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در مالیخولیا گفته شد
و علاج لیفوریا و انفیالوس یعنی لیلی نهاری مثل علاج تپ بلغمی بود و علاج حمی عشی نوقت
عشی علاج عشی کنند و بعد از ان علاج تپ بلغمی نمایند و علاج تپ های وبائی علاج تپ سوداوی کنند
و چیزی با خوشبوی بو بینیده و دوا المسک یا رود و مفرح یاره خورانند یا تعفن است که در هوا عارض شود
علامت تپ های وبائی کرب تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و غشی و عرق و برازید بود و علاج
غب غیر خالصه و شطر الغب ترکیب از علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که غالب
باشد رعایت آن زیاده کنند و همچنین است طریق علاج حمی مختلط طریق دوم در اورام
و ورم غلیظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر خون باشد
فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد و خون غالب بود غالب را
مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب بود حمره فلغمونی گویند و اگر ماده
آن بلغم باشد و مخالف عضو بود رخو گویند و چون متحجر بود سلعه گویند و اگر سودا باشد اما
داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد خنازیر و اما اگر خارج عضو باشد

و با

طریق دوم در اورام

وظاهر بود صلابت گویند و چون ظاهر شود غدد و اگر ماده ورم مائیت باشد و عام بود
استسقاء زقی و چون خاص بود قیلهٔ مائی و اگر ریح باشد و مخالطت عضو ملایم بود
تهبج گویند و چون مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بثور اورام صغار باشند و مانند ورم و بعضی از آنها
دموی باشد مانند شری دموی و بعضی صفراوی چون نمله و آتشک و بعضی بلغمی مانند
شری بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب و ثولول و بعضی مائی مانند نفاطات

[illegible]

و بعضی ریحی چون نفاخات فلغمونی علامت آن تمدد و ضربان و تپ و سرخی
رنگ است علاج فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و عرقیات
همراه آورده شربت نیلوفر و خاکسی [?] اضافه کرده بخورند و تقلیل غذا نمایند و بعد از نضج به مسهل تنقیه کنند
و غذا آش جو و مانند آن از اشیاء بارده نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صندلین و
فوفل و گل ارمنی و گلسرخ و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده
ضماد کنند و مرهم سوت در ثیاب [?] مفید بود و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در مغابن که عبارت
از پس گوش و زیر بغل و بن ران است جمع آید رادعات مناسب نبود بلکه مرخیات و محللات باشند
موم و روغن گل با محللات استعمال نماید و فصد کنند و زلو چسپانند و همچنین اگر در غده [?] باشد
استعمال رادعات روا نبود شخصی را زیر بغل ورم شد از شدت درد بیگر [?] آرد جو و [?]
در یوند چینی با هم پخته ضماد کنانیدم ورم پخته شد شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر
ادویهٔ محلله مرخیه مانند زیره کرمان بابونه اکلیل الملک آرد جو ختمی با رادعات [?] نمایند و در
انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمان انحطاط اقتصار بر محللات صرف کنند و اگر
ماده محلل نشود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تپ بود آن وقت منضجات مانند
بزرگ حلبه انجیر و شیر را ضماد کنند و علامت نضج سکون درد و تپ بود و چون نضج [?]

نهند فرو رود وآن را از ادویه منفجره ویا باهن منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی مستفرغ
گردد مرهم زرد استعمال نمایند و مرهم خل نیز درین باب مجرب است **حمره** علامت آن سرخی با زرد شدگی
وبراقی باشد وتپ وتشنگی والتهاب بود علاج سوای فصد مانند علاج فلغمونی بود لیکن درین تبرید زیاده
کنند و در فلغمونی تجفیف زیاده نمایند وضماد قرع ضماد کنند وعلاج فلغمونی حمره وحمره فلغمونی مرکب از علاج ورم
وصفراوی نمایند **ورم رخو** آن ورم سفید بود وبآن الم وحرارت نباشد وچون انگشت بر آن نهند
فرو رود وساعتی همچنان غایر ماند علاج آن بعد از نضج از مسهل جار وحب ایارج تنقیه کنند و
نطرون با سرکه وآب سائیده ضماد نمایند وضماد شبت ضماد کنند **سلعه** علاج آن مانند علاج ورم رخو
بود و سرگین گاو و مرهم داخلیون مانند آن از ادویه محلله مفید بود و اگر مزمن باشد ادویه حاده مانند
فلفل فرفیون نهند ویا آن را شق کرده بتمامه بیرون کنند و مرهم های مدمله و مرهم داخلیون وغیره را
بکار برند **سرطان** هرگاه بپشت عارض شود در اکثر قاتل بود علاج آن فصد کنند و زلو بچسپانند
وبعد از نضج تنقیه سودا به مسهل وماء الجبن کنند وطلای حکاکه سنگ آسیا استعمال کنند تا ورم زیاده
شدن نه دهد بعد ازان طلای سفیده طلا کنند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیده
ارزیز توتیای مغسول در روغن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و بگویند که گیاه کنند ربوچپی که بطرف
سیوات می باشد اگر آن را در بول گاو تازه سائیده بر سرطان طلا کنند و بگویند از ان سرطان
نهری را شکافند و بنهند و با سرطان را بسوزانند و با روغن استعمال کنند مفید بود **خنازیر**
اکثر در گردن و بن ران مے باشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد ازان بیخ
سوسن سائیده و در مرهم داخلیون آمیخته ضماد کنند و اگر تحلیل نشود آرد جو
ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس ازان زنگار نهند
و اگر این تدبیر فائده نکند شگافته بیرون کنند بعده ادویه مدمله

بکار برند ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج آن بعد از نضج از مسهل بلغم و سودا
تنقیه کنند و محللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق
گاو و اشق و مقل ازرق و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند غدد علاج آن مانند علاج ورم صلب
کنند و بستن پارچه سرب بر غدد مفید بود نفخه علامتش آنست که مانند مشک پر باد باشد و با
وا انگشت فرو رود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم
کنند و محجمه بی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و روغن نرگس بمالند و جاورس را
گرم کنند و از آن تکمید نمایند و سلعه ورم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و با آن
درد نبود و در آن مواد خبیثه جمع گردد علاج آن اول تنقیه بلغم کنند بعد از آن ادویه محلله
ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نضج یابد پس از آن بشگافند و مواد
ردیه را بیرون کنند بعد از آن ادویه مدمله را بکار برند دمل و آن ابتدای خراج بود و ماده آن
خون باشد که با آن رطوبت فاسده می آمیزد علاج آن مانند فلغمونی باید کرد و برگ نیم را
در آب پخته بر آن بندند برای تحلیل و انضاج نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبهالو نیز
محلل اورام است و همچنین برگ بهوٹن و برگ عباسی نیم گرم کرده بستن مفید است و چون آرد جو
را در جغرات بپزند و اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند در تحلیل اورام نهایت مفید بود.
و تخم مرو تخم ریحان در شیر و عسل آمیخته ضماد کردن نیز ماده را می پزاند و اگر خود منفجر نشود برگ نیم و
مهر دو را سائیده بر آن نهند و یا آهن منفجر گردانند شتر انجوری همین باشد که مائل بسرخی بود
و با خارش و کرب باشد و دفعتاً حادث شود اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و در روز شدت
کند علاج آن فصد کنند و شیره عناب با لعاب بهدانه و شیره صندل در عرقیات برآورده
شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و بعد از نضج تنقیه صفرا از مسهل بارد کرد و از آن طلیات نیز باشند

باید کرد و قرص کافور با تبرید کور نیز فائده می کند و کیرو و پھٹکری ہر دو سائیده بر بدن بمالند
و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید بود و آب نیمگرم بر بدن ریختن نافع بود و سبوس گندم
و تخم خربوزه سائیده بر بدن بمالند و روغن گل با سرکه و گلاب مالیدن فائده بلیغ میکند
و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند علاج آن گلقند عسلی و سکنجبین هر دو را
نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب بخورد و در حمام رفتن و از آرد جو و تخم کرفس و سرکه
مالیدن فائده میکند و نمک سائیده بر بدن بمالد و از شکر و از اجواین تبخیر کنند و تنقیه بلغم نماید
ثبور صفراوی باشد که با حدت التهاب بود علاج آن تنقیه صفرا کنند و طلای نمله طلا کنند و اگر
ماده شدید الحرارت باشد بطلای سرد طلا کنند و طلا نمودن از گل ارمنی در سوت و کافور
و سفیده تخم مرغ مفید بود داحس ورم گرم بود که در بیخ ناخن حادث گردد و درد شدید و ضربان
قوی پیدا شود و بسا است که بسبب آن ناخن ساقط میشوند سبب آن انصباب خلط غلیظ باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و زلو چسپانند و از مسهل بارد تنقیه کنند و از بازوی سبز و
سرکه و را بند اطلا کنند و همچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و وقتیکه درد شدید
باشد بزر البنج و افیون و سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند
و انگشت را دران نهند و اگر ازین هم تحلیل نشود ادویه منضجه مانند تخم مرو تخم کتان ضماد کنند
پس آنرا شگافته آنچه در وی باشد بیرون کنند و ادویه مدمله بکار برند نار فارسی
یعنی آتشک علاج آن چرایته هلیله سیاه نیمکوفته شاهتره عناب صندل سرخ نیمکوفته شده تا آن
شب در آب تر نمایند صباح آب زلال آنرا گرفته شهد سفید داخل کرده بخورند و بعد از چند روز فصد
هفت اندام یا باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه صفرای سودای نمایند و ماء الجبن شیر بز
بکار برند و آب شاهتره سبز مروق که مانند آب عنب الثعلب سبز مروق میدهند نیز بسیار فائده

داحس

نار فارسی

میکند و چوب چینی و عشبه درین مرض فایده بلیغ مینماید و طریق استعمال چوب چینی در قرابادین
مسطور ست و حب هندی و معاجین عشبه و سفوف او و مطبوخ برگ نیم برای آتشک مجربست

وطریق خوردن عشبه اینست در عشبه همه چیز مانند چوب چینی ست مگر در عشبه
خوردن نمک جایز داشته اند بهترین او آنست که باریک و نیم رنگ باشد و چون بشکنند از ان
غبار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست
مگر در امراض و امزجه حاره این دوا مضر ست و در بعض امزجه و امراض بارده بلغمیه و سوداویه
فواید این زیاده از چوب چینی ست مثل درد مفاصل و نقرس و درد اعضا و برای بواسیر
نوشته اند بغایت مفید ست و در فالج و استرخا و لقوه در عشبه که چوب چینی مضر ست
این دوا فایده میکند و در امزجه حاره سودا و یه مضر ست و هرگاه آب عشبه از برای
شربت وفا نکند و عشبه قلیل باشد ثفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرطهاست
که سر نوشتند

عرق مدنی یعنی نارو او آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن رشته باشد
که پیدا شود و بشگافد و از ان مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد باسلیق و صافن از جانب
مخالف کنند و تنقیه سودا نمایند و مار انجبین نهند و در اول ظهور آبله یکدرم صبر بخورند و روز دوم یکدرم
و روز سوم یک و نیم درم و موضع را نیز بصبر طلا کنند و هرگاه رشته ظهور نماید باید که بر پارچه سرب بوزن
یکدرم با سیب پیچند و از قطع شدن رشته پرهیز نمایند و آنرا آب گرم نطول نمایند و روغن نرگس نیم گرم
بمالند و خاکستر نی شش درم و مرداسنگ پنجدرم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و پوست انار ترشه
مار و قند سیاه چرب بسته بخورند و صابون قدری در روغن کنجد مرهم ساخته ضماد کنند و نقش بر طاو سیرا
اگر در حقه کشند و یا در قند آمیخته بخورند از رشته کنند و اگر بگسلد واجب بود که آن موضع را بطول
بشگافند و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرند بعد ازان پنبه کهنه در روغن ماده گاو تر نموده در ان

عملی برای دفع عرق مدنی

موضع نهند تا آنچه باقیمانده است آنهم بخورد و بعد ازان مرهم مدمله بکار برند عملی که درینباب بے نظیر است
باید که عامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیر المومنین بغرض اشفا بخش و آن کاغذ را در کلاه
و دستار خود بدارد و بر گرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشد و اندرون
نقش نقش خورد مانند برگ تنبول بنویسد و همین الفاظ را بخواند و بدمد و باز نقش دیگر خورد متصل نقش
اول خورد بکشد و همین الفاظ را بخواند و بدمد و همچنین تمام نقش کلان را از نقشهای خرد پر نماید و هرگاه از عمل
فراغت نماید کاغذ مذکور را پاره پاره کند و در چاه اندازد از حکم خداوند تعالی از همان نوبت صحت میسر میشود و تا نهایت

جرب

این عمل تا هفت روز است جرب بثور صغار باشد که با آن حکه و سوزش بود و حکه مانند جرب بود لیکن در وی بثور
نمی باشد و اکثر آن در دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود بذاته و یا فساد
آن بسبب اختلاط صفرای محترقه و سودای محترقه یا اختلاط بلغم مالح با دم غاذی بود و سبب حکه بخارات
تیز و لذاع و اخلاط تیز قلیله المقدار باشد که زیر جلد محتبس شود و علاج آن مثل علاج آتشک کنند
در رعایت سهر خلاط نمایند و ضماد کبریت و طلای جرب مجرب است و جماع درین مرض بسیار ضرر دارد
و حمام انفع اشیاست برای جرب و خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع میکند و حکه که پیران را
حادث میشود بسبب بلغم مالح میباشد مالیدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالیدن روغن کنجد
با آب لیمو نیز نافع بود و چون یکدام خوارا کوفته در میان خمیر طلی جغرات حل کرده در ظرف گلی آب نارسیده
دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد ازان بر بدن مالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلا توتهه را
نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ بوعلی سینا فرموده که روغن کنجد یکصد و سی درم و نصف وزن
آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خورد ماده جرب و حکه را قلع میکند و سفوف چوب گز نیز نافع بود

ثالیل

ثالیل یعنی مسها شود تیر با سرکه و نمک با سرکه مالیدن مسه ها را ساقط گرداند و مالیدن روغن
گل چربی بط و چربی مرغ مفید بود و بعد از نضج استفراغ بلغم و سودا کنند بعد آن حب افتیمون

خورد و اگر این چیزها فائده نکنند از آهن قطع کنند و یا دوای تیز مانند فلفل فیون بکار برند و هرگاه گوشت
زیاده خورده و سوزش کند مرهم سفیداب آن استعمال نماید و نوشادر و انزروت و زنگار با آب صابون شسته
طلا کنند نیز نافع بود قوبا یعنی داد علاج آن مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و چرک
دندان روزه دار و در ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ البطم
و شحوم مانند چربی بط و پیه ماکیان و روغنها مثل روغن گل و بادام نافع بود و طلای که برای سعفه
سفید است طلا کنند و باید که پیش از طلا از بوریا بچسبانند و یا از چیزی حک کنند که خون برسد از آن بیرون
آید و تخم پنواطره و املج و لاکهه برابر گرفته با آب طلا کنند و طلاهای مذکور استعمال نماید نفاطات آبله ها باشند
که اندرون آن خونی یا آب تنک باشد سبب آن غلیان خون باشد علاج آن فصد کنند
و شیره عناب و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب آورده شربت نیلوفر داخل کرده
بخورانند و بعد از نضج از مسهل یا رد تنقیه کنند و خوردن انار و عدس با سرکه مفید بود و آبله ها را از سوزن
سوراخ کنند و آبها را بیفشانند بعد از آن مرهم سفیداب بنهند و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند
و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود جهاجن اگر سرخ یا سیاه رنگ در عضو بهم رسد و جلد
بر توش قوبا منتقشر شود صابون عراقی را بگلاب سائیده طلا کنند طریق سوم در امراض
جلد جذام این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب این انتشار سودا
غیر طبعی در تمام بدن بود و جذر پیدا کند و مزاج و شکل اعضا را تغیر گرداند و باشد که متقرح گردد
و چون مستحکم شود اعضا از هم فرو ریزد و علاج نپذیرد و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک
شدن و ریختن مو و بحة الصوت و ظهور غدد و بر اعضا بود و علاج آن فصد باسلیق و صافن
و اسیلم باید کرد و خون وافر گیرند و چرایته و هلیله سیاه نیکو فته و مانند آن که در آب تر کرده شب گذشته چند روز
دهند بعد از آن نضج ماده نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند و خوردن شیر بعوان ...

قوبا

نفاخات

جهاجن

در امراض جلد

داء الاسد

رنگ نیز نافع بود و در خریف و ربیع مسهل قوی بدهند و از جمیع محللات حرارت غریزی محترز باشند و روغن کدو
و شیر خشخاش در بینی چکانند و حمام بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه و یا روغن بادام و روغن کدو و بعد از حمام
مفید بود و روغن زنند و اگر گرم کنند و در آن نشینند و در هفته یکمرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن ایشان
جدا شود علامت صحت باشد و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود و باید
که یک وجب از طرف سر افعی و همین قدر از طرف دم قطع کنند بعد از آن با نمک و شبت پخته بخورند و خوردن
مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب سیق خوردن از مجربات است خوردن چوب چینی نیز فائده میکند و
کسیکه اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول فصد و تنقیه کنند و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسب
شربا و غسلها بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک نماید و از برای مزاج گرم خریف و از
برای بارد ربیع مناسب است و در اثنا خوردن چوب چینی اجتناب از آب سرد و حموضات و بقولات و
لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و جز آن آنچه منافی
صحت باشد لازم داند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیز دارد و اگر دیگر عوارض مانند پیچش و خفقان
رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بفرحت و صحبت مشغول دارد
و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نماید و از حمام تا شش
روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است برص داغ سفید باشد

۱۰ برص

که بر بدن حادث شود و اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از
مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود و علاج بعد از نضج و تنقیه از مسهل جار کنند و حب ابن جارین اطریفل
ایارج بخورند و بعد از تنقیه خوردن سکنجبین حاره و مثرودیطوس و تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن
اشیائی که بسیار گرم و جذاب خون باشد مثل خردل سرخ و مویزج و کندش و بوره و زرنیخ سرخ و بورق و
شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیای مقرحه مثل عسل بلادر و پنجال کبوتر و فرفیون نافع بود

بهق ابیض
بهق اسود
کلف
نمش
برش

و چون بادنجان را در آب بجوشانند و آن آب را در روغن زیت سوزانند بالخاصیت مفید بود و بهی
که بسبب حجامت پیدا شده شیطرج هندی و قوة الصبغ و خبث الحدید با آب بقم یعنی پتنگ مفید بود علاج بهق
ابیض یعنی جیپ سبک‌تر از علاج برص بود دوا گلنار و بابچی برابر گرفته سائیده در آب آمیخته بمالند
مجربست بهق اسود و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آنرا بمالند مانند
سبوس ازان جدا شود و چون با فراط باشد برص اسود حادث شود و علامت آن فلوسها مانند فلوس
ماهی از جلد جدا شوند و این مقدمهٔ جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن خربق
سیاه با سرکه و زرنیخ و زاج و کبریت با آب ترب نافع بود کلف که آنرا جهائین گویند و آن
نشانی بود که بر روی افتد و مایل باشد بسیاهی نمش یعنی قطعهای سیاه هستند بر که بهندی طهسن گویند
برش که آنرا کنجدک گویند خال که آنرا تل گویند علاج همه مانند علاج جذام باشد و از ادویه
جالی و محلل مانند سپستان و ترمس و تخم ترب و دارچینی و قسط و بادام تلخ و حاک زنیق
طلا نمایند و باید که در ابتدا از ادویهٔ لطیفه مانند آب آس و گلاب و آرد عدس بآن ادویه بیامیزند و
خال را باید که اول سوزن بزنند تا خون ازان برآید پس ازان بسترده شود بعد ازان ادویهٔ مذکوره
طلا نمایند سبزی و سیاهی که بسبب مردن خون بر جلد حادث شود از برگ کرنب و یا از زرنیخ و اشق ضماد
بندند و سبز که بعد از فصد حادث شود از بستن خشکه گرم و نان گندم گرم زایل گردد و داغهائی که بر بدن
بعد از قرحه و آبله بماند مرداسنگ و اسفیدکنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده باسیر کتیرا
طلا کنند اگر اثر قرحه باشد و سیاه باقی ماند چربی الطیر و مرهم اخلیون مفید بود کثرت عرق اگر با وجود کثرت
عرق قوت قوی باشد حبس نکنند و استفراغ و تنقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیده کاشغری
و روغن گل بمالند و دواء حابس عرق بر بدن مالیدن مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج آن
فصد کنند و شیرهٔ عناب و لعاب بهیدانه و شربت نیلوفر بخورند و قرص الکهربا دوای مذکوره بر بدن بمالند و آب بقم

طرق چهارم در امراضیکه تعلق بمو دارد

داء الثعلب و داء الحیه

انتشار شعر

صلع

شیب

طرق چهارم در امراضیکه تعلق بمو دارد حزاز یعنی سبوسه باشد که در سر حادث گردد
واگر اندک بود سر را از غسول آب چقندر بشویند و روغن کدو و روغن بنفشه بمالند واگر بسیار بود
اول اسهال بلغم و سودا کنند بعد ازان ادویه جالیه در سر اندازند داء الثعلب و داء الحیه داء الثعلب آن
باشد که موی بریزد واگر پوست نیز با آن جدا شود آنرا داء الحیه گویند واگر در سر و ریش و ابرو باشد
اگر بسبب احتراق بلغم بود سفیدی موضع و فربهی بدن خواهد بود علاج آن بعد از نضج
استفراغ بلغم بحبی و مسهل حار و حب ایارج کنند و بعد ازان آن موضع را به پارچه خشن و یا پیاز عنصل
بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند واگر علت قوی باشد عوض دلک آن موضع را شرط کنند واگر بسبب
صفرای نیز باشد زردی رنگ و خشکی آن موضع خواهد بود علاج آن اسهال صفرا کنند و پارچه
را در سرکه گرم تر ساخته [illegible] آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد ازان کبریت با سرکه نیز مالش نمایند
واگر از سودا محترقه [illegible] اسهال سودا نمایند و بارها اطریفل خورند و موضع را بسیر و پیاز نرگس یا بیخ
خرس [illegible] نافع بود و طلای گندهک طلا کنند واگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ
تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تنقیه از مسهل بار بار کنند و آن موضع را اول از پارچه
خشن بمالند بعد ازان پیاز عنصل و سیر خردل و فرفیون طلا کنند انتشار شعر اگر بقلت غذا باشد
چنانچه بناقهین عارض میگردد باید که غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن نیلوفر و بنفشه بمالند واگر
بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بجوشانند
و نطول نمایند و ادهان قابضه بمالند و روغن آمله نیز مالیدن فائده میکند واگر بسبب یبوست باشد
ترطیب مزاج و تدهین بروغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند واگر بسبب رطوبت غلیظه باشد
که ماده شعر را آمدن نمیدهد باید که کثرت حمام کنند و طلای شبح طلا نمایند صلع آنست که موی سر زایل گردد
واگر در پیری باشد علاج پذیر نبود و اسباب و علاج آن مانند انتشار شعر است شیب سفید شدن موی بسبب

ضعف حرارت غریزی کثرت بلغم بود واگر پیش از چهل سال سفید گردد تنقیه بلغم نقی و مسهل کنند
واطریفل و آمله مربی خورند واگر سفیدی بسیار شود از خضاب ها خضاب کنند **آنچه تعلق بزینت**
دارد حفظ شعر است روغن مجرب حکیم علی دربابنا مفید است از ادویه محلقه حلق شعر کنند
ابنات شعر جمیع ادویه مذکوره داء الثعلب انبات شعر میکنند وروغن بیضه نیز موی بر دیا ند وگر
طلای براده عاج هر جا که طلا کنند موی را بر دیا ند وچون موی را اول نتف نمایند و نوره حلق کنند
بعد از ان از مخدرات مانند بنج وافیون شوکران ضماد کنند موی را اندر و نیامدن منع میکنند وهمچنین
مسدودات مسام مانند سفیده شب یا خون سنگ پشت یا بیضه مورچه ویا خون وزغ کلان ضماد
کنند مانع بر آمدن موی است واگر خواهند که موی جعد شود طلا مرداسنگ طلا کنند ومالیدن روغن
بنفشه وروغن بادام شیرین لعاب خطمی بزر کتان موی را از تشقق منع میکنند واگر تشقق بسیار باشد اول
فصد واسهال سودا کنند **طریق پنجم در قمل یعنی سپش و صئبان یعنی بیضه سپش** هرگاه بسیار
شوند بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند واز آب نمک غسل کنند وطلا برگ دفلی طلا کنند واگر ضرورت
باشد گاه گاه زیبق در آب آمیخته در سر انداخته باشند وآنچه در کشتن کرم گفته شد اینجا نیز مفید بود و
پوشیدن جامه یا بس حریر نافع بود واگر بسبب سوء هضم غذا پیدا کنند تنقیه معده ومانع از مسهل گرم حب
ایارج نمایند واطریفل صغیر خورد واز غسول لوشا در سر را بشویند وبعد از چند روز اشق وبلوط وجوز السرو
بروغن زیت سرکه آمیخته در سر اندازند **طریق ششم در بیماریهای ناخن** اگر ناخن مانند برگ سفید و
براق شود علاج آن بعد از نضج تنقیه سودا کنند وماء الجبن خورند وروغن بادام شیرین یا چربی بر
بمالند وبهر نوع مرطبات بکار برند واگر بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود آنرا **برص اظفار**
گویند علاج آن بعد از نضج تنقیه رطوبت غلیظه کنند از مسهل حار وبعد از ان صمغ پسته وخاکستر سم خر
وپنج نی وزرنیخ ورق با سرکه نافع بود ودغی السمک در بیماری عجیب غریب است **جذام اظفار**

ابنات شعر

طریق پنجم در قمل وصئبان

طریق ششم در بیماریهای ناخن

برص اظفار

جذام اظفار

د آن غلظ و اجتماع ناخن باشد علاج آن بادیان و تخم ساق گاو و قیروطی مرهم داخلیون و
شحم دجاج و لبطاو بزر و مانند آن بمالند و بوره نیز مفید بود و چون ملائم شود بکارد بجز اشند تا بشکل طبعی
آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و یا ایارجات کنند انفع خواهد بود و تشقق ناخن را نیز همین علاج است **قلع اظفار**
اگر بسبب مادی رطوبت مسترخیه باشد علاج آن مانند علاج فالج بود و اگر بسبب صلابت خشن باشد چنانچه
در داخس میشود درین قسم درد بسیار میباشد علاج آن علاج داخس کنند و اگر خون زیر ناخن محتقن و منجمد گردد
در روز چند مرتبه آن ناخن را از دو بیخ مص کنند و ضماد سرطان نهری ضماد نمایند و ضماد کردن از تخم
جرجیر بسرکه زردی ناخن را نافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس و برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد
کنند و اگر پارچه ابریشم تنگ کنند و بر ناخن بپیچند و بالای آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود
انتفاخ اصابع یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسول
سبوس گندم انگشتها را بشویند و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند **طریق هفتم در تغیر رایحه بغل و
اربیتین و سوختگی اعضا** تغیر رایحه بغل و اربیتین و بدبوی عرق باید که بعد از نضج تنقیه خلط متعفنه
کنند و تسکین اخلاط با تبرید و سکنجبین کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و بغل را از آب گرم بشویند
و دوای شب یمانی بمالند و طلای کافوری طلا نمایند و مداومت حمام فرمایند و از جماع و خوردن انگوزه
و سیر و خردل و مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند و بعد از آن
دوای مذکور را طلا کنند عضو یکه از آتش و از آب گرم و روغن گرم بسوزد سفیده تخم مرغ و سپیداج و دوات
بمالند و طلای گل ارمنی طلا کنند و اگر آبله پیدا شود و آبله را باید شکافت فصد کنند و آب آبله را بسوزن بشگافند و مرهم سفیده
آب کافوری استعمال نمایند اگر آبله نارسیده اگر رسیده باشد و خشک کنند و دوا مرد از آن یکدام
موم و پانزده دام روغن گل مرهم سازند و بکار برند و مرهم رال نیز نافع است چون رال را در روغن کنجد
در سه جوش داده از آب و مکرر بشویند نیز نافع بود و خاکستر سوا بر روی تخم مرغ مخلوط ساخته بر عضو یکه از آب گرم

قلع اظفار

انتفاخ اصابع

تغیر رایحه بغل و اربیتین و سوختگی اعضا

سوختگی

سوخته باشد ضماد کردن بسیار فائده بخشد و عضوی که از اثر صاعقه و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز بهتر است
و مرهم خل نیز نافع بود و اگر جلد از غسل بلا در محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس از آن مرهم خل
بنهند **طریق هشتم در جراحات** جراحت تفرق اتصال است که در گوشت حادث شود باید که
آن را محافظت بدارند تا چیزی در آن نیفتد و آن را چنان بنهند که بیکدیگر متصل شود اگر متصل نشود بباید
دوخت اگر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشن آن را بخراشند تا خون از آن جاری شود
بعد از آن بنهند و اگر جراحت غایر باشد باید که ذرور کنند و اگر در آن چرک باشد با عسل یا بغسل بشستند استعمال
کنند و پنبه کهنه در آن کنند و مرهم لسان سگ استعمال کنند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و
الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت نمایند
پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب آن است که از هوای سرد و آب سرد و آب گرم
نگاه دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیمگرم غرق کنند تا از صدود و رم ایمن شود بعد از آن
روغن گل و روغن آس با اندک فرفیون بمالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود
عصب را قطع کنند و بر روغن داغ کنند و علاج قطع عروق آن است که خرقه بسرکه گلاب تر کرده در جراحت
کنند تا خون بند شود و اگر جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند
و ببندند و تا هفت روز رفاده را وا نکنند و علاج کسر عظم آن است که ضماد و عدس ضماد نمایند و اگر الم باشد
باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضماد برگ کاسنی سبز ضماد
نمایند و یا آلت فرو کنند و اگر نزف الدم باشد ذرور صبر بپاشند **قروح** جراحت که متقیح شود آن را قرحه
گویند و چیزی که از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد وسخ و اگر آن چیز اندک باشد
علاج آن از سرکه و شراب ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن کنند و اگر
بسیار باشد از ادویه جالیه مراهم سند که در قرابادین مذکور اند علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله

مرهم به و رسانند تشوک شوک و پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد
باید که از زنبور بیرون کنند و مرهم کنند رسانیده و آن کنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و از آلت
بیرون نتوانند کرد باید که طلای زراوند طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان برای داغ نمودن
و یا شق کردن احتیاج بشود و لیس وقت دوای منشی و دوای مخدر مانند شراب و افیون ناصور قرحه کهنه باشد
که اندمال نه پذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید علاج آن تنقیه کهنه شراب کنند و بشیاف
غرب بیامیزند و در آن پر کنند و یا بگلاب و خاکستر چوب انگور بشویند و یا با آب عرب یا و آب صابون و زرنیخ و
نوشادر بشویند و علاج غرب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند آنرا مندمل کنند و اگر مفسد
نشود و بشگافند و گوشت فاسد را زائل کنند با آهن و یا با دویه کاله و داغ کنند و یا مرهم مدمله نهند
طریق علاج سقطه و ضربه سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد اگر
تفرق اتصال و ترضض و مانند آن نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از مثل
مغاث گل ارمنی اقاقیا ورق سرو صبر و ماش مقشر کوفته بیخته با آب آس ضماد کنند و اگر بسبب درد و ورم
گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد سفیده مرغ مومیائی با آب گرم بخورانند و ربوند چینی و قوة الصبغ و طین
مختوم و لک مغسول همراه آب نخود بخورانند و گاوزبان با شربت سیب و قند آب عرق گاوزبان نافع
بود و ضماد و فوفل ضماد کنند و ماش و ارد نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند و از گوشت
و شراب پرهیز نمایند مگر آنکه ضعف باشد آن وقت شوربای جوجه مرغ یا ماش مناسب بود و اگر ضربه و سقطه
بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفرا کنند و سرکه و گلاب و روغن گل را بر سر مالند و طلای آس طلا کنند و اگر بسبب ضربه
نفث الدم حادث شود علاج نفث الدم کنند و روغن بود از تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه اندمال
جراحات بی نظیر است اگر کسی را تازیانه زده باشند باید که اعضای او را دلک کنند و خرقه کتان بگلاب
و آب سرد تر کرده نهند و مرهم سفید آب بکار برند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتیکه باز زنده بوده باشند

مرہم گرم بر موضع ضربہ بہ بندند کسر تفرق الاتصال بود کہ با استخوان حادث شود اگر استخوان شکستہ شدہ
از گوشت جدا شدہ باشد علاج اول آن عضو را بحالت طبعی بگذارند و استخوان را برابر کنند و از عصابہ
موضع کسر را تا بالای او ببندند و از عصابہ دیگر از موضع کسر تا اسفل آن و بالای آن چہار بند ببندند بعدہ
فصد و اسہال کنند و شوربای مرغ بدہند یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیایی با جلاب بدہند و عصابہ
را تا سہ روز وا نکنند مگر آنکہ از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود و بکشایند و اگر مرہم بران نہند
و بعد از یک ساعت باز عصابہ او در گلاب سرکہ و روغن گل تر کردہ بر بندند و ضماد عدس کنند
و غذای از چوزہ مرغ یا شوربا ہریسہ و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورم ہم باشد با صندل آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلا
کنند و طلا کنند و اگر خون از ان جاری باشد دم الاخوین گرد کردہ بران بپاشند یا وزرور صبر ہم استعمال کنند
و اگر با کسر الم باشد باید کہ تسکین الم بہ آنچہ در جراحت مذکور شد نمایند و تعقد و صلابت کہ بعد
انجبار استخوان باشد اگر تازہ باشد باید کہ قطع سرب بر آن نہند و از زیادہ محکم ببندند و اگر کہنہ باشد باید کہ
از شحوم و امخاخ و ادہان و قیروطیات ملائم کنند خلع آنست کہ مفصل از جای خود بیرون آید باید کہ
مفصل را بحالت بجای او آرند بعد از ان تسکین درد از الت مرہم کنند وثی آنست کہ مفصل
از جای خود بیرون رود اما بیرون نیاید و ہمین عبارت است از فکیکہ بہ استخوان گوشت و مانند آن
کہ محیط مفصل است لاحق شود بی آنکہ مفصل از جای خود بلغزد علاج ہمہ آنست کہ [illegible] قوی
بمالند و طلا مغاث طلا کنند و اگر بان ورم باشد فصد کنند و ضماد کہ در ضربہ گذشت ضماد کنند
در تدبیر سموم مشروبہ و [illegible] وغیرہ کہ مشہور اند و آن بر دو محل است محل اول در سموم مشروبہ [illegible]
آنچہ مشہور باشد یا آنچہ مریض اظہار آن نماید علاج آن زندہ [illegible] کنند [illegible]
از جملہ سمیات حالتیکہ [illegible] شود و می باید کہ از آب گرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد از ان
[illegible] روغن گاو خورند و اگر [illegible] روغن قی کنند نیز سزاوار است و منع خواب تا [illegible] لازم است

پس اگر سم گرم است این از حرارت معده و معاونت عطش و خشکی دهن معلوم میشود و درین صورت
لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و بطیخ هندی مانند آن هر کدام
که باشد برف سرد کنند و بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل
جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است این بیحسی اعضا
و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود و درین صورت نیز بحر و دریافت این عوارض بکرر
قی کنند و شراب کهنه و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و [illegible]
و سیر و جدوار خطائی تا حلیت مانند آن باید داد و چون خلاصه یکمثقال برای سموم شیر و بهدهند کافی
بود و طریق استعمال آن اینست که یکمثقال از وی نیکو بکوبند و در نیم پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف
کنند و دو درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند و غذا اگر شیر گاو و نخود بدهند
اثر سم بهر عضوی که زیاده باشد باصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلا اگر ضرر بجگر معلوم شود ادویه مدره
بکار برند و اگر بمعده شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و
نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر ضماد کنند و اگر ملدوغ باشد بجای نوشت قدری بالاتر از جایی که
برگزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت
باشرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بمکند بعد از آنکه بادویه تریاقیه مضمضه نموده باشند یا
بسرکه و روغن گل کرده باشند یا بمحجمه بمکند و این بهتر است باید که آن شخص که بمکد ناشتا نباشد و زخم را
[illegible] بریان نموده همچنان گرم [illegible] نهند و در موضع زخم بنهند جذب سم میکند و ادویه جذاب
سم مثل [illegible] خاکستر چوب انجیر و سرگین [illegible] و تخم پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و [illegible]
[illegible] باید که بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد تکرار بعمل نمایند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند
تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و انچه در جمیع اقسام بالخاصیت نافع است فادزهر و نارجیل دریائی [illegible]

جدوار و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس اند علامات جودت تریاق آنست
که چون بمقدار رسم بخورد دو خروس دهد و مار و یا یکی از هوام قتال بر و مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک باقوت
یعنی برای خوردن ۱۲
است و بهم رسیدن اجزاء تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر است لهذا نسخه آن نوشته نشد مگر چون
که از اطراف [illegible] آید ازان هم فائده میکند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یک مثقال
است و در گزیدن عقرب بقدر نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم یا کمتر و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از
تریاق فاروق است و فصد دادن کسیکه در بدن سم منتشر نشده باشد جائز نیست و اگر غشی افتد بعلاج غشی

افیون
مشغول شوند و تقویت اعضاء رئیسه نمایند و از جمله سموم مشهوره معروفه افیون است علاج خاص آن
قی کردن است از آب شبت و تربد و عسل و نمک هندی پس شیر و روغن خوردن دهند و آهن یکه فلوس مس
در آن جوشانیده مگس ها را انداخته باشند قی بسهولت می آرد و چون [illegible] بیدانجیر را در آب سائیده
بنوشند ضرر سمیت افیون را میکند و قی هم می آرد و همچنین نوشیدن فادزهر فائده عظیم دارد پس شراب کهنه
در آن جند بید ستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در تدبیر

اسپغول
کلی گذشت مفید بود و همچنین است علاج دهتوره و دیگر ادویه مخدره و سم دیگر اسپغول کوفته است علاج
خاص آن قی کردن است با آب نیم گرم و شهد و شبت و نمک بوره ارمنی پس از آن بروی شیر نیم گرم شربت
با فلفل و نمک هندی و شراب عفص خورند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و غذا شوربای چرب

سم الفار
شنگرف و زیبق مصعد
زنگار
نوره و هرتال و صابون
سم دیگر سم الفار است علاج خاص آن قی کردن است بطبیخ شبت و شراب عسل و بورق و اگر سحج
عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همین است علاج شنگرف و زیبق مصعد
اهل هندوستان در علاج زیبق مصعد [illegible] خوردن پته میکنند و صحت می یابند سم دیگر زنگار
است علاج آن قی کردن است به برگ چرچیره و خبازی و شهد مصفی پس آب برنج داغ و شیر
روغن لعاب ها خورند و شوربای چرب تناول نمایند همین است علاج نوره و هرتال و صابون

وسم دیگر بلادرست یعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردن ست بروغن کنجد و آب نیمگرم پس ازان
چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریائی
نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز ست وسم دیگر حب السلاطین یعنی جمال گوته ست علاج
خاص آن قی کردنست از شیر و روغن زرد و بعد ازان دوغ و اشیای بارده و قابضه خوردنست وسم دیگر
کمات سیاه ست یعنی کهنبی علاج خاص آن قی کردنست بآب پودینه و سکنجبین بعد ازان شراب
خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید ست و تریاق اربعه نیز نافع است وسم دیگر شواء مسموم
یعنی کباب و گوشتهای پخته که در حین گرمی مفرطان بپوشند که بخارات آن رفع نشده سمی گردد علاج
خاص آن قی کردنست بآب نیمگرم و نمک بعد ازان سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک بخورد
و گل مختوم نیز مفید بود وسم دیگر شیر فاسد ست علاج خاص آن قی کردن ست بآب نیمگرم و شهد
و روغن کنجد و نمک پس ازان جوارش مصطگی و جوارش عود با شراب صرف خوردن و اگر شیر در معده بسته
باشد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن خوردن مثقالی از پنیر مایه حیوانات با سرکه
خصوصاً پنیر مایه خرگوش با سکنجبین و پودینه **محل دوم در سموم ملذوعه معروفه** و از جمله آنها مار ست
و آن اقسام میباشد علاج گزیدن آن بدستور ست که در قواعد کلی گذشت پس خرد بستن
و ادویه جندبیدستر ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلتیت را با شراب خوردن
و همچنین شیر و با شراب بسیار نوشیدن و بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن ماده گاو کهنه نوشیدن مفید بود
و بستن مار مهره بر موضع گزیده نیز نافع ست و پنیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج
با آب خورند و خوردن آب یخ بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات ست و در میان شیر
نشستن مفید بود و شوربای ضفادع نافع ست و همچنین ضماد کردن ضفادع که شکم آن پاره پاره کرده باشند
نیز نافع ست و عقرب نیز اقسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی شیر و شراب بخورد و

از سیر ضماد کنند عقرب را بکوبند و بنهند یا حلتیت و سیر و کبریت و نمک را بکوبند و بدان طلا کنند و نیز گویند
اگر گوشت ضفدع زنده را بگیرند و بدرو نیم کنند و بدان موضع نهند مفید بود و تریاق اربعه و شقائق با گلاب و
عرق گاوزبان گیلانی و شربت انار بخورد و فادزهر بر موضع لسع عقرب نهند و ضماد نارجیل دریائی بر
گزیده عقارب نافع الم آن ست در ساعت و بندق هندی را چون در دهن خایند و ضماد کنند مفید بود و
تجربه موم از برای گزیدن عقرب از مجربات بعضی احباست و زنبور علاج گزیدن آن با خطمی عنب الثعلب

زنبور

و گل ارمنی کافور یا سرکه ضماد کنند و گل با سرگین ماده گاو بمالند و یا ورق کنجد طلا کنند و تبرید شربا و ضمادا
نافع بود و ضماد نارجیل دریائی دافع الم است در ساعت و همین ست علاج مگس عسل و مور و پرنده از پشه

مگس عسل و مور و پرنده از پشه عنکبوت

و چون مگس را سر کنده باقی را بر موضع گزیده بمالند درد او در ساعت ساکن گرداند عنکبوت علاج گزیدن
آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شراب صرف نوشیدن و سوت و روغن گل را طلا کردن
هزار پا علاج گزیدن آن از سرکه و روغن ماده گاو طلا کنند و چون ادرا بکوبند و بر موضع گزیده نهند

هزار پا

مفید بود اگر چیا نور و هزار پا چه مانند آن بر عضوی بچسپد و پای ها و نیشهای او در گوشت فرو رود و سوزش
بسیار شود بیتیا را سائیده ضماد کنند شفا یابد و چون زراوند طویل و پوست بیخ کبر را در روغن حنظل یا
با ماء العسل بخورد مفید بود و شیر و پلنگ و بوزنه جراحت چنگال این حیوانات را زراوند طلا نماید لیکن
با سرکه خالص نشوید پس از آن زنگار و چربک نقره و توبال مس و روغن گل را بمالد گزیدن آدمی

گزیدن آدمی

علاج آن آرد باقلا و سرکه با بیخ بادیان و شهد ضماد یا پیاز و شهد یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند
و اگر متورم شود مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همین ست علاج گزیدن
چارپایان و یکی گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی را با سرکه

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

طلا کنند یا پیاز و نمک یا باقلا و بادام تلخ را بکوبند و با عسل سفید طلا کنند گزیدن سگ دیوانه

گزیدن سگ دیوانه

علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و افتادگی

گوش و برآمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود هر که رسد حمله کند و سگان دیگر او را
بگریزند و گزیده سگ دیوانه را بعد از یک هفته و بعضی را بعد از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود
و پس از هفت سال نیز گفته اند و چون آب ببیند می ترسد و اگر کسے را این شخص بگزد و یا کسی پس مانده
طعام و آب او را بخورد او را نیز همین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را از زخم خون سگ دیوانه
آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه بیندازد اگر بخورد علامت گزیدن سگ دیوانه نیست و همچنین اخروٹ
را بکوبند و یک شب بر زخم بندند و در پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا نخورد و بمیرد علامت گزیدن
سگ دیوانه است علاج آن بعد از تدبیر کلی جراحت را تا چهل روز ملتحم شدن ندهند و خردل
بیندند و ادویه جذابه را ضماد کنند و نمک و تراتیزک و آب چغندر و بول انسان و خاکستر تاک را با سرکه
بسرشند و طلا نمایند جذب قوی میکند پس از آن مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا است
اما چون یک هفته بگذرد و اگر امتلاء خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماء الجبن
باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و تفریح و ترطیب باید مثل صاحب مالیخولیا سعی کنند و غذای
چرب گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب بمناسبت و از جماع
و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید گاه گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و حیله نمایند
که آب خورد و الا بیم هلاکت است و چون ظرف آب از پوست کدو باشد از خوردن آن اجتناب
نمیکند و بیستو ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمیکند و آب نیل از مجربات است
و شراب ممزوج با آب بنگرم بسیار نافع است و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بسیار مفید است و
پنیر مایه خرگوش و بز نیز نافع است و اگر آنکه آب را دیده بیدا نوشادر دو دام باریک سائیده در یک نیم پاؤ
آب بیندازند و یک حصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نافع
و به تجربه شخصی معتبر رسیده اگر بنات سرخ رنگ بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته بلع نماید فائده میکند

سنی که نبات مشهورست بقدر یکتوله در آب سائیده دهند موجب نجات است و خطمیا با وشونیز
در نیشاب عجیب است و حکیم کاشف گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ چیز نیافتم طریق آن
آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبانه روز بیاشامند و تدهین سر و بینی با روغن بنفشه
و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه را بر موضع گزیدن او نهند یا بریان کنند و بخورند [illegible] سود دارد
و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج گزیدن گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ
دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن پودینه با شونیز و سکنجبین
ضماد سازند و اگر پودینه خشک را در آب پودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند همان روز به شود گزیدن
راسو علاج آن سیر و پیاز خورد و ضماد سازد و یا کرسنه و انجیر خام بر او ضماد کنند و شراب خورد و اگر پوست را
بکند و بر آن موضع نهد درد ساکن کند منزل چهارم در ادویه مرکبه و آن مشتمل بر یک میل و دو فوق(?)
و یک مقام است میل بدانند در اصول تراکیب چنان به ثبوت پیوسته که هرگاه در معالجه دوا
مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب رجوع نکنند و همچنین تا از قلیل الاجزا کار بر آید به کثیر الاجزا
متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب و آن متضمن بر دو طریق است طریق اول در
داعیه ترکیب و آن هشت است اول آنکه دوا مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس
باصلاح او حاجت به ترکیب افتد چنانچه با سقمونیا کثیرا می آمیزند دوم آنکه طعم دوا تلخ باشد بجهت
اصلاح طعم آن محتاج به ترکیب شوند چون با صبر نبات و عسل ممزوج سازند سیوم آنکه بوی دوا
بد باشد بدفعیه و ضرورت ترکیب شود مانند آنکه با مغز فلوس عرق گل یا ریحان سازند چهارم آنکه
دوا ضعیف القوه است بنابر قوت او متوجه به ترکیب گردند مثل اخلاط تربد با زنجبیل وقت
اسهال خلط غلیظ پنجم آنکه قوت دوا اقوی باشد و قوت مرض ضعیف پس بنابر اضعاف قوت دوا
با امتزاج احتیاج افتد چنانچه خلط صمغ با نشاسته(?) [illegible] زنگار ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس چیزی که

گزیدن گربه
گزیدن راسو

بطی النفوذ سازد و مخلوط میفرمایند چون ترکیب روغن بلسان با موم هفتم آنکه دوا بطی النفوذ است پس
بیامیزند بچیزی که او را سریع النفوذ نماید بغیر از تخصیص بعضوی چون اختلاط روغن گل با سرکه یا با تخصیص
بعضو مخصوص چون خلط سرکه با ادویه طحال که ببدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن زعفران
در قرص کافور بسبب تخصیص او با قلب هشتم آنکه مرض مرکب است پس دوائیکه بمقابله مرض مرکب
نماید یافته نشود لهذا حاجت بترکیب ضروری میباشد مانند ترکیب شربت بزوری در حمیات مرکبه
و یا آنکه ماده مرض مرکب است نه یابیم دوا که مقابل هر دو ماده مرض باشد ازینجهت محتاج بترکیب میشویم
و یا آنکه دوائی یابیم الا آنکه هر دو قوت دوا مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت یکی دوا قوی است
و دیگری ضعیف مانند بابونه که تحلیل قوی و ردع ضعیف دارد پس می آمیزند با آن دوا که تحلیل آن ضعیف
و ردع آنرا اقوی سازد یا آنکه قوت یکی عضو و مرض قوی است و دیگری ضعیف و مقابل آن دوا نیابیم پس
لهذا مضطر بترکیب میشویم چنانچه خلط کافور با آرد شعیر در سل بنا بر قوت تبرید با آرد شعیر طریق دوم در معرفت
مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب محتوی است بر دو فرع فرع اول در معرفت مقدار شربت
دوای مرکب پس باید که هرگاه اراده نمائی که ترکیب نمائی دوا را پس بگیر نسبت مقدار شربت هر یک دوا
بطرف مقدار شربت دوای دیگر مانند نسبت غرض خود از هر یک دوا بسوی غرض خود از دوای
دیگر پس اگر اغراض هر یک دوا یکسان است بگیر از هر یک دوا جزو از مقدار شربت آن دوا که هم
عدد ادویه باشد خواه مقدار شربت هر یک دوا برابر باشد خواه مختلف مثلاً دوا چهار است پس در مقصود
مقدار دوا چهارم حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت بطرف ترکیب سقمونیا
و تربد و صبر و شحم حنظل داعی باشد و غرض در اسهال مساوی است پس از هر واحد ازینها ربع شربت بگیرند و اگر
اغراض مختلف باشند از حد مساوی خود مقدار احتیاج هر یک دوا استفسار نماید پس مقدار شربت هر واحد موافق حاجت
خویش باید گرفت مثلاً اگر بجانب یکی احتیاج زیاده است مقدار شربت آن زیاده بگیرند و بجانب دیگر حاجت

کم است قدر شربت آن کم بگیرند یعنی از قدر بدغرض زیاده است مقدار آن زیاده بگیرند و از دیگران
کم است وزن آن کم بگیرند و علی هذا القیاس فرسخ دوم در دانستن درجهٔ دوای مرکب آنست
که اجزای حاره و بارده از مفردات جمع نمایند و اقل را از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزا بر عدد ادویه
قسمت سازند پس آن درجهٔ مرکب میباشد مثلاً از دوای حار در درجهٔ دوم و حار در درجهٔ سوم مرکب
ساختیم پس حار در درجهٔ دوم سه جزء حار و یک بارد و در حار در درجهٔ سوم چهار جزء حار و یک بارد است پس هفت
جزء از حار و دو جزء از بارد جمع کردیم هرگاه دو بارد را از هفت حار ساقط نمودیم پنج جزء حار باقی ماند
و آنرا بر دو دوا قسمت کردیم دو و نیم درجه برآمد پس مرکب در دو و نیم درجه حار باشد و همین قاعده در رطوبت
و یبوست است اگر با آنها دوای معتدل باشد پس اجزای حاره و بارده او در حساب شمرده نمیشود و در قسمت
محسوب میشود مثلاً از چهار دوا که یکی در درجهٔ اول و دوم در درجهٔ دوم و سوم در درجهٔ سوم حار است و دوای چهارم
معتدل است پس بحسب قاعدهٔ مقرره فی اجزای حار نه و سه بارد شدند سه را از نه ساقط نمودیم شش
باقیماند و ادویه چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف حاصل
شد پس مرکب وسط درجهٔ دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان
باشند و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه در آن وزن شریک
باشند بگیرند و کسر در آن نیفتد و درجهٔ آن بموجب قاعدهٔ بالا برآرند انتباه بباید است که بعضی مفردات
در مرکب اصل میباشد مانند خربق در ایارج لوغاذیا و صبر در ایارج فیقرا پس اگر این اصل را از آن مرکب
دور کنند منفعت آن باطل میشود و یا بدل سازند نفع او ناقص میشود رفیق دوم در مرکبات
یعنی قرابادین و آن منقسم بر بست و پنج طریق است طریق اول در تراکیب الفیه آبزن از جو
برای ورم حار پستان مفید است صفت آن آرد جو بنفشه خطمی حسب حاجت گرفته در آب بجوشانند
چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در آب آن بنشینند و ثفل آنرا بسایند و بر پستان بگذارند اطریفل کشنیزی

در درجهٔ دوای مرکب

در دوای متعدد الاوزان

اطریفل کشنیزی

درد سر و چشم و گوش که از بخار عارض شود ببرد و تقویت معده کند و بواسیر را سودمند بود صفت آن
پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله پوست بلیله کشنیز خشک مقشر مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام یا گاو چرب نموده با سه چندان عسل بدستور تیار نماید و اگر خواهند که دیر بماند روغن بادام کمی بود
و بعضی کشنیز را برابر مجموع ادویه گرفته اند و هر گاه تلیین زیاده مطلوب باشد ترنجبین یکوزن آن زیاده نمایند
شربت از دو مثقال تا شش مثقال و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریفل صغیر ست بعد از دو ماه

اطریفل صغیر

استعمال نمایند اطریفل کشمشی برای سرعت انزال و کشادگی مجرای بول و منی نافع ست صفت

اطریفل کشمشی

آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک دو درم کشنیز خشک بریان چهار درم نیم کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده با کشمش دوازده درم نبات سفید بیست چهار درم بقوام آرند شربتی دو درم
انکباب پوست خشخاش برای درد حار گوش مفید ست صفت آن پوست خشخاش عنب الثعلب

انکباب پوست خشخاش

گل خطمی گل بنفشه یک یکتوله در شیر ماده گاو موافق حاجت جوشانیده بخار آن بگیرند انکباب شبت

انکباب شبت

برای دوی و طنین مفید ست صفت آن شبت نرگس اکلیل الملک بابونه مساوی در آب جوشانیده
گوش به بخار آن بدارد انکباب شونیز برای چشم نافع ست صفت آن شونیز خردل تخم حنظل

انکباب شونیز

پودینه مساوی در آب جوشانیده بخار آن به بینی رسانند و آب آنرا صاف نموده در بینی نطول کنند

طریق دوم در حرف الباء الفارسی و التازی

پاشویه برای اصلاح حمیات و صعود بخارات

پاشویه

نافع است صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدام سبوس گندم
چهار دام برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب جوشانیده چون سوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه نمایند و نوعی دیگر
سبوس گندم کاهی جو نیمکوفته مستعمل میشود پشنشا جهت زکام و ظلمت چشم و نزله و دوار و
و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات و سهر و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی مفرط و هذیان
و ضعف اعصاب و استرخا که و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف الدم و قولنج و مغص و درد معده

وکبد و سده و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال سفید و ادمان او و بعد انزال از ریش دهند
از مضار روبی و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و فادزهر سموم است و قوتش تا پنجسال صفت آن
فلفل سیاه فلفل سفید زر البنج سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران
پنج مثقال سنبل عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا بکوبند و بعد از آن روغن مالند و
با عسل سفید خالص سه وزن ادویه بسرشند و سه ماه در جو دارند قدر شربت از یک دانگ تا نیم مثقال بندق حصرم

بندق حصرم

برای وزر کوره و سبیل و جرب و بیاض و ناخنه و سلاق و دمعه مفید صفت آن سنگ بصری مغسول ده درم
پوست هلیله زرد زنجبیل زرد چوب از هر یک پنجدرم فلفل مامیران از هر یک شش درم نمک هندی
یکدرم کوفته و بیخته بیست روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بیخته استعمال نمایند

بنادق البزور

بنادق البزور در حرقت بول و قرحه گرده و مثانه و عسر بول را نیز نافع باشد صفت آن
مغز تخم خربوزه ده درم مغز تخم خیار پنجدرم مغز تخم کدو زر البنج خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر
کتیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و در آب
بنادق سازند قدر شربت سه درم طریق سوم در حرف التا تریاق اربعه که تریاق صغیر
نیز گویند در آخر دوم گرم و خشک است و تا دو سال قوت او بماند و بعد چهل روز استعمال کنند محلل ریاح
غلیظه و اصلاح عظیم حال کبد و طحال میکند و مفتح سده بود و برای سم مار و عقرب و عنکبوت جمیع جانوران
گزنده زهرناک و سموم مشروبه و صرع و خفقان و قولنج و امراض بارده نافع است و ادرار فضول
کرده سبب ورود شان میکند و تسهیل ولادت و اخراج جنین میت بسازد و لاکن مورث صداع و مصدع است
و مصلح آن شیره تخم خرفه مقشر صفت آن حب الغار جنطیانا رومی مر صافی زراوند طویل اجزاء
هر یکی مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشته معجون سازند
شربتی از آن چهار دانگ تا یک مثقال با آب گرم گفته اند که بعضی اطبا بعوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند

شیخ رئیس گفته که بعض اطبا بعوض زراوند طویل زراوند مدحرج میکنند و این قوی‌ست و صاحب
تحفه حکایت کرده که در نسخهٔ زعفران یکجزو بر اجزاء اربعه این تریاق زیاده کرده یافتم تریاق گل مختوم
جهت سموم نافعست و خاصیت او است که چون مسموم بخورد قی آرد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد
که سم نخورده است صفت آن گل مختوم حب الغار ابهل مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو
چرب کنند و با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یکدرهم تا پنج درهم بیش ازین نتوان داد شراب
فاروقی برای خوردن گوشت فاسد و غیره صفت آن شوره هژده ماشه زاک شش ماشه
کسیس دوازده ماشه همه را انجکوب کرده در قرع و انبیق باتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع گل حکمت
کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف الجیم التازی
جلنجبین معرب گلنگبین است قوتش تا چهار سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و دماغ
و مجفف رطوبات غریبه معده جهت میرودین فضول بارده افیون و جهت درد مفاصل و لقوه
و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که آنرا در فارسی گلقند و گلشکر
گویند قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در یبوست معتدل و بعد از غذا مانع صعود ابخره
بدماغ و جهت استیلای سوداء جنون نافع و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند قائم مقام
شربت ورد مکرر شود و آب طبیخ او باید که باتش مثل او باشد و چندان بجوشانند تا بثلث رسد
صفت آن برگ گل سرخ یک آثار شهد سه آثار هر دو را ظرفی کرده کف مال نماید که خوب آمیخته شود
بعد از آن تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است ترکیب ساختن گلقند شکری اگر لطیف‌تر خواهند
بجای شکر قند کنند قدر شربت در مطبوخ تا چهار مثقال و از جوش چهار مثقال جوارش آمله معده و دل را
قوت دهد و اشتها آرد و حرارت کبد را تسکین دهد و اسهال حراری را منفعت بخشد و معده را باصلاح آرد
صفت آن شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید سماق منقی گل سرخ زرشک منقی

بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هر یک یک مثقال
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب شیرین
از هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند جوارش عود شیرین تقویت معده و ازاله رطوبت و
بلغم کند صفت آن قاقله کبار دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک درمی عود
قرنفل از هر یک نیم درم بکوبند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت یک مثقال جوارش کمونی
که آنرا معجون کمونی نیز گویند برای برودت معده و جشای حامض و برودت انثیین و فتق و قیله
نافع است صفت آن زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب
در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بیست درم بوره ارمنی پنج درم کوفته بیخته با عسل مصفی
سه وزن ادویه بدستور معمول سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال جوارش مصطگی برای
برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب مفید بود صفت آن مصطگی سه مثقال کوفته در نیم آثار
شکر سفید و سی درم گلاب بقوام آرند و قدر شربت از شش ماشه تا دو درم طریق پنجم در حرف الحاء
المهمله حب ابن حارس بهق بلغمی و دردهای بلغمی را سبز و بهق سفید و سیاه را البته شربت
زائل کند و الدیا جد فرموده اند که الدبا عمر ... صحبت بعض استعمال ... نافع میکرد
درین باب عدیل ندارد صفت آن هلیله زرد هلیله سیاه صبر انزروت سکنجبین مقل ...
پنج جزو خردل صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد غاریقون از هر یک ... سکبینج ...
کنند تا حل کنند و در طاس ... و در آفتاب نگهدارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب
فلفل بندند و هر بامداد یک مثقال تناول کنند و طعام تر بایاج خورند حب افتیمون برای اخراج
مواد سوداویه و بلغمیه مفید است صفت آن افتیمون ده درم غاریقون تربد سفید مجوف
خراشیده در روغن گاو چرب نموده اسطوخودوس بسفایج فستقی از هر یک ده درمی بکوبند و با آب

جوارش عود شیرین

جوارش کمونی

جوارش مصطگی

در حرف الحاء المهمله حب ابن حارس

حب افتیمون

بادیان بسرشند همه مکشیرست حب افیون برای نزله صفت آن افیون زعفران
کوند کتیرا جمله مساوی همه را سائیده در آب کوکنار بقدر دانه موشه حبها سازند و بخورند حب ایارج
جهت صداع قدیم و صرع و سکته و امراض علین نافع باشد و دماغ و اعضای دیگر را از فضول
و اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب ایارج فیقرا عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی
اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند
ازین سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون افتیمون از هر یک
یکدرم شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگ کوفته و بیخته با آب بادیان حبها سازند خوراک تا یکتوله
حب بنفشه اخلاط غلیظه را از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس را بغایت نافع باشد و امراض
چشم و سینه و صفرا را دفع کند صفت آن بنفشه تربد رب السوس ورق گل سرخ از هر یک
یکدرم سقمونیا غاریقون از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آب تازه شستہ حبها سازند جمله مکشیرست
حب تخم خشخاش برای نزله و سرفه نزلی نافع ست صفت آن تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی
نشاسته برابر گرفته در آب کوکنار حسب حاجت حب ابسته در دهن فرو گیرند حب دانه تمر هندی
برای سرعت انزال بغایت مجرب آزموده ست صفت آن بگیرند دانه تمر هندی چهار روز
در آب بخیسانند و پوست آنرا دور کنند و مغز آنرا بدو چندان قند بکوبند و حبها بندند بقدر نخود
دو حب بخورند حب زیبق برای جذام از مجربات ست صفت آن زیبق سم الفار از
هر یک یکدرم کندر شش درم راوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم زیبق را در آب لیمو قتل
کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته در مراره گوسفند سرشته حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح
و یک حب شام استعمال کنند حب سندروس از برای بواسیر خونی مجربست صفت آن
پوست بیضه مرغ سوخته سندروس شیطرج هندی از هر یک پنجماشه نوشادر سنج سرخ کوفته

حب افیون
حب ایارج
حب بنفشه
حب تخم خشخاش
حب دانه تمر هندی
حب زیبق
حب سندروس

حب سورنجان

بیخته مثل فندق حبها سازند شربت پنج ششم حب حب سورنجان بجهت وجع مفاصل و عرق النسا
و دیگر امراض نافعست صفت آن سورنجان مصری تربد سفید مجوف خراشیده از هر یک یکمثقال
صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون ترمس سفید انیسون از هر یک نیم درم مقل ازرق مصطگی رومی

حب شبیار

هر یک دانگی بکوبند و باب کرفس حبها سازند و این یکشربت است حب شبیار درد معده را نافع
بود و قوت باصره دهد و درد سر و تاریکی چشم ببرد صفت آن صبر سقوطری شش درم پوست هلیله زرد
و ورق گلسرخ مصطگی تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا کتیرا از هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب بادیان حبها

حب عود

سازند و در دهن گیرند حب عود جهت نجر سفید صفت آن عود زنجبیل سعد کبابه بمساوی

حب کافوری

بکوبند و بعسل حسب حاجت سرشته حبها زنند و در دهن گیرند حب کافوری برای نجر صفت آن
کافور مشک هر یک یکدانگ طباشیر سفید نیم درم گلسرخ صندل سفید هلیله زرد هر یک دو درم
فوفل کبابه هر یک یکدرم کوفته و بیخته بگلاب حسب حاجت سرشته حب سازند و اگر درین حب قرنفل
خولنجان عاقرقرحا از هر یک یکدرم بیامیزند برای نجر که بسبب فساد دهن و اسنان باشد مفید خواهد بود

حب گل پسته

حب گل پسته برای اکثر اقسام سرفه مجربست صفت آن گل پسته هلیله بمساوی کوفته

حب گیرو

و بیخته در آب ادرک سرشته حب بقدر نخود بسته در دهن نگهدارند حب گیرو جهت آخر زهد و سبل
و تحلیل مواد چشم مفید است صفت آن گیرو چهار دام افیون یکدام صمغ عربی زنجبیل از
هر یک ربعدرم کوفته و بیخته در آب کوکنار حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت استعمال کنند حب

حب مقل

مقل برای بواسیر و ریح بواسیر مجربست صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکنجبین نیم درم خردل دو درم مقل و سکنجبین را

حب موصلی

در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر کوفته بیخته بآن بسرشند حب موصلی برای قوت باه بی نظیر
ست صفت آن موصلی سیاه یکسیر در یکمن اثار شیر بجوشانند تا تمام شیر را جذب کنند بعد

ازان درسایه خشک نموده و سپیده کرده جوز بوا جوتری هر یک یکپاو کوفته بیخته باریک کنند و با شهد قدر حاجت بقوام آورده گولیها بندند و یک حب مزاج بدهند

حب مومیائی

حب مومیائی از برای دفع سستی که بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مومیائی ۳ ماشه صمغ عربی تخم بنگ و نبات سفید برابر هر دو در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت ازان نیم مثقال با ماء العسل

حب اهلیله

حب اهلیله جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض چشم مفید صفت آن پوست اهلیله زرد پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله گلسرخ از هر یک ۳ ماشه سنای مکی ۶ ماشه غاریقون نیم سفید تربد سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول از هر یک دو درم کوفته بیخته حبها سازند و اگر لاجورد نباشد صبر سقوطری مصطگی از هر یک دو درم عوض آن کنند

حب هندی

حب هندی برای آتشک مجرب است صفت آن اجواین خراسانی اجواین رب اجواین ساده کچله بهلانوه از هر یک چهار ماشه سیماب ۳ ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل کنند بعد ازان کچله را کوفته داخل نموده چهار گهری بکوبند پس ازان بهلانوه را کلاه دور ساخته چهار گهری کهرل نمایند و با دو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب بندند و یک حب صباح همراه حیزات که بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ که بقدر پاو آثار باشد تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و تربت شیر و شیرینی نمایند و اگر از خوردن این حب جوش دهن شود از پوست کچنار و پوست کنار جنگلی و یا اهلیله بلیله آمله در آب جوشانده مضمضه کنند

حقنه لینه

حقنه لینه برای سرسام و حمیات فائده دارد صفت آن عناب سپستان شعیر مقشر نیمکوفته گل بنفشه سبوس گندم خطمی خشک اکلیل الملک هر یک کفی انجیر خشک پنج عدد در سه رطل آب جوش دهند تا برطلی آید پس بیالایند و شکر سرخ و آب کامه از هر یک پنج درم روغن بادام روغن کنجد هر یک ده درم اضافه نموده نیمگرم حقنه نمایند اگر قوی خواهند سفید رم مغز فلوس خیار شنبر دو درم سنا نیز داخل نماید فائده کیب آن اینست باید که بگیرند قطع نی که بحجم بقدر خنصر باشد و طول آن هشت انگشت فرق بهتر اینست که از چرم مشکل کیسه دوخته باشند

وعند الضرورة از مثانه گاو سازند و سر انبوبه فی البوجه احسن بندند و آب حقنه اندرون او پر کرده محکم ببندند
بفشارند و بمقعد رسانند مر نیچه لعل آن زنند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنه مسهل آب چرکین او مان حقنه
حقنه نمایند و بالفعل مروج انیست که بیش از حقنه از آب نمک و صابون حقنه کنند و تقنفی صابون نیز
مطروح میسازند و در بیماریهای گرده و درد سرین و مریض را مستلقی و اندرون سر سرین را بر بالش
نهند و در قولنج و درد ناف و مانند آن بیمار را بر زانوی خود خوابانند و سر سرین را بر بالش نهند
و یک طرف در میل کنند و در زحیر تکیه بسوی پشت نهاده مستلقی بنشانند و سر سرین را مرتفع
دارند و در امراض دماغی مستلقی بخوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند حمول جدوار برای
تحلیل ورم رحم مفید است صفت آن جدوار آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی رسوت
صندلین حسب حاجت گرفته در آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز موافق در کار سانیده بلند
سرشته بردارند حمول زعفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن مشک
مشک زعفران مساوی در شراب ریحان جوشانیده خرقه بدان تر نموده بردارد حمول عود
برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود سعد سورد اس قرنفل رامک هر یک درمی مشک
دانگی بسایند و صوف بشراب تر کنند و بایں ادویه آمیخته زن بخود بردارد حمول مازو سیلان
رطوبت فرج باز دارد صفت آن مازوی سبز تخم حماض از هر یک ۲ درم جوز السرو خبث الحدید
از هر یک یکدرم کوفته بیخته صفت بلوط گلنار حسب کار گرفته در آب جوشانیده صاف نموده و پارچه را
بآن تر کرده ادویه بیخته را بر آن پاشیده بخود بگیرند حمول مازو دیگر برای تنگی فرج مفید بود صفت آن
مازوی خام مو جیز و قفاح اذخر یکجا و هر دو را سائیده با شراب آمیخته بلند سرشته بردارند حمول
میعه سائله برای منزل کردن زن صفت آن میعه سائله زاج مساوی بقدر یک سیخ با
سیخ حمول سازند فی الحال عورت منزل گردد طریق ششم در حرف الخاء

حمول جدوار

حمول زعفران

حمول عود

حمول مازو

حمول مازو دیگر

حمول میعه سائله

در حرف الخاء و طریق ششم

خمیر آرد مونگ برای اقسام سرسام وغشی نافعست صفت آن آرد مونگ مقشر گرفته از
هر یک پاو آثار آرد و در شیر مالیده نان بزند یکطرف خام و از یکطرف پخته سازند و روغن گل چرب کرده از طرف
خام بر سر بندند خمیر آرد ماش برای درد پهلو و کلیه و اوجاع ریحی حار نافع بود مجربست صفت آن
آرد ماش را مانند حلتیت با آب مالیده نان بزند یکطرف خام و از یکطرف پخته و طرف خام را بروغن گل
یا روغن بابونه چرب کرده بر جا درد بندند و اگر زنجبیل و جوز القی کرمین پهل پلم مسند نیز آمیزند قوی تر بود
خضاب که در دو گهری در سیاه کردن موها اثر میکند صفت آن مازو چهار حصه سنگ آهن دو حصه نوشادر
یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان نمایند تا سوخته سیاه شود همه ادویه را باریک سائیده
در ظرف آهنین نهند و آب آمله را آمیخته بدسته آهنین خوب صلایه کنند اول موها را باب آمله بشویند
بعد از ان خضاب نهند بعد از دو گهری با آب آمله بشویند خضاب دیگر صفت آن ورق نقره را
در تیزاب فاروقی چندان بمالند که حل شود و با شانه شرب بعد از تصفیه بو کشند خضاب دیگر صفت
آن وسمه یک توله حنا دو ماشه مهر و را در آبیکه در آن آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهری در آفتاب نگه دارند
بعد از ان بمالند فائده بدانند که ادویه مقوی دماغ در خضاب باشند قرنفل و مشک و لادن
داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و مستعد نزله نشود خمیره خشخاش جهت سرسام و
بیخوابی و صداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریش و تشنگی و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین
حرارت مزاج نافعست قوت آن تا دو سال باقی ماند صفت آن کوکنار کلان با تخم صد عدد
نیم کوب سازند و با دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف کنند و یکنیم آثار قند سفید انداخته بقوام آرند
خمیره صندل برای خفقان حار و تقویت قلب و دیگر امراض نافعست صفت آن برادهٔ
صندل بیست مثقال در نیم آثار گلاب با آب یکشبانه روز تر کنند بعد از ان بجوشانند و شیرهٔ
آن بگیرند و با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند طریق هفتم در حرف الدال المهمله دبید الورد

خمیر آرد مونگ
خمیر آرد ماش
خضاب
خضاب دیگر
خضاب دیگر
خمیره خشخاش
خمیره صندل
دبید الورد

معجون وبید البود ومعجون رونیز گویند برای انواع صداع بارد ومنع صعود ابخره ودوی وطنین
وضعف معده وجگر وانواع استسقا وتفتیح سده جگر وتحلیل سایر اورام ودبیلات وصلابات
نافع ست وظاهر احار در درجه اولی ست صفت آن سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر
دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافت تخم کشوث قوه لاک مغسول انیسون تخم کاسنی تخم کرفس
زراوند طویل حب بلسان عود غرقی قرنفل دارفلفل از هریک یکدرم ورق گلسرخ برابر همه ادویه کوفته
وبیخته با عسل سفید سه وزن او ویقوام آرند شربت از یکدرم تا دو درم دواء طرنگ برای پیدا
نافع ست صفت آن طرنگ کابلی اعلی سر خس ورمنه ترکی کمیله ترس حب النیل قسط تلخ تربد سفید
نمک هندی مساوی بکوبند وبکار برند دواء البصل تولید منی کند وبغایت نعوظ آرد
صفت آن آب پیاز جزوی عسل سفید دو جزو بجوشانند تا بقوام آید شربت دو مثقال
دواء الترنجبین جهت ضعف باه که بسبب آن حرارت باشد نافع بود ومنی را زیاده کند صفت
آن ترنجبین سفید صاف کرده سی درم درد وطل شیرگاو تازه بجوشانند تا غلیظ گردد شربت دو تولہ
دوای تفاحی در تقویت معده بغایت قوی الاثر ست صفت آن تفاح یعنی سیب را در آرد جو
بگیرند وپارچه را بران گذارند ودر خاکستر گرم این برتنگاه دارند تا وقتیکه آرد بالا او سرخ گردد وتفاح
بریان گردد دواء تنکار برای اذابت ورم طحال نافع ست صفت آن سهاگه بریان
یک حصه خردل سه حصه کوفته وبیخته بقدر یکماشه بخورند دواء حابس عرق برای بندکردن
عرق مفید ست صفت آن گل ارمنی مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ مساوی در روغن گل ولعاب
اسبغول از هریک حسب حاجت آمیخته بربدن بمالند دواء السک در تقویت باه بی نظیر ست صفت
آن بگیرند خشک خشک آن را بکوبند وصافی نموده در آب خشک سه شبانروز در آفتاب بپرورند
وهر روز تازه میکنند چنانچه آب خشک سه وزن خشک بکار رود بعض خشک کنند وسه درم

سلاقه
مرخص نفع اول
وتا لغشور بهدی
کیل وارو ویسوه
گویند ۱۲ تحرن

دواء طرنگ

دواء البصل

دواء الترنجبین

دواء تفاحی

دواء تنکار

دواء حابس عرق

دواء السک

ازین باده درم شیر تازه و ده درم نبات بنوشند دواء سفرجل یعنی بهی در تقویت معده
بغایت قوی الاثر است صفت آن طریق ساختن این مثل دوا تفاح است دوا اسماق
برای حبس اسهال مفید است صفت آن سماق کزمازج زیره انیسون بریان اقاقیا سنبل الطیب
حب الاس زرورد کندر بریان مساوی بکوبند و تیار سازند و سه درم با شربت سیب بخورند دوای
سم الفار برای اسقاط دانه بواسیر از مجربات حکیم علی است صفت آن سم الفار بکوبند و در شیر
خر جوش دهند و بعد از جوش سه روز در همان شیر دارند و بعد از سه روز بیرون آرند و مقدار نصف
عدس بر سر بواسیر بگیرند و در شب گذارند سرهای بواسیر را جذب میکند و خارج مینماید و باریک میکند
و بعلامت در یکماه ساقط میکند و درین اثنا تقویت مزاج میکرده باشند دوای شب افیونی
برای رمد مفید است صفت آن پهٹکری را در روغن گاو بریان کنند و افیون اندک سوخته و قدری
روغن زرد دیگر بالای آن ریخته در کرچه آهنین از دست آهنین مخلوط کنند و بکار برند دوای
شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید صفت آن شب یمانی برگ سوسن سنبل الطیب
صندل مرداسنگ مساوی بکوبند و بمالند دوای قرنفل عجیب برای هیضه و جمیع الفواد و تقویت معده
بسیار است صفت آن بگیرد قرنفل و سیب ترش تا بینند چنانچه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و
تمام قرنفل در سیب داخل شود و چند روز همین طور گذارند بعد ازان استعمال کنند دوای محلقه
حلق شعر کند صفت آن آهک آب نادیده زرنیخ برابر سائیده طلا زند دوا المسک بارد
در تقویت اعضای رئیسه و رفع حرارت معده نافع است صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی
از هر یک یکمثقال ابریشم مقرض طباشیر سفید صندل سفید تخم گلخرفه منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر
تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال آب سیب شیرین بست و پنج
مثقال قند سفید پنجاه مثقال بدستور معجون سازند شربتی یک مثقال دوا المسک حار نافع است

دوای سفرجل
دوا اسماق
دوای سم الفار
دوای شب افیونی
دوای شب یمانی
دوای قرنفل
دوای محلقه
دوا المسک بارد
دوا المسک حار

از برای خفقان و فالج و لقوه و صرع و خبث نفس و استرخا و دیگر از امتلای مقوی قلب است و
معده را پاک کند و لطیف رطوبات ازان میکند و معین است بر هضم غذا صفت آن زرنباد
درونج عقرب مروارید ناسفته کهربا بسباسه از هر یک ده درم ابریشم مقرض سوخته درم بهمن سفید بهمن سرخ سنبل الطیب
سازج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم آشنه دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک
سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس ازان جواهر
خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته با عسل سفید بسرشند شربت نیم مثقال بعد از دو ماه
استعمال کنند چون جدوار چهار درم حصه معجون بیامیزند در جمیع افعال خصوصا در دفع سموم قوی
خواهد بود دوا حصندی که مسمی به بینیا پاچک است بجهت ذرب اسهال و بحیثی عجیب الفعل است
والله شمر لطیفا اکسیری کتول در قرب استعمال معمول شده فایده عظیم بیکرد صفت آن خس کچرانی
موتهه هندی بیلگری کشنیز خشک زنجبیل نیز بالاصندل سفید کتول حسب مزاج تغییر و تبدیل در وزن
نمایند و در مزاج گرم موتهه و زنجبیل موقوف کنند و بگیرند هر یک ماشه مجموع را در نیم آثار آب بخیسانند
و صباح بجوشانند هرگاه چهار دام بماند صاف نموده افسرده بنوشند و ثفل آنرا در پاو آثار آب جوشانیده
وقت شام بخورانند دوا پیدا شدن برای تقویت جماع گرده و مثانه مفید است صفت آن در
ابتدای پیدایش انگور بزکوهی چهارساله را ذبح کنند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن
نگهدارند چون منجمد شود از کارد پاره پاره کنند بطوریکه از غبار محفوظ ماند در آفتاب بغربال خشک کنند
چهار ماشه همراه آب یا آب کرفس بخورند دیگ دیگ لفظ فارسی است اسقاط داده بواسیر
کنند و بهر گوشت زیاده که باشد رفع سازد صفت آن سیماب نوشادر قلعی یعنی جستی از هر یک یک رطل
زنگار آهک آب نارسیده هر یک نیم رطل کنند زرنیخ زرد از هر یک یک رطل و نیم اجزا را با سرکه بسایند تا سیماب
کشته شود پس خشک کنند مرتبه دیگر با آب سرد بسایند آنرا در دو دیگ مصعد کنند و نگاه دارند طریق

دوا باهندی

دوا پیدا

دیگ دیگ

هشتم در حرف الذال المعجمه ذرور سلکه برای قرحهٔ چشم نافعست صفت آن سنگ بصری شادنج
مغسول هر دو مساوی سائیده ذرور سازند ذرور صبر جهت نزف الدم جراحات مفید است
صفت آن صبر کندر دم الاخوین اقاقیا برابر بکوبند و بپاشند ذرور کافور برای جوشش دهن
جا منفعت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کهنه سفید مغز کنول گٹه کافور زرد چوب هر مساوی کوفته
بیخته بر زبان بپاشند ذرور کندر جهت پر کردن جراحات غایره مفید است صفت آن کندر
صبر انزروت زراوند دم الاخوین مساوی همه را سائیده بپاشند ذرور لسان الثور برای
جوشش دهن بارد نافعست صفت آن گاوزبان سوخته الایچی خورد شب یمانی سوخته
و سیاهی تابه برابر همه را سائیده بر زبان بپاشند طریق نهم در حرف الراء المهمله روغن
بابونه محلل اورام بارده و مفتح سدد و مسکن اوجاع برای گرانی سامعه و تحلیل ریاح اعضا و درد کمر
و مفاصل و نقرس و جهت درد گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن بگیرند قدری
گل بابونه در روغن کنجد بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند چون گل بابونه پژمرده شود
بیرون کنند و دیگر همچنین بعمل آرند و همین است ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و
روغن سوسن روغن نرگس روغن یاسمین و نفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن
یاسمین در مفردات مرقوم است اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسیر
و یک اوقیه مسهل قوی و غرغره او بالماء العسل جهت خشونت قصبهٔ ریه و استنشاق او جهت رفع
سمیت فطر و قوت لبنج و ایلاوس صفراوی و برای امراض رحم و درد عصب شرباً و ضماداً مفید است
روغن نرگس محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریحی و مفتح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض
عصب روغن بادام تلخ برای درد گوش بارد و دیگر امراض مفید است صفت آن مغز بادام
تلخ مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات سفید سائیده آمیخته در طبق مسی بر آتش زغال گذارند و دست از آب

ذرور صبر
ذرور کافور
روغن بابونه
روغن نرگس

ترساخته مغز بادام را بفشارند و ظرف را اندکی کج دارند و همین است ترکیب آوردن روغن بادام
شیرین و روغن کدو و این روغن ها را الغیر از آتش نیز میسازند **روغن بیدانجیر** مسهل بلغم بود
و اعصاب را از رطوبت پاک کند **صفت آن** بیدانجیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشانند و کف
همیگیرند در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس ازان کف ها را بجوشانند که تمام روغن صاف
برآید **روغن بیضه** مقوی بود و باه **صفت آن** بیضه را در آب جوشانیده زردی ازان گرفته
در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بفشارند **روغن ترب**
درد گوش را نافع بود و ثقل سمع و باد که در گوش بود دفع کند **صفت آن** روغن کنجد یکجزو آب
ترب سه جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیم گرم در گوش چکانند **روغن حنا**
عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع باشد و موی را سیاه کند **صفت آن** برگ حنا نیم آثار در دو آثار
آب بجوشانند تا نیمه آب باقی ماند صاف کنند و با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند **روغن دهتوره** برای القوه و رعشه و جمیع امراض بارده فرسته فایده میکند **صفت آن**
سیماب تخم دهتوره زهر سنگهیه از هر یک یکدرم روغن کنجد بیست درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود
بعد ازان از آتش گرفته ادویه بیندازند و از دسته آهنی خوب حل کرده بیکار برند **روغن دیودار**
تالیف حکیم علی از برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات بی نظیر است **صفت آن** بگیرند زرد و [illegible]
چوب دیودار اصل السوس و بلیله از هر یک هفت مثقال و نیم و با هفت و نیم مثقال در دو صد سقف [illegible]
نخود بریان میکنند آمیخته با چوب کهرل کنند پس ازان در دیگ باشه صد و ده مثقال آب با آتش ملایم بجوشانند
تا ثلث آب باقی ماند ثفل آنرا بیرون آرند و دیگ همان قسم بر آتش باشد و ثفل برآورده را در پارچه
کرده در همان دیگ بفشارند بعد ازان روغن کنجد دو صد مثقال داخل کرده با آتش ملایم تر ازانکه
اول بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند و بجهت درد مفاصل و دردهای فرسته اگر

روغن بیدانجیر
روغن بیضه
روغن ترب
روغن حنا
روغن دهتوره
روغن دیودار

روغن عاقرقرحا
روغن عروسک
روغن قرع
روغن قسط
روغن کاهو
روغن هفت جمع

پانزده مثقال بهو جو ... پنج مثقال ... اضافه کنند بهتر بود روغن عاقرقرحا برای تقویت باه
از مجربات ست صفت آن عاقرقرحا هفت مثقال و نیم بکوبند و در یک رطل آب بپزند تا که آب
پانزده مثقال بماند صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد پانزده مثقال اندازند و جوش دهند
که آب بسوزد و روغن بماند پس ازان استعمال کنند روغن عروسک که اشتیاق در دل مرد و زن
پیدا میکند صفت آن عروسک که در هندی بیربهوتی گویند در روغن گاو بریان کنند چنانچه
بگدازد و پس ازان بر قضیب بمالد و مجامعت کند هر دو مشتاق یکدیگر شود روغن قرع
جهت صداع و سهر و صداع یبسی نافع ست و مرطب و منوم و در دوم سرد و تر ست صفت آن
پوست کدو خراشیده با لحم و شحم و تخم بکوبند و آب گرفته چهارم حصه او روغن کنجد آمیخته بجوشانند که
آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط برای دوی و طنین مفید صفت آن قسط ده درم
... در ... بخیسانند و در نیم آثار آب بجوشانند تا بنیمه آید نیم آثار روغن کنجد بر سر آن بریزند و بجوشانند
تا آب فانی شود و روغن بماند استعمال نمایند روغن کاهو در منافع مثل روغن قرع ست
صفت آن شیره کاهو دو حصه روغن کنجد یا بادام یک حصه باهم بجوشانند که آب رود و روغن بماند
روغن هفت جمع حکیم علی ... سیاهی ... بی نظیر ست صفت آن
... سفید ... زرد و گلنار مصطگی رومی از هر یک یک جزو ... پوست انار
فوفل پوست هلیله ... پوست بلیله مازوی سبز از هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو
برگ مورد دوازده جزو ... شبانه روز در آب گذارند و بآتش نرم بپزند تا قوت دوا
در آب برآید و بدست خوب بمالند و صاف نمایند ... که جرم ... همراه ... پس از
روغن کنجد خالص ... هر یک ... جزو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و ... باشند
و در آخر آن ... بسته میشود اول ... کرده ... کنند بعد ازان روغن گرم ...

خشک شده برآن ریزند و همچنان نگاه دارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن

روغن مصطگی

نسوزد روغن مصطگی معده را قوت دهد صفت آن مصطگی یک رطل در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بهتر این ست که مصطگی بکوبند و با روغن بجوشانند تا که گداخته

روغن منڈی

شود روغن منڈی برای قوت باه صفت آن منڈی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اندکے
آب بپاشند و کوفته بست سیر شیره بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن باقی نماند

در حرف الزاء المعجمه

زروق اطریفل

خوراک شش ماشه طریق دهم در حرف الزاء المعجمه زروق اطریفل یعنی زر پهله
قرحه و حرقت بول را نفع میکند صفت آن هلیله بلیله آمله همه وزن گرفته کوفته شب در آب

زروق شب یمانی

تر کنند صبح آنرا جوشانیده یا بدون جوشانیده پچکاری نمایند زروق شب یمانی برای دفعه
قرحه جدید و قدیم سوزاک معمول ست و مفید بود صفت آن شب یمانی یعنی پھٹکری یکتوله
نیله تهوتهه شش ماشه هر دو را خوب بریان کرده در یک آثار پاو بالا آب حل کرده در شیشه انداخته
چهار گھڑی خوب بجنبانند که خوب حل شود بعد ازان هر روز پنج شش دفعه پچکاری می نموده باشند

در حرف السین

ست گلو

و اگر این هر دو دوا را در آب جوشانیده پچکاری سازند نیز سزاوار ست طریق یازدهم در
حرف السین ست گلو برای تپ مرکبه بلغمی مفید ست صفت آن گلوی سبز را با آب
شیرین بکوبند و بفشرند و آنرا در پیاله سفال نموده و همین ظرف را بسته در سایه نگاه دارند و بعد از

سعوط کاپھل

دو روز آب بالای آنرا دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند سعوط کاپھل
برای نزول آب و تنقیه دماغ از اشنای گرفته شد گفت که از وقتیکه استعمال این میکنم نزول زیادتی

سعوط مشک

نکرده ست همین قدر که ست از بست سال است صفت آن کاپھل چهار ماشه زعفران دو ماشه
مشک خالص یا بهتر از هر یک یک ماشه کوفته بیخته قدری قلیل استعمال نمایند سعوط مشک برای خشم مفید
ست صفت آن فلفل سفید نیز کندش مشک هر یک بقدر حاجت گرفته در آب سائیده سعوط

کنند بعد از انکہ دہن پر آب کردہ باشند تا دوا اندرون دہن نرود سفوف جلی مسہل قولنج را بکشاید و
معدہ را قوت دہد و اشتہای طعام آورد صفت آن بہ اصفہانی رسیدہ تانہ از پوست و دانہ
پاک کردہ یک رطل در دو من خل خمر بجوشانند بعد از ان بکوبند و بفشارند و با دو رطل عسل بقوام آرند
زنجبیل دار فلفل دارچینی از ہر یک دو درم ہیل قاقلہ زعفران ہر یک سہ درم مصطگی پنج درم
سقمونیا دہ درم تربد سی درم بکوبند و میان آن ریزند شربت از ان پنج مثقال سفوف برگ آکہہ
برای ضیق النفس بارد و بلغمی و سرفہ نافعست صفت آن برگ آکہہ کہ زرد شدہ از درخت افتادہ
باشد یک انار چونہ بری و نمک از ہر یک دو بیدام پختہ ہر دو را در آب سائیدہ بر برگ مذکور طلا ساختہ
خشک نمودہ در سبوچہ گلی نگاہداشتہ در میان آتش پاچاپ دشتی تا یکپاس گذارند تا سوختہ شود قدر
مناسب بکار برد سفوف بیج بند برای جریان منی مفیدست صفت آن بیج بند سیاہ
تخم ہلیل از ہر یک دو دام گوکہرو تالمکھانہ اندرجو شیرین از ہر یک شش دام سوڑہ بست و چہار دام
کوفتہ بیختہ با ہم چندان شکر تری آمیختہ سفوف سازند ہر روز یکتولہ با آب سرد بخورند سفوف
تخم فنجنکشت کہ بدرو منی و مذی مجرب آزمودہ است صفت آن اصل السوس مقشر
دو درم تخم کاہو سہ درم گلنار چہار درم گشنیز تخم سداب تخم فنجنکشت از ہر یک پنج درم کوفتہ بیختہ سفوف
سازند شربت سہ درم سفوف چوب گز برای جرب سعفہ و سوزاک آتشک ہر قسم آبلہ کہ باشد بسیار مفیدست
خصوصاً بعد تنقیہ بارہا تجربہ نمودہ صفت آن ہلیلہ زرد چہار ماشہ ہلیلہ کابلی سی ماشہ ہلیلہ چوب گز
از ہر یک یازدہ ماشہ آملہ بلیلہ ہلیلہ سیاہ از ہر یک دہ ماشہ شاہترہ سہ ماشہ گل سرخ شش ماشہ راوند
چینی پنج ماشہ برگ سنا کی بست ماشہ کوفتہ بیختہ شکر سفید برابر ہمہ آمیختہ سفوف سازند خوراک یکدرم
سفوف حجر الیہود سنگ گردہ و مثانہ پاک کند و پارہ پارہ کردہ بیرون آرد صفت آن
کلتھی پانزدہ درم تخم خربزہ تخم خیارین تخم کدوی شیرین از ہر یک چہار درم و نیم سیسالیوس دو درم

صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک سه درم تخم البهوتش سه درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته
سفوف سازند شربت دو درم با آب تخم و سیاه **سفوف زردچوبه** درازاله قرحه کهنه مجاری بول
مجرب و آزموده است **صفت آن** زردچوب آمله مقشر مساوی الوزن کوفته و بیخته با همه وزن
ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا یک توله همراه آب بخورند **سفوف سنگهاره**
ممسک و مولد منی تالیف الدشریف برای سرعت انزال نیز بسیار مفید است **صفت آن** سنگهاره
خشک گوند از هر یک شش ماشه مازو مصطگی از هر یک سه ماشه تالمکهانه تخم تعلب از هر یک چهار ماشه
نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه **سفوف سنکاهولی**
برای قوت باه تالیف الدشریف **صفت آن** پوست بیخ سنکاهولی پوست بیخ اونٹ کتاره
آرد ماش برابر جدا کوفته بیخته سفوف سازند هر صباح هفت ماشه با شیر گاو بخورند **سفوف طین**
و این را سفوف نشاسته نیز گویند اسهال مرارای مزمن و دموی را نافع باشد **صفت آن** نشاسته
تخم حماض بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر از هر یک یک توله کوفته و بیخته اسبغول مسلم تخم ریحان تخم خرفه
از هر یک یک توله آمیزند و سفوف سازند و شربت سه درم بروغن بادام چرب کرده اگر بروغن گل چرب کرده
دهند مضائقه ندارد **سفوف عشبه** برای آتشک و وجع مفاصل نافع **صفت آن** عشبه مغربی
چهار توله پوست هلیله زرد سنامکی صندل سرخ از هر یک یک توله کوفته و بیخته هر روز هفت ماشه بخورند **سفوف**
عنبر مقوی باه **صفت آن** عنبر اشهب یک توله مصطگی موصلی سفید تعلب مصری طباشیر از هر یک چهار توله
نبات سفید هموزن ادویه کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا یک توله **سفوف غافث** برای
استسقا مفید است تالیف جد امجد مرحوم که همراه شیر شتر استعمال نمایند **صفت آن** عصاره غافث عصاره غاریقون
نرم سفید تربد سفید مجوف اشنه گلسرخ از هر یک یک ماشه ریوند چینی سنامکی هلیله کابلی از هر یک دو ماشه
کوفته و بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک است **سفوف قلعی کشته** برای اندمال قرحه سوزاک مفید

سفوف زردچوبه
سفوف سنگهاره
سفوف سنکاهولی
سفوف طین
سفوف عشبه
سفوف عنبر
سفوف غافث
سفوف قلعی کشته

مجربست صفت آن قلعی کشته طباشیر کباب چینی دانه الایچی خورد هر یک دو ماشه کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک روز اول یکماشه روز دوم یکنیم ماشه روز سوم دو ماشه با قدری آب یا ادویه مناسب مزاج دهند سفوف قلعی کشته دیگر جریان منی و سوزاک قدیم و جدید را فائده بسیار می بخشد صفت آن ست گلو سلاجیت الایچی خورد کهپان بهید ملٹهی تالمکهانه قلعی کشته منسلو جیر از هر یک یکدام مصری برابر همه کوفته و بیخته هر روز نه ماشه تا یکتوله استعمال نمایند سفوف لاجورد برای دفع مواد سوداوی مجرب و معمول حاذق الملک حکیم محمد اجمل خان مغفور صفت آن سنا مکی افتیمون از هر یک پنجدرم غاریقون نه درم سفید لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه از هر یک سه درم گلسرخ چهار درم بسفایج مجوف خراشیده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بسفایج فستقی ریوند چینی از هر یک پنجدرم اسطوخودوس دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یکتوله همراه ماء الجبن بعضی اوقات ازین هم ضعف کرده میشود سفوف لک جهت سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بواسطه برودت رطوبت باشد مفیدست صفت آن لاکهه دانه زرد مغسول سرپالی تج لوده پٹهانی مازوی نی سوراخ از هر یک چهار دام شکر سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا نه ماشه با شیر گاو سفوف سقلیانا بواسیر اسهال کهنه و نزحر و ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم تره تیزک بست درم زیره کرمانی مدبر تخم تال بزرکتان تخم گندنا هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده از هر یک دو مثقال صمغ گلفان سوای تخم تره تیزک مجموعه را کوفته بیخته تیار سازند شربت دو درم با آب سفوف ملحم برای التحام قرحه گرده بعد پاک شدن از ریم نافعست صفت آن تخم خشخاش تخم کرنب کانکنج نشاسته گل ارمنی از هر یک حسب ضرورت کوفته و بیخته سفوف سازند شربت چهار ماشه با بدرقه سفوف چهال ڈهاک برای بندکشا صفت آن چهال ڈهاک چهال مولسری چهال گولر گوند سینبهل موصلی سینبهل مجیٹهه گوند ببول گوند ڈهاک گوند گولر نخود بریان برابر کوفته سفوف

سفوف قلعی کشته دیگر
سفوف لاجورد
سفوف لک
سفوف سقلیا
سفوف ملحم
سفوف چهال ڈهاک

سکنجبین بزوری

سازند شربت بخورند بعد ربع باب سکنجبین بزوری که سده جگر و سپرز بکشاید و تپهای مرکبه و تپهای بلغمی را دفع کند صفت آن
تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک هفت درم سنبل الطیب بست درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و بست درم
سرکه بخیسانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند و بدست بمالیده صاف نموده با یک آثار شکر سفید بقوام آرند

سکنجبین بیادہ

سکنجبین بیاده صفرا و بلغم دفع نماید و بمحرور مزاج را موافق بود و تپهای حاره و جگر گرم را مفید بود و تشنگی
بنشاند و سده بکشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک آثار و در یک آثار آب حل کنند و یا و آثار سرکه عنّاب
بران ریزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب بران ریخته فرو گیرند و اگر بجای قند عسل اندازند سکنجبین عسلی

سکنجبین سفرجلی

شود سکنجبین سفرجلی معده و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بکشاید و طعام هضم
کند و حرارت معده و حرقت آنرا فرو نشاند و دفع سمیت گوشت پخته فاسده کند صفت آن
آب قند سفید از هر یک یک آثار سرکه نیم آثار بجوشانند و بقوام آرند

سکنجبین عنصلی

سکنجبین عنصلی جهت سختی جگر و
سپرز و از برای سدد و قطع اخلاط غلیظ و دفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز عنصل
نیم رطل بکارد چوبین چنانچه در خورد قطع کنند و سرکه نیم پنج رطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز عنصل
مهرا شود و پس صاف کنند و بر یک رطل سرکه یک نیم رطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بقوام آرند سنون پوست

سنون پوست مغیلان

مغیلان جهت استحکام دندان مجرب اگرچه قریب افتادن باشند مستحکم شود و جمیع امراض لثه و ورم
آن آزموده شده صفت آن پوست بیخ مغیلان چهار تولہ سنگجراحت کتھا پتری پاسپاری
چهالیه از هر یک یک تولہ فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر واحد یکماشه هر شش اجزا را سوده کرده وزن کنند
و باهم آمیخته تیار سازند شب روز هرگاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گهڑی اگر خواسته باشند

سنون حب الغار

آب بخورند سنون حب الغار برای آب رفتن از دندان مفید بود صفت آن حب الغار

سنون زرد

شب یمانی زراوند طویل همه برابر کوفته و بیخته سنون سازند سنون زرد برای درد و استحکام دندان
مجرب است صفت آن پوست انار گلنار زرد چوب سماق شب یمانی برشته مازو از هر واحد یکماشه

کوفته و بیخته سنون سازند سنون سپاری چهالیه تالیف جد امجد مرحوم برای خون آمدن دندان
سفید بود صفت آن سپاری چهالیه سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته کاغذ خطائی سوخته سماق از هر یک
سوخته بیخ نی طباشیر گل سرخ کزمازج استخوان هلیله زرد سک [illegible] مورد دم الاخوین سعد کوفی
کنند عدس مقشر از هر یک ده ماشه شب یمانی بریان نیم ماشه کوفته و بیخته بر لثه بمالند سنون کرسنه
برای نقصان گوشت لثه و تاکل آن مفید است صفت آن کرسنه ده درم کوفته با شهد خمیر نموده
بر خشت داشته در تنور گرم گذارند تا محترق شود کندر دم الاخوین از هر یک پنج درم ابریشم سوخته زراوند مدحرج از
هر یک ده درم کوفته و بیخته با هم آمیخته سنون سازند سنون مجلی دندان بجهت حفر و تغیر رنگ دندان
مفید است صفت آن زبد البحر خاکستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته همه را سائیده بر دندان
مالند سنون نیله تهوتهه برای تحرک اسنان معمول و مجرب بر شدن گوشت آن و جلای دندان
بعید نیست صفت آن نیله تهوتهه کوفته سفید زیره سفید مصطگی رومی [illegible] از هر یک یک درم
نمک لاهوری کمیس زنجبیل کشنیز خشک از هر یک نیم درم کتهه کبابه چینی از هر یک نیم درم نیله تهوتهه
را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند و از زیره و کشنیز نیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد و باقی
ادویه کوفته و بیخته مثل سرمه سازند و مالش نمایند و بعد مالش تا چهار گهڑی از آب احتیاط کنند
طریق دوازدهم در حرف الشین شربت آلو بالو اخراج ریگ و سنگ گرده و مثانه کند
و ادرار بول نماید صفت آن آلو بالو نیم رطل در دو رطل آب بخیسانند و صباح بجوشانند هر گاه
آب نیمه آید صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام شربت آرند شربت دو توله و زیاده هم توان داد
شربت انار شیرین جگر و دل و معده را قوت دهد و تشنگی بنشاند و سرفه و آلام سینه را مفید بود
صفت آن آب انار بگیرند و بجوشانند تا به نیمه آید برابر آن قند سفید اضافه کرده بقوام آرند
شربت بزوری برای حمیات و جگر و معده و طحال و غیره امراض را نافع بود صفت آن

سنون سپاری چهالیه
سنون کرسنه
سنون مجلی دندان
سنون نیله تهوتهه
شربت آلو بالو
شربت انار شیرین
شربت بزوری

تخم کاسنی تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربوزه خار خسک از هر یک یک تولہ همه را نیم کوفته شب در آب تر کنند صباح
جوشانیده صاف نموده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند شربت بنفشه برای زکام و نزله و ذات الجنب

شربت بنفشه

و ذات الریه و تپ سرفه و صداع و درد چشم و درد گرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند صفت
آن گل بنفشه هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک آثار

شربت دینار

بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند شربت دینار طبع را نرم و رفع حمیات و
عفونت کند و سده ها را بکشاید و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و درد شکم و جگر و رحم و مثانه
ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک بست درم پوست بیخ
کاسنی چهار درم گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم انجه کوفتنی ست
نیم کوفته مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آورده

شربت سفرجل

مقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و بهم زنند تا نیکو مخلوط گردد شربت سفرجل دل را
قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و طبع را ببندد خصوصا شربت سفرجل خام
و قی باز دارد و هضم و استمرا را نیکو گرداند و تسکین عطش و غثیان نماید خصوصا شربت به ترش و برا
نشادر و ازاله خفقان مفید لیکن خشن سینه و حنجره است صفت آن به اصفهانی بگیرند
و دانه از آن بیرون کنند و پاره پاره سازند و در هاون سنگ بکوبند و دو من آب از آن بگیرند و

شربت سیب

بجوشانند و با یک من قند سفید باز بجوشانند تا بقوام آید شربت سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود
و قی و اسهال را باز دارد صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفرجل است شربت

شربت صندل

صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم هم ببندد
صفت آن بعینه صفت خمیره صندل است لاکن به قوام تفاوت است آنچه قوام آن قوام خمیره است

شربت لیمو

و قوام این قوام شربت شربت لیمو صفرا دفع کند و محرور مزاج و تپهای صفراوی و محرقه و

جگر را مفید بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منفعت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم را
زائل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و هاضمه را قوی نماید **صفت آن** قند سفید
یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک اوقیه بر سر آن
ریخته فرو گیرند **شربت نیلوفر** صداع حار و تپهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه را نافع
صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است **شربت ورد مکرر** برای تپهای
صفراوی و تسکین عطش نافع است و تلیین طبع نیز میکند **صفت آن** ورق گلسرخ تازه چهار من
در ظرف کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروز بگذارند پس از آن بدست مالند و در دیگ
ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی گل بآب دهد پس صاف کنند و چهار من دیگر ورق گلسرخ در آب ریزند و
بجوشانند و صاف نمایند پس هر یک من آب را با دو من قند سفید بقوام آرند **شیاف ابیض** جهت جمیع امراض
حاره چشم و تحلیل اورام و دفع آن مفید بود **صفت آن** نشاسته یکدرم سفیده کاشغری صمغ عربی
کتیرا از هر یک نیم درم بلعاب اسبغول یا سفیده تخم مرغ بحسب حاجت سرشته شیاف سازند **شیاف جوزبوا**
برای عقر معمول اوستادست **صفت آن** جوزبوا کزمازج پھٹکری بریان پوست انار از هر یک
یکمثقال کوفته و بیخته در آب سرشته شیافها سازد و بعد از طهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
شیاف زنگار برای جرب چشم و سبل و دمعه و گل چشم مجرب آزموده است **صفت آن** زنگار نیم درم
اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیز از هر یک ۵ درم کوفته و بیخته در آب سداب رطب سرشته
شیاف سازند **شیاف ظفره** برای ناخنه **صفت آن** سادج هندی زنگار از هر یک یکدرم نیم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حسب حاجت حل کنند و
ادویه کوفته و بیخته بآن سرشته و شیاف سازد در چشم کنند **شیاف غرب** برای غرب مفید است **صفت آن**
صبر کندر انزروت دم الاخوین گلنار کحل شب یمانی هر یک یکدرم زنگار یکنیم دانگ کوفته و بیخته بگلاب

شربت نیلوفر
شربت ورد مکرر
شیاف ابیض
شیاف جوزبوا
شیاف زنگار
شیاف ظفره
شیاف غرب

شیاف کندر

بقدر حاجت سرشته شیاف کنند شیاف کندر برای قروح چشم مفیدست صفت آن انزروت
نشاسته صمغ عربی کندر سفیداب ارزیز مساوی کوفته و بیخته در سفیدی تخم مرغ موافق درکار آمیخته شیاف سازند

شیاف

شیاف جهت اعانت عمل مسهل مجربست صفت آن تربد ترنجبین شکر سرخ از هر یک یک جزو سم صابون
خطمی نمک طعام از هر یک نیم درم کوفته و بیخته بدستور متعارف شیاف سازند طریق سیزدهم در

درحرف الضاد المعجمه ضماد آرد جو

حرف الضاد المعجمه ضماد آرد جو برای ورم گرم گرده مفیدست صفت آن آرد جو
عنب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه را ساییده در آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی
سبز و آب کشنیز سبز از هر یک حسب ضرورت آمیخته ضماد کنند

ضماد اسبغول

ضماد اسبغول برای اورام حاره مفاصل از مجربات
صفت آن اسبغول کوکنار هموزن گرفته کوفته بیخته در آب بسیار تا مهرا شود روغن گل بقدر حاجت
آمیخته بر نهند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسبغول نا کوفته داخل کنند

ضماد افسنتین

ضماد افسنتین برای یرقان
اسود که بسبب ضعف طحال بود نافع ست صفت آن بیخ کلسنج فوفل افسنتین مصطکی حسب کار گرفته
بکوبند و با سرکه و آب عنب الثعلب سبز بقدر حاجت ساییده ضماد کنند

ضماد اقاقیا

ضماد اقاقیا برای حبس اسهال
صفراوی معوی تقویت معده و امعا مفید صفت آن گل ارمنی صندل سفید زرد و اقاقیا مساوی
کوفته و بیخته با آب مورد موافق درکار سرشته ضماد کنند

ضماد اقلیمیا

ضماد اقلیمیا برای ابواسیر بیم نافع ست صفت
آن اقلیمیای فضه عروق مرداسنگ ابار سوم و روغن بزرکتان از هر دو بحسب حاجت مرهم سازند
وضماد کنند

ضماد برگ کاسنی

ضماد برگ کاسنی برای فساد گوشت و سیاهی آن مفیدست صفت آن
برگ کاسنی سبز برگ عنب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت بروغن گل و یا روغن بنفشه حسب ضرورت آمیخته ضماد
نمایند

ضماد پوست کدو

ضماد پوست کدو برای کرب و قلق معدی نافع ست صفت آن پوست کدو صندل
گلسرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت ساییده بر فم معده ضماد نمایند

ضماد خطبیانا

ضماد خطبیانا
جهت احتباس طمث اکثر بتجربه رسیده صفت آن خطبیانا ساییده همورن آن حنا بیامیز

و در آب سرشته بر کف دست یا ضماد کنند و یک ساعت در آفتاب نشینند ضماد چوب انگور برای
صلابت طحال مفید است صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد جو عنب الثعلب
مقل بابونه اکلیل الملک اشق چوب جهاو حسب حاجت گرفته و در آب برگ جهاو و سرکه و آب
عنب الثعلب سبز موافق درکار گرفته سائیده نیم گرم ضماد کنند ضماد حب السلاطین برای بواسیر الف
و بواسیر نیفت مفید است صفت آن حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده
بر موضع بچسپانند ضماد خطمی برای انفتاح دبیله نافع است صفت آن لعاب خطمی بزر کتان
حلبه پیه گوزن پیه بز گاو روغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد زرده تخم مرغ
برای درد گرده ریحی مجرب و آزموده است و به وجع مفاصل که در هندی موچ یا گویند نیز نافع بود صفت
آن زردی بیضه مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش انداخته زرچوب حسب درکار
سائیده در آن ریخته قدری آب داخل کرده بر روی آتش خوب بجوشانند تا که یکذات شود و غلیظ مثل
مرهم گردد استعمال کنند و برگ پان بالای آن گذاشته از پارچه کهنه بندند ضماد زرورد برای بند
نمودن اسهال مفید است صفت آن زرورد صندل سفید هر دو برابر با قدری سنبل الطیب
زعفران حسب حاجت در گلاب موافق درکار سائیده لته بدان تر کرده بر جگر و معده و امعا ضماد کنند
ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بی نظیر است صفت آن زعفران صبر از هر یک
یک درم افسنتین سنبل الطیب از هر یک یک نیم درم بکوبند و با آب گرم ضماد کنند ضماد سجی برای بواسیر الف
بسیار مفید است صفت آن سجی چونه هر دو برابر در آب سائیده بر بنی ضماد کنند ضماد سرطان
نهری جهت انجماد خون زیر ناخن نافع است صفت آن سرطان نهری آرد باقلا [illegible]
حسب ضرورت در آب سائیده ضماد کنند ضماد سماق برای وجع فواد نافع است صفت آن
سماق صندل سفید گل سرخ طباشیر مساوی در گلاب و لعاب اسپغول بقدر ضرورت سائیده بر فم معده

ضماد چوب انگور
ضماد حب السلاطین
ضماد خطمی
ضماد زرده تخم مرغ
ضماد زرورد
ضماد زعفران
ضماد سجی
ضماد سرطان نهری
ضماد سماق

ضماد سمسم ضماد کنند **ضماد سمسم** برای ورم حار پستانه بیعدیل ست صفت آن کنجد مقشر نان میده مساوی بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه هر یک بحسب کار گرفته سرشته ضماد کنند

ضماد سنبل **ضماد سنبل** برای استسقا مفید ست صفت آن عنب الثعلب مغز فلوس سنبل الطیب هر یک بقدر حاجت در آب عنب الثعلب سبز بقدر ضرورت ساییده ضماد سازند

ضماد شبت **ضماد شبت** برای ورم رخو مفید ست صفت آن نمک خاکستر کرنب سرگین گاو شبت صبر مساوی در سرکه حسب حاجت ساییده ضماد کنند

ضماد شحوم **ضماد شحوم** برای زنیکه پستان آن بغایت خورد باشد نافع ست صفت آن پیه گاو و میش پیه فیل برابر بگدازند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند

ضماد شیر میش **ضماد شیر میش** برای ورم صلب رحم از مجربات ست صفت آن شیر میش شیر شتر روغن بید انجیر از هر یک یک آثار همه را مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد و بعد آن زنجبیل نانخواه از هر یک یک توله کوفته و بیخته با آن ممزوج نمایند و زیر ناف ضماد کنند

ضماد صابون **ضماد صابون** برای وجع مفاصل نافع ست صفت آن صابون حنا برابر در آب ساییده نیمگرم ضماد سازند

ضماد صبر **ضماد صبر** برای ورم سوداوی معده بسیار مفید ست صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان مغز حب قرطم مقل عربی مخ مغز ساق گاو روغن گل موم سرخ هر یک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند

ضماد صندل **ضماد صندل** برای ذیابیطس مفید ست صفت آن صندل سفید گلنار اقاقیا گل ارمنی آرد جو از هر یک بقدر حاجت در گلاب و آب گشنیز تر هر یک بقدر ضرورت گرفته ساییده بر گرده ضماد کنند

ضماد طباشیر **ضماد طباشیر** برای قی صفراوی و حبس اسهال مفید ست صفت آن سماق صندل زرد و طباشیر مساوی با سرکه و گلاب حسب حاجت ساییده بر معده ضماد کنند

ضماد طین قیمولیا **ضماد طین قیمولیا** برای بزرگ شدن پستان مفید ست صفت آن قیمولیا عفص سفیده ارزیز بزر البنج برابر با سرکه حسب حاجت ساییده ضماد کنند

ضماد عدس **ضماد عدس** برای کسر استخوان نافع ست صفت آن عدس مغاث

ضماد عود

گل ارمنی اقاقیا همه برابر جمله را سائیده در آب آس قلیل درکار سرشته ضماد کنند ضماد عود برای
قی نافع ست صفت آن عود مصطگی سنبل الطیب بست تیج مساوی در سرکه و گلاب حسب

ضماد فوفل

حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد فوفل برای دردیکه با ورم گرم و تپ بود فایده میکند
صفت آن فوفل برگ گلسرخ عدس مقشر گل ارمنی ماميثا صندل سفید مساوی کوفته و بیخته در

ضماد قرع

روغن گل سرشته ضماد کنند ضماد قرع برای حمره مفیدست صفت آن قرع برگ خرفه کاهو

ضماد قرنفل

مساوی بکوبند و با لعاب بزرقطونا حسب کا سرشته ضماد کنند ضماد قرنفل برای شهوت کلبی که
از سوء مزاج بارد باشد نافعست صفت آن قرنفل سنبل الطیب جوزبوا گلسرخ مساوی در آب سائیده

ضماد قشار کندر

بر فم معده ضماد کنند ضماد قشار کندر برای فتق امعائی مفیدست صفت آن قشار کندر
مصطگی جوز السرو غری السمک انزروت از هر یک ابر غری السمک را در خل خمر حسب حاجت گداخته با دیگر

ضماد کبریت

ادویه جمع کرده ضماد کنند ضماد کبریت برای جرب مجرب ست صفت آن گندهک آمله سار
نیله تهوتهه کمیله مرداسنگ از هر یک یک توله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند یک حصه در روغن زرد که چهار
درام باشد آمیخته بر بدن بمالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد ازان حمام آرند و نخود بر بدن

ضماد گل ارمنی

مالیده غسل نمایند ضماد گل ارمنی برای رمد مجربست صفت آن گل ارمنی صندل
سفید رسوت عنب الثعلب از هر یک ابر در آب کشنیز سبز حسب حاجت سائیده گرداگرد چشم ضماد سازند

ضماد گلسرخ

ضماد گلسرخ برای شهوت بقری که از بلغم بود مفیدست صفت آن گل سرخ سنبل الطیب مصطگی

ضماد گلنار

عود مساوی بکوبند و در گلاب حسب درکار سرشته بر فم معده ضماد نمایند ضماد گلنار برای ورم
لب نافعست صفت آن عنب الثعلب باری گلنار ورق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه

ضماد کمیله

وگلاب موافق ضرورت سائیده ضماد کنند ضماد کمیله برای خارش جالبین و اطراف انثیین و عانه
که بسبب عرق حاد حادث شود مفیدست صفت آن کمیله خاکستر برگ حنا حسب درکار سائیده در

ضماد مخترع

روغن حنا آمیخته ضماد نمایند **ضماد مخترع** احقر برای سهر شخصی را بعد از تپ سهر عارض شد تا نزده
روز و شب بیدار ماند هر چند تدبیر خواب مینمودند هیچ فائده نمیکرد چون با احقر رجوع کرد علاجش باین
ضماد کردم بعد از ساعتی چهار گهڑی خواب کرد و روز دوم باز همین ضماد بعمل آوردم تا یکپاس خواب نمود
روز سوم از فضل الهی شفای کلی شد **صفت آن** تخم نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک
سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران از هر یک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل یکتوله آب گشنیز سبز
دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر تارک سر ضماد کنند **طریق چهاردهم در حرف الطاء المهمله**

در حرف الطاء المهمله

طریق چوه منڈی

طریق چوه منڈی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید است **صفت آن** منڈی را
در آب تر کنند بقدری که نم بردارد بعد از ان با روغن یاسمین و دیگر روغنهای خوشبو منڈی را
از دست بمالند آنقدر که بسیار چرب شود پس بطریق چوه اگر چوه بگیرند **طریق خوردن چوب چینی**

طریق خوردن چوب چینی

برای امراض مذکوره که استاد مرحوم مغفور امتحان میفرمودند نافع است **صفت آن** بگیرند چوب چینی که
وزنی و کم گره و غرقی باشد یکمثقال از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف مس قلعی دار یا گلی انداخته
در عرقهای مناسب مثل گلاب عرق کیوڑه که وزن آنها دو آثار باشد تا دو پهر شب نمایند بعد از ان
بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه ماند پس از ان آهسته آهسته در ظرف را در کنند نصف آن صباح و نصف آن
وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب صرف نمایند و غذا نان آرد
گندم و جو و قلیه شوربا و پلاو و کباب بی نمک زرده و حلویات مناسبه و نقل بادام پسته و گوشت
مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف و سبک مناسب بعضی دو پیاز بقدریکه اصلاح گوشت کند **دیگر**

دیگر

چهار مثقال چوب چینی بگیرند و ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند
تا بنصف رسد آتش موقوف نمایند و در ظرف آهسته آهسته در کنند و این سه اخراج حوائج ضروریه
مثل رو شستن و طعام پختن و استنجا نمودن نمایند و قدری از ین گرفته جامه و کلاه و پاجامه را رنگین

نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن می دارند و مکانی را که در آن ایام خوردن چوب چینی
طلی نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جا افزوده باشند با این طریق
روز چهارم یکمثقال و یک ماشه و هر روز پنجم یکمثقال و دو ماشه دیگر سوای ماشه روز چهارم افزاید و روز ششم
یکمثقال و سه ماشه سوای سه ماشه سابق افزاید و روز هفتم چهار ماشه سوای شش ماشه سابق علی هذا القیاس
و آنچه از چوب چینی اول بلون می سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود فرو
میشود و سرپوش دیگ او از رون بگذارند و خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون بر نیاید و بر آتش
نرم بجوشانند و سنگی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم کردن این که آب بمقدار مطلوب رسیده است آنست
که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش بر دیگ گذاشته
در سرپوش سوراخ نمایند و چوب باریک از آن پارچه پیچیده از راه سوراخ اندازند تا هر جا که تری باشد نشان
سازند پس در اثنای طبخ امتحان میکرده باشند تا به نشان رسد فرود آرند باید که طبخ تمام تا وقت
صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز سر دیگ را بطوری وا کنند که تا بخار خفیف بعضو دیگر
برسد و اگر علت در عضو دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز یا پنج روز یا هر هفته
تعریق مینموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را
بر کرسی بنشانند یا بر کرسی چوبین که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر خود گیرند بطوری که راه نفس
گشاده باشد و دیگ از زیر کرسی در آورده بتدریج بخار میرسانند پس از آن دیگ را بر آورده یک پیاله
آب همین دیگ بنوشانند و عرق را خشک کرده لباس خود بپوشند و بعد از فراغ از خوردن چوب چینی
عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از چوب چینی که چهل روز در
استعمال در آمده است سیاه و پوسیده را دور کرده بکار باید برد و استاد در چوب چینی قدیم پاره پاره چوب چینی
تازه انداخته و آنها عرق میکشیدند و نیم پاؤ یا گلاب عرق کیوڑه عرق گاؤزبان معجون چوب چینی

میدا و بندرج هم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مضرست و باید که سفوفات و معاجین با دویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال نمود و باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ تا یکنیم مثقال رسانند و در امزجه قوی از یکمثقال تا دو مثقال معجون چوب چینی تالیف اندلسی نیز مفید است و همچنین مفرح بارد و دوا المسک بارد که دران چوب چینی انداخته باشد همراه عرق مذکور نافع بود

طریق سفید کردن مرداسنگ

طریق سفید کردن مرداسنگ صفت آن مرداسنگ و نمک هر دو را برابر گرفته و بالای آن آب اندازند و در آفتاب نهند و چند آب تبدیل کنند تا سفید گردد

طریق گرفتن دخان سندروس

طریق گرفتن دخان سندروس برای حول نافعست صفت آن سندروس سائیده در پارچه پراگنده فتیله ساخته در چراغ گذاشته روغن کنجد انداز و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس از گون دارند تا دخان جمع شود از کار دیا پر مرغ گرفته بکار برند

طریق گرفتن دخان کندر

طریق گرفتن دخان کندر برای ابتدای نزول آب و سیلان رطوبات از مجربات اوستاد است صفت آن طریق گرفتن او مثل طریق گرفتن دخان سندروس است

طریق کشیدن تیزاب فاروقی

طریق کشیدن تیزاب فاروقی صفت آن شوره هیزده ماشه زاک ششماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق با تش ملایم بچکانند باید که دهن قرع گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند

طلای آس

طلای آس برای خصیه سقطه که برسد مفید است صفت آن ورق آس گلنار پوست انار برابر گرفته در سرکه و گلاب هر دو حسب حاجت گرفته بجوشانند و باندک مشک و عود بقدر ضرورت آمیخته طلا کنند

طلای افیون

طلای افیون برای حالق صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بدان آب مغز بیهدانه را سائیده بر پارچه طلا کنند و چند روز بران موضع مثل مرهم نهند

طلای انار

طلای انار که پستان را محکم سازد صفت آن برگ و بار و گل و پوست انار بقدر در کار گرفته باریک نموده شبا نروز در آب تر نموده روز دیگر چند جوش داده

صافی نموده چهارم حصهٔ آن روغن تلخ اضافه نموده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند قدری بر پستان بمالیده باشند **طلای باهیه** برای قوت باه بسیار مفید است **صفت آن** فلفل سیاه جند بیدستر علیت از هر یک نیم درم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دو دانگ کوفته و بیخته با روغن یاسمین حسب حاجت آمیخته بر قضیب بمالند **طلای باهیه دیگر** برای جالق و قوت باه مفید است **صفت آن** سپندان حب الخروع خردل از هر یک سه درم کوفته بیخته با روغن یاسمین بحسب ضرورت سرشته نیم گرم بر خصیه و قضیب بمالند **طلای باهیه دیگر** برای جالق و قوت باه مجرب و آزموده است **صفت آن** گهونگچی سفید مع پوست کچله عاقرقرحا کنیر سفید زهر سیهه مغز جمال گوٹه از هر یک دو دام اول سوای جمال گوٹه و زهر سیهه سفوف ساخته نگاه دارند و زهر سیهه و جمال گوٹه را در شیر بز که قریب یک آثار باشد پوٹلی در پارچه بسته دو سه جوش خوب دهند و برآرند بعد از آن در سرگین گاومیش دو سه جوش داده برآرند بعد از آن همه ادویه جمع نموده چوب کشند و طلا سازند **طلای باهیه دیگر** برای عنین مجرب است **صفت آن** مستی که عقب سانڈه میباشد بوزن یک نخود و قرنفل سه عدد با آب برگ تنبول حسب حاجت صلایه کرده طلا کنند **طلای باهیه دیگر** برای قوت باه نافع بود **صفت آن** مومیای موافق ضرورت را در روغن نرگس حسب حاجت گداخته طلا نمایند **طلای برادهٔ عاج** برای رویانیدن شعر مجرب است **صفت آن** برادهٔ عاج پنجال نکس هر دو برابر گرفته بروغن زردهٔ تخم مرغ حسب حاجت سوده بر جای انبات شعر طلا کنند **طلای برگ دفلی** برای قمل سفید **صفت آن** برگ دفلی مویزج قسط بادام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق در کار آمیخته طلا کنند **طلای لبسا** برای باریکی عقب کر مخلوق نافع است **صفت آن** لبسا جوز بوا اشنه از هر یک چهار ماشه چرک گوش آدمی یک دام چربی خصیهٔ خر همپا و همه را در شراب آتشه سائیده چند آنکه

طلای باهیه
طلای باهیه
طلای باهیه
طلای باهیه
طلای باهیه
طلای باهیه
طلای برادهٔ عاج
طلای برگ دفلی
طلای لبسا

طلای تنکار

یک آثار شراب جذب شود بکار برند طلای تنکار یعنی سهاگه برای قوبا مفید است بابت
سید جعفر خان صاحب مرحوم صفت آن سهاگه تیلیه کند یک تنکه سفید برابر وزن کوفته و بیخته با آب [illegible] طلا

طلای تنکار دیگر

کنند طلای تنکار دیگر برای همین مرض نفع دارد صفت آن سهاگه بریان مازو گلنار یک
چهار چیه کتهه یا پٹیا از هر یک یکتوله مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوتهه بریان سه ماشه در عرق لیمو حب

طلای جرب

حاجت سائیده حبوب بندند و بوقت حاجت در آب سائیده طلا کنند طلای جرب برای
جرب نافع است صفت آن مرداسنگ سرق حنا تخم حنظل اقلیمیای نقره آرد عدس زیبق
از هر یک حسب در کار باید که اول زیبق را با سرکه قتل کنند و ادویه را بروغن گل حسب در کار آمیخته طلا

طلای جدوار

کنند طلای جدوار برای درد گوش که با ورم باشد مفید است صفت آن جدوار عنب الثعلب
صندلین رسوت گل ارمنی حسب حاجت در آب کشنیز سبز موافق ضرورت سائیده گرداگرد گوش

طلای حکاکه اسرب

طلا نماید طلای حکاکه اسرب برای خراش حالبین و اطراف انثیین و عانه که بسبب عرق
حاد حادث شود مفید است صفت آن حکاکه اسرب سفیده ارزیز مرداسنگ مساوی در روغن

طلای حکاکه سنگ آسیا

حنا موافق در کار آمیخته طلا کنند طلای حکاکه سنگ آسیا برای سرطان مفید است و مانع
زیاده شدن است صفت آن حکاکه سنگ آسیا حکاکه سنگ آهن تیزکن و حکاکه سرب
مساوی در روغن گل قدر حاجت آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز بمقدار در کار باهم

طلای زراوند

آمیخته طلا کنند طلای زراوند برای آوردن خار و آبگینه نافع است صفت آن
زراوند اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت رومی علک البطم راتینج مساوی کوفته و بیخته بشهد سفید

طلای سداب

حسب در کار آمیخته طلا کنند طلای سداب برای اسقاط حمل مفید است صفت آن سداب
خشک تخم حنظل قسط از هر یک سه درم مر یک درم بکوبند و در آب مخلوط کرده بر ناف و عانه طلا کنند طلای

طلای سفیده

سفیده برای سرطان نافع است و محافظت از قرح میکند صفت آن سفیده ارزیز گل

ارمنی عصاره کاهو مساوی بروغن زیت قدر ضرورت آمیخته طلا کنند طلای شبج برای
انتشار شعر مفیدست صفت آن شبج برنجاسف بادام تلخ برابر بادام البسوانند و بانوره
و زهرگاو حسب حاجت طلا نمایند طلای صبر برای داء الفیل نافعست صفت آن صبر
سقوطری مر فقاح آقاقیا پوست انار برابر کوفته و بیخته با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند
طلای علق قضیب را بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خراطین بسیار هر دو را کوبند
و با روغن کنجد موافق در کار آمیخته بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند طلای کافور
برای خفقان مفیدست صفت آن کافور مرداسنگ برگ گل سرخ برابر در گلاب حسب
دستور سائیده طلا نمایند طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم
مفیدست صفت آن گل ارمنی سفیده کاشغری مرداسنگ حنا برابر سائیده با سرکه
هر دو بحسب حاجت سرشته طلا کنند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفیدست صفت آن
کندر و ودع سوخته آرد جو مساوی کوفته و بیخته با سرکه حسب حاجت سرشته و بر پستان طلا کنند طلای
کندش برای داء الثعلب و داء الحیه نافعست صفت آن کندش فرفیون خردل تخم [illegible]
نیشم بزهمه برابر در آب سائیده طلا کنند طلای مرداسنگ که موی را جعد نماید صفت
آن مرداسنگ ده درم مازو آمله ورق الآس و کزمازج هلیله از هر یک پنج درم کوفته با آب مورد بقدر
ضرورت گرفته آمیخته طلا کنند طلای مرداسنگ برای سعج جلد صفت آن مرداسنگ
گل ارمنی برابر هر دو را سائیده بگلاب روغن گل هر یک بحسب ضرورت گرفته آمیخته طلا نمایند
طلای مغاث برای خلع و وثی و وهن مفیدست صفت آن مغاث مورد خطمی برابر
سحق کنند و با زرده تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای ملذذ که مجامعت را لذت دهد
و زن دیوانه و شیفته مرد گردد صفت آن خایه گربه سیاه و پیه بز سرخ برابر در

طلای شبج
طلای صبر
طلای علق
طلای کافور
طلای گل ارمنی
طلای کندر
طلای کندش
طلای مرداسنگ
طلای مرداسنگ
طلای مغاث
طلای ملذذ

طلای ممسک

روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد آن روغن را بر قضیب طلا نماید طلای ممسک
صفت آن مستی غوک کچله سمندر سوکه کندر با فلفل دراز بیخ کنیر سفید برابر کوفته و بیخته
در آب کوکنار حسب حاجت آمیخته طلا کنند طلای ممسک دیگر مجرب صفت آن مستی پیانی

طلای ممسک دیگر

ضفدع دو فردی بیابانند مانند سرپستان کوچک و دیگر بروباید که ضفدع کلان گرفته آن موضع را
افسرده مستی که از آن ترا ود آنرا با مستی فیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای منزل

طلای منزل

انزال مبهی زن کنند صفت آن سیماب نیم جزو تنکار کافور هر یک جزوی عسل شش جزو
باهم بسایند و بقدر نخود ساخته حب بندند سوای حشفه بر ذکر طلا کنند و مجامعت نمایند طلای

طلای مونج

مونج برای عذر مفید بود صفت آن عاقرقرحا مونج مساوی در سرکه کهنه
و آب پودینه حسب حاجت سائیده طلا نماید طلای نزو دورم داخلی گوش را سود دارد

طلای نزو

وبر ورم سکن وجع است بعد فصد بکار باید کرد صفت آن صندلین مامیثا گل ارمنی رسوت
سفیداب بوش دبندی تخم کاسنی طباشیر کافور از هر یک هر قدر که مناسب باشد بگیرند کوفته
و بیخته بلعاب اسبغول سرشته مثل نزو تیار سازند طلای نخله برای نخله مفید است صفت

طلای نخله

آن مامیثا صندل اقاقیا رسوت مساوی در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز
هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطه عصاره

در حرف العین الغیر المنقوطه

آمله جهت رفتن آب ابتدای نزول و تقویت بصر و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است

عصاره آمله

صفت آن آمله تازه را در هاون سنگی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آنرا بفشارند
و در ظرف گلی بآتش ملائم که مثل شعله شمع باشد بگذارند و پیوسته نیم حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ
آید بعد از آن در ظرف چینی یا جست نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن استعمال نمایند
طریق شانزدهم در حرف الغین المنقوطه غرغره کوکنار بر آنزله نفعدارد صفت آن

عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک کوکنار موافق درکار گرفته در آب حسب ضرورت جوشانیده صاف نموده
غرغره کنند غرغره کوکنار دیگر برای ملاذه افتاده مفیدست صفت آن گلنار کوکنار
عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر درکار جوشانیده غرغره سازند
غسول آب چقندر برای خزاز نافعست صفت آن آب چقندر آرد نخود خطمی سبوس
گندم حسب حاجت گرفته با سرکه حسب درکار ممزوج نموده سر را بشویند غسول سبوس گندم (سبوس که از سر می افتد ۱۲)
برای انفتاخ اصابع فائده مندست صفت آن سبوس گندم سلق انجیر کرنب عدس مقشر
شلغم حسب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسول
نوشادر برای بدبوی موکه از دوست بانافعست صفت آن نوشادر سبوس گندم
تخم خربوزه بادام تلخ همه حسب ضرورت گرفته در آب موافق درکار بجوشانند و صاف نموده سر از آن
بشویند طریق شانزدهم در حرف الفا فتیله برای بواسیر الف مفیدست صفت آن
زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله سرشته در بینی نهند فتیله برای بند کشاد نافعست
صفت آن کهونجی قدر حاجت گرفته سائیده در گوندها حسب ضرورت گرفته فتیله ساخته
در سوراخ قضیب نهند فرزجه زعفران برای عقر مفیدست صفت آن زعفران
سنبل الطیب شب یمانی عود ساذج هندی انزروت هر یک مساوی با پیه غازی و زردی بیضه مرغ
حسب حاجت سرشته فرزجه کنند فرزجه نعناع برای حکه رحم بسیار مفیدست صفت آن
برگ نعناع پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در بوره ارمنی بقدر ضرورت آمیخته بردارد
فلدفیون برای خوردن گوشت فاسد مفیدست صفت آن آهک آب نادیده توله
زرنیخ سرخ و زرد قلی اقاقیا از هر یک نیم توله کوفته و بیخته بسرکه حسب درکار سرشته قرصها سازند
و استعمال نمایند طریق هفدهم در حرف القاف قرص ذیابیطس برای ذیابیطس

غرغره کوکنار
غسول آب چقندر
غسول سبوس گندم
غسول نوشادر
در حرف الفا فتیله
فتیله
فرزجه زعفران
فرزجه نعناع
فلدفیون
در حرف القاف
قرص ذیابیطس

سفیدست صفت آن طباشیر رب السوس هر یک پنجدرم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده درم
تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافور
نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یکمثقال

قرص زرشک

قرص زرشک درد معده و جگر و تپهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک
منقشر پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سنبل الطیب
از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول قدر حاجت سرشته اقراص سازند

قرص شب

قرص شب
بول الدم و قروح کلیه و بواسیر را نافع ست صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یمانی کتیرا
گل ارمنی گلنار تخم خرفه مساوی کوفته و بیخته بآب خرفه حسب حاجت سرشته اقراص سازند

قرص طباشیر

قرص طباشیر برای ذیابیطس مفیدست صفت آن تخم خرفه گلسرخ گل ارمنی گلنار طباشیر
مساوی کوفته و بیخته در آب اقراص سازند و محمد ارزانی درین نسخه تخم کاهو افزوده اند

قرص طباشیر قابض

قرص طباشیر
قابض برای خلفه صدیدی و حبس اسهال نافع ست صفت آن ورق گلسرخ
پنجدرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم کوبند
و بگلاب بموافق در کار سرشته اقراص سازند شربت یکمثقال

قرص طباشیر ملین

قرص طباشیر ملین تپهای
محرقه و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند صفت آن طباشیر سفید
چهار درم ترنجبین خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی کتیرا
تخم خشخاش از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول حسب کار سرشته اقراص سازند

قرص عود

قرص
عود فواق و هیضه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطگی قرنفل سنبل الطیب
هر یکی دو درم کوفته و بیخته در آب اقراص سازند شربت دو درم

قرص کافور

قرص کافور برای خفقان
حار و شری فائده میکند صفت آن کافور سه جزو زعفران مغز تخم خیارین عسل سفید

قرص کافور — قرص کاکنج — قرص کبر — قرص گل — قرص گلنار — قرص کهربا — قرص مثلث

از هر یک چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند **قرص کافور** برای [illegible]
و دیگر امراض مجربست **صفت آن** طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض
تخم کاهو مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک بمقدار حاجت گرفته
و نرم کوفته در آب اقراص سازند **قرص کاکنج** برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود **صفت**
آن مغز تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین
کتیرا کندر تخم کرفس از هر یک ۵ درم افیون درمی کوفته و بیخته با آب صافی اقراص سازند شربتی
یکدرم تا یکمثقال **قرص کبر** اوجاع طحال و ورم و تفتیح سده آنرا نافع بود **صفت آن** پوست
بیخ کبر اشق از هر یک چهار درم زراوند طویل ده درم فنجنکشت فلفل از هر یک شش درم اشق را در
سرکه کهنه حسب ضرورت حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند **قرص گل** برای تپ
مرکبه و تپهای کهنه مفید بود **صفت آن** گل سرخ اصل السوس مقشر از هر یک چهار درم
طباشیر سفید سنبل الطیب افسنتین رومی از هر واحد دو درم ترنجبین خراسانی سه درم کوفته و بیخته
بلعاب حسب درکار سرشته اقراص سازند خوراک پنجماشه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری
قرص گلنار برای نفث الدم و دفع [illegible] یا بطین مفیدست **صفت آن** گلنار گل ارمنی صمغ عربی
از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از هر یک سه درم کتیرا دو درم کوفته و بیخته با آب گلنار حسب
درکار سرشته اقراص سازند **قرص کهربا** برای نفث الدم مفیدست **صفت آن** کهربا
صمغ عربی نشاسته کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا از هر یک یکدرم
و نیم کوفته و بیخته با لعاب اسبغول حسب حاجت سرشته اقراص سازند قدر شربت از پنجماشه تا دو
درم **قرص مثلث** برای اصداع و دیگر اوجاع مفیدست **صفت آن** مرمکی افیون بزر البنج
لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنج درم کندر انزروت آمله گل ارمنی هر یک دو درم

قرص ورد

کوفته و بیخته بگلاب یا آب کاهو هر دو بقدر ضرورت سرشته اقراص سه پهلو سازند قرص ورد
برای سده جگر نافعست و حمیات بلغمی و صفراوی را نیز مفید بود صفت آن گل سرخ هفت درم

قیروطی تخم کتان

عصاره غافث طباشیر ربالسوس از هر یک یک درم کوفته و بیخته بآب سرشته اقراص سازند قیروطی
تخم کتان برای پر انیدن ورم پستان مفیدست صفت آن تخم کتان بابونه اکلیل الملک
مساوی در آب بقدر حاجت بجوشانند و صاف کنند و با موم و روغن گل حسب حاجت باز بجوشانند

قیروطی عنب الثعلب

تا آب برود و روغن بماند قیروطی عنب الثعلب برای ذات الجنب مفیدست صفت آن
عنب الثعلب تخم خطمی سفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با موم زرد و

قیروطی کاسنی

روغن گل هر یک دو توله باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند استعمال سازند قیروطی کاسنی
برای ورم حار شانه نافعست صفت آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز موم از هر یک
حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق درکار قیروطی سازند و استعمال کنند طریق

در حرف الکاف التازی

۱۹
نوزدهم در حرف الکاف التازی و الفارسی کحل شب برای بیاض و سبل و

کحل شب

شب کوری و دهند و جذب رطوبات بسیار مفیدست صفت آن نوشادر شب یمانی
سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند کحل صدف که استاد مرحوم برای تقویت بصر

کحل صدف

و سبل و دمعه و بقایای رمد نیز استعمال می نمودند صفت آن صدف سوخته چهار ماشه طوطیای

کحل کافور

کرمانی بریان مغسول است ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته و بیخته در چشم کشند کحل کافور برای
حرقت چشم فائده مندست صفت آن فلفل دار فلفل از هر یک یک درم زعفران
سنبل الطیب از هر یک چهار درم حضض یعنی رسوت شش درم کافور یک دانگ بکوبند و باریک سازند

کحل گل کنجد

و بکار برند کحل گل کنجد برای دفع بیاض و گل چشم یعنی پهولی مفیدست صفت آن
گل کنجد گلی گل چنبیلی فلفل گرد از هر یک چهار صد عدد و شب یمانی برشته دو دام بیخته باریک نموده

استعمال کنند کحل لاجورد برای ریختن مژه نافعست صفت آن حجر لاجورد حجر ارمنی
غسل تمر هندی سوخته دخان کندر پوست صندل سنبل الطیب همه برابر باریک ساخته استعمال کنند
کلکلانج بارد و استسقای حار را نافع بود صفت آن مازریون که هفت روز در سرکه
تر کرده خشک نموده باشند غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم
بیخ سوسن گلسرخ تخم کاسنی مغز تخم خربوزه رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر
فانیذ از هر یک پانزده درم این هر سه را در آب نیم گرم حل کرده صاف نموده بقوام آرند و دواهای
دیگر کوفته و بیخته بآن بسرشند خوراک از دو درم تا چهار درم کلکلانج حار برای استسقا که با آن
حرارت نباشد مفیدست صفت آن مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از
هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک
دو درم کوفته و بیخته با عسل حسب حاجت معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم کحل برای
درد چشم و رمد و سعده بسیار مجربست صفت آن لیموی کاغذی یک رطل افیون خالص
سه درم شب یمانی ربع رطل اول شب را در ظرف آهنین بریان کرده بعد از ان افیون حل کرده
در آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنین حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو فانی گردد
بعد از ان بهمین دستور آب لیمو حل کرده باشند تا که بوجه نیک مخلوط شود و جهاب سته نگاه دارند و
بوقت حاجت با آب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا کنند یا در چشم اندازند طریق لسیم
در حرف اللام لبوب کبیر گرده را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و باه را زیاده کند و دل
و دماغ را قوت دهد و اعصاب را مستحکم گرداند صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز فندق
مغز حبة الخضرا مغز گردگان مغز چلغوزه مغز حب الصنوبر ماهی روبیان خولنجان شقاقل بهمنین
تودرین زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هر یک پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی حب الفلفل

صفت کحل لاجورد

صفت کلکلانج بارد

صفت کلکلانج حار

صفت کحل

در حرف اللام

صفت لبوب کبیر

تخم گندر تخم ترب تخم شلغم تخم پیاز تخم اسپست تخم بلیون لسان العصافیر و بیخ عقرقرا زرنباد
از هریک سه درم جوز بوا بسباسه دار الدار فلفل از هریک دو درم خصیة الثعلب انجیر تازه مغز سر گنجشک
خشخاش از هریک دو درم قضیب گاو سوده سورنجان بوزیدان (اسم فارسی آن شنبلیت ۱۲) لغلغ خشک از هریک چهار درم مایه سرا عوا
زعفران مصطگی از هریک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد
عنبر اشهب یکمثقال مشک خالص نیم مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق معهود بیار
سازند **لخلخه** برای صداع حار و بیهوشی و غشی تقویت دماغ مفیدست **صفت آن** گل نیلوفر

لخلخه

وگل ارمنی صندل سفید هریک یکماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز سبز آب خیار سبز
آب کدوی سبز هریک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بینی حرکت
دهند **لطوخ** که نزله بندرا گویند برای حبس نزلات مفیدست **صفت آن** افیون زعفران

لطوخ

کوندر کتیرا هریک یکماشه همه را سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ حسب حاجت آمیخته
کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر هردو شقیقه بچسپانند **لعوق حب القطن**
از مجربات صاحب تذکره برای تقویت باه در تجربه حکیم عابد نیز رسیده **صفت آن** مغز حب

لعوق حب القطن

پنبه دانه بست مثقال دارچینی تخم انجره قرنفل کلاه دار حب الصنوبر هریک پانزده مثقال شقاقل
زنجبیل از هریک ده مثقال دار شیشعان هفت مثقال قسط تخم کتان بریان مصطگی از هریک
چهار مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آورند خوراک یکمثقال **لعوق سپستان**
برای نفث مواد سینه و سرفه نزله مجرب **صفت آن** سپستان فربه پنجاه دانه

لعوق سپستان

اصل السوس مقشر یکتوله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هریک چهار ماشه پوست خشخاش
دو توله بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید قدر حاجت بقوام آرند
در آخر قوام شیره جو مقشر شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش از هریک یکتوله افزایند بعد ازان

کتیرا صمغ عربی رب السوس سعد و از هر یک سه ماشه اضافه نمایند و بقدر دو ماشه در دهن گرفته لعاب آن
فرو گیرند **لعوق گاوزبان** برای ضیق النفس مجرب **صفت آن** گاوزبان گل گاوزبان
صمغ عربی لادن مدحرج رب السوس بهمن سفید بیخ سوسن فلفل سفید از هر یک یکدرم بادیان تخم خشخاش
سفید چهار و نیم درم تخم خشخاش سیاه دو و نیم درم مغز بادام شیرین یک و نیم درم مغز تخم تربوز دو درم
مغز تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنجاه درم نبات سفید پانزده درم بدستور معمول لعوق سازند
خوراک شش ماشه **لعوق معتدل** معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه
نافع ست **صفت آن** مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مقشر مغز تخم کدو شیرین
پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه لوبیه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا
تخم کتان بهدانه کوکنار هر یک نیم توله جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار باند صاف نموده
عسل سفید پاو آثار داخل نموده بقوام آرند قدر شربت پنج ماشه تا دو درم مراد از آثار سیر عالمگیری است
لعوق نزله برای سرفه نزلی بعدیل ست **صفت آن** اصل السوس چهار درم تخم خطمی
بهدانه از هر یک هفت درم شب در دو صد و پنجاه درم آب ترکنند صباح بجوشانند تا بنصف رسد
و با صد و بیست درم قند سفید بقوام آورند و مغز بهدانه صمغ عربی از هر یک سه درم کتیرا چهار درم
خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک پنج درم نرم صلایه کرده بیامیزند قدر شربت شش ماشه **طریق**
بست و یکم در حرف المیم ماء الخیار جهت تپ دق عموی و صفراوی و اخلاط محترقه
و حاره و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع تشنگی نافع ست و ادرار شیت از ماء القرع زیاده است و تحلیل
بصفرا نمیشود و مادهٔ تپ را بادرار می برآرد **صفت آن** بگیرد خیار تازه و از چند جا از سر کارد بزنند
پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن فرو
نشسته باشد بدارد تا بریان شود وقت صباح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور نموده سر آن

بریده بفشارند و آب که برآید صافی نموده همراه شربت نیلوفر و ادویه مناسبه بدهند تا بکلی تحلیل
رسانند و اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه بگیرند بعد ازان در گل یا جو بگیرند ماء الشعیر
که آنرا آشجو گویند منضج اخلاط و مستفرغ مواد محترقه و منقی معده و سهل النفوذ در تمام بدن لذیذ
معتدل الغذا مسکن عطش و بارد ست و هیجان اخلاط فاسده نمیکند و منتفخ در معده نمیشود و مرخی
معده مضر احشای بارد و نفاخ ست و مصلح وی گلقند ست **صفت آن** جو مقشر
در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و بآتش ملائم بپزند
و در اثنای پختن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان
مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر بجای
آب هفتم گوشت آب اندازند ماء الشعیر بلحم میشود و ماء العسل جهت فالج و لقوه معمول اطبا
ست و مقوی معده و باه **صفت آن** عسل سفید یکحصه آب دو حصه بجوشانند چون دو حصه
بماند صاف نموده بدهند و بعضی در یک جزء شهد شش جزء آب می اندازند چون نصف می ماند
صاف کرده میدهند و استاد مغفور در یک جزء شهد هشت جزء آب می انداختند هرگاه
سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند ماء عنب الثعلب الرطب که آنرا عنب الثعلب
مروق گویند جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر انواع تپهای مرکبه انفع ترین
اشیا ست **صفت آن** ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
سبز مروق ست ماء القرع و آن مثل ماء الخیار ست **صفت آن** مثل ساختن ماء الخیار
ست و ماء القرع از ماء الخیار ادرار کم دارد و تحلیل بصفرا میشود پس افرجه که خوف استحاله باشد خصوصا
مناسبه بعمل آرند و جائیکه سعال باشد استعمال او با سویق جو یا شربت نیلوفر کنند
ماء لسان الحمل الرطب که آنرا بارتنگ سبز نامند جهت اسهال و استسقا و ورم جگر که با اسهال باشد

ماء الشعیر

ماء العسل

ماء عنب الثعلب الرطب

ماء القرع

ماء لسان الحمل الرطب

نافع ست صفت آن ترکیب ساختن و دادن آن مانند آب کاسنی سبز مروق ست
ماء الهندباء الرطب که آن کاسنی مروق باشد جهت تفتیح سدد و تنقیه مسالک از ماده عفنه و
تپهای صفراوی و دموی مرکبه بسیار مفید و دیگر منافع دارد صفت آن بگیرند برگ کاسنی
سبز وآنرا بپارچه مسح کنند و غسل نه دهند و بکوبند و آب بیفشارند و در ظرف قلعی دار انداخته بر
آتش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده بکار برند ماء الهندباء الیابس
که آنرا چکیده کاسنی گویند برای حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی
نفع بسیار مینماید و بارها بتجربه رسیده صفت آن تخم کاسنی چهار توله نیمکوب کنند شب در آب تر دارند
دوازده گهری شب باقیمانده در صافی کنند که هر چهار گوشه آنرا بچهار چوب بسته باشند و عمل نموده
مثل ریتی رنگریزان هفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
کرده میشود مربای آمله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و در ازدیاد
حفظ نافعست صفت آن صد عدد آمله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز بنهند و
آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشاند و خاکستر انگور پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و
در هر سه روز آب و خاکستر تغییر دهند و تازه کنند پس آمله ها بیرون آرند و نرم بشویند تا بوی
جدا نشود بعده در دیگ بنهند و همان قدر آب که اورا بپوشاند اندازند و یک کف جو مقشر
مرضوض نیز ضم نمایند و بپزند تا که جو پخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف
کنند بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نشود پس هر آمله را با نکهٔ مخلصه ده جا جوالدوز بزنند پس
در ظرف سبز بنهند و عسل صاف بر آن آنقدر اندازند که اورا بپوشد و بیست روز بگذارند و در
هر هفته عسل تغییر دهند هرگاه تغییر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در آمله مائیت هیچ نماند
بعده نشف کرده عسل چند صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند پس از

ماء الهندباء الرطب

ماء الهندباء الیابس

مربای آمله

چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشد و در حمیات مناسب است

مربای اناناس

مربای اناناس مقوی دل و مفرح و نافع خفقان صفت آن پوست درشت بیرونی
و استخوان درونی را جدا نمایند و مغز درمیان را پارچه پارچه باریک تراشیده در ظرف نقره یا سنگ قلعی دار
گذاشته و اندکی آب انداخته و سر ظرف را از خمیر گرفته بآتش ملائم بجوشانند تا پارچه گداز شود
و یا برگ اناناس را با استخوان تراشیده اول در ظرف بطریق فرش گذارند و بالای آن پارچهای اناناس نهاده [illegible]
هرگاه گداز شود قوام از قند و نبات درست ساخته و از سپید مشک گلاب و عنبر و مشک بو یا نموده
پارچه ها دران گذارند و دو جوش دهند تا شیره را جذب کند پس در ظرف پاکیزه بردارند و اگر
چاشنی دار منظور باشد ترشی لیمو و جز آن بیفزایند

مربای تفاح

مربای تفاح منافع او در مفردات
مذکور است صفت آن سیب را از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب بجوشانند
تا نیم پخته شود پس با قند سفید بقوام آرند

مربای جزر

مربای جزر جهت تقویت دل و تصفیه صوت
و تنقیه ریه و منع نوازل سرد و دیگر منافع در مفردات مسطور است صفت آن گاجر را با پوست
و استخوان دور کرده ریزه ریزه کنند در آب و عسل حسب درکار بجوشانند تا مهرا شود بعده
بیرون آورده در عسل صرف نهند و یکجوش داده فرود آرند و پس از چهل روز بکار برند

مربای زنجبیل

مربای زنجبیل یعنی زنجبیل پرورده گرم و خشک است باه زیاده کند معده و روده و گرده و مثانه
بارد را نافع است و بول براند و تپهای بلغمی را سود دارد صفت آن زنجبیل بیست روز در
آب بخیسانند و انگاه پاره کنند و در آب عسل بجوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس عسل
بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد از ان تناول می نموده باشند

مربای بهی

مربای سفرجل منافع
آن در مفردات مرقوم است صفت آن به خوب بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و چهار پاره
نمایند و در عسل یکجا نموده و در آب [illegible] بجوشانند پس سرد کنند و روز دوم بعسل تنها بجوشانند

وبردارند مربای هلیله منافع او مانند مربای آمله که در ازدیاد حفظ نفع او کمترست **صفت**
آن طریق ترتیب او همان که در آمله گذشت لیکن مربای هلیله از خشک تر هلیله هم تیار میشود
ونیز درین افادیه می اندازند هرگاه خواهند در افادیه سازند دار چینی زنجبیل قرنفل سهل چیزی
عود مصطکی هر یک یکتوله مشک نیم دام در صد عدد هلیله اندازند و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در
آب آهک می خیسانند جهت استمساک اجزای او و رفع گرویدن عفوصت بعده طبخ میدهند کما هو المشهور
مرهم اکبر از مخترعات حکیم ارزانی ست برای استسقاء طبلی و تسکین و تحلیل اورام صلبه جگر و خصیه و غیر آن
مجرب و آزموده ست **صفت آن** حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی از هر یک درم کوفته و بیخته در آب
یا آب کلم قدر حاجت بپزند چون قریب بپختن آید مغز فلوس یعنی خیار شنبر پنجدرم در آب گرم حل کرده
اضافه نمایند و بپزند تا غلیظ گردد پس ازان روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
بید انجیر بقدر حاجت بیامیزند **مرهم باسلیقون** برای قرحه رحم مفیدست **صفت آن**
زفت راتینج هر یک بست مثقال قنه چهار درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم
سازند **مرهم خل** نسخه شفای برای پاک کردن چرک گوشت هم وارد و اندمال جراحات
از مجربات ست و برای قروح عفنه و سوختگی از آتش نافع **صفت آن** مرداسنگ ده درم
صلایه نموده یا ده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه در آن حل کرده مرهم
سازند **مرهم داخلیون** برای انضاج ورم و تسکین اوجاع حاره و اورام گرم و تحلیل خنازیر
و صلابات و سلعه و تعقد عصب و ریاح و تحجر نافع ست **صفت آن** روغن زیت کهنه سی تا چهل درم
مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسبغول تخم حلبه تخم کتان از هر یک پنجدرم تا هفت درم تخم ها را
شب در آب تر کنند صباح لعاب غلیظ ازان بگیرند و مرداسنگ را باریک ساخته در روغن زیت انداخته
بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته شود پس ازان که روغن سیاه گردد

ظرف را از آتش فرود آرند و لعاب را در آن اندازند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آرند و به تبر برهم زنند مرهم رال برای وا بیندن لحم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات مزمنه عسر البرء و لقروح آتشک و ناصور و سوختگی از آتش نیز نافع ست صفت آن موم سفید کافور رال کات سفید هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته موم را بروغن گاو تازه که مساوی مجموع باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دیگر جوش دهد بعد از آن از آتش فرود آورده بکار برد مرهم رسوت جهت اورام حاره مجربست صفت آن رسوت یکدرم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه از هر یک چهار درم اول روغن و موم را گداخته و رسوت را ساییده بیامیزند مرهم زرد برای پاک کردن چرک و گوشت مرده و پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر ست صفت آن اجمود سنگ بصری کات سفید قنبیل نیله تهوته بریان مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو درم روغن کنجد چهار درم عالمگیری بدستور مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند مرهم زعفران که بارها در ورم صلب رحم و صلابت آن بتجربه در آمده صفت آن موم روغن گل مغز ساق گاو چربی گرده بز از هر یک یکتوله زردی بیضه مرغ زعفران بابونه کندر از هر یک سه ماشه بدستور مرتب سازند و با شیره عنب الثعلب سبز استعمال نمایند مرهم زنگار مجفف قروح عتیقه آکل گوشت زاید و رافع عفونات مواد فاسده کلیه و منبت لحم و مسقط بواسیر ست صفت آن علک البطم راتینج هر یک پنج درم زنگار دو درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت بیامیزند مرهم سفیداب کافوری برای تسکین درد و بواسیر و شقاق مقعد و سوختگی آتش مفید ست صفت آن موم سفید یکمثقال را در روغن گل پنج مثقال گداخته سفیداب و مرداسنگ از هر یک یکمثقال نرم کوفته مخلوط ساخته مرهم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفیده تخم مرغ یک عدد

مرهم رال

مرهم رسوت

مرهم زرد

مرهم زعفران

مرهم زنگار

مرهم سفیداب کافوری

کافور دو ماشہ بیفزایند مرہم شحوم برای شقاق رحم مفید ست صفت آن چربی مرغ چربی
بط مغز ساق گاو روغن بنفشہ و موم سفید حسب حاجت گرفتہ مرہم ساختہ استعمال کنند مرہم کوہان
شتر برای اندمال قرحہ بواسیر کہ از قطع نمودن میرسد و شقاق مقعد را فائدہ میکند صفت آن
کوہان شتر مغز ساق گاو خطمی کتیرا پیہ بط پیہ مرغ پیہ مرغابی زردی بیضہ مرغ حسب حاجت گرفتہ
با روغن بنفشہ قدر ضرورت مرہم سازند مرہم لسان سگ برای اندمال قروح بی نظیر ست
صفت آن زبان سگ در سایہ خشک کردہ بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در کرچہ آہنین
داغ کنند بعد ازان برگ نیم قدر حاجت خوب سائیدہ قرص نہند و در روغن کنجد در ظرف
آہنین بسوزانند و دور کنند بعد ازان سوختہ زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا
دستہ آہنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشہ نگاہ دارند مسوح کہ موجب ہیجان شہوت
جماع و نعوظ میگردد مجرب آزمودہ ست صفت آن مغز سر گنجشک نر در روغن چنبیلی مخلوط
نمودہ بر قضیب و کف پا بمالند مسوح چیکہ موجب دوستی مرد در دل زن گردد صفت آن
عسل زنجبیل حسب حاجت گرفتہ بر قضیب بمالند با ہر کہ مجامعت کنند موجب دوستی شود مسوح چیکہ
مرد فریفتہ زن شود صفت آن گوشت ممولا خشک کردہ سائیدہ در عسل آمیختہ زن در
فرج بمالد و با مرد بخوابد مسوح حالبس برای حبس عرق سفید صفت آن گل ارمنی
مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ ہمہ مساوی بروغن گل و لعاب اسبغول موافق ضرورت آمیختہ بمالند
مسہل بارد برای اخراج مادہ حار صفت آن مغز فلوس ہفت تولہ ترنجبین تمر ہندی
از ہر یک چہار تولہ شیرہ بادام بیخدانہ در منضج بارد کہ مذکور شدہ افزایند مگر وزن گلقند دو تولہ
دیگر زیادہ کنند اگر در روز مسہل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک بنوشند
اگر عرق بدست نیاید آب را بجوشانند عنب الثعلب یا کاسنی را در صرہ بستہ بیندازند و ہمچنین

هر عرقی که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپهر آش جو وقت سپهر کهچڑی مونگ نمک ملایم بخورند

مسهل حار

مسهل حار اخراج ماده بارد کند صفت آن مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله
تربد سفید مجوف خراشیده پنجماشه غاریقون دو ماشه سنا مکی روغن بید انجیر از هر یک یک توله در منضج
حار که می آید اضافه کند غذا وقت دوپهر آب نخود گوشت کبوتر و بعد سپهر کهچڑی مونٹهه بدرد وقت
تشنگی عرق با دیان بخورد مضمضه برنگ برای درد دندان که بسبب کرم باشد مفیدست

مضمضه برنگ

صفت آن برنگ مقشر در پارچه سالوی سرخ پوٹلی بسته در قدری آب بجوشانند و صاف نموده مضمضه
نمایند و پوٹلی را در بین دندان گذاشته بخوابند و تکرار عمل نمایند مضمضه حصرمی برای آکله مفیدست صفت آن

مضمضه حصرمی

آب غوره سرکه آب سماق برابر ممزوج نموده مضمضه کنند مضمضه ریباس برای ثقل زبان و بطلان

مضمضه ریباس

ذوق که از حرارت باشد مفیدست صفت آن ریباس گلسرخ سماق مساوی سکنجبین ترنجبین
هر دو برابر موافق درکار بدستور معمول مضمضه سازند مضمضه سعد برای تحرک اسنان مفیدست

مضمضه سعد

صفت آن عاقرقرحا پوست بیخ کبر گلنار سعد شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در آب
حسب حاجت بجوشانند و صاف نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب دهن

مضمضه سماق

نافعست صفت آن سماق گلسرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالیده صاف نموده
مضمضه کنند مضمضه عاقرقرحا برای ثقل زبان و بطلان ذوق مجربست صفت

مضمضه عاقرقرحا

آن عاقرقرحا مویز خردل مساوی بسرکه حسب حاجت گرفته بدستور مقرر مضمضه نمایند
مضمضه عاقرقرحا دیگر برای تحرک اسنان نافعست صفت آن عاقرقرحا گجراتی

مضمضه عاقرقرحا دیگر

پوست بیخ کبر گلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بجوشانند و صاف نموده
مضمضه نمایند مضمضه عدسی برای درد دندان نفع دارد صفت آن عنب الثعلب

مضمضه عدسی

کزمازج کشنیز خشک از هر یک شش ماشه گلنار چهار ماشه کوکنار چهار عدد همه نیم کوفته عدس مسلم یک توله

ادویه نیمکوفته در سه پاؤ آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و بزرالبنج
هم اضافه نموده می آید **مضمضه کافور** بجهت جوشش دهن حار مفید ست **صفت آن**
برگ حنا حسب حاجت گرفته در آب ترکرده مالیده صاف نموده کافور موافق در کار در ان
حل نموده مضمضه کنند **مضمضه لعاب اسبغول** برای همین مرض نافعست **صفت آن**
لعاب اسبغول آب کشنیز سبز مساوی یکجا کرده مضمضه کنند **مضمضه مازو** برای بحج یکه بسبب فساد
گوشت بن دندان باشد مفید ست **صفت آن** مازو مورد گلنار مساوی در سرکه موافق
درکار بجوشانند و بدان مضمضه کنند **مضمضه مامیران** برای جوشش دهن نافع بود **صفت**
آن مامیران عاقرقرحا تخم ترب نیمکوفته مساوی در سرکه حسب حاجت جوشانیده صاف نموده
مضمضه کنند **مضمضه مغز فلوس** برای همین مرض مفید ست **صفت آن** مغز فلوس حسب درکار
در آب کشنیز سبز بقدر حاجت حل کرده نیمگرم مضمضه کنند **مضمضه مورد** برای خشکی زبان مفید
صفت آن مورد گلسرخ گلنار قدر حاجت گرفته در سرکه موافق درکار بجوشانند و
مضمضه کنند **مضمضه وردی** برای سیلان لعاب دهن **صفت آن** گلسرخ سماق
در آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند **مطبوخ برگ نیم** مجرب بارها
در تجربه درآمده و اکثر بهمین علاج کرده شد بلی جوشش دهن آتشک را زائل می نماید و در اثنا
نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و خشکه خورند **صفت آن** پوست
درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل پهلی ببول کتّا ی خورد با برگ و بیخ و پوست
قند سیاه کهنه از هر یک نیم پاؤ در سه آثار آب بجوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نموده در
شیشه نگاه دارند همه هفت شربت ست **معجون بزور** در امراض فعل عجیب دارد **صفت آن**
تخم کدو تخم خیار تخم خربزه تخم کشوث تخم بیاض تخم کنوچا تخم خرفه تخم هلیون مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز حب الزلم

مضمضه کافور
مضمضه لعاب اسبغول
مضمضه مازو
مضمضه مامیران
مضمضه مغز فلوس
مضمضه مورد
مضمضه وردی
مطبوخ نیم
معجون بزور

بوزیدان بیج شیرین تودرین لسان العصافیر شقاقل مصری بهمنین دارفلفل حلتیت قرفه
از هر یک یکجز و کوفته و بیخته در عسل سفید و نبات سفید که سه وزن ادویه باشند
معجون سازند شربت سه درم با شیر گاو

معجون بلادر

معجون بلادر برای قوت باه برای کسیکه
ترکیب داده بودم بسیار فائده کرده بود و برای امساک منی و تغلیظ آن نیز فائده میکند
صفت آن پوست پیپل پوست بیخ سنگا هولی ستاور بهلی ببول پوست بیخ ببول
صمغ ببول خبث الحدید مدبر خولنجان بشیر پرورده زنجبیل پسته از هر یک یکدام مغز بلادر کچله
از هر یک نیمدام مغز تمر هندی گوکهرو که در شیر گاو سه بار بخته باشند هر یک دو دام زردی تخم مرغ چهار
عدد باید که اول کچله را در آب ترنمایند تا پوست از ان جدا شود و بیضه مرغ را در آب جوشانیده
زردی ازان بگیرند و باقی ادویه کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند خوراک

معجون بلادر دیگر

نهایت یکتوله معجون بلادر دیگر در تقویت باه مجرب ست صفت آن عاقرقرحا خولنجان
مغز بلادر مغز بادام مغز چلغوزه اسگند ناگوری از هر یک سه توله جوزبوا ثعلب مصری شقاقل
بهمنین تودرین زنجبیل از هر یک دو توله زعفران بسباسه تخم زردک تخم انجره تخم کونچ از هر یک یکتوله
فلفل دراز مصطگی رومی تخم هلیون از هر یک نیم توله کنجد مقشر چهار توله سمندر سوکهه مشک تبتی
هر یک نیم توله قند سفید پنجاه توله عسل سفید کف گرفته یکصد پنجاه توله بدستور مقرر معجون سازند
خوراک اول دو مثقال بعد ازان شش ماشه صبح و شش ماشه شام

معجون جلالی

معجون جلالی در امساک بسیار منتظر
و قضیب را محکم کند و لذت جماع دهد و بغایت مجرب ست صفت آن مشک دو دانگ
عنبر اشهب یکمثقال زعفران کبابه بزر البنج سفید سنبل الطیب عود خام قرنفل دارچینی
مصطگی دو الیه از هر یک دو مثقال لسان العصافیر جوزبوا از هر یک سه مثقال انیسون شقاقل اعرابی خصیة الثعلب
از هر یک چهار مثقال پوست خشخاش دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند پنج مثقال

نبات سفید ده مثقال حب النیل سفید چهار صد عدد دارو ها را کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرند خوراک یکمثقال تا دو مثقال **معجون حجر الیهود** سنگ گرده و مثانه بریزاند **صفت**

آن مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه حب کاکنج هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم صلایه کرده بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم تا سه درم **معجون زرنجونی** برای گرم کردن منی نافع ست و دران لذت و لذت پیدا میکند **صفت آن** فلفل دار فلفل زنجبیل قرفه دار چینی قرنفل خولنجان هر یک یکتوله تودرین بهمنین بوزیدان لسان العصافیر قسط شیرین سعد سنبل الطیب هر واحد سه توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند شربت دو درم تا دو مثقال **معجون سپاری** برای قوت باه و غیره مفیدست **صفت**

آن سپاری دکهنی پاؤ آثار چهواره نیم آثار محلطیه نیم پاؤ در ده آثار شیر گاؤ بجوشانند هنگام که مهرا شود و نشل کهوه گرد همه را خوب ساییده نگاهدارند و گوند برشته نشاسته برشته از هر یک پاؤ آثار مغز بادام برشته نیم آثار آرد مونگ نیم پاؤ علیحده نگاهدارند قند سفید سه آثار روغن زرد یک آثار را قوام نمایند و نشاسته و آرد مونگ را در آن بریان نمایند و مغز بادام و گوند بیامیزند بعد ازان این ادویه گوکهرو نیم آثار گوندڈهاک مارچیل از هر یک پاؤ آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الاچی خورد زنجبیل از هر یک چهار درم جوزبوا دو توله بسباسه یکتوله گل پسته گل سپاری هر یک یکدرم چهال کچنال چهال کیکر چهال سنگهاڑا هولی از هر یک ششماشه کوفته بعد ازان همراه کهوه و گوند بیامیزند و زعفران چهار توله مشک ششماشه ساییده بیفزایند و دو دام صبح و دو دام شام خورده باشند

معجون سورنجان جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب و ممدوح ست **صفت آن**

اسارون زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل هر یک دو درم سنا مکی پنجدرم سورنجان ده درم کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنج ماشه تا دو درم

معجون حجر الیهود

معجون زرنجونی

معجون سپاری

معجون سورنجان

معجون سیر

معجون سیر برای لقوه و صرع و فالج و رعشه و لوا و بهق و برص نافع بود و معده را قوت دهد
و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بیفزاید و رنگ نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد
و بچه پیران لعاب سفید بود صفت آن سیر پاک کرده نیم آثار در شیر گاو یک آثار بپزند
تا مهرا شود و با عسل سفید سه وزن روغن گاو سی درم بر سر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نموده
از آتش فرو گیرند و این ادویها را کوفته و بیخته بآن بسرشند قرنفل بسباسه جوز بوا فلفل مصطگی
قاقله کبار و صغار هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران از هر یک
پنج درم خوراک از هفت ماشه تا یکتوله

معجون عشبه

معجون عشبه تالیف والد شریف بجهت آتشک و
اخراج مواد سوداویه بلغمیه و وجع مفاصل مجربست صفت آن هلیله زرد چهار درم هلیله
سیاه هلیله کابلی بلیله شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر یک پنج درم
آمله مقشر سه درم برگ سنا مکی ده درم عشبه مغربی پنج توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه
معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله گاهی عوض عشبه چوب چینی پاو آثار در این
ترکیب نموده شد برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد

معجون عشبه دیگر

معجون عشبه دیگر همین منفعت دارد
صفت آن عشبه مغربی شش توله بسفایج فستقی سه توله بادیان صندل سرخ از
هر یک یکدام عصاره ریوند سه ماشه برگ سنا مکی سه دام سقمونیا شش ماشه کوفته و بیخته با عسل سفید
دوازده دام نبات سفید سه پاو معجون سازند خوراک از پنج ماشه تا یکتوله

معجون فلاسفه

معجون فلاسفه
هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده
و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد و دندان را سخت نماید و دل را
قوت دهد و نشاط آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و پیران را موافق
بود صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر هلیله سیاه شیطرج

هندی زرباوند مدحرج خصیة الثعلب بهمن چلغوزه بیخ بابونه نارجیل از هر واحد ده درم تخم بابونه
پنجدرم سویز مشقی سی درم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه بطریق
متعارف معجون سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال مفرح بارد در مالیخولیا و دیگر
امراض بغایت مجربست صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یک مثقال گل
گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه سیاه مقشر از هر یک دو مثقال عنبر اشهب
ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین از هر یک
بست مثقال نبات سفید یکصد و بست مثقال گلاب بیدمشک هر یک بست و پنج مثقال بطریق
معمول معجون سازند خوراک از یکدرم تا یک مثقال مفرح حار ساده از حکیم محمد رضا دافع خفقان
و دافع ضعف دل و دماغ است صفت آن سعد زرورد قرنفل سنبل الطیب مصطگی ساذ
زرنب زعفران از هر یک سه مثقال بسباسه قاقله کبار قاقله صغار جوزبوا از هر یک نیم مثقال
عود خام چهار و نیم مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم سرشند خوراک
نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب شیرین مقوی تخم شربت برای نقصان شهوت
که بسبب عدم انصباب سودا بر فم معده باشد نافعست صفت آن تخم ترب تخم جرجیر شبت
نمک بقدر حاجت گرفته سکنجبین عسلی بقدر حاجت انداخته بکار برند منضج بارد که نضج ماده
کند صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی سفید شاهتره تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک
هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا از هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح
مالیده صاف نموده گلقند دو توله در آن مالیده باز صاف نموده بخورند منضج حار
که نضج ماده بارد نماید صفت آن بیخ کاسنی نیم کوفته بیخ بادیان نیم کوفته بیخ کرفس نیم کوفته
بیخ اذخر نیم کوفته پرسیاوشان بادیان نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک هفت ماشه

اصل السوس مقشر نیمکوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج دانه شب در آب گرم کنند
صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله دران مالیده صاف نموده بخورند طریق
بست و دوم در حرف النون نطول بابونه برای گداختن ورم سفید
ست صفت آن بابونه بنفشه گل خطمی حلبه برابر در روغن زرد و آب بقدر حاجت بجوشانند
و صاف نموده نطول کنند نطول گل طیسو برای اخراج سنگ گرده و مثانه و تسکین درد اسها
سفید ست صفت آن گل طیسو گل کسنب تخم خربوزه تخم خیارین خارخسک همه حسب حاجت
گرفته در آب قدر ضرورت جوشانیده صاف نموده نطول کنند و ثفل آنرا سائیده بگرم بر بندند
نفوخ سعد برای کسیکه بوی بد دریافت کند و بوی نیک نه صفت آن سعد قرنفل
سنبل الطیب در وزن مساوی بسایند و در بینی دمند طریق بست و سوم در حرف الواو
وجور عود صلیب برای صرع بسیار نافع ست صفت آن عود صلیب جدوار از هر یک
یکماشه در عرق بادیان قدر حاجت سائیده در حلق چکانند طریق بست و چهارم در
حرف الیا یاقوتی قوی التفریح که با امراض سوداوی و مالیخولیا نفع تمام دارد و دل و جگر
را قوت دهد صفت آن مشک نیم درم مروارید ناسفته مرجان کهربای شمعی فرنجمشک
گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب زعفران
کافور از هر یک یکدرم صندلین طباشیر زرنباد بادرنجبویه قرنفل ساذج هندی عود قماری ابریشم
پوست ترنج از هر یک دو درم کوفته و بیخته و جواهر را صلایه کرده با قند سفید
پنجاه درم حسب دستور تیار سازند مقام در بیان اسامی اوزان ... اوقیه
بضم همزه و تشدید یای تحتانی هفت و نیم مثقال است برنج چهار خردل بود طسوج
چهار و نیم ماشه باشد توله دوازده ماشه ست دانق بکسر نون و فتح آن معرب دانگ

مکتوبات به اکمل المطابع خویش فرزمان الطباعش ورداوند و بنای صحت یک یک کاپی را
بمقابلهٔ پیش فرزانگان برنهادند و بعد القضای مقابلهٔ پنجم حرف حرفش بملاحظهٔ اقدس در آوردند اغلاط
واسقاطی که اندرین نسخه از نواقد اهم درمانده بود بسان خار از انبار گل بر آوردند گویی که نامهٔ این فرزانگان
که چندین گشته و گوشه بنا بر ناموری شان بهمت بر دوست همت فراگرفتند چنانچه بنیاد وی لهذا دستخط
هر یکی را در تحت هر نمونهٔ مواهیر بر تجربه تحریر میکنیم تا خواهی و شفقت هر یکی را دانی که تا کجاست و تاریخ
با پایان رسیدن طبع گردیدن این نامه دوازدهم شهر رجب المرجب یوم دوشنبه ۱۳۱۸ هجری چه خوشنماست احمد
بی دستوری خانصاحب ممدوح الصدر سلمه الله تعالی اختیار طبع ساختن این صحیفه ناجائز و ناروا ست آشکارا
باد که در صورت نافرمانی امر مؤلف سر بسر خطابات الهی انهر را که بتالیف و تصحیح و تنقیح پرداخته بمطالب
قلبی بمراتب علوی رسانادو آنرا که خواستگار درس و تدریس سیر و مطالعه اش باشند مستفید و مستفیض گرداند

حکیم غلام مرتضی خان	حکیم غلام رضا خان	حکیم آغا جان خان	حکیم محمد جان خان	حکیم جواد جان خان	حکیم غلام نجف خان

خاتمة الطبع مطبوع هر اهل طبع این سطر

مخازن التعلیم اجب التسلیم بحمدت الهی و نعت رسالت پناهی صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین
الی یوم الدین تواند بود که [illegible] تا حمد و فتوح روح ازان وقف جیب و دامان تواند نمود اما بعد
پوشیده مبادا که این کتاب لاجواب حاوی کلیات مفردات و معالجات و مرکبات طب جال[illegible]
و تدبیر مسمی به مخازن التعلیم تصنیف لطیف بقراط اوان سقراط دوران حکیم محمد صادق علیخان
علیه الجنان مؤلف جناب کمالات مآب حکیم فخیم کبیر اهل زمان غلام مرتضی خان مغفور و مبرور
خلف با شرف مصنف علام سابق الکلام که پیشتر در مطبع دیگر طبع گردیده و در ینولا اجازت
انطباع آن صاحبزاده مؤلف کتاب بالکاسه این مطبع بهم رسیده چنانچه نقل کالاصل اجازت صاحبزاده
موصوف در ذیل مندرج و مهر [illegible] بجنابشان بملاحظه معاصران وران مندرج بصحت

ونظر ثانی کاپی از جالینوس زمانی عمدة الحکما زبدة الاطبا جناب فطانت ماب حکیم سید محمد یوسف صاحب دام بالمواهب در ماه فروری ۱۸۸۲ع مطابق ربیع الاول ۱۲۹۹ هجری باهتمام پسندیدهٔ انام خلاصهٔ چاره‌سازان مرزا محمد ابراهیم بیگ پسر مستوده محضر در مطبع مشهور شعلهٔ طور واقع دار السرور کانپور مطبوع گشت و بطبائع خاص و عام مطبوع گشت

قطعهٔ تاریخ

شعلهٔ طور مطبع نامی
طبع گردید اندرین مطبع
نور افزای طبع شد کلیم
بعد تصحیح کامل التقدیم
در فن طب رسالهٔ نادر
سال تاریخ طبع ملهم غیب
بی بدل بی عدیل غیر سهیم
گفت زیبا مخازن التعلیم
۱۲۹۹ هـ

نقل اجازت نامهٔ صاحبزادهٔ مؤلف کتاب

کتاب نادر و غریب که تاریخی نام آن مخازن التعلیم باشد مؤلفهٔ جناب حکیم غلام مرتضی خان صاحب مرحوم والد بنده درگاه است که جناب ایشان بزمان حیات خویش بتصحیح و انطباعش پرداخته بودند و بر خاتمهٔ آن اعلانی تحریر فرموده تا دیگری قصد انطباعش نسازد و بعد انتقال جناب والد مرحوم حق تالیفش وراثةً بمن رسید حالا منشی جمنا پرشاد صاحب مالک مطبع شعلهٔ طور کانپور بدستوری من این کتاب را بقالب طبع در آورده اند آئنده جملهٔ اهالی مطابع را آگاه میکنم که تا از من رخصت انطباعش نیابند زنهار بطبعش نپردازند ورنه با ایشان بیجا سوزیانی خواهد [illegible]

العبد
غلام رضا عفی عنه خلف حکیم غلام مرتضی خان مرحوم